انجیل ایمان

نگرشی تحلیلی بر انجیل یوحنا

مریل سی. تِنی

مترجم: سارو خاچیکی

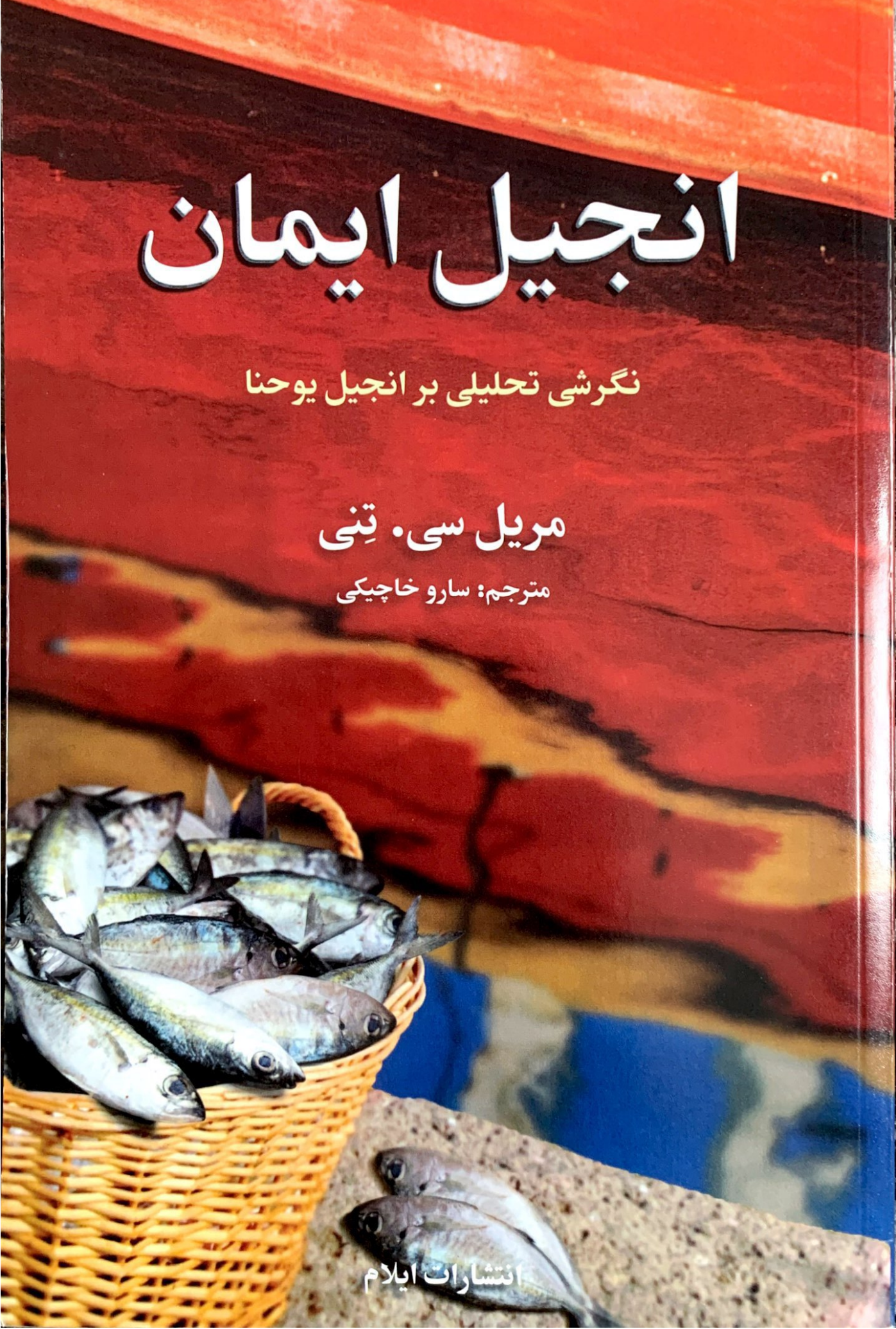

انتشارات ایلام

مسیحیان این قرن به اقسام متعدد کتاب‌های تفسیری دسترسی دارند که در قرن نوزدهم در اثر مطالعات دقیق متون کتاب‌مقدس به‌تدریج تهیه شده‌اند. بیشتر این کتاب‌ها مفیدند چون معنی کتاب‌مقدس را روشن می‌سازند. البته برخی نیز اشتباهاتی داشته‌اند که اثرات نامطلوب، از خیال‌پردازی بی‌ضرر تا خطاهای مهلک، در خواننده به‌وجود آورده‌اند. مسیحیان این عصر وارثان تمام اعصار هستند و در جهت مطالعهٔ آثار متکلمین و مفسرین گذشته از کمک‌های شایانی برخوردارند.

به هر تقدیر، برخوردار بودن از این نوع کمک‌های نوشتاری چون این کتاب، خواننده را با خطر جدی روبرو می‌سازد: خطر جایگزین ساختن تفسیر متن به‌جای خود متن، مردم کتاب‌های فلان دکتر یا فیلسوف را که دربارهٔ متن کتاب‌مقدس نوشته شده می‌خوانند به‌جای اینکه خود متن را بخوانند و بگذارند خود متن صحبت کند.

با اندک تأملی بر «انجیل چهارم» می‌توان دریافت که زمانی که به رشتهٔ تحریر درآمد چنین مقصودی در کار نبود. نویسندهٔ آن تفسیری بر آن ننوشت تا خوانندگان را در درک آن یاری دهد. او فکر می‌کرد که خود متن گویاست. انجیل یوحنا به‌صورت یک تبلیغ بشارتی مستقیم نوشته شد، و مقصود اصلی آن برانگیختن ایمان بود، نه مشوش کردن ذهن خواننده. این انجیل طوری نوشته شد که بدون کمک خارجی بتواند پیام خودش را به‌وضوح ارائه دهد.

البته این واقعیت را نیز نباید نادیده انگاشت که مسیحیانی که برای اولین‌بار انجیل را خواندند یا به قرائت آن گوش دادند، مثل ما نیاز به ترجمه نداشتند. آنها احتیاج نداشتند بعد از خواندن چند خط مکث کنند و بپرسند معنی اصلی آن «در یونانی» چیست، چون خودشان آن را به یونانی می‌خواندند. ولی خوانندگان امروزی این امتیاز را ندارند، چون مفاهیم یک زبان هرگز به‌طور کامل قابل ترجمه به زبان دیگر نیست، پس به‌ناچار باید به تفسیر و توجیه پرداخت تا معنی اصلی آنها همانطور که در یونانی بوده برای خواننده غیر یونانی روشن شود. بدون شک ترجمه‌های مختلف کتاب‌مقدس می‌توانند در این مورد مفید باشند. ولی به‌هرحال چه مسیحیان قرون اول و چه مسیحیان این قرن تا حد لازم توانایی درک ماهیت انجیل یوحنا را دارند که بتوانند از تعالیم آن بهره برند و مقصود روحانی آن را دریابند.

برای کسب اطلاعات بیشتر و یا تهیهٔ این کتاب لطفاً از وب‌سایت زیر دیدن کنید، و یا از طریق ای‌میل زیر با ما تماس بگیرید:

www.elam.com/shop
www.kalameh.com

ISBN 978-1-904992-78-3

Elam Publications

انجیل ایمان

نگرشی تحلیلی بر انجیل یوحنا

نالما رایجنا

لنه هو رایجنا ه ر ولیلمنا رشه گز

John

The Gospel of Belief

An analytic study of the text

Merril C. Tenney

Translated into Persian by
Saro Khachikian

Edited by: Rima Minassian

Typsetting: Nader Fard
Cover design: Andy Southan

Copyright, 1958, 1976, by
Wm. B. Eerdmans Publishing Company

All Rights in this book are reserved. No part may be reproduced in any manner without permission in writing from the publisher, except brief quotations used in connection with a review in a magazine or newspaper.

Verses quoted from the NT and Psalms: New Millennium Version

Persian Translation Copyright © Elam Ministries 2014

Published by
Elam Publications
P.O. BOX 75
Godalming
GU8 6YP
ENGLAND

publications@elam.com
www.kalameh.com

ISBN 978-1-904992-78-3

«در او حیات بـــود و آن حیات، نور آدمیان
بـــود. این نـــور در تاریکی می‌درخشـــد و
تاریکی آن را درنیافته است.»

انجیل یوحنا ۱:۴-۵

فهرست مطالب

پیشگفتار ۹

بخش نخست: ساختار و ترکیب انجیل

۱. ترکیب اصلی انجیل ۱۵

۲. اهمیت ترکیب انجیل ۳۱

بخش دوم: تحلیل متن انجیل

۳. مقدمهٔ انجیل ۳۹

۴. دوران پذیرش ۵۵

۵. دوران مشاجره ۷۵

۶. دوران کشمکش ۹۵

۷. دوران بحران ۱۳۳

۸. دوران گفتگو ۱۴۵

۹. دوران کمال ۱۸۹

۱۰. دوران خاتمه ۲۱۷

بخش سوم: تحلیل موضوعی انجیل

۱۱. بررسی موضوعی ۲۲۵

پیشگفتار

مسیحیان این قرن به اقسام متعدد کتاب‌های تفسیری دسترسی دارند که در قرن نوزدهم در اثر مطالعات دقیق متون کتاب‌مقدس به‌تدریج تهیه شده‌اند. بیشتر این کتاب‌ها مفیدند چون معنی کتاب‌مقدس را روشن می‌سازند. البته برخی نیز اشتباهاتی داشته‌اند که اثرات نامطلوب، از خیال‌پردازی بی‌ضرر تا خطاهای مهلک، در خواننده به‌وجود آورده‌اند. مسیحیان این عصر وارثان تمام اعصار هستند و در جهت مطالعهٔ آثار متکلمین و مفسرین گذشته از کمک‌های شایانی برخوردارند.

به هر تقدیر، برخوردار بودن از این نوع کمک‌های نوشتاری چون این کتاب، خواننده را با خطر جدی روبه‌رو می‌سازد: خطر جایگزین ساختن تفسیر متن به‌جای خود متن، مردم کتاب‌های فلان دکتر یا فیلسوف را که دربارهٔ متن کتاب‌مقدس نوشته شده می‌خوانند به‌جای اینکه خود متن را بخوانند و بگذارند خود متن صحبت کند.

با اندک تأملی بر "انجیل چهارم" می‌توان دریافت که زمانی که به رشتهٔ تحریر درآمد چنین مقصودی در کار نبود. نویسندهٔ آن تفسیری بر آن ننوشت تا خوانندگان را در درک آن یاری دهد. او فکر می‌کرد که خود متن گویاست. انجیل یوحنا به‌صورت یک تبلیغ بشارتی مستقیم نوشته شد، و مقصود اصلی آن برانگیختن ایمان بود، نه مشوش کردن ذهن خواننده. این انجیل طوری نوشته شد که بدون کمک خارجی بتواند پیام خودش را به‌وضوح ارائه دهد.

البته این واقعیت را نیز نباید نادیده انگاشت که مسیحیانی که برای اولین‌بار انجیل را خواندند یا به قرائت آن گوش دادند، مثل ما نیاز به ترجمه نداشتند. آنها احتیاج نداشتند بعد از خواندن چند خط مکث کنند و بپرسند معنی اصلی آن "در یونانی" چیست، چون خودشان آن را به یونانی می‌خواندند. ولی خوانندگان امروزی این امتیاز را ندارند، چون مفاهیم یک زبان هرگز به‌طور کامل قابل ترجمه به زبان دیگر نیست، پس به‌ناچار باید به تفسیر و توجیه پرداخت تا معنی اصلی آنها همان‌طور که در یونانی بوده برای خواننده غیر یونانی روشن شود. بدون شک ترجمه‌های مختلف کتاب‌مقدس می‌توانند در این مورد مفید باشند. ولی به‌هرحال چه مسیحیان قرون اول و چه مسیحیان این قرن تا حدّ لازم توانایی درک ماهیت انجیل یوحنا را دارند که بتوانند از تعالیم آن بهره برند و مقصود روحانی آن را دریابند.

از این گذشته، فاصلهٔ زمانی که بین خوانندگان و انجیل یوحنا هست ایجاب می‌کند که با استفاده از کتاب‌های تفسیر و راهنما، این خلأ زمانی پر شود. بدون این کتاب‌ها درک فرهنگ و رسوم قرن اول مسیحی برای خوانندهٔ قرن بیستم مشکل است.

با وجود اختلافات زبانی و فرهنگی که بین مردم قرن اول و خوانندهٔ قرن بیستم هست و درک مطلب را مشکل می‌سازد، این واقعیتی مسلّم است که مسیحی قرن اول درس‌های

زیادی دارد که به انسان امروزی بیاموزد. گرچه او کتابخانه‌ای نداشت که برای درک انجیل از آن کتاب تفسیر درآورد (و بدون شک نیازی نیز به چنین کمکی نبود) ولی می‌توانست از خود کتاب‌مقدس آنچه برای تعلیم لازم بود، اخذ کند. در خود کتاب، کلید تفسیری نهفته بود که هر خواننده‌ای را مستعد می‌ساخت بدون کمک خارجی آن را تفسیر کند. این کلید چه بود؟

رمز تفسیر این کتاب را می‌توان در بافت ادبی آن جستجو کرد. اگر نویسنده آدم باهوشی بوده، می‌باید هنگام نگارش کتابش، هدف مشخصی در نظر داشته باشد و روش‌های روشنی جهت واضح ساختن مطالبش برای خوانندگان در پیش گرفته باشد. اگر کتاب به این‌منظور نوشته شده که در جمع قرائت شود، می‌بایست به واحدهایی تقسیم شده باشد، به‌طوری که هر یک درس مخصوصی برای خواننده ناآگاه داشته باشد. و اگر به‌منظور مطالعهٔ شخصی نوشته شده، می‌بایست طوری طرح‌ریزی شده باشد که خواننده تدریجاً به مقصود معینی در ذهن نزدیک شود. به هر صورت، در هیچ‌یک از موارد فوق نویسنده نباید ابهام را با عمق و سنگینی مطلب اشتباه بگیرد.

لذا تز این کتاب این است که انجیل یوحنا را فقط باید به روش تحلیلی مورد مطالعه قرار داد تا بتوان آن را خوب فهمید. بدون شک سایر روش‌های مطالعه نیز مفید و با ارزشند، ولی روش تحلیلی که بر پایهٔ ساختار طبیعی کتاب باشد، بیش از همه مقصود نویسنده از نگارش را آشکار خواهد ساخت.

در نتیجه، مقصود کتاب یوحنا این است که "انجیل چهارم" را طوری مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد که هدف، موضوع و تعلیمِ رو به گسترش نویسنده به‌وضوح آشکار شود. این کتاب انبار دانه نیست که خواننده به‌وفور از آن برداشت کند، بلکه مزرعه‌ای است که دانه در آن کاشته شده و خواننده باید روی آن کار کند تا محصول را عمل آورد.

برای نیل به مقصود فوق از روش سه‌گانه‌ای استفاده می‌کنیم: اول، کوشش برای درک آنچه نویسندهٔ انجیل چهارم دربارهٔ هدف و مقصود خویش از نوشتن انجیل داشته است. دوم، نگاهی به جهت کشف روش نویسنده در ارتباط با موضوعی که عنوان کرده است. سوم، تجزیه متوالی بخش‌های ترکیبی مقاله، به‌ترتیبی که موضوع را گسترش می‌دهند. این روش تقریباً برای تمام کتب کتاب‌مقدس قابل اجراست، و اگر خواننده بتواند آن را یاد گرفته به‌کار برد، قادر خواهد بود ذخایر چشم‌گیری از کتاب‌مقدس کشف کند.

مسائل انتقادی چون هویت نویسنده، اصالت، ترتیب متن، ارزش تاریخی داستان و غیره در این جلد به‌طور وسیع بحث نخواهد شد، زیرا خوانندهٔ معمولی علاقه‌ای به ظریف‌کاری‌های فنی ندارد و از این گذشته انجیل یوحنا عموماً به همین شکل که هست پذیرش وسیعی دارد. اکثراً این مسائل انتقادی به‌نظر مهم می‌آیند، ولی این مسائل را قبلاً نویسندگان دیگر مورد توجه قرار داده‌اند. هدف اصلی این کتاب تجزیه و تحلیل متن موجود انجیل یوحنا است تا ارائهٔ دیباچه‌ای انتقادی بر آن.

تحلیل انجیل یوحنا در سه بخش انجام خواهد گرفت. بخش نخست "ساختار انجیل"

که شامل نگرشی کلی به روش‌های تقسیم‌بندی انجیل یوحنا است، و نتیجتاً پس از تفسیر دقیق، کلیدی به دست خواهد داد که خود انجیل یوحنا در اختیار خواننده می‌گذارد. بخش دوم، "تحلیل متن انجیل"، شامل تشریح متن خواهد بود و دوران‌های مختلف زندگی عیسای مسیح را از دیدگاه یوحنا نشان خواهد داد. بخش سوم، "تحلیل موضوعی انجیل"، ارائه یک نتیجه‌گیری موضوعی خواهد بود از محتوای انجیل تحت عنوان‌های مختلفی که از جمله‌بندی‌های خود انجیل اخذ شده است.

بخش نخست

ساختار و ترکیب انجیل

فصل اول

ترکیب اصلی انجیل

با علم به این‌که متن موجود انجیل چهارم از لحاظ محتوا و ترتیب با آن‌چه که نویسنده ارائه داده تفاوتی ندارد، نخستین چیزی که برای تفسیر کتاب به ما کمک خواهد کرد، ساختار نظر و ترکیب آن است. این ساختار و ترکیب را از سه زاویه می‌توان تشخیص داد: (۱) اظهار نویسنده دربارهٔ مقصود کتاب و روشی که او به‌کار گرفته است (۲) تقسیم‌بندی علنی کتاب چه از لحاظ منطق، زمان یا جغرافیا (۳) کاربرد لغات و اصطلاحات تکراری، که با توجه به‌میزان تکرار و پخش آنها در کتاب، می‌تواند ما را یاری دهد تا ببینیم چطور موضوعات معینی یکی پس از دیگری مورد توجه خاص قرار می‌گیرد.

اظهار نظر نویسنده

در (یوحنا ۲۰:۳۰-۳۱) نویسندهٔ کتاب به‌طور علنی مقصود خود را از نوشتن کتاب ابراز می‌دارد. ابراز این مطلب آن‌هم درست بعد از اعترافات "توما"، داستان را به‌پایان برده، نتیجهٔ آن را به‌خواننده می‌نمایاند. لذا تجزیه و تحلیل دستوری این بخش می‌بایست مقصود نویسنده را از تحریر کتاب آشکار سازد. این روش تحقیقی شبیه روش سنتی نشان دادن جملات به‌صورت دیاگرام است. برای مثال

«۳۰- و عیسی آیات بسیار دیگر
در حضور شاگردان به‌ظهور رسانید
که در این کتاب نوشته نشده است،

۳۱- لیکن اینها نوشته شد
تا ایمان آورید
که عیسی، همان مسیح
پسر خداست،
و تا با ایمان،
در نام او حیات داشته باشید.»

جملهٔ فوق از دو قسمت تشکیل یافته: «و عیسی آیات بسیار دیگر ... رسانید ...» و «اما اینها نوشته شد...» این دو قسمت که هر یک جملهٔ اصلی هستند در منتهی‌الیه دست راست

نوشته شده است. عبارت متمم مانند "حضور شاگردان" و "تا ایمان آورید" درست زیر کلماتی نوشته شده‌اند که معنی آنها را تکمیل و ترمیم می‌کنند. این ترتیب کلمات به خواننده کمک می‌کند تا جملات اصلی متن را از جملات تکمیلی که نقش متمم را دارند بازشناسد. به این ترتیب می‌توان جملات اصلی راخلاصه نمود: (۱) عیسی معجزات زیادی انجام داد که در این کتاب نوشته نشده (۲) آنهایی که نوشته شده برای مقصود مشخصی نگارش شده است. این دو نکته حاکی از آن است که نویسنده بیش از آنچه نوشته، اطلاع داشته است، ولی آنچه او نوشته برای برآوردن مقصودی بوده است.

از این گذشته، در این دو جملهٔ اصلی، سه واژهٔ مهم می‌بینیم: آیات، ایمان، حیات. این واژه‌ها محور اصلی را تشکیل می‌دهند و قابل تعمق هستند.

آیات، ترجمهٔ فارسی واژهٔ یونانی (semeia)، جمع (semeion) می‌باشد که لغت مخصوص یوحنا برای معجزات است. علاوه بر این کلمه، سه واژهٔ دیگر نیز در عهدجدید به‌کار رفته که همان معنی معجزات را دارند. (Teras) در (اعمال ۲:۱۹) و جای دیگر که "عجایب" ترجمه شده است، به معنی چیزی استثنایی که مردم در حال عادی انتظارش را ندارند آمده است. (dunamis) بر "قدرت" معجزه تأکید می‌کند، قدرتی که به‌وسیلهٔ آن معجزه انجام می‌گیرد، و نشان‌دهندهٔ انرژی روحانی است که معجزه را تولید نموده است. این لغت در متی بارها به‌کار رفته، مانند ۱۱:۲۰و۲۱و۲۳ و غیره. (paradoxon) ماهیت متناقض معجزه را نشان می‌دهد که با نظم جهان طبیعی سازگار نیست و نیز برای فکر عادی عجیب است. ولی وقتی برای معجزات از واژهٔ (semeion) استفاده شود، (در ترجمهٔ هزارهٔ نو "آیات" ترجمه شده است) نشان‌دهندهٔ این واقعیت است که در ورای آن قدرتی نهفته است که خود معجزه (یا نشانه یا آیت) نسبت به آن در مرتبهٔ دوم اهمیت قرار می‌گیرد. برای مثال در (لوقا ۲:۱۲) فرشته به شبانان گفت: «نشانه برای شما این است که نوزادی را در قنداقی پیچیده و در آخوری خوابیده خواهید یافت.» این امر که طفل در قنداقهٔ معینی پیچیده شده بود نشانی بود که شبانان می‌فهمیدند همان است که فرشته گفته است و به‌همین دلیل "نشانه" خوانده شده است. گرچه این لغت معجزه منحصر به انجیل یوحنا نیست، ولی تنها واژه‌ای است که در انجیل یوحنا به‌معنی معجزه آمده است. بنابراین یوحنا وقتی صحبت از معجزه می‌کند، منظورش صرفاً کارهای خارق‌العاده یا تجلی و ظهور قدرت مافوق طبیعت، و حتی چیزهای استثنایی نیست، بلکه بر حقایق روحانی عمیق ورای آن معجزات شهادت می‌دهد. بنابراین هر معجزه‌ای مفهومی دربردارد که نشان‌دهندهٔ اهمیت و قدرت روحانی خاصی است و خود معجزه فقط تجلی آن قدرت می‌باشد.

با توجه به‌شرحی که در مورد معنی خاص معجزه در انجیل یوحنا ذکر شد، بر اساس آیهٔ کلیدی یوحنا این حقیقت آشکار می‌شود که وقایع مرکزی تاریخ یوحنا عبارتند از آیات معینی که به‌وسیلهٔ نویسنده از بین سایر معجزات مسیح دست‌چین شده‌اند. از عبارت «عیسی آیات بسیار دیگر ... رسانید» معلوم می‌شود که برای یوحنا یافتن این آیات جهت متقاعد ساختن خواننده کار سختی نبود. او بر این نکته تأکید دارد که عیسی "در حضور شاگردان"

این آیات را انجام داده است. وقوع این آیات به‌وسیلهٔ شاهدان عینی تأیید شده بود. می‌توان چنین فرض کرد که در صورت شک می‌توانستند از شاهدان بپرسند، و اگر شاهدان زنده نبودند، دست‌کم به‌عنوان شاهد وجود *داشته‌اند*. این آیات تراوش ذهن نویسنده نبودند. اعمال خاصی که به‌وسیلهٔ عیسی ناصری انجام گرفته بود به‌قدری تکان‌دهنده بود که توجه خاص می‌طلبید. از این گذشته، این اعمال گویای چیزی استثنایی در شخصیت مسیح بودند، و خود صرفاً علائمی بودند که به چیزی نوین اشاره می‌کردند.

این آیات چه بودند؟

از آنجا که در خود تفسیر به‌بحث دربارهٔ این آیات خواهیم پرداخت، در اینجا به‌اختصار در این مورد سخن خواهیم گفت. غیر از رستاخیز و صید ماهی که در باب بیست و یکم آمده است، هفت آیت در انجیل یوحنا وجود دارد. "رستاخیز" با سایر معجزات فرق دارد زیرا در ملاءعام رخ نداد، و نیز آیت روی چیزی یا کسی غیر از عیسی انجام نگرفت، "صید ماهی" در بخش *خاتمه* انجیل نوشته شده نه در قسمت اصلی متن.

هر یک از این هفت آیت نشان‌دهندهٔ جنبهٔ خاصی از قدرت و شخصیت عیسی هستند. اینها به‌ترتیب عبارتند از:

تبدیل آب به شراب (۲:۱-۱۱)

در این نخستین معجزه، عیسی خود را به‌عنوان خداوند کیفیت نشان داد. او توانست تغییری را که در طی چند ماه در انگور به‌وجود می‌آید، در یک لحظه ایجاد کند.

شفای پسر مرد درباری (۴:۴۶-۵۴)

عیسی این پسر را که بیش از پانزده کیلومتر با او فاصله داشت، شفا داد و نشان داد که خداوند *فاصله* و *فضا* است.

شفای مرد زمین‌گیر (۵:۱-۹)

هر چه مرض انسان طول بکشد، معالجهٔ مرض سخت‌تر می‌گردد. عیسی با شفای فوری این مرد که مرضش سی و هشت سال طول کشیده بود، خداوند *زمان* شد.

خوراک دادن به پنج‌هزار (۶:۱-۱۴)

عیسی با پنج نان و دو ماهی کوچک که غذای پسربچه‌ای بود توانست پنج‌هزار مرد را، علاوه بر زنان و بچه‌ها، سیر کند و بدین‌طور نشان دهد که خداوند کمیت نیز هست.

راه رفتن روی آب (۶:۱۶-۲۱)

این معجزه نشان‌دهندهٔ قدرت او بر *قوانین طبیعی* است.

شفای کور مادرزاد (۹:۱-۱۲و۴۱)

نکتهٔ اصلی این معجزه این نیست که عیسی توانست مورد مشکلی از مرض را شفا دهد بلکه این است که این معجزه را در پاسخ به این پرسش که چرا این مرد در چنین وضعی متولد شده، انجام داد. لذا او نشان داد که بر مصیبت نیز مسلط است.

زنده شدن ایلعازر (۱۱:۱-۴۶)

این معجزه نشان‌دهندهٔ این واقعیت مسلم است که عیسی بر مرگ نیز تسلط دارد.

این هفت معجزه در واقع *آیت* هستند زیرا اشاره به‌جنبه‌هایی از خدمت مسیح می‌کنند که به‌وسیلهٔ آنها او اقتدار متعالی خود را بر آن عوامل زندگی که انسان در مقابل آنها زبون است نشان می‌دهد. کیفیت، فضا، زمان، کمیت، قوانین طبیعی، مصیبت و مرگ دنیای بشر را احاطه کرده‌اند. تلاش روزانهٔ بشر برای زندگی، محدودیت قدرت بشری را در مقابل این عوامل نشان می‌دهد. برتری و تسلط مسیح بر این عوامل که به‌وسیلهٔ اعمال او که آیت خوانده شده‌اند، دلیل الوهیت مسیح بوده، نشان‌دهندهٔ مقصود نویسندهٔ انجیل از معرفی او می‌باشد.

اگر دوباره به ساختار آیهٔ کلیدی نظر بیافکنیم خواهیم دید که نویسندهٔ انجیل فقط به روش کار خود بسنده نمی‌کند بلکه مقصود خود را نیز از این روش شرح می‌دهد «این‌قدر [آیت] نوشته شد تا ایمان آورید.» طبیعتاً وقتی آیات در جایی به‌ظهور برسد، دو واکنش ممکن است نشان داده شود: پذیرش یا رد. تمام کتاب کوشش در این دارد که خواننده را به‌طرف پذیرشی که در واژهٔ *ایمان* مستتر است سوق دهد. لغت یونانی (pisteuo) نود و هشت بار به‌کار رفته است. این کلمه بیشتر به معنی ایمان آوردن و در برخی موارد به معنی اعتماد کردن و یا سرسپردن ترجمه شده است. هرگز به‌معنی قبول سادهٔ یک قضیه به‌کار نرفته، بلکه اغلب به‌معنی پذیرش رسمی ادعایی شخصی، و حتی سرسپردگی کامل به یک آرمان یا شخصی بوده است. یوحنا در نظر داشته است خواننده را به ایمان مستحکمی که بر نشانه‌های عملی استوار است هدایت کند، نشانه‌هایی که داستان‌های تاریخی ضمنی بوده و بیانگر وقایع روحانی هستند که در ورای آنها نهفته است.

سومین عامل در ترکیب این آیهٔ کلیدی، جملهٔ دوم تابع است که تعریف مقصود را تکمیل می‌کند: «و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید.» ایمان آوردن به‌تنهایی برای برآورده ساختن مقصود کافی نیست، ایمان آوردن خود وسیله‌ای است برای نایل شدن به هدفی بزرگ‌تر. این هدف بزرگ‌تر در کلمهٔ *حیات* نهفته است. حیات (zoe)، در انجیل چهارم،

فقط به‌معنی وجود انسان و هستی حیوانی نیست بلکه معنی عمیق‌تری دارد که به‌وسیلهٔ عیسای مسیح در (یوحنا ۳:۱۷) بیان شده است:

«و این است حیات جاویدان، که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسی مسیح را که فرستاده‌ای، بشناسند.»

حیات، بنا بر تعریف بالا، از چندین عنصر تشکیل می‌یابد. معنی *هوشیاری* از آن استنباط می‌شود، زیرا هیچ‌گونه شناختی بدون وجود حس آگاهی صورت نمی‌گیرد. از این گذشته مفهوم *تماس* را می‌توان در آن یافت، چون کسی قادر نیست چیزی را درک کند بدون اینکه آن را به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم لمس کرده باشد. معنی دیگر حیات، *بقا* یا *دوام* است، زیرا لازمهٔ شناخت خدا این است که شخصی با او هم‌زیستی داشته باشد. و بالاخره حیات شامل *توسعه* یا *رشد* است زیرا شناسایی خدا باید پویا باشد نه ایستا. حیات جاودانی که منزلگاه غایی بشر است، هدف اصلی تعالیم انجیل یوحنا را تشکیل می‌دهد.

وقتی این سه جمله، با تمرکز روی واژه‌های *آیات*، *ایمان* و *حیات*، با همدیگر مورد مطالعه قرار گیرد، کلید افکار نویسندهٔ انجیل یوحنا به‌وضوح دیده می‌شود. تعالیمی پیرامون *آیات* را فرا گرفته که با زبان روحانی آنها را توجیه می‌کند. در *ایمان*، و نیز متضاد آن *بی‌ایمانی*، می‌توان عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها را در داستان انجیل مشاهده کرد. به‌وسیلهٔ *حیات*، و متضاد آن *موت*، سرنوشت ناشی از ایمان و بی‌ایمانی نشان داده می‌شود.

در ترکیب این آیهٔ کلیدی منطقی نیز وجود دارد. ایمان همیشه پیش‌درآمدی دارد. کتاب‌مقدس هرگز از انسان انتظار ایمان ندارد مگر وقتی که دلیل کافی برای وقف به شخص یا قضیه‌ای که مورد ایمان واقع شده، ارائه داده باشد. حتی در (یوحنا ۱۱)، وقتی مسیح دیدن را بعد از ایمان آوردن قرار می‌دهد و به "مرتا" می‌گوید: «آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟» او قبلاً با معرفی شخص خود، دلیلی برای ایمان آوردن به مرتا داده بود. در اینجا نیز می‌توان دید که چطور آیات به‌منظور نشان دادن شخصیت مسیح به‌کار رفته، شخصیتی که انجیل یوحنا ایمان را بر او متمرکز می‌کند. شاید شناخت مسیح هرگز به‌طور کامل صورت نگیرد، ولی آن‌طور که یوحنا او را معرفی می‌کند و تسلط او را بر موارد مختلف نشان می‌دهد، برای تمام ضروریات زندگی انسان‌ها کافی است. از این گذشته، رستاخیز مسیح که گل سرسبد تمام آیات است، نمایشگر این واقعیت می‌باشد که او هنوز زنده است تا نیازهای نسل‌هایی را که در زمان تحریر انجیل هنوز به‌دنیا نیامده بودند، برآورده سازد. او نه فقط واقعیتی تاریخی بلکه هم دورهٔ جاودانی انسان است.

ایمان، هم‌چنین باید در حیات دیده شود که در این انجیل صرفاً به معنی یک عملکرد نیست. حیات در این متن به‌چیزی مربوط می‌شود به‌دست آمده نه فقط چیزی که باید به آن رسید. حیات به‌طور منفی، متضاد داوری است (۱۷:۳ و ۲۴:۵)، و به‌طور مثبت شناخت خدا (۳:۱۷)، رضامندی (۳۵:۶)، حصول و فراوانی (۱۰:۱۰)، و دوام ابدی (۲۵:۱۲) می‌باشد.

بر اساس انجیل یوحنا، حیات هم کیفیت است و هم کمیت. حیات نتیجه‌ای طبیعی است که از سرسپردگی کامل شخص به مسیح ناشی می‌شود.

این سه واژه، *آیات*، *ایمان*، *حیات*، نظم و ترتیب منطقی "انجیل چهارم" را تشکیل می‌دهند. در *آیات* مکاشفهٔ خدا ظاهر می‌شود، در *ایمان* واکنشی که آیات ایجاد می‌کنند، در *حیات* نتیجه‌ای که ایمان به‌بار می‌آورد. اینها بافت اصلی انجیل را تشکیل می‌دهند. کلمات این دو آیه (۲۰:۳۰-۳۱) چند کمک دیگر نیز به‌درک محتوای انجیل می‌کنند.

انجیلی انتخابی

«عیسی آیات بسیارِ دیگر در حضور شاگردان به‌ظهور رسانید که در این کتاب نوشته نشده است. امّا اینها نوشته شد تا ...»

مقایسهٔ "انجیل چهارم" با "اناجیل همانند"[۱] نشان می‌دهد که یوحنا خیلی کمتر از آنها معجزات را ثبت نموده است. از بین این معجزات فقط "تغذیهٔ پنج‌هزار نفر" و "راه رفتن روی آب" را می‌توان در اناجیل دیگر یافت. در پنج معجزهٔ دیگر نیز غیر از برخی تشابهات با معجزات "اناجیل همانند" چیز دیگری نمی‌توان یافت. این موضوع در مورد رویدادهای تاریخی نیز صادق است. نتیجه‌ای که می‌توان از اینها گرفت این است که نویسندهٔ انجیل یوحنا مطالب خود را با در نظر گرفتن دو موضوع، از متونی که در دست داشته تهیه و تنظیم کرده است: اول، کوشش کرده مطالب خود را روی یک هدف متمرکز سازد، دوم، سعی نموده از تکرار آنچه به‌صورت نوشته موجود بوده یا سینه به سینه نقل می‌شده، دوری ورزد.

انجیلی تأیید شده

«و عیسی آیات بسیار دیگر *نزد شاگردان* ...»

پولس در (اول قرنتیان ۶:۱۵) می‌گوید که شاگردانی که در زمان مرگ مسیح وجود داشتند تعدادشان از پانصد تجاوز می‌کرد. هیچ دلیلی در دست نیست که نشان دهد تمام آیات ثبت شده در حضور این پانصد شاگرد به‌وقوع پیوسته است. شاید کمتر از دوازده نفر در اکثر موارد حاضر بوده‌اند. در "تغذیهٔ پنج‌هزار نفر" احتمالاً هر پانصد شاگرد حضور داشته‌اند، زیرا این بزرگ‌ترین گروهی بود که انجیل رقم آنها را ثبت کرده است.

نکتهٔ اصلی این آیه آن است که این *آیات*، *از* خیالات فردی مؤمن و دیندار تراوش نکرده است بلکه به‌وسیلهٔ شاهدان معتبر تأیید شده‌اند. نویسنده از خوانندگانش انتظار ندارد این مطالب را صرفاً چون نوشته او است قبول کنند.

---

۱ «اناجیل همانند» به اناجیل متی، مرقس و لوقا گفته می‌شود.

انجیلی دفاعی

انجیل یوحنا حاوی مطالبی است که از موضوعی تثبیت‌شده دفاع می‌کند. مقصود یوحنا به‌وضوح این است که در خواننده ایمان به‌وجود آورد و او را متقاعد کند: «اینها نوشته شد تا ایمان آورید.» دفاعیه‌ای که یوحنا ارائه می‌دهد به‌این خاطر نیست که می‌خواهد حیثیتی برای مطالب خود در مقابل حملات دیگران کسب کند. حقیقت، خود بهترین دفاعیه است، و ذکر سادهٔ آنچه رخ داده، مطمئن‌ترین روش ایجاد ایمان می‌باشد.

انجیلی تفسیری

«... که عیسی، همان مسیح ... است...»

"انجیل چهارم" زندگی عیسای ناصری را با توجه به پیش‌گویی‌های عهدعتیق دربارهٔ مسیح و انتظار قوم یهود، تفسیر می‌کند. لغت یونانی "کریستس" و واژهٔ عبری "مسیح" هر دو به‌معنی "مسح‌شده" است. این اصطلاح، نخست به‌عنوان صفت در مورد هر کس که به‌وسیلهٔ مراسم تدهین به مقامی گماشته می‌شد، به‌کار می‌رفت. ولی بعد به واژه‌ای اختصاصی برای منجی قوم اسرائیل تبدیل شد که می‌بایست با ظهورش قوم را از دست دشمنانش آزاد می‌کرد و بر تخت داود تکیه می‌زد. تمام وعده‌هایی که به ابراهیم، داود، انبیا، داده شده بود و به‌طور خلاصه تمام امید عهدعتیق بر مسیح موعود متمرکز بود. لذا، انجیل یوحنا، مسیح موعود عهدعتیق را با ضمیر ایماندار پیوند می‌دهد.

انجیلی قاطع

«... پسر خداست...»

قابل توجه است که در این انجیل عیسی هرگز خدا را "پدر ما" خطاب نکرد. زیرا نمی‌خواست این توّهم پیش بیاید که عیسی با شاگردانش در یک سطح هست یا آنان همان رابطه‌ای را که او با پدر داشت، دارا بودند. برعکس، او تأکید می‌کرد که رابطهٔ او با پدر رابطهٔ خاصی است و حتی دشمنانش نیز متوجه این نکته شده بودند: «از همین‌رو، یهودیان بیش از پیش در صدد قتل او برآمدند، زیرا نه تنها شَبّات را می‌شکست، بلکه خدا را نیز پدر خود می‌خواند و خود را با خدا برابر می‌ساخت» (یوحنا ۱۸:۵).

بدین صورت این انجیل عیسی ناصری را پسر خدا معرفی می‌کند.

انجیلی مؤثر

«... تا ... حیات داشته باشید.»

هدف این انجیل فقط این نیست که دربارهٔ موضوع آن، تصویری به‌خواننده داده باشد، بلکه هدف اصلی آن به‌وجود آوردن ایمان شخص به‌مسیح است، ولی ایمان نیز هدف

والاتری را تعقیب می‌کند، و آن *حیات* است. انجیل یوحنا دگرگونی خواننده و تغییر دیدگاه او را در نظر دارد. بدون شک با این دگرگونی‌ها است که سرنوشت خوانندهٔ انجیل تعیین می‌شود. *حیات* شامل تمام روابط انسان با خدا می‌شود. اگر حیات عبارت باشد از تجربیات پیچیده‌ای که از تماس انسان با دنیای اطراف به‌وجود می‌آید، در آن صورت باید گفت که هدف این انجیل آن است که خدا را که در مسیح مجسم شده است به‌صورت وجود تاریخی و واقعی این تجربیات انسانی، درآورد. حیات واقعی با او آغاز می‌گردد.

تقسیم‌بندی موضوعی

مانند سه انجیل دیگر، یوحنا نیز رویدادهای زندگی مسیح را به‌ترتیب زیر شرح می‌دهد. این ترتیب را می‌توان در مسیر تحول داستان انجیل که از مرحله‌ای به‌مرحلهٔ دیگر صورت می‌گیرد، به‌شرح زیر ملاحظه کرد:

مقدمه – ۱:۱–۱۸
دوران پذیرش – ۱:۱۹–۵۴:۴
دوران مشاجره – ۱:۵–۷۱:۶
دوران کشمکش – ۱:۷–۵۳:۱۱
دوران بحران – ۵۴:۱۱–۳۶:۱۲ (الف)
دوران گفتگو – ۳۶:۱۲ (ب)–۲۶:۱۷
دوران کمال – ۱:۱۸–۳۱:۲۰
خاتمه – ۱:۲۱–۲۵

"مقدمه" از هجده آیهٔ اول تشکیل یافته که خواننده را با بقیهٔ مطالب کتاب آشنا می‌سازد. این قسمت از سایر قسمت‌ها کاملاً جدا است زیرا فقط زمینه‌ای را برای قسمت روایتی انجیل به‌وجود می‌آورد. در ضمن ویژگی‌های شخصیت اصلی داستان را بیان می‌کند، پیشرو او را معرفی می‌نماید، و نوع مأموریت او و اثرات مطلوب آن را مشخص می‌سازد.

"دوران پذیرش"، "پسر" را در معرض ارزیابی و پذیرش مردم قرار می‌دهد. کار مؤثر پیشرو مسیح، که در (۱:۱۹–۵۱) بیان شده، باعث گردید که چند تن از شاگردان این پیشرو، پیرو پیامبر نوظهور گردند، و به‌طور دسته‌جمعی در نتیجهٔ نخستین معجزه به او ایمان آورند. به دنبال پذیرش اولیه شاگردان، مسیح به‌یهودیان اورشلیم معرفی می‌شود، به‌ویژه به نیقودیموس، سپس توسط زن سامری به سامریان، و سرانجام به‌وسیلهٔ مرد درباری کفرناحوم به تمام دنیا معرفی می‌شود.

در هر یک از موارد بالا یک نیاز انسانی مخصوص وجود دارد. شاگردان یحیی تا آنجا که امکان داشت از نوری که در دسترس آنها بود پیروی می‌کردند، ولی تشنهٔ اطمینان روحانی

عمیق‌تری بودند. نیقودیموس نشان‌دهندهٔ نیاز عقلانی است. زیرا سؤالات او مستلزم تفکر و تعمق زیاد است. زن سامری از لحاظ عاطفی اشکالاتی داشت و نیاز او شفای عاطفی بود. مشکل مرد درباری، جسمانی بود. در هر یک از این موارد که نشان‌دهندهٔ نیازهای گوناگون است، عیسی تسلط خود را بر انسان‌ها و مسائل شخصی آنها نشان داد. خوانندهٔ انجیل بدین وسیله اطلاع حاصل می‌کند که عیسی برای تمام نیازهای او کافی است، و می‌بیند چطور عیسی و کارهای او در زندگی علاقه‌مندانش ایمان ایجاد می‌کند.

"دوران مشاجره" با باب پنجم آغاز می‌شود. معجزه‌ای که در این باب هست از بسیاری جهات تفاوتی با معجزه باب چهارم ندارد. هر دو، معجزات شفای جسمی بودند، و هر دو تحت شرایط استثنائی انجام گرفته بودند. ولی تأثیرات این دو با هم تفاوت می‌کرد. شفای پسر مرد درباری (۴:۴۶-۵۴) تصویری بود از چگونگی معرفی عیسی به دنیا بر اساس قدرتی که به‌صورت مرئی عمل می‌کند. ولی معجزهٔ مرد زمین‌گیر کنار حوض، سرآغاز یک سری مشاجره و مباحثه است. از اینجا تا آخر باب ششم، بین عیسی و کسانی که ادعاهای او را نمی‌پذیرفتند بحث و جدل به‌وجود می‌آید. در نقطهٔ اوج این قسمت، اعتراف پطرس (۶:۶۷-۶۹) قرار دارد، که نشان‌دهندهٔ تضادی است که بین ایمان دوازده شاگرد و سقوط ایمان سایر شاگردان و مردم به‌وجود می‌آید.

نتیجهٔ مشاجره، کشمکش است. "دوران کشمکش" (۷:۱-۱۱:۵۳)، شامل رویدادهایی است که نشان‌دهندهٔ اختلافات علنی بین عیسی و مخالفانش بود که نفرتشان رو به فزونی بود. حداقل چهار بار نوشته شده که یهودیان درصدد قتل عیسی برآمدند (۷:۱۹، ۲۵، ۸:۳۷، ۱۱:۵۳). بین جمعیت تشتت آراء به‌وجود آمده بود. هر عمل نوظهور عیسی در برخی شک، در برخی دیگر ایمان، و در بعضی کینه و دشمنی ایجاد می‌کرد، تا اینکه با معجزهٔ زنده شدن ایلعازر رؤسای قوم رسماً دست به‌کار شدند تا او را از میان بردارند (۱۱:۵۳). سران جامعهٔ متشکل یهود فهمیدند که زمان آن رسیده که بدون تأخیر در مورد این مسئله تصمیمی جدی اتخاذ کنند.

"دوران بحران"، (۱۱:۵۴ الی ۱۲:۳۶الف) شامل یک سری رویدادهای فرعی است که قبل از فرا رسیدن هفتهٔ فصح و چند روز اول هفته اتفاق می‌افتد. عیسی با وجود خطراتی که متوجه او است، به اورشلیم برمی‌گردد تا در عید فصح شرکت کند. او خود را در معرض مردم قرار می‌دهد تا آخرین انتخابشان را به‌عمل آورند. پنج گروه از مردم که پنج نوع واکنش مشخصی را ارائه می‌دهند، در این رویدادهای پایانی شرکت دارند. کاهنان و مقامات یهودی که تصمیم نهایی خود را در مورد عیسی گرفته بودند، توطئهٔ قتل او را تدارک می‌دیدند. دوستان خاص او که در خانواده‌ای در بیت‌عنیا تجمع نموده‌اند، یادگاری به او هدیه می‌کنند. گروه‌های مردم از روی کنجکاوی یا علاقه‌ای آنی گرد او جمع می‌شوند. عده‌ای یونانی که احتمالاً کسانی بودند که به دین یهود گرویده بودند، و کمتر از دیگران عیسی را می‌شناختند، با صمیمیت در جستجوی حقیقت بودند. شاگردان در حالی‌که همه جز یهودا به عیسی وفادار بودند، در حیرت فرو رفته، نمی‌دانستند چه خواهد شد. ترکیب این حالات مردم وضعی را

به‌وجود آورده بود که هر چیزی از آن انتظار می‌رفت. نتیجهٔ این کشمکش‌ها و جبهه‌گیری‌ها را می‌توان در رویدادهایی که به‌وقوع می‌پیوندد ملاحظه کرد.

"دوران گفتگو" (۱۲:۳۶ب الی ۱۷:۲۶)، به‌عبارتی، یک قسمت معترضه در جریان این انجیل است. در این قسمت، گفتگوی عیسی با شاگردان را می‌خوانیم که به‌منظور آمادگی ذهن شاگردان برای مرگ عیسی انجام می‌گیرد، و نیز گفتگوی عیسی با پدر را مشاهده می‌کنیم که برای محافظت شاگردان می‌باشد. از آنجا که جو حاکم بر انجیل یوحنا عملی است که در حلقهٔ شاگردان انجام می‌گیرد تا گزارش تاریخی دنیای خارج، به همین‌خاطر گرچه این قسمت به‌صورت معترضه است ولی از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد.

داستان انجیل در "دوران کمال"، (۱۸:۱-۲۰:۳۱) به اوج خود می‌رسد. مصلوب شدن و مرگ عیسی، از دیدگاه دنیا، به دوران زندگی وی پایان می‌بخشد. پیشگویی عیسی راجع‌به خودش، توطئهٔ رؤسای کهنه برای جان وی، عمل ظهور محبت و دادن قربانی از جانب خدا همگی در اینجا پایان می‌پذیرد. به‌عنوان زندگی‌نامه، زندگی عیسی به‌صورت یک تراژدی دردناک تمام می‌شود.

ولی "انجیل چهارم" تراژدی را پایان کار نمی‌داند. اعلان مؤکد رستاخیز عیسی در "انجیل"، به‌صورتی که بر هر انسانی تأثیر می‌گذارد، نمایشگر واقعیت پیروزی "کلمهٔ" مجسم شده بر مرگ و تمامی قدرت‌های آن می‌باشد. بدین ترتیب، در آخر این قسمت، تراژدی به ایمان پیروزمند تبدیل می‌شود: «بعد از دیدنم ایمان آوردی، خوشابه‌حال آنانی که ندیده ایمان آورند» (۲۰:۲۹).

آیهٔ ۳۰ و ۳۱ که قبلاً به‌عنوان موضوع کلیدی این انجیل بحث شد، چیز به‌خصوصی را به‌این قسمت نمی‌افزاید، بلکه فقط مقصود آن را مورد تأکید قرار می‌دهد. باب بیست و یکم که "خاتمه" را تشکیل می‌دهد، گرچه مربوط به داستان انجیل است ولی در خارج از آن قرار دارد. همان‌طور که قسمت اصلی انجیل یوحنا ایجاد ایمان را مد نظر داشت، خاتمهٔ انجیل نیز کاربرد ایمان را دنبال می‌کند. واژهٔ اصلی در این بخش آخر انجیل، دیگر *ایمان* نیست، بلکه "پیروی" (از عقب عیسی رفتن) است. انجیل یوحنا بدون شک هدفش این است که خواننده آنچه را که در ذهن دارد در ایمان و خدمت خود دخالت دهد.

گر چه ترتیب منطقی این قسمت‌ها مشخص است، ولی ممکن است این سؤال منطقی نیز پیش بیاید که آیا تقسیم‌بندی به‌طور طبیعی در متن اصلی بوده یا اینکه این تقسیم‌بندی انتخابی است؟ بهترین راه امتحان صحت این تقسیم‌بندی این است که آن را با تقسیم‌بندی زمانی و جغرافیایی که از اصالت بارز برخوردارند، مقایسه کنیم. اگر رئوس مطالب این سه تقسیم‌بندی با یکدیگر سازگار باشند، نباید در اصالت آنها شک کرد، ولی اگر تناقض بارزی با یکدیگر داشته باشند، لازم است در رئوس مطالب موجود تجدیدنظر نمود. بنابراین امتحان تقسیم‌بندی‌های زمانی و جغرافیایی جهت تأیید اعتبار رئوس مطالب اصلی مفید خواهد بود.

ترکیب انجیل یوحنا به‌صورت تقسیم‌بندی		
موضوعی	**زمانی**	**جغرافیایی**
مقدمه (۱:۱ـ۱۸)		
دوران پذیرش ۱:۱۹–۴:۵۴	روز اول ۱:۱۹–۲۸ "فردای آن روز" ۱:۲۹–۳۴ "فردای آن روز" ۱:۳۵–۴۲ "روز بعد" ۱:۴۳–۵۱ روز سوم ۲:۱–۱۱ "سپس" ۲:۱۲ "روزهایی چند در آنجا ماندند" فصح نزدیک بود ۲:۱۳–۲۲ در عید فصح ۲:۲۳–۳:۲۱ "پس از آن" ۳:۲۲–۳۶ زمان خدمت یحیی ۴:۱ "پس از آن دو روز" ۴:۴۳	بیت‌عنیا آن‌طرف اردن ۱:۲۸ قانای جلیل ۲:۱–۱۱ کفرناحوم ۲:۱۲ اورشلیم ۲:۱۳–۳:۲۱ زمین یهودیه ۳:۲۲–۳۶ عینون نزدیک سالیم ۳:۲۳ سامره ۴:۱–۴۲ جلیل ۴:۴۳ قانا ۴:۴۶
دوران مشاجره ۵:۱–۶:۷۱	"چندی بعد" ۵:۱–۴۷ عید "چندی بعد" ۶:۱–۲۱ فصح نزدیک بود ۶:۴ "روز بعد" ۶:۲۲–۵۹	اورشلیم ۵:۱ آن‌طرف دریای جلیل ۶:۱ به‌سوی کفرناحوم ۶:۱۶–۱۷ کنیسهٔ کفرناحوم ۶:۵۹
دوران کشمکش ۷:۱–۱۱:۵۳	"پس از این" ۷:۱–۱۳ عید خیمه‌ها نزدیک بود ۷:۲ "نیمی از عید گذشته بود" ۷:۱۴ عید وقف ۱۰:۲۲–۳۹	جلیل ۷:۱–۱۳ اورشلیم ۷:۱۴–۱۰:۳۹ اورشلیم ۷:۵۳–۸:۱۱ عینون (؟) ۱۰:۴۰–۱۱:۱۶ بیت‌عنیا ۱۱:۵۳–۱۷
دوران بحران ۱۱:۵۴–۱۲:۳۶(الف)	فصح نزدیک شد ۱۱:۵۴–۵۷ "شش روز پیش از عید فصح" ۱۲:۱–۱۱ "بامدادان" ۱۲:۱۲–۳۶(الف)	افرایم ۱۱:۵۴–۵۷ بیت‌عنیا ۱۲:۱–۱۱ اورشلیم ۱۲:۱۲

دوران گفتگو " ۱۲:۳۶(ب)-۱۷:۲۶	قبل از عید فصح" ۱۳:۱	اطاقی در شهر ۱۳:۱-۱۴:۳۱(الف) ترک آنجا ۱۴:۳۱(ب)-۱۷:۲۶
دوران کمال ۱۸:۱-۲۰:۳۱		عبور از قدرون ۱۸:۱-۱۱ باغ خانهٔ حنا ۱۸:۱۲-۱۴
	"ساعت ششم" ۱۹:۱۴ "روز تهیه" ۱۹:۳۱ روز اول ۲۰:۱-۱۸ عصر ۲۰:۱۹-۲۵ روز هشتم ۲۰:۲۶-۲۹	خانهٔ قیافا (؟) ۱۸:۱۵-۲۷ دیوان‌خانه ۱۸:۲۸-۱۹:۱۶ جلجتا ۱۹:۱۷-۳۰ باغ تدفین ۱۹:۳۱-۴۲ باغ قبر ۲۰:۱-۱۸ بالاخانه ۲۰:۱۹-۲۵ بالاخانه ۲۰:۲۶-۲۹
خاتمه ۲۱:۱-۲۵	"پس از این وقایع" ۲۱:۱-۲۳	دریای طبریه ۲۱:۱-۲۳

تقسیم‌بندی زمانی

"انجیل چهارم" نسبت به اناجیل همانند ترتیب زمانی را بیشتر در نظر داشته است. انجیل مرقس گرچه در مورد هفتهٔ آخر عمر مسیح رعایت ترتیب زمانی را می‌کند ولی کلاً دقت خاصی در این مورد نمی‌نماید. متی نیز اصولاً به‌ترتیب موضوعی توجه دارد. لوقا در مورد تاریخ تولد یحیای تعمیددهنده (لوقا ۵:۱)، تولد مسیح (۱:۲)، و خدمت یحیای تعمیددهنده که پیش‌درآمد موضوع اصلی انجیلش است (۱:۳) دقت زیادی به‌خرج می‌دهد. لوقا به‌عنوان وقایع‌نگار سعی در این دارد که زمینهٔ کلی اثر خود را ارائه دهد تا مانند یک تقویم‌نگار، ترتیب زمانی وقایع را به‌دقت ثبت نماید. یوحنا بیشتر به انسجام داخلی اثر خود توجّه دارد. تاریخ‌گذاری بیشتر از اهمیت مذهبی برخوردارند تا سیاسی، زیرا محور اصلی فکری را اعیاد یهودی تشکیل می‌دهند.

این اشارات زمانی در انجیل یوحنا را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. "مقدمه" خودش یک‌دستهٔ زمانی جداگانه دارد. "ابتدا" ارزش زمانی دارد. تمام محتوای "مقدمه" در ازل صورت می‌گیرد و نمی‌توان برایش زمانی در نظر گرفت.

زمان واقعی از (یوحنا ۱:۱۹) آغاز می‌گردد. از آغاز خدمت یحیای تعمیددهنده تا پایان عروسی قانای جلیل در یک‌دستهٔ زمانی قرار می‌گیرند. در این متن اصطلاح "در فردای آن روز"، "در روز بعد" و "بامدادان" را ملاحظه می‌کنیم. آیا رویدادهایی که به‌دنبال این اصطلاحات زمانی می‌آید در سه روز متوالی انجام گرفته و یا همگی در یک روز، یعنی روز بعد از وقایع یحیی (۱:۱۹-۲۵)، ولی به‌صورت سه واقعهٔ مجزّا به‌وقوع پیوسته است؟ این مسئله‌ای است که نیاز به بحث دارد. ولی یک چیز معلوم است و آن اینکه هر سه قسمت این

متن با همدیگر تشکیل یک رشتهٔ فکری را می‌دهند که در (۱:۲-۱۱) با عبارت "بعد از آن" ادامه می‌یابد. این دستهٔ پنج واحدی، که جمعاً سه الی پنج روز طول می‌کشد، حاوی معرفی عیسی به کسانی است که شاگردانش می‌شوند و نیز شامل واکنش آنان نسبت به مسیح است. از نظر ترتیب زمانی و نیز موضوعی این پنج واحد بر هم منطبقند.

در (۱۲:۲) عبارت "سپس" بخش جدید زمانی را معرفی می‌کند. در اینجا تناوب خاصی ذکر نشده، و کلمات فوق تنها پیشرفت زمان را نشان می‌دهند و نه یک دوران مشخص از نظر طول زمان. عبارات مشابه دیگر را در (۲۲:۳، ۱:۵، ۱:۶، ۱:۷، ۱:۲۱) می‌توان ملاحظه کرد. هر جا این عبارات مشاهده می‌شود در آنجا علاوه بر وقفه در زمان، انفصال در مفهوم نیز وجود دارد. از طرف دیگر (۱۲:۲) لزوماً به‌مفهوم اقامت طولانی در قانا نیست. ولی احتمالاً بین (۱۲:۲و۱۳:۲) زمان طولانی‌تری وجود دارد تا بین (۱۱:۲و۱۲:۲). از محتوای (۱۲:۲) اطلاعی در دست نیست. این آیه در واقع انتقالی است از "معرفی عیسی به شاگردان" و "خدمت او در یهودیه" که از آیهٔ (۱۳:۲) آغاز می‌گردد.

در انجیل یوحنا دست‌کم سه‌بار به عید فصح برمی‌خوریم: اولی در (۱۳:۲)، دومی در (۴:۶) در اواسط خدمت، و بالاخره آخری در (۵۵:۱۱). عید بی‌نام (۱:۵) نیز احتمالاً فصح بوده است. در این‌صورت چهار عید فصح خواهیم داشت که با این حساب خدمت مسیح در مجموع سه سال و نیم خواهد بود.

علاوه بر عیدهای فصح، دو عید دیگر نیز به‌چشم می‌خورند، عید خیمه‌ها که معمولاً با هفتهٔ اول ماه مهر مصادف بود، و عید وقف، که در زمستان در اوایل ماه دی برگزار می‌شد. دور این عیدها را یک‌سری رویدادها فرا گرفته است به‌طوری که شرکت عیسی در این عیدها و یا تعلیمات او بعد از عید باعث به‌وجود آمدن حوادثی می‌شود.

بیشترین قسمت این بخش حول و حوش آخرین فصح است. در انجیل یوحنا مانند سایر اناجیل، بخش "زحمات مسیح" بیش از سایر بخش‌ها جا اشغال کرده است.

جدول مربوطه، زمان‌های نزدیک به‌هم را که در انجیل یوحنا هست نشان نمی‌دهد. تقسیم‌بندی‌های اصلی در این جدول با تغییرات زمانی مصادف است. و برای مثال، آخرین دوران زندگی مسیح درست قبل از آخرین فصح آغاز می‌گردد و یک هفته طول می‌کشد. با (۵۴:۱۱-۵۵) شروع می‌شود که در آنجا گفته شده فصح یهود "نزدیک" بود، و با (۲۶:۲۰-۲۹) تمام می‌گردد که می‌توان تاریخ "روز هشتم" را به آن نسبت داد. گرچه این دوران به قسمت‌های کوچک‌تری چون روز و ساعت تقسیم شده، با این حال با هم یک واحد را تشکیل می‌دهند. از لحاظ موضوعی نیز به دوران‌های "بحران"، "گفتگو" و "کمال" تقسیم شده است. هر یک از این دوران‌ها به‌وسیلهٔ تغییر موضوعی از دوران دیگر متمایز شده است، با این‌حال این دوران‌ها با یکدیگر در ارتباطند. از طرف دیگر تقسیمات اصلی زمانی با تقسیمات موضوعی منطبق هستند.

دلیل این تقسیم‌بندی به‌شکلی که ملاحظه می‌کنید زیاد روشن نیست. همانطوری که گفته شد متن اصلی انجیل یوحنا به‌چند بخش بزرگ تقسیم می‌شود. بخش اول با سخنان یحیای

تعمیددهنده دربارهٔ عیسی آغاز شـــده، با عروسی در قانا تمام می‌شود (۱:۱۹-۲:۱۱). بعد از مطلبی انتقالی، بخش دوم معرفی می‌شـــود، که موضوع اصلی آن اولین فصح در اورشـــلیم، گفتگو با نیقودیموس، زن ســـامری، و درباری کفرناحوم اســـت. از زمان دقیق این رویدادها اطلاعی در دست نیست، ولی چنین به‌نظر می‌رسد که یکی پس از دیگری اتفاق افتاده باشد. بخش سوم با (۵:۱) که شفای بیمار کنار حوض است آغاز می‌گردد. در بخش چهارم صحبت از فصح شـــده اســـت. بخش پنجم از باب ۷ که در آن اشـــاره‌ای به عید خیمه‌ها شده، آغاز می‌گردد و احتمالاً تا ۲۱:۱۰ ادامه می‌یابد، زیرا این آیهٔ آخری اشاره‌ای به شفای مرد کور باب ۹ دارد. بخش ششـــم شرح رویدادهایی اســـت که در عید وقف (۲۲:۱۰-۳۹)، رخ می‌دهد. واقعهٔ زنده کردن ایلعازر با هیچ رویداد ویژه‌ای به‌طور مشـــخص بستگی ندارد، لذا نمی‌تواند از نظر زمانی در جایی گنجانیده شـــود. احتمـــالاً این واقعه کمی قبل از آخرین فصح به‌وقوع پیوســـته اســـت. آخرین بخش متن اصلی یوحنا، به‌غیر از "خاتمه"، دوران "زحمات و مرگ مسیح" است (۵۴:۱۱-۲۹:۲۰).

هیچ دلیل خاصی جهت انتخاب این بخش‌ها، به این شـــکل که ملاحظه شـــد، در دست نیســـت. نویسندهٔ انجیل به اعیاد یهودی علاقه‌مند بوده اســـت، و گویا عقیده داشته که گفتار عیســـی در این عیدها از اهمیت خاصی برخوردار است. هیچ دلیلی در دست نیست تا نشان دهد چرا تعالیم او تا این حد اختصاص به دوران‌ها دارد. احتمالاً بهترین توجیه این است که نویســـنده موضوعات خود را در چهارچوب مکان و زمان ارائه داده است، زیرا به این ترتیب می‌توانست به‌طرح ارائهٔ مطلب خود جامهٔ عمل بپوشاند.

تقسیم‌بندی جغرافیایی

سه قسمت مهم جغرافیایی انجیل یوحنا همان تقسیمات کشوری فلسطین در زمان عیسی هستند: جلیل، سامره و یهودیه. قسمت اعظم رویدادهای کتاب در همین نواحی رخ می‌دهند، و روال داســـتان بین جلیل و یهودیه در نوسان است. تنها استثنا را می‌توان در (۱:۱۹-۵۱) در معرفی عیسی پیدا کرد که احتمالاً در شرق رود اردن، در شمال "دریای مرده" به‌وقوع پیوسته یعنی جایی که بتوان از آنجا از طریق جاده‌هایی هم به اورشلیم رفت و هم به شهرهای جلیل.

قسمت اول در جلیل و اطراف شهر کفرناحوم و قانا متمرکز است. از محل دقیق هیچ‌یک از این شـــهرها اطلاعی در دســـت نیســـت. احتمالاً کفرناحوم همان "تل هوم" است که در ساحل شـــمالی دریای جلیل در چهار کیلومتری غرب دهانهٔ اردن واقع است. قسمت اعظم خدمات مسیح در این شهر اتفاق افتاد ولی یوحنا کمتر از اناجیل دیگر از آن اسم می‌برد. قانا نزدیک ناصره قرار داشته است، حدود هفت کیلومتری شمال شرقی آن. سه بخش متن انجیل یوحنا به‌این قسمت جغرافیایی تعلق دارد: (۱:۲-۱۲)، (۴۳:۴-۵۴) و (۱:۶-۱۳:۷). در جلیل محبوبیت عیسی به اوج رسید، به‌طوری که خواستند او را پادشاه کنند، و باز در جلیل بود که آخرین ضربه را به او وارد آوردند.

قسمت دوم، که مربوط به سامره می‌شود، فقط یک بخش از متن انجیل یوحنا یعنی (۴:۱-۴۲) را در برمی‌گیرد. محتوای این بخش فقط گفتگوی عیسی با زن سامری است. با اشاره به "سوخار" و زمین‌هایی که یعقوب به پسرش یوسف داد (۴:۵)، یوحنا نشان می‌دهد که با تاریخ و جغرافیای سامره آشنایی دارد. توقف عیسی در سامره زیاد به‌طول نیانجامید زیرا او در سر راه خود از اورشلیم به جلیل فقط قصد عبور از آنجا را داشت.

قسمت سوم اورشلیم و یهودیه را دربردارد. در انجیل چهارم اورشلیم بیش از شهرهای جلیل چشمگیر است. دست‌کم چهار بار عیسی به اورشلیم مسافرت می‌کند (۲:۱۳-۳:۲۱، ۵:۱-۴۶، ۷:۱۴-۱۰:۳۹)، که چهارمین و آخرین سفرش هفتهٔ آخر زندگانی او است (۱۲:۲-۲۰:۲۹). اگر دو عیدی که در (۷:۱۴) و (۱۰:۲۲) مذکور است دو سفر جداگانه باشد، در آن صورت عیسی پنج بار به اورشلیم رفته است. جو شهر معمولاً نسبت به او خصمانه است. حضور او در شهر غالباً باعث اغتشاش و توطئه می‌شد. دو معجزه‌ای که در اورشلیم رخ داد، شفای مرد علیل کنار حوض و مرد کور بودند و در پس آن خطابه‌های مهم او، در تاریخ مخالفت‌هایی که نسبت به شخص عیسی شده از اهمیت خاصی برخوردار است. معجزهٔ اول مخالفت‌ها و خصومت‌ها را دامن زد و معجزهٔ دوم دشمنان را در مقابل او صف‌آرایی کرد. اگر زنده ساختن ایلعازر را هم به اورشلیم ارتباط دهیم، چون این معجزه در بیت‌عنیا در نزدیکی اورشلیم اتفاق افتاد، در آن صورت آخرین معجزهٔ جلال‌برانگیز زندگی مسیح نیز در این شهر به‌وقوع پیوسته است.

خصوصیات گوناگون طبیعی و ساختمانی اورشلیم در انجیل یوحنا تا اندازه‌ای تشریح شده است. باب‌الضان (دروازهٔ گوسفند) (۵:۲)، حوض بیت‌حسدا (۵:۲)، هیکل (۲:۱۴، ۷:۲۸، ۸:۲و۵۹)، و خزانه (۸:۲۰) و ایوان آن (۱۰:۲۳)، حوض سیلوحا (۹:۷)، درهٔ قدرون (۱۸:۱)، باغ جتسیمانی (۱۸:۲)، خانهٔ حنا و قیافا (۱۸:۱۵)، کاخ فرماندار (۱۸:۲۸و۳۳)، جلجتا (۱۹:۱۷)، باغ تدفین (۱۹:۴۱)، محل اجتماع شاگردان (۲۰:۱۹)، تمام این مکان‌ها برای نویسنده شناخته شده بود.

بخش‌های متن که این قسمت‌های جغرافیایی را در برمی‌گیرند نسبتاً با تقسیمات زمانی و منطقی که قبلاً به آنها اشاره شد سازگار است. با هر تغییر مهم موضوعی، تغییر مکانی نیز هر چند نه‌چندان واضح، محسوس است. برای مثال، آخرین قسمت جغرافیایی، (۱۲:۱۲-۲۰:۲۹)، رویدادهایی را در برمی‌گیرد که قبل و بعد از هفتهٔ آخر عمر مسیح، در اورشلیم اتفاق افتاده‌اند. در این قسمت سه دوران مهم قرار دارند: بحران، گفتگو و کمال.

دوران اول در ضمن شامل کناره‌گیری به افرایم و توقف کوتاه در بیت‌عنیا نیز می‌شود که به‌هرحال پیش‌درآمد آخرین هفته در اورشلیم است.

برای "مقدمه" نقطهٔ جغرافیایی مشخصی را نمی‌توان قایل شد، و "خاتمه" نیز تماماً مربوط به جلیل است. جالب است که فقط انجیل چهارم از دریاچهٔ جلیل به‌عنوان "دریای تیبریه" یاد می‌کند (۶:۱، ۲۱:۱).

فصل دوم

اهمیت ترکیب انجیل

بررسی محتوای انجیل یوحنا، به‌نحوی که در فصل پیش ارائه شد، نمایشگر این واقعیت است که یوحنا ترکیب و ساختار معینی برای انجیل خود داشته است. آشکار ساختن مقصود کتاب، روال تدریجی کتاب و تقسیم‌بندی‌های زمانی و جغرافیایی آن همگی به‌وضوح نشان می‌دهند که نویسنده شناخت وسیعی از زندگی عیسی داشته و اینکه مطالبش را به‌ترتیب منطقی و با هدفی خاص ارائه داده است. این نکته نیز کاملاً محسوس است که هدف نویسنده، نوشتن شرح حال نیست زیرا در نوشتهٔ او وقفه‌هایی دیده می‌شود که در صدد جبران آن برنیامده است. تاریخ صِرف نیز نیست زیرا با وجود اینکه از سایر اناجیل دقت بیشتری در زمان‌نگاری به‌خرج داده، ولی باز کتابش از نظر زمانی کامل نیست. در ضمن اثری از ارائهٔ کامل سفرهای عیسی نیز دیده نمی‌شود و می‌توان از برخی آیات فهمید که چطور از برخی سفرهای او بدون ذکر جزئیات، چشم‌پوشی شده است.[1] گرچه تمام این مطالب نشان می‌دهند که تقسیم‌بندی معینی در کتاب هست، لیکن مقصود اصلی انجیل یوحنا، از جنبهٔ معنوی برخوردار است. درست است که با رویدادهای واقعی سر و کار دارد، ولی صرفاً در ارتباط با نبردی روحانی است که آنها را بیان می‌کند.

به‌هر تقدیر نباید این تصور پیش آید که انجیل یوحنا ارزش ادبی ندارد و یا اینکه باید به‌صورت تمثیلی آن را تفسیر کرد. برعکس، به انجیل یوحنا باید همچون کتابی تاریخی نگریست ولی نه به‌معنی شرح حال تاریخی بلکه دفاعیات تاریخی.[2] انجیل یوحنا در واقع ارائهٔ حقیقت روحانی است برای مردمی که یا تحت تأثیر جریان فلسفی روز بودند و یا در شرف تأثیر پذیرفتن از آن.

بر اساس دیدگاه سنتی، که از شواهد خارجی برخوردار است، انجیل یوحنا در افسس و به‌منظور استفاده در کلیساهای آسیای صغیر نوشته شد. تئوری‌های دیگری نیز ارائه شده که بر طبق آنها محل نگارش ممکن است اسکندریه، فلسطین یا احتمالاً انطاکیه سوریه باشد. ولی هیچ‌یک از این تئوری‌ها از مدارک کافی برخوردار نیست. اغلب این تئوری‌ها موافق این موضوعند که انجیل یوحنا به‌منظور رویارویی با فلسفه‌های بت‌پرستانهٔ روز که جنبهٔ مادی و عرفانی داشتند، نوشته شده است. برخلاف این فلسفه‌ها، شخصیتی که یوحنا معرفی می‌کند نه پیغمبری منزوی و غیرعادی است، نه خدایی افسانه‌ای و نه خیالی واهیٰ بدون واقعیت و ماهیت انسانی. او آن کلامی است که جسم پوشیده (۱۴:۱)، و در واقع هم انسان واقعی است

---

۱ مثل «و بعد از آن» (۱۲:۲)، «و بعد از آن» (۱:۵و۱:۶و۱:۷)، «و باز به آن‌طرف اردن ... رفت» (۴۰:۱۰)، «بعد از آن عیسی از آنجا روانه شد» (۵۴:۱۱).

2 Historical Apologetic

و هم خدای واقعی. ظهور او عامل جدیدی وارد زندگی انسان کرده و تمام نظام‌های فکری دیگر را که او و ادعاهای او را نمی‌پذیرند باطل کرده است. حقیقت عمیق این مکاشفهٔ جدید به‌زبان ساده‌ای بیان شده به‌طوری که یک بچه نیز می‌تواند آن را بفهمد، و در عین حال از آن‌چنان مفهوم عمیقی برخوردار است که دانشمندان نیز از درک آن عاجزند.

مقصود انجیل یوحنا ایجاد ایمان است. ایمان لازمهٔ بقای زندگی انسانی است، و تا حدی شرط لازم تمام روابط می‌باشد. انجیل یوحنا با معرفی ایمانی عملی و پویا به مسیح به‌عنوان نیروی هدایت کننده در زندگی روحانی، معنی ایمان را به‌طور وسیع بیان می‌کند.

از این گذشته، انجیل یوحنا معنی و نتایج ایمان را به‌طور واضح نشان می‌دهد. هرگاه ایمان لازمهٔ بقای زندگی باشد، شخص ایماندار حق دارد بداند آن زندگی چیست. چنین زندگی دارای قدرت و توانایی رشد و توسعه است و با کشمکش‌هایی که با نیروهای مخالف در اطراف خود به‌وجود می‌آورد خود را آشکار می‌سازد. "کشمکش" در انجیل یوحنا بیشتر از رویدادها چشمگیر و مهم است، چرا که در طرح داستان زندگی مسیح می‌توان مفهوم واقعی کتاب را یافت.

همان‌طور که در اغلب رمان‌های خوب مشاهده می‌شود، طرح داستان بر کشمکش بین دو نیروی مخالف انسانی استوار است که منجر به پیروزی یکی بر دیگری می‌شود. طرح داستان انجیل یوحنا مناقشهٔ دیرینهٔ خیر و شر را در قالب ایمان و بی‌ایمانی در ارتباط با شخصیت مسیح ظاهر می‌کند. در سراسر بخش‌های انجیل یوحنا، ایمان به مسیح سیر صعودی دارد، به این ترتیب که به‌صورت خام و ناچیز آغاز می‌شود و به‌تدریج پرورده و بزرگ شده به پرستش پُرمعنی در مقابل بی‌ایمانی منتهی می‌گردد. این بی‌ایمانی با خصومت‌های بی‌منطق و احساسات بی‌اساس آغاز می‌شود و به طرد عمدی مسیح می‌انجامد. علت و معلول ایمان و بی‌ایمانی در قالب رویدادهای تاریخی ارائه می‌شود و با پیشرفت داستان انجیل، از سخنان خود عیسی جهت اطلاق حقایق به زندگی خواننده مورد بهره‌گیری قرار می‌گیرد.

کشمکش‌های طرح داستان را می‌توان در *واژه‌ها* مشاهده کرد. کلمات متضاد نور و تاریکی، محبت و نفرت، حیات و موت، جسم و روح، بندگی و آزادی، جنبه‌ها و درجات گوناگون گسترش این کشمکش است.

طرح داستان به‌وسیلهٔ *شخصیت‌ها* ساخته می‌شود. تقریباً در هر صفحهٔ انجیل یوحنا شخصیت‌های متضاد ظاهر می‌شوند، گروهی که ایمان آوردند و گروهی که ایمان نیاوردند. آنها "آدمک‌های چوبین" نیستند، و یا ایمانداران و یا بی‌ایمانانی مطلق که نویسنده به‌کار گرفته باشد تا بر نکته‌ای اخلاقی تأکید کند. پیشرفت چه در مورد ایمان و چه در مورد بی‌ایمانی مشهود است. توما‌ی شکاک به اوج ایمان می‌رسد و از طرف دیگر پیلاطس سازش‌کار به منتهای درجهٔ بی‌اعتنایی نزول می‌کند.

طرح داستان در *عمل* جلوه‌گر می‌شود، چراکه واژه‌ها و شخصیت‌ها تنها یک قسمت عمل هستند. در برخی شخصیت‌های داستان چون زن سامری و کور مادرزاد گسترش ایمان را تا حد کمال می‌توان مشاهده کرد، اما در موارد دیگر، مانند تماس شاگردان در باب اول، یا

مورد مرد درباری در باب چهارم، هر یک فقط یک مرحله از گسترش ایمان را نشان می‌دهند. به‌هر تقدیر، سمت حرکت همیشه به‌طرف ایمان است.

طرح داستان از دو جنبه برخوردار است همان‌گونه که شخصیت مسیح نیز دارای دو جنبهٔ انسانی و الاهی است.

از نظر تلاش انسانی، انجیل یوحنا یک تراژدی حاد است. بدترین هوس‌ها و رفتارهای انسانی، دردناک‌ترین شکنجه‌ها و شکست‌های انسانی به‌حد کافی در آن آمده است. حسادت، طمع، نفرت، کینه، شهوت، دورویی، تزویر، ناسپاسی، حماقت، توحش، ریاکاری، اهانت و هر نوع انگیزه و حالت زشت و بد دیگر در صحنه انجیل به‌معرض نمایش گذاشته شده است. از طرف دیگر از خودگذشتگی، سخاوت، مهربانی، پاکی، صداقت، صمیمیت و فروتنی نیز دیده می‌شود. اگر نقشهٔ خدا را کنار بگذاریم، مانند تمام تراژدی‌های دیگر، باز شر پیروز می‌شود، و با مصلوب شدن عیسی داستان به‌طور غم‌انگیزی به پایان می‌رسد.

از این گذشته، تراژدی انجیل یوحنا طنزآمیز نیز هست. هر چه انسان در مقابل شر تلاش می‌کند، بیشتر در آن فرو می‌رود. برای مثال، پطرس قسم خورد که هرگز خداوند خود را انکار نکند، بلکه جانش را فدای او سازد (۳۷:۱۳). ولی درست برعکس آن اتفاق افتاد. در زندگی خود عیسی نیز طنز به‌چشم می‌خورد. او که از همه پاک‌تر بود بدترین اعمال را متحمل می‌شود، او که پر جلال بود با خفت می‌میرد، نیرومند بود ولی در ناتوانی جان می‌سپارد. این واقعیت را مخصوصاً می‌توان در مقایسه ادعاهای او با پایان کارش دریافت. او ادعا می‌کرد که آب حیات را در اختیار دارد ولی خودش از تشنگی می‌میرد. ادعا می‌کرد نور عالم است، ولی در تاریکی جان می‌سپارد. ادعا کرد شبان نیکو است، ولی در دست گرگ‌های درنده کشته می‌شود. می‌گفت حق است ولی به‌عنوان شورش‌گر و یاغی مصلوبش کردند. ادعا کرد قیامت و حیات است، ولی زودتر از سایرین که مصلوب می‌شدند فوت کرد، به‌طوری که پیلاطس از این موضوع متعجب شد.

برخلاف انتظار، پایان زندگی او پیروزی باطل بر حق را ثابت می‌کند. بلی، نمونهٔ عالی عدالت که تا به‌حال دنیا به خود دیده است این‌چنین قربانی شر می‌شود و تراژدی فراموش‌نشدنی انجیل یوحنا را تشکیل می‌دهد.

از دیدگاه الاهی، "انجیل چهارم" تراژدی نیست، بلکه پیروزی است. طرح داستان، پیروزی حیات بر موت، محبت بر نفرت، نور بر ظلمت و روح بر جسم را به‌ارمغان می‌آورد. داستان با مصلوب شدن عیسی به‌پایان نمی‌رسد بلکه با رستاخیز او. بی‌ایمانی ضربهٔ مهلک خود را در صلیب فرود می‌آورد و همان‌جا بی‌حرکت می‌ماند، ولی ایمان تا رستاخیز ادامه می‌یابد و پیروز می‌شود.

کلمهٔ الاهی خارج از این عالم و به‌شکل اسطوره‌ای ناملموس پیروزی خودش را به‌دست نمی‌آورد، بلکه با تحمل بدترین رفتارهایی که در این دنیای واقعی وجود دارد و با غالب آمدن بر آن. در ضمن این پیروزیی نیست که در رویای مردانی که خود را فریب می‌دهند و در عالم خیال تاج ظفر بر سر می‌نهند وجود داشته باشد. پیروزی عیسی خواننده را دعوت به ایمانی می‌کند که موجد واقعیت عملی تازه برای زندگی روزانه است.

بخش دوم

تحلیل متن انجیل

مقدمهٔ انجیل

الف) کلام و الوهیت
ب) کلام و خلقت
پ) کلام و حیات

مطلب ضمنی: خدمت یحیای تعمیددهنده

ت) کلام و جهان
ث) کلام و انسان
ج) تجسم کلام

مطلب ضمنی: شهادت یحیای تعمیددهنده

چ) ظهور کلام

فصل سوم

مقدمهٔ انجیل

(۱۸-۱:۱)

تحلیل

۱. در آغاز کلام بود،

و

کلام با خدا بود،

و

کلام، خدا بود.

۲. همان در آغاز با خدا بود

۳. همه چیز به‌واسطهٔ او پدید آمد

و

از هر آنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت.

۴. در او حیات بود،

و

آن حیات، نور آدمیان بود.

۵. و

نور در تاریکی می‌درخشد

و

تاریکی آن را درنیافته است.

۶. مردی آمد

که از جانب خدا فرستاده شده بود؛

نامش یحیی بود

۷. او برای شهادت آمد

تا بر نور شهادت دهد

تا همه به‌وسیلهٔ او ایمان آورند.

۸. او خودْ آن نور نبود

بلکه آمد

تا بر آن نور شهادت دهد.

۹. آن نور حقیقی
که بر هر انسانی روشنایی می‌افکَنَد
براستی به جهان می‌آمد.
۱۰. او در جهان بود
و
جهان به‌واسطهٔ او پدید آمد
اما
جهان او را نشناخت.
۱۱. به مُلک خویش آمد
ولی
قوم خودش او را نپذیرفتند.
۱۲. اما
به همهٔ کسانی که او را پذیرفتند
این حق را داد که فرزندان خدا شوند
یعنی به هر کس
که به اسم او ایمان آورد.
۱۳. آنانکه
نه با زادنی بشری،
نه از خواهش تن
و نه از خواستهٔ یک مرد،
بلکه از خدا
زاده شدند.
۱۴. و کلام، انسان خاکی شد
و
میان ما مسکن گزید،
پر از فیض و راستی
و
ما بر جلال او نگریستیم،
جلالی درخور آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد.

۱۵. و یحیی بر او شهادت می‌داد
و ندا می‌کرد که:
«این است کسی که دربارهٔ او گفتم:
آنکه پس از من می‌آید
بر من برتری یافته است
زیرا پیش از من وجود داشته است.

۱۶. از پُری او ما همه بهره‌مند شدیم
و
فیض از پی فیض [یافتیم].
۱۷. زیرا شریعت به‌واسطهٔ موسی داده شد.
۱۸. هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است
امّا آن خدای یگانه که در بَرِ پدر است
همان او را شناسانید.

هجده آیهٔ اول "انجیل چهارم" مقدمه را تشکیل می‌دهد. در این مقدمه شرح داستان و تفسیر آن در یک چارچوب فکری ارائه شده که یک مسیحی معمولی بتواند طرح داستان را بفهمد و به اهمیت موضوع آن پی ببرد.

تحلیل مصنوعی این "مقدمه" (به نمودار مربوطه نگاه کنید)، آن را به دو بخش نابرابر تقسیم می‌کند که در آن از دو شخصیت صحبت می‌شود: "کلام" (لوگوس) و یحیای تعمیددهنده. اولی عنوان عیسای مسیح خداوند است که موضوع بحث اصلی است. دومی فقط در ارتباط با اولی است که مورد بحث قرار می‌گیرد و در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد. تقسیم‌بندی مزبور دو رشتهٔ فکری را به‌وجود می‌آورد. از آیهٔ (۱-۵، ۹-۱۴، ۱۶-۱۸) در مورد "کلام" است، آیات (۶-۸و۱۵) دربارهٔ یحیای تعمیددهنده می‌باشد.

اگر قسمت‌های مربوط به یحیای تعمیددهنده را در پرانتز بگذاریم، بقیهٔ متن به‌صورت توصیف "کلام" باقی می‌ماند، که به‌شکل بندهای سه‌خطی درمی‌آید. برای مثال به آیهٔ اول توجه کنید:

در آغاز کلام بود
و
کلام با خدا بود
و
کلام، خدا بود

ترکیب این آیه شاعرانه است: یک بند سه‌خطی که از سه جملهٔ مجزا ولی مربوط به‌هم تشکیل شده، که درآن جملهٔ دوم در ترتیب منطقی بعد از اولی، و به‌همین شکل سومی بعد از دومی قرار گرفته است. با این‌حال هر سه یک واحد فکری را تشکیل می‌دهند. چند تا از این بندها چهارخطی هستند که به‌وسیلهٔ حروف ربط مشخص می‌شوند، ولی به‌هرحال هر کدام از بندهای سه‌خطی یا چهارخطی یکی از جنبه‌های «کلام» را در ارتباط با عالم هستی بیان می‌کند.

واژهٔ "لوگوس" که چهار بار به‌کار رفته است، معنی وسیع‌تر از برگردان فارسی آن، "کلام"، در بردارد. کلمه عبارت است از تصوری که به‌وسیلهٔ ترکیبی از اصوات و حروف بیان می‌شود. بدون تصور یا معنی که همراه آن هست، این وسیلهٔ بیان بی‌معنی خواهد بود. "سنگ" ترکیبی است از چند حرف که اگر زیر و زبر روی آن بگذاریم قادر خواهیم بود آن را به‌صورت کلمه‌ای تلفظ کنیم. ولی تا زمانی که از بیان آن مراد و مقصودی در ذهن تداعی نشود، کلمه‌ای بی‌معنی خواهد بود. لذا "لوگوس" نیز هم بر مفهومی که در ورای تصور ذهنی است دلالت می‌کند و هم بر خود تصور ذهنی و نیز بر بیان آن. این واژه در فلسفه یونان آن زمان اصطلاحی فنی بود که به‌ویژه به‌وسیلهٔ "رواقیون" به‌کار گرفته می‌شد، و مراد از آن "عقل" حاکمی بود که هستی را کنترل می‌کرد و به هر چیز مفهوم و معنی می‌بخشید. "لوگوس" بهترین تصویر و مفهوم این "عقل کل" بود که خدا نامیده می‌شد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که بر فرق کاربرد رایج آن برای بیان یک حقیقت و نیز کاربرد عاریه‌ای آن تأکید کنیم. نویسندهٔ انجیل چهارم وقتی "لوگوس" را به‌کار می‌برد بدون شک از معنی کلی آن در مذهب و فلسفهٔ زمان خود آگاهی داشت ولی چاره‌ای غیر از اینکه از مفاهیم زمان خود برای نوشتن مطالب بهره گیرد نداشت. اگر نویسنده از استعمال واژگان متداول زمان خود خودداری می‌کرد صرفاً به این علت که با آنچه او در نظر داشت ناسازگار بود، راه دیگری وجود نمی‌داشت جز سکوت، از آن جهت که وسیله‌ای برای بیان وجود نداشت. نحوهٔ استعمال او از این کلمه را باید با توجه به مقصود و نظر او استنباط کرد. "لوگوس" را باید در نور "شخصیتی" که توصیفش می‌کند درک کرد، نه به‌مفهومی که در مذهب یونان بود و نویسنده هم مخصوصاً آن را به عیسی ناصری برچسب زده است. تعلیم یوحنا مبنای فلسفهٔ جدیدی است که بر "مسیح قیام‌کرده" استوار است ولی با اصطلاحی رایج بیان می‌شود، نه اینکه او خواسته باشد با گذاشتن عیسی در قالب ایده‌ای یونانی، تعالیم او و مطالبی را که دربارهٔ او هست جذب مذهب یونان کند.

ترکیب "مقدمهٔ" انجیل یوحنا بطور طبیعی به هفت بخش تقسیم می‌شود، که هر یک به‌نحوی با "لوگوس" در ارتباطند. در این تقسیمات است که می‌توان به لُبّ مطلب انجیل یوحنا که به‌صورت الفاظ انتزاعی بیان شده، پی برد. داستانی که به‌دنبال می‌آید با ارائهٔ رویدادهای تاریخی، مقدمه را به‌صورت عملی گسترش می‌دهد.

به این ترتیب، "مقدمهٔ" انجیل یوحنا با روشی که با روش‌های اناجیل دیگر فرق دارد به معرفی مسیح می‌پردازد. این مقدمه جنبهٔ علم الاهی دارد تا تاریخی و زندگی‌نامه‌ای. البته نسبت به ارزش تاریخی و زندگی‌نامه‌ای آن هیچ ایراد منطقی روا نیست، ولی نباید از نظر دور داشت که انجیل یوحنا صرفاً تاریخ، به معنای شرح وقایع نیست بلکه تفسیری تاریخی است. بر اساس آن عیسی، این شخصیت تاریخی آشنا برای انسان، "واقعیت غایی" عالم هستی است.

الف) کلام و الوهیت
۱- ازلیّت (۱)
۲- شخصیت
۳- ماهیت

ب) کلام و خلقت (۲و۳)
۱- قدمت
۲- وساطت
۳- فعالیت

پ) کلام و حیات (۴و۵و۹)
۱- سرچشمهٔ حیات
۲- تأثیر حیات بر انسان
۳- نیروی حیات
۴- دامنهٔ حیات

ت) کلام و جهان (۱۰)
۱- حضور کلام
۲- حرکت کلام
۳- عدم شناخت کلام

ث) کلام و انسان (۱۱-۱۳)
۱- تماس
۲- رد
۳- پذیرش
(الف) روش
(ب) اثرات

ج) تجسم کلام (۱۴)
۱- عمل
۲- پویش
۳- مکاشفه

چ) ظهور کلام (۱۶-۱۸)
۱- پری
۲- فیض
۳- خدا

کلام و الوهیت (۱)

ازلیّت نخستین مسندی است که به "لوگوس" (مسندالیه) استناد داده می‌شود. عبارت "در ابتدا" در اصل همان (پیدایش ۱:۱) است: «در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید.» این اصطلاح "در ابتدا" اشاره به مبدأ عملی خاص در زمان خاص نمی‌کند بلکه صحبت از ازلیّت بی‌آغاز و قبل از زمان می‌نماید. "لوگوس" در برهه‌ای از زمان به‌وجود نیامده، بلکه همیشه بوده است.

مطلب دیگری که دربارهٔ کلام می‌خوانیم شخصیت ابدی او است. واژهٔ "با" در واقع حرف اضافه‌ای است (pros) که در (مرقس ۳:۶) نیز به‌کار رفته است، یعنی وقتی که اهالی ناصره تعجب خود را از دیدن عیسی بیان می‌کردند: «مگر او آن نجّار نیست؟ مگر پسر مریم و برادرِ یعقوب، یوشا، یهودا و شَمعون نیست؟ مگر خواهران او اینجا، در میان ما زندگی نمی‌کنند؟» این کلمه نشان‌دهندهٔ جوشیدن با سایر افراد جامعه بر اساس برابری است. این واژه در (یوحنا ۱:۱) نیز نشانهٔ برابری و ارتباط "لوگوس" با خدا است. "لوگوس" عنصری بدون شخصیت نیست بلکه شخصیتی است زنده، متفکر و فعال.

قدم سوم در معرفی "لوگوس"، *الوهیت* او است. واژهٔ یونانی "theos" که به معنی خدا است، در اینجا حرف تعریف ندارد، ولی در جملهٔ دوم داشت. وقتی در یونانی حرف تعریف به‌کار می‌رود، تأکید روی فردیت است یعنی خدا را همچون یک شخص نشان می‌دهد، ولی وقتی حرف تعریف نباشد تأکید بر ماهیت است، یعنی خدا را به‌عنوان نوعی وجود معرفی می‌کند. پس جملهٔ سوم آیهٔ اول نشان می‌دهد که "لوگوس" از ازل همان جنس و ماهیت خدا را داشته است.

کلام و خلقت (۲و۳)

پس از اینکه نویسنده موقعیت "لوگوس" را از لحاظ مفهوم و وجود معرفی می‌کند، موقعیت او را در دنیای عمل نشان می‌دهد. نخستین جمله بند سه‌خطی دوم، جمله‌ای است انتقالی «در همان آغاز با خدا بود» به‌ظاهر تکرار بند اول است ولی در واقع نشان‌دهندهٔ این واقعیت است که "لوگوس"، قبل از هر چیز، مقامش با خدا برابر بوده است. (پیدایش ۱:۱) زمینه را آماده کرده تا بتوان همکاری او را با خدا در کار خلقت دنیا توصیف کرد، به‌طوری که در جملهٔ بعد می‌بینیم: «همه چیز به‌واسطهٔ او پدید آمد.»

"همه چیز" شامل عالم هستی، عناصر و قوانین طبیعت است. "پدید آمد" نشان‌دهندهٔ بحران است، انتقالی است از آنچه نبود به آنچه هست. زمان فعل (Aorist) دلالت بر انجام پذیرفتن امری می‌کند بدون ارتباط با زمان، بر خود عمل تأکید می‌کند نه جریان آن. استعمال این زمان خاص فعل حاکی از آن است که در اینجا مراد روش خلقت نیست بلکه واقعیت و عمل خلقت. این موضوع با کلمهٔ "بود" در بند اول که حاکی از مداومت زمان است، در تضاد می‌باشد. "لوگوس" از ازل بوده، ولی عالم مادی موقتی است.

از این گذشته، خلقت مادی ساختهٔ دست "لوگوس" است. همین مطلب در (کولسیان ۱۶:۱) و (عبرانیان ۲:۱) آمده است تا نمایشگر این مفهوم باشد که "پسر" عامل اصلی خلقت است، همان‌گونه که معمار خانه‌ای را برای صاحبش می‌سازد و عامل اصلی محسوب می‌شود. الوهیت، خود را به‌وسیلهٔ مسیح آشکار کرده است.

خط سوم، فعالیت لوگوس را تعلیم می‌دهد. تغییر زمان فعل است که مفهوم اصلی این خط را بیان می‌کند: «و از هر *آنچه پدید آمد (و هنوز وجود دارد)*، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت.» واژهٔ یونانی (gegonen) که در فارسی "هر آنچه" ترجمه شده در واقع معادل قسمت آخر جملهٔ تفسیری بالا است که زیرش خط کشیده شده. این فصل به‌صورت زمان کامل است و دلالت می‌کند بر وضع حاضر که نتیجهٔ تداومی عملی است که در گذشته اتفاق افتاده است. دنیا با تمامیتش، به‌وسیلهٔ عامل "لوگوس" از خدا سرچشمه گرفته است.

کلام و حیات (۴و۵و۹)

سومین بند سه‌خطی، در ارتباط با "لوگوس" و زندگی روحانی، صحبت از نیرویی می‌کند که موجد خلقت بوده است. کلمهٔ *حیات* بیش از سی و شش بار در این انجیل آمده که یازده بار آن همراه با صفت *جاودانی* است. معنی آن صرفاً "بودن" نیست، بلکه در اصل حیات خدا است که در تجربهٔ انسانی جلوه‌گر می‌شود. در این مفهوم است که با لوگوس ارتباط پیدا می‌کند، به این معنی که "لوگوس" سرچشمه و دربرگیرندهٔ آن است. در خط دوم این بند، حیات به‌عنوان نور آمده است که تأثیر حیات را بر عالم هستی نشان می‌دهد. این کلمه در انجیل یوحنا معنی استعاری دارد و اشاره به‌ظهور واضح عدالت خدا می‌کند (۱۹:۳-۲۱، ۳۵:۱۲). احتمالاً این جمله اشاره به شرح خلقت است که می‌گوید نخستین چیزی که از عمل خلاقهٔ خدا حاصل شد نور بود (پیدایش ۳:۱). حیات "لوگوس" وقتی به‌ظهور می‌رسد، با خود نور و روشنایی به‌ارمغان می‌آورد.

در این قسمت "مقدمه" است که طرح داستان معرفی می‌شود. حیات خدایی به‌وسیلهٔ "لوگوس" است که به‌جهان می‌رسد، اما جهان آمادگی دریافت آن را ندارد. در ضمن جهان نمی‌تواند آن نور را خاموش کند، فقط می‌تواند آن را تار سازد. چه برخورد و چه نتیجهٔ آن، هر دو در کلمهٔ "درنیافته" مستتر است. معادل فارسی "چیره نشده است" (مژده برای عصر جدید) یا "خاموش کند" (ترجمه تفسیری) بهتر معنی را می‌رساند چون در اینجا مقصود مسلط شدن، رسیدن و غالب آمدن است تا فهمیدن و دریافتن مطلب. مقاومت مداوم نور با تاریکی در خاموش کردن و غلبه کردن بر آن، با وجود قدرت زیادی که در نفرت و بی‌ایمانی هست، موضوع اصلی انجیل یوحنا را تشکیل می‌دهد.

با حذف جملات معترضه، باید جمله‌ای دیگر به‌جملات بالا اضافه شود: «آن نور حقیقی [واقعی]، که بر هر انسانی روشنایی می‌افکَند، براستی به جهان می‌آمد.»[1] *واقعی* (alethinos)

---

۱ ترجمهٔ اصلی.

کلمهٔ متضاد دومی (از نظر اهمیت) است نه متضاد *کاذب و غیر واقعی*. این کلمه به‌معنی "اصلی" است نه "درست". در مورد خدا نیز همین کلمه در (۳:۱۷) آمده و تأکید روی بی‌نظیر بودن وجود خدا است بر صداقت و راستگویی او.[۱] این همان نور اصلی است و تمام نورهای دیگر بدل هستند، نور واقعی در مقابل نور واهی. تمام روشنایی روحانی از "لوگوس" ساطع می‌شود. ادعاهای مسیح که در متن اصلی انجیل آمده، بحث گسترده و مفصل این واقعیت است که او منبع تمامی نورها است.

کلام و جهان (۱۰)

واژهٔ *جهان* هفتاد و هفت بار در انجیل یوحنا به‌کار رفته و یکی از اصطلاحات خاص یوحنا است. در اینجا منظور از آن، محیطی مادی و روحانی است که مردم در آن زندگی می‌کنند. "کلام"، به‌وسیلهٔ ورطه‌ای غیرقابل عبور، از نیازها و دنیای اطراف آنها جدا نیست؛ دنیای روحانی و مادی، به‌رغم آنچه برخی نظام‌های کاذب بدان معتقدند، با یکدیگر غیرقابل تماس نیستند. حضور "لوگوس" در هستی از اینجا پیدا است که او به قلمرو حیات وارد شده و در آن نقش فعالی دارد، ولی "کلام" با جهان یکی نیست. "کلام" بالاتر از روح عالم هستی است. زیرا جملهٔ بعد می‌گوید: «و جهان به‌واسطهٔ او پدید آمد. اگر "کلام" جدا و برتر از آن نبود نمی‌توانست وسیلهٔ آفرینش باشد. در مقایسه این آیه با آیهٔ (۱و۲)، "کلام" بود (اشاره به مداومت وجود) در حالی‌که جهان *شد* (اشاره به مرحلهٔ آفرینش). بنابراین حضور "کلام" در جهان در عین حال که ماوراء آن قرار دارد، بدین وسیله ثابت می‌شود.

«و جهان او را نشناخت.» جهان به‌صورت یک نظام هیچ درک و شناختی از "کلام" مجسم نداشت، و در آن جایی برای او موجود نبود. "اناجیل همانند" نشان می‌دهند که اکثر مردم شناخت سطحی از او داشتند، و حتی حواریون عیسی کلام را نمی‌توانستند به‌وضوح بفهمند و به شخصیت و رسالت او پی ببرند. این عدم شناخت باعث به‌وجود آمدن کشمکش و برخورد شد، زیرا آنچه جهان نتوانست بفهمد، رد کرد، و آنچه رد کرد، با آن به دشمنی پرداخت.

کلام و انسان (۱۱-۱۳)

آیات (۱۱-۱۳) در واقع ادامه و بسط جملات آیهٔ (۱۰) است. "جهان"، اصطلاح بسیار وسیع و جامعی است که حکایت از نظامی می‌کند که از انسان و محیط او تشکیل یافته است. آیات (۱۱-۱۳) به‌جهان شخصیت و فردیت می‌بخشد و نشان می‌دهد چگونه *تماس* برقرار شد. اصطلاح «به مُلک خوش آمد» در واقع به‌معنی «به خانه‌اش آمد» است. "خاصان خود" اشاره به دارائی‌ها و چیزهایی می‌کند که محیط شخصی را به‌وجود می‌آورند. همین اصطلاح

---

۱ «زندگی جاوید از این راه به‌دست می‌آید که تو را بشناسند که خدای واقعی و بی‌نظیر هستی» (ترجمه تفسیری).

در (۳۲:۱۶) آمده و نشـــان می‌دهد که هر یک از شاگردان به خانهٔ خودش رفت. در (۲۷:۱۹) نیز همین اصطلاح در مورد شاگرد محبوب به‌کار رفته که مادر عیسی را به خانهٔ خود می‌برد. از آنجـــا که جهان، خلقت او بود، او آمده بود تا به ملک خود ســـر بزند و بدین وســـیله حق حاکمیت و مسلم خود را اظهار دارد.

عدم پذیرش، موضوع خط دوم است: «و قوم خودش او را نپذیرفتند.» اصطلاح یونانی که حالـــت خنثی را برای خط اول به‌کار می‌برد "چیزهـــای خاصش" و حالت مذکر را برای خط دوم "قوم خاصش" نمی‌توان عینا به فارســـی بازگو کرد. اصل یونانی، این مطلب را می‌رساند که کســـانی که مردم و قوم خاص او بودند و با ملک خاص او ارتباط داشتند، آن‌طور که انتظار می‌رفـــت او را نپذیرفتند. همین اصل را می‌توان در مثلی که عیسای مســـیح در اناجیل همانند تعریف می‌کند، ملاحظـــه کرد (متی ۳۳:۲۱-۴۶، مرقـــس ۱:۱۲-۱۲، لوقا ۹:۲۰-۱۶). در متن اصلی "انجیل چهارم" رد کردن مسیح توسط رفتار و عمل "یهود" در مقابل رفتار و عمل مثبت دیگران، به‌وضوح نشان داده شده اســـت. مسیح به‌وسیلهٔ سامری‌ها پذیرفته می‌شود (باب ۴)، یونانیان او را جستجو می‌کنند (۲۰:۱۲)، ولی نمایندگان رسمی قوم خودش او را طرد می‌کنند.

ولی رد کردن عیسی از طرف دیگر پذیرفتن او را همراه دارد. یوحنا می‌گوید که برخی او را قبول کردند، و فوری به‌ذکر نتایج این پذیرش می‌پردازد. از جمله‌بندی این قسمت می‌توان اســـتنباط کرد که قبول کردن و ایمان آوردن معادل هم هستند. *ایمان* برای نخستین‌بار است که در اینجا به‌عنوان موضوع اصلی در جمله ذکر می‌شـــود، گرچه قبلاً در (۷:۱) نیز آمده بود که نشان می‌داد هدف اصلی تعلیم یحیی است. بدین ترتیب رمز دریافت مکاشفهٔ "کلام" که به‌جهان آمده، این است که به نام او ایمان بیاوریم.

نتیجهٔ قبول "کلام" رابطه‌ای تازه اســـت، یعنی برخوردار شـــدن از حق ورود به خانوادهٔ خدا. کلمه‌ای که در ترجمهٔ قدیم کتاب‌مقدس "قدرت"، و در ترجمه مژده برای عصر جدید "امتیاز" و در ترجمه تفسیری "حق" ترجمه شده، به‌معنی "اقتدار و اختیار، قدرت، یا افتخار و امتیاز تفویض شده" است که با موافقت یا اجازهٔ دیگری به‌مرحلهٔ اجرا درمی‌آید. پیلاطس وقتی گفت این قدرت را دارد که عیســـی را مصلوب یا رهـــا کند، این اجازه را به‌کار می‌برد (۱۰:۱۹). این اقتدار و اختیار بالاتر از توانایی و قدرت است. تولد نوزاد در هر خانواده، صرفاً عملی فیزیکی تلقّی نمی‌شود، بلکه نشانی است از ایجاد رابطه‌ای خانوادگی. ایمانداران نیز از حیات خدا برخوردار می‌شوند. این امر به‌وسیلهٔ فرآیندی زیست‌شناسانه که حاصلش زندگی جسمی (فیزیکی) است صورت نمی‌گیرد، بلکه به‌وسیلهٔ عمل خدا.

تجسم کلام (۱۴)

این آیه در واقع محور اصلی "مقدمه" است. چگونه کلام "در جهان بود"؟ چه باعث شد الوهیت به‌شکل بشریت جلوه‌گر شده، چاره‌ای برای نیاز او بکند؟ تجسم، جواب این پرسش‌ها را می‌دهد. ظاهر شدن مجدد "لوگوس" در آیهٔ (۱۴)، این آیه را مستقیماً با آیات (۱و۲) پیوند

می‌دهد. تغییر فعل چشمگیر است. آیهٔ اول سخن از ذات و رابطهٔ ابدی "لوگوس" با خدا می‌کند. آیهٔ چهاردهم تغییری را که در رابطه با دنیای انسان‌ها حادث گشته نشان می‌دهد. این تغییر نخست در *عمل* است، «کلام انسان خاکی شد.» او خود را در شخصیت انسانی نشان داد تا او را ببینند، صدایش را بشنوند و لمسش کنند. او خون و جسم را با محدودیتش در فضا و زمان پذیرا شد و نیز ناتوانی‌های جسمی از قبیل گرسنگی، ضعف و آسیب‌پذیری را متحمل گردید، تا اینکه همان‌طور که با خدا در ارتباط بود با انسان نیز همدم شود.

دوم، «میان ما مسکن گزید.» "ساکن شد" (eskenosen) در واقع به‌معنی "خیمه‌زدن" است. «او بین ما خیمه زد.» توقف او نزد ما موقتی ولی واقعی بود، نه‌خیالی. این فعل تنها پنج بار در عهدجدید به‌کار رفته است. یکبار در همین‌جا و چهار بار در مکاشفه (مکاشفه ۱۵:۷، ۱۲:۱۲، ۶:۱۳، ۳:۲۱). دو مورد از این آیات دربارهٔ خدا است. در عهدعتیق یونانی این کلمه منحصر به خیمهٔ شهادت است که حضور خدا در آن "ساکن بود". احتمالاً یوحنا حدس زده بود که آگاهی خواننده از "سپتواجنت"[1] باعث خواهد شد بین این مطلب و تعلیم عهدعتیق دربارهٔ حضور خدا که شبانه‌روز بنی‌اسرائیل را هدایت می‌کرد و «در میان آنها ساکن بود»، رابطه‌ای بیابند. اسم هم‌ریشهٔ این فعل (skene) که تقریباً به‌طور مختص به‌معنی "خیمهٔ اجتماع" به‌کار رفته است در (مکاشفه ۶:۱۳) در ارتباط با این فعل آمده است. خدای غیرقابل رؤیت و توصیف به‌وسیلهٔ تجسم به زندگی روزانهٔ انسان‌ها قدم نهاده است.

سوم، این تجسم اثر مکاشفه‌ای داشته است. «بر جلال او نگریستیم.» "دیدیم" (etheasametha) در اصل به معنی "مشاهده کردیم" است. این فعل از ریشهٔ لغت "تئاتر" است و معنایی عمیق‌تر از نگاهی آنی دارد؛ به‌معنی دقت کردن در چیزی است روبه‌روی شخص، به منظور پی بردن به اهمیت آن. "لوگوس" مجسم، تحت تمام شرایط ممکن، چه موافق چه مخالف، مطالعه و بررسی شد. تمام اطلاعاتی که پژوهش‌های انسانی می‌توانست به‌دست دهد در واقع به این دلیل میسّر شده که لوگوس خود را در معرض دید و بررسی قرار داده است. نتیجه‌گیری شاگردان سرانجام به‌وسیلهٔ جمله‌ای که با "ما" آغاز می‌شود، عرضه می‌گردد، و این نخستین باری است که ضمیر اول شخص جمع در "مقدمه" مشاهده می‌شود. شاید این ضمیر اول شخص جمع به‌معنی مردم به‌طور عام باشد، ولی به‌نظر می‌رسد به‌طور ویژه‌ای احساس شاگردان را بیان می‌کند، که دیگر نمی‌تواند حتی در سبک عالی و غیر شخصی "مقدمه" بگنجد. "کلمهٔ مجسم" در کسانی که او را قبول کردند آن‌چنان اثری بخشید که نمی‌توان آن را صرفاً به قضیه‌ای فلسفی محدود کرد و لازم بود با حالتی کاملاً شخصی آن را نمایان ساخت. از این‌جهت است که در "مقدمه" و نیز در خاتمهٔ بحثی که در "متن" انجیل یوحنا وجود دارد، عامل اعتراف شخصی، قلب شاگردی وفادار را نشان می‌دهد.

این تجربه منحصر به "مشاهده" نیست. «از پُری او ما همه بهره‌مند شدیم، فیض از پی فیض.» بین مشاهده و اعتراف نوعی شناخت شخصی از حقیقت وجود دارد. فیض الاهی به‌وسیلهٔ مسیح ظاهر شد و از راه تجربی به شاگردان وی منتقل گشت. خاصیت گسترش این

تجربهٔ فیض را می‌توان در حرف اضافهٔ (anti) که "از پی" ترجمه شده است مشاهده کرد. منظور این است که وقتی یک برکتْ صَرف می‌شود، برکت تازهٔ دیگری جای آن را می‌گیرد. در نتیجه شناخت مسیح هرگز به‌صورت تاریخی صِرف درنمی‌آید، یعنی به تماسی در برهه‌ای از زمان و طی رویدادی معین، محدود نمی‌شود. درک و شناخت افزاینده از مسیح که در اثر تماس او با انسان به‌وجود می‌آید، نشان‌دهندهٔ واقعیت پری و کاملیت بی‌حد و حصر او است.

ظهور کلام (۱۶-۱۸)

آخرین جملهٔ "مقدمه" دربارهٔ لوگوس که آن را به‌نقطهٔ اوج می‌رساند در آیهٔ (۱۸) یافت می‌شود. «هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است. امّا آن خدای یگانه که در بَرِ پدر است، همان او را شناسانید.»

در متن یونانی این آیه تنوع تکان‌دهنده‌ای به‌چشم می‌خورد. در برخی نسخ قدیمی و معتبر به‌جای کلمهٔ پسر، کلمهٔ خدا نوشته شده است. اگر در اصل، کلمهٔ مورد بحث به اختصار نوشته می‌شد، در آن‌صورت فقط با تعویض یک حرف آن می‌شد کلمهٔ دیگر را به‌دست آورد. گرچه اکثر ترجمه‌های اخیر انجیل این ترجمه را به‌کار نگرفته‌اند، اما متن یونانی (Westcott و Hort)، که هنوز هم به‌عنوان متن استاندارد تحقیقی، قابل قبول است، این ترجمه را ترجیح می‌دهد. گرچه عبارت "خدای یگانه"[1] در جای دیگر از نوشته‌های یوحنا نیامده، در حالیکه "پسر یگانه" چند بار به‌کار رفته، ولی به‌نظر صحیح‌تر می‌آید که به‌جای ترجمهٔ رایج، ترجمهٔ دیگر انتخاب شود. به‌هر تقدیر، سندیّت "خدای یگانه" آنقدر محکم است که می‌تواند به‌راحتی مورد قبول واقع شود. اگر چنانچه این ترجمه پذیرفته شود، "خدای یگانه" تأیید بی‌نظیری از الوهیت مسیح را به‌دست می‌دهد، گرچه لفظ "پسر" نیز کمتر از آن نیست.

هدف نویسنده روشن ساختن این موضوع است که هرچند وجود خدا هرگز برای انسان فانی قابل رؤیت نبوده ولی شخصیت او را می‌توان در "پسر" که تجلی کامل حیات و محبت پدر است مشاهده کرد. "یگانه پسر" اشاره به زایش جسمانی نمی‌کند، بلکه برتر از اندیشه و تصور آفرینش است. اصطلاح "در آغوش پدر" به‌معنی درک و محبت کامل است. ماهیت خدای نادیدنی و مرموز توسط کسی می‌تواند تفسیر و تشریح شود که نزد خدا بوده و شناخت دقیقی از او دارد. در زندگی‌نامه‌ها معمولاً بهترین معرف شخص نزد مردم، پسر متعهد و وفادار آن شخص است که طبیعت پدر را به ارث برده ولی به زبان نسلی سخن می‌گوید که پدرش با آن تماس مستقیمی نداشته است. بدین ترتیب نیز خدا به‌وسیلهٔ پسری که خدا نامیده شده و با پدرش بوده است به مردمی که در اثر گناه از او دور افتاده‌اند شناسایی می‌شود. "ظاهر کرد" در این آیه ترجمهٔ فعل یونانی است که روش این شناسایی خدا را به مردم نشان می‌دهد و معمولاً در ادبیات یونانی، لغت فنی این است که به‌معنی کشف اسرار

---

۱ در انگلیسی Only Begotten God است که در فارسی صفت Begotten اصولاً ترجمه نشده است. بدون توجه به این صفت بحث بالا زیاد مورد پیدا نمی‌کند.

الاهی به‌کار می‌رود. این واژه متضمن این واقعیت است که تفسیر و شناختی که پسر از پدر به‌دست می‌دهد برای انسان کامل و غایی است.

آن قسمت‌های "مقدمه" که از یحیای تعمیددهنده سخن می‌گوید نامربوط و اضافی نیست، بلکه نشان‌دهندهٔ ارتباطی تاریخی است بین مکاشفهٔ مستقل خدا در پسر از یک‌طرف و دورهٔ نبوت و مذهب به نمایندگی یحیای تعمیددهنده از طرف دیگر. احتمالاً تمییز بین یحیی و مسیح موعود نیز منظور نظر بوده است. وجود شاگردانی در افسس، آن‌هم در دههٔ ششم تقویم مسیحی، که جز تعمید یحیی آگاهی دیگری نداشتند (اعمال ۱:۱۹-۶) نمایشگر این واقعیت است که چقدر تأکید بر مسیح بودن عیسی در ارتباط با یحیی حائز اهمیت بوده است.

در دو قسمتی که سخن از یحیی رفته (۶-۸و۱۵) سه مطلب مورد تأکید قرار گرفته است:

شخصیت انسانی او
مأموریت او به‌عنوان یک شاهد
فروتری او نسبت به "لوگوس"

شخصیت انسانی یحیی به‌وسیلهٔ این اصطلاح که در متن یونانی آمده، تأکید شده است: «مردی از جانب...»[1] در اینجا تأکید بر انسان بودن او است در مقایسه با "لوگوس" که خدا نامیده شده است.

بر مأموریت یحیی در مقام شاهد نیز تأکید شده است. او «از جانب خدا فرستاده شد» (۶:۱)، و «برای شهادت دادن آمد» (۷:۱)، «بر او شهادت می‌داد و ندا می‌کرد» (۱۵:۱). کار او این نبود که مردم را به‌طرف خودش بکشد بلکه به‌طرف "دیگری"، زیرا «او خودْ آن نور نبود، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد» (۸:۱). مأموریت او این بود که "لوگوس" را به مردم معرفی کند و آنها را برای آموزش آماده سازد. جزئیات شهادت یحیی در بخش نخست انجیل یوحنا آمده است.

مقام یحیی نسبت به "لوگوس" پائین‌تر بود. عیسی فرمود: «بزرگتر از یحیای تعمیددهنده از مادر زاده نشده است» (متی ۱۱:۱۱)، با این وجود نقش اصلی را او نداشت. شهادت خود او دربارهٔ "لوگوس" این بود که کسی که از نظر ترتیب زمانی پس از او آمده، بر او برتری دارد، و این به‌خاطر وجود ازلی و عالی او است. با ترکیب آیهٔ ۱۵و۱۷، این نتیجه به‌دست می‌آید که در مکاشفهٔ خدا که به‌وسیلهٔ خداوند ما عیسای مسیح صورت گرفته است آغازی جدید مشاهده می‌شود که بزرگ‌تر از شریعت و انبیا است، و اثرش خیلی بیشتر از تر و تازه کردن مکاشفهٔ قدیم می‌باشد، زیرا بسیار برتر از آن است. فیض و راستی سرانجام به‌وسیلهٔ او به انسان ظاهر شده است و در پرتو آن "نور" که وقتی به جهان آمد هر انسان را منور گردانید، تمام انوار دیگر سوسو می‌زنند و محو می‌شوند.

---

[1] در یونانی Anthropos به معنی انسان.

دوران پذیرش

دوران پذیرش

الف) شهادت یحیای تعمیددهنده
ب) معرفی شاگردان یحیی
پ) عروسی در قانا
ت) حضور در اورشلیم
ث) گفتگو با نیقودیموس
ج) اعتراف یحیای تعمیددهنده
چ) زن سامری
ح) مرد درباری کفرناحومی

فصل چهارم

دوران پذیرش

(۵۴:۴-۱۹:۱)

نخســـتین بخش اصلی انجیل یوحنا را دوران پذیرش نامیده‌ایم زیرا در آن با رویدادهایی مواجه می‌شویم که به‌وسیلهٔ آنها عیسی به مردم معرفی می‌شود و مورد پذیرش قرار می‌گیرد. این رویدادها که در آن عیسی خود را به مردم نمایان می‌کرد به‌طور ویژه‌ای انتخاب شده‌اند تا از طبقات گوناگون مردم در آنها باشند و خواننده دست‌کم تحت تأثیر یکی از آنها واقع شود. این رویدادها را می‌توان به شکل زیر تقسیم‌بندی کرد:

شهادت یحیای تعمیددهنده	(۳۴-۱۹:۱)
معرفی شاگردان یحیی	(۵۱-۳۵:۱)
عروسی در قانا	(۱۱-۱:۲)
حضور در اورشلیم	(۲۲-۱۲:۲)
گفتگو با نیقودیموس	(۲۱:۳-۲۳:۲)
اعتراف یحیای تعمیددهنده	(۳۶-۲۲:۳)
زن سامری	(۴۲-۱:۴)
مرد درباری کفرناحومی	(۵۴-۴۳:۴)

شهادت یحیای تعمیددهنده (۳۴-۱۹:۱)

یحیای تعمیددهنده در "مقدمه" به‌وسیلهٔ بیانیهٔ مأموریت و هدف و پیام او معرفی شد. با آغاز آیهٔ (۱۹:۱) شهادت او در جواب به سؤالاتی که از او شده بود داده می‌شود:

کیستی؟	(۲۲)
دربارهٔ خود چه می‌گویی؟	(۲۲)
برای چه تعمید می‌دهی؟	(۲۵)

یحیی در پاســـخ به سؤال اول، با سه بیان منفی به تشـــریح مقام خود در ارتباط با مسیح موعود و علم کلام یهودی می‌پردازد.

او انکار می‌کند که مسیح است.

واژهٔ مسیح از اصل عبری آن گرفته شده و به معنی مسح شده است. این واژه به "نجات‌دهنده‌ای" اطلاق می‌شد که خدا به قوم یهود وعده داده بود. ظهور او هر آن ممکن بود اتفاق بیفتد، و هر شخصیت استثنایی و غریبی که در بین قوم ظاهر می‌شد امکان داشت مسیح باشد.

او انکار می‌کند که الیاس است.

آخرین وعدهٔ عهدعتیق در (ملاکی ۴:۵و۶) چنین است:

> «اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. و او دل پدران را به‌سوی پسران و دل پسران را به‌سوی پدران خواهد برگردانید مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم.»

ظهور ایلیا (الیاس) پیش از آمدن مسیح اعتقادی رایج بین یهودیان بود. به این ترتیب اگر یحیی، مسیح موعود نبود، امکان داشت پیشرو او باشد. همین عقیده را می‌بینیم در پای صلیب عیسی ابراز می‌شود وقتی که او می‌گوید: «ایلویی، ایلویی، لَمَا سَبَقْتَنی؟» (متی ۲۷:۴۶-۴۷). برخی از حاضران، که متوجه بیانات عیسی به زبان آرامی نشده بودند فکر می‌کردند ایلیا را به کمک می‌خواند که بنا به اعتقاد آنها به داد محبوبان خدا می‌رسید.

او انکار می‌کند که "آن نبی" است.

احتمالاً پرسش «آیا تو آن نبی هستی؟» اشاره‌ای است به وعدهٔ (تثنیه ۱۸:۱۵)، که موسی نبوت می‌کند:

> «یهوه خدایت نبی‌ای را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید او را بشنوید.»

از این سؤالات می‌توان فهمید که یهودیان فرقی بین نبی بی‌نام و مسیح موعود قائل بودند. این آیه در واقع پیشگویی دربارهٔ مسیح بود ولی رسالت نبوتی او را مدّ نظر داشت نه مقام پادشاهی که رایج‌تر بود.

از آنجا که یحیی به هیچ‌یک از حدس‌های یهودیان جواب مثبت نداد آنها پرسیدند، «دربارهٔ خود چه می‌گویی؟» و او جواب خود را به پیشرویی که در (اشعیا ۴۰) آمده نسبت داد که می‌بایست راه یهوه را مهیا سازد. استعارهٔ "مهیا ساختن راه" از زمانی مصطلح شد که هنوز راه‌های هموار و صاف وجود نداشت و فقط کنار مزرعه‌ها راه باریکی دیده می‌شد. اگر پادشاهی قصد سفر می‌کرد، راه او می‌بایست ساخته و هموار می‌شد تا ارابهٔ شاهانه به‌راحتی از آن عبور کند و در چاله یا باتلاقی گیر نکند. یحیی ادعا کرد که او باید راه را برای شخصیتی بزرگ‌تر که نمایندهٔ یهوه است آماده کند.

سؤال سوم رهبران یهود نشان‌دهندهٔ بهت و حیرت آنها از جواب یحیی است. اگر او مقام مسیح، ایلیا و نبی بی‌نام را به خود نسبت نمی‌دهد پس به چه حقی تعمید می‌دهد؟ تعمید رسمی یهودی بود که معمولاً در مورد جدیدالایمانان به دین یهود انجام می‌گرفت. از

آنجا که این رسم نشانهٔ شستشوی گناهان و ورود به زندگی جدید بود، کسی که آن را به‌جا می‌آورد می‌بایست شخصیت مقتدر باشد. اناجیل همانند، تعمید را به توبه مربوط می‌کنند (متی ۱۱:۳، مرقس ۴:۱، لوقا ۳:۳). یحیی می‌گفت تعمید، خودْ هدف نیست و تأثیر غایی ندارد بلکه وقتی تأثیر آن نمایان می‌گردد که آن شخصیت برتر بیاید و روح‌القدس را عطا کند.

به‌دنبال شهادت منفی یحیی به سؤال‌کننده‌های خود، شهادت مثبت او را دربارهٔ عیسی می‌شنویم: «این است برهٔ خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد!» (۲۹:۱). واژهٔ بره (amnos) تنها چهار بار در عهدجدید به‌کار رفته: در آیهٔ ۲۹و۳۶، اعمال ۳۲:۸ که نقل قولی است از اشعیا ۷:۵۳، و همینطور در اول پطرس ۱۹:۱. دو مورد آخر قربانی را در نظر دارند که در "سپتواجنت" به‌ویژه در خمسهٔ موسی معمولاً به این معنی به‌کار رفته است. مفهوم این آیه به‌نظر می‌رسد که چنین باشد: «اینک برهٔ *قربانی* خدا.» در این صورت، بیانیهٔ یحیی اشاره به صلیب و تمام مفهوم جلجتا بود. یحیی با شهادت خود در مورد تحقق قربانی و افاضهٔ روح‌القدس به‌وسیلهٔ عیسی در واقع بنیاد علم کلام مسیحی را پی‌ریزی کرد. مقصود یحیی این بود که توجه شاگردان را از خود دور کرده، به‌طرف عیسی جلب کند. او یهودیت را با پیام آن دربارهٔ اعتراف گناهان و توبه احیا کرد و حال به مکاشفه‌ای کامل و تجربه‌ای غنی نیاز بود.

معرفی شاگردان یحیی (۱:۳۵-۵۱)

آیات (۳۵-۵۱) واکنش پنج شاگرد یحیی را نسبت به پیام او دربردارند. دو نفر اول "اندریاس" و احتمالاً خود نویسنده بودند، گرچه اسم او ذکر نشده است. باید این دو را نخستین ایمانداران دانست زیرا نخستین کسانی بودند که از مسیح پیروی کردند (۳۷). توسعهٔ ایمان آنان از طرحی مشخص پیروی می‌کرد. نخست، شهادت یحیی: «این است برهٔ خدا.» ولی آنها با این نوع ایمان که بر اساس حرف دیگری بود کاملاً راضی نبودند و به همین جهت وقتی عیسی از آنها پرسید چه می‌خواهند، گفتند: «در کجا منزل داری؟» این پرسش صرفاً تقاضایی مؤدبانه جهت دریافت نشانی منزل نبود، بلکه حاکی از اشتیاق به داشتن مصاحبت و انس بیشتر. آنها مایل بودند خود شخصاً او را بشناسند و پی ببرند که شهادت یحیی دربارهٔ او درست بوده یا نه.

دعوت محبتانهٔ عیسی از آنها برازندهٔ خداوندی او بود: «بیایید و ببینید.» او از آنها استقبال کرد و خود را در معرض شناخت آنها قرار داد. از محتوای صحبتشان که به‌دنبال این گفتگو ادامه یافت، سخن به‌میان نیامده، ولی شاید بتوان از بیانات اندریاس که پیرو این مطلب می‌خوانیم چنین استنباط کرد که صحبت آنها شامل ادعای عیسی مبنی بر مسیح بودن بر اساس نوشته‌های عهدعتیق باشد. شهادت اندریاس نمایشگر موفقیت یحیی به‌عنوان پیشرو مسیح است: «مسیح را ... یافته‌ایم» (۴۲). گفتگوی شخصی با عیسی او را به ایمانداری معتقد تبدیل کرده بود و احتمالاً همان تأثیر را بر دوستانش نیز گذارده بود.

اعتقاد راسخ اندریاس از قوه به‌فعل در آمد. او برادرش شمعون را نزد عیسی آورد و عیسی تمام ویژگی‌های زندگی او را در جمله‌ای خلاصه کرد: «تو شمعون... هستی.» اسم او از اسم شمعون غیر قابل اعتماد، برادر لاوی گرفته شده بود که یعقوب درباره‌اش می‌گوید:

«شمعون و لاوی برادرند

.....

ملعون باد خشم ایشان که سخت بود
و غضب ایشان زیرا که تند بود.»
(پیدایش ۴۹:۵و۷)

شمعون مردی خونگرم و احساساتی، فعال و در عمل تند و تیز بود. عیسی پیش‌بینی کرد که در شخصیت بی‌ثبات او تغییری به‌وجود خواهد آمد «... هستی ... خواهی شد». از شمعون بی‌ثبات و دمدمی، او کیفایی صخره‌گونه و باثبات ساخت. کیفا به‌معنی صخره و تخته‌سنگ است همان‌طور که ترجمهٔ یونانی آن، "پطرس" نشان می‌دهد.

داستان فیلیپس و نتنائیل شباهت زیادی به داستان اندریاس و پطرس دارد. همان‌طور که اندریاس پطرس را نزد عیسی آورد، فیلیپس نیز نتنائیل را به عیسی معرفی کرد. ولی از طرف دیگر این دو داستان کاملاً از یکدیگر متفاوتند: اندریاس خود به‌دنبال عیسی رفت، ولی فیلیپس را عیسی دعوت کرد تا از او پیروی کند. پطرس بدون سخنی ولی با میل، شهادت اندریاس را قبول کرد در حالی‌که نتنائیل در جواب فیلیپس با پوزخند گفت: «مگر می‌شود که از ناصره هم چیزی خوب بیرون بیاید؟» حتماً او فکر می‌کرد مسیح موعود نمی‌تواند عیسای ناصری باشد زیرا برای او غیرقابل قبول بود که شهر فاسد کاروان‌سرایی ناصره بتواند مسیح موعود را عرضه دارد. او برای مسیح ضابطهٔ عالی روحانی قائل بود و این را علناً ابراز کرد.

عیسی دربارهٔ نتنائیل گفت: «براستی که این مردی اسرائیلی است که در او هیچ فریب نیست!» (۴۷)، و با این تعریف نشان داد که از فکر نتنائیل باخبر است. قبل از اینکه فیلیپس نتنائیل را معرفی کند عیسی او را دیده بود که زیر درخت انجیر نشسته. "زیر درخت انجیر" بهترین مکان برای راز و نیاز با خدا بود.[1] آیات عهدعتیق وقتی صحبت از درخت انجیر و امثال آنها می‌کند اشاره است به منزل و باغ خصوصی که بهترین مکان برای استراحت و عبادت به‌شمار می‌رفت. شاید هم نتنائیل زیر سایهٔ درخت در خلوت نشسته بود و آیاتی از (پیدایش ۲۸) را می‌خواند که در آن رؤیای یعقوب نوشته شده است. شاید با خود فکر می‌کرد چطور خدا خودش را به مرد فریب‌کاری چون یعقوب که اشتیاق حضور خدا را نداشت ظاهر می‌سازد در حالی‌که خدا باید به کسی ظاهر شود که در طلب او است. حتماً تصور مشابهی در فکر او نقش بسته بود چون بیانات عیسی با چنین مطلبی کاملاً مطابق بود.

---

۱ نگاه کنید به: (میکا ۴:۴)، (زکریا ۱۰:۳)، (اشعیا ۱۶:۳۶)

از اسم یعقوب که به‌معنی "حیله‌گر" بود می‌توان به شخصیت او پی برد. در واقع آنچه عیسی می‌خواست بگوید این بود: «اینک یک اسرائیلی به‌تمام معنی واقعی! درست مثل یعقوب بعد از اینکه خدا او را ملاقات کرد و در او اثری از یعقوب قبلی باقی نماند.» اینکه نتنائیل فوری عیسی را به‌عنوان پسر خدا و پادشاه اسرائیل شناسایی کرد نشان می‌دهد که عیسی با ضربه‌ای تمام موانع او را در هم ریخته بود.

به‌هر حال عیسی نگذاشت او با مکاشفه‌ای که یافته بود فکر کند بهتر از یعقوب است و به‌همان راضی باشد، بلکه او را ترغیب کرد تا در ایمانش پیش برود. همان‌طور که یعقوب فرشتگان خدا را در حین صعود و نزول روی نردبان دید، نتنائیل نیز خواهد دید که فرشتگان خدا بر عیسی صعود و نزول می‌کنند. عیسی خودش می‌بایست وسیلهٔ جدید مکاشفه بشود که به‌نوبهٔ خود پیوند مستحکم‌تری بین زمین و آسمان است تا نردبانی که برای یعقوب خطاکار راهی به حضور خدا محسوب می‌شد.

عروسی در قانا (۲:۱-۱۱)

زبان داستان گویای این مطلب است که عیسی و شاگردان مهمانان غیر رسمی عروسی بودند. مریم در آنجا بود و عیسی و شاگردانش را "نیز" به عروسی دعوت کردند. "نیز"، اشارهٔ گذرایی به این مطلب می‌کند که عیسی و شاگردانش جزو مدعوین رسمی نبودند بلکه به‌خاطر نسبتی که با مادرش داشتند دعوت شده بودند.

تقاضای مریم از عیسی اولاً نشان‌دهندهٔ اعتماد او به قدرت پسرش بود و ثانیاً درک موقعیت اجتماعی و ناراحت‌کنندهٔ عروس و داماد جوان. تمام شدن شراب به‌منزلهٔ توهین به مدعوین بود و دیگر آبرویی برای عروس و داماد باقی نمی‌گذاشت. امکان دارد کم آمدن شراب به‌علت ورود غیرمنتظرهٔ عیسی و شاگردانش باشد که در آن صورت مریم خودش را مسئول می‌دانست.

ظرفیت قدح‌ها روی هم ۶۰۰ لیتر بود. با این مقدار حدود ۲۵۰۰ لیوان شراب می‌شد پر کرد و این برای چند روز یک گروه بزرگ کافی بود. شراب تازه چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، خیلی بهتر از شراب قبلی به‌مذاق مهمانان سازگار بود.

اهمیت معجزه در نتیجهٔ آن نهفته است. (یوحنا ۱۱:۲) می‌گوید: « بدین‌سان عیسی نخستین آیت خود را در قانای جلیل به‌ظهور آورد و جلال خویش را آشکار ساخت و *شاگردانش به او ایمان آوردند.*»

ایمانی که در اثر این معجزه به‌وجود آمده بود آن ایمان کاملی نبود که عیسی می‌خواست. ولی به هر جهت یک قدم جلوتر از ایمان اولی بود که تنها حالت تئوری داشت. مردم معجزه را با چشمان خود دیده بودند و می‌توانستند به این نتیجه برسند که شخص خارق‌العاده‌ای در بین آنها است که ادعاهای خود را به‌وسیلهٔ کارهای خیر و اعجازآور به اثبات می‌رساند.

اولین ظهور در اورشلیم (۲:۱۲-۲۲)

هنگام عید فصح عیسی از جلیل به اورشلیم رفت. در آنجا به گروهی برخورد که با مردم جلیل تفاوت داشتند. شاگردان یحیای تعمیددهنده که از نخستین پیروان عیسی بودند قبلاً برای پذیرش مسیح آماده شده بودند. ولی "یهودیان" اورشلیم که به روایت نویسنده گروه متخاصمی بودند، نسبت به ادعاهای عیسی مظنون بوده و به شجاعت او رشک می‌ورزیدند.

ظن و شک آنها را می‌توان در پاک‌سازی هیکل مشاهده کرد[1] که در آنجا عیسی بر ضد تجارتی ساختن میراث مذهبی یهود قیام می‌کند. از آنجا که هیکل، خانهٔ پدر او بود (۱۶) نمی‌توانست تنزل آن به بازار را تحمل کند. او آمده بود تا از ادعاهای خدا بر قومش دفاع کند، به‌همین جهت خیلی زود متوجه لاقیدی روحانی شد که عبادت را به تجارت تبدیل کرده بود.

پاک‌سازی هیکل نشان‌دهندهٔ قدرت و اختیار عیسی به‌عنوان نمایندهٔ خدا بود. دشمنان نیز فوری خواستار اعتبارنامهٔ وی شدند. او هم در پاسخ فرمود که رستاخیز او بهترین مدرک برای ادعاهای اوست. یهودیان خواستار "علامتی" شدند (۱۸)، و عیسی، احتمالاً با اشاره‌ای به خود، گفت: «این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز برپا خواهم داشت.» (۱۹). ولی جماعت منظور او را اصلاً نفهمیدند، اما سال‌ها بعد این گفتار او را به‌خاطر آوردند (متی ۶۱:۲۶). حتی شاگردانش تا بعد از رستاخیز او معنی کلامش را درک نکرده بودند ولی در آن موقع این مطلب محرک ایمانشان شد. گرچه این موضوع در اینجا بسط داده نمی‌شود ولی در باب ۵ و ۶ (۲۵:۵، ۳۸:۶و۴۴ و غیره) و نیز در خاتمهٔ باب ۲۰ مجدداً مطرح می‌گردد.

گفتگو با نیقودیموس (۲:۲۳-۳:۲۱)

وقتی خدمت عیسی در اورشلیم آغاز شد توجه عدهٔ زیادی از مخالفین و موافقین را به خود جلب کرد. اکثر مردمی که معجزات او را دیده بودند «به نام او ایمان آوردند» (۲:۲۳). این ایمان، ایمان نجات بود، ولی از آیات بعد پیداست که ایمان آنها سطحی بود و فقط اتکا به‌معجزات داشت. این ایمان به حدی نبود که بتواند پذیرای ادعاها و دستورات عیسی باشد. آنها به عیسی ایمان آوردند ولی عیسی به ایمان آنها ایمان نداشت، «اعتماد نبود» (۲:۲۴). او قلب آنها را می‌دید و می‌توانست دقیقاً ایمان آنها را ارزیابی کند. گرچه این مطلب منفی است و دلیل عدم اطمینان عیسی را نسبت به مردم نشان می‌دهد ولی درضمن حاوی این موضوع

---

۱ این پاک‌سازی هیکل از نظر ترتیب زمانی مشکلاتی به‌وجود آورده است. یوحنا این واقعه را به نخستین عید فصح در خدمت مسیح نسبت می‌دهد در حالی‌که اناجیل همانند آن را به هفتهٔ آخر عمر او مربوط می‌دانند (متی ۱۲:۲۱-۱۷، مرقس ۱۵:۱۱-۱۸، لوقا ۴۵:۱۹-۴۸). بنابراین پاک‌سازی هیکل یا دو بار انجام گرفته و یا شرح واقعه در جای درست از نظر زمانی قرار نگرفته است. احتمالاً نظر اول صحیح‌تر است زیرا تفاوت‌هایی در دو گزارش هست که نشان می‌دهد دو واقعهٔ جداگانه هستند.

مثبت نیز هست که عیسی قلب انسان را می‌بیند. نتیجه‌ای که از سه گفتگوی زیر می‌توان گرفت این است که عیسی با مهارت با هر یک از این سه شخصیت مختلف سخن می‌گوید تا آنها را به ایمان هدایت کند.

نخستین این اشخاص نیقودیموس بود. از آنجا که او فریسی بود تعصب زیاد نسبت به شریعت داشت و با جدیّت در انجام آن کوشش می‌نمود. جملهٔ «از بزرگان یهود بود» (۱) نشان می‌دهد که او از سِمت رهبری در بین قوم خود برخوردار بود. آمدن او در شب ممکن است علل گوناگون داشته باشد: ترس از انتقاد، دوری از مزاحمت حین گفتگو، یا کوشش جهت شناخت خصوصی عیسی قبل از موضع‌گیری در مورد او. در گفتگوی مزبور از نیقودیموس سه بیان ذکر شده است:

«استاد، می‌دانیم تو معلّمی هستی که از سوی خدا آمده است، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند آیاتی را که تو به انجام می‌رسانی، به‌عمل آورد، مگر آنکه خدا با او باشد» (۲).

این اظهار نیقودیموس هم عرض ادب بود و هم قدم ابتدایی ایمان، لحن او در باز کردن صحبت نشان می‌دهد آدم مؤدب و متفکری است، مؤدب از آن نظر که تعریف به‌جایی از عیسی نمود، و متفکر به این دلیل که سخنانش نشان می‌داد که کارهای عیسی را به‌دقت زیرنظر داشته و به این نتیجه رسیده که فقط فرستادهٔ خدا می‌تواند چنین کارهایی انجام دهد.

پاسخ عیسی غافل‌گیر کننده بود زیرا سخن او را قطع کرد: «تا کسی از نو زاده نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند» (۳). در نگاه اول این جمله نامربوط به‌نظر می‌رسد، ولی در واقع نشان‌دهندهٔ قوهٔ تشخیص عیسی بود. از آنجا که او «خود می‌دانست در درون انسان چیست» می‌توانست قلب نیقودیموس را نیز بداند و فکرش را بخواند و به نیاز واقعی‌اش پی ببرد. نیقودیموس مانند بسیاری از هم‌دوره‌ای‌های خود در جستجوی پادشاهی خدا بود. قبل از اینکه نیقودیموس بگوید چه می‌خواهد، عیسی پاسخش را داد و تأکید نمود که بدون دگرگونی اساسی، شبیه تولد تازه، انسان طبیعی نمی‌تواند وارد پادشاهی روحانی شود. همان‌طور که کور نمی‌تواند آفتاب را ببیند انسان طبیعی نیز ذاتاً قادر به درک پادشاهی نیست. اسرار خدا چیزی نیست که بشود با تحقیق و اخلاقیات و مذهب به آن دست یافت بلکه شرط رسیدن به آن دگرگونی روحانی است.

احتمالاً استعاره‌ای که عیسی به‌کار برد برای نیقودیموس آشنا بود. به هر تقدیر او معنی آن را فهمید. همان‌گونه که نوزاد از لحظهٔ ورود به جهان آمادگی زندگی در آن را پیدا می‌کند، همان‌طور هم انسان قبل از اینکه آمادهٔ ورود به پادشاهی خدا شود لازم است تولد روحانی بیابد.

اظهار دوم نیقودیموس دو سؤال به‌همراه داشت: «کسی که سالخورده است، چگونه می‌تواند زاده شود؟ آیا می‌تواند دیگر بار به رَحِم مادرش بازگردد و به دنیا آید؟» (۴)

تصور اینکه نیقودیموس معنی استعاره را نفهمیده و گمان کرده مراد تولد فیزیکی است، اشتباه است. درواقع سؤال نیقودیموس بدین مضمون بود: «می‌دانم که تولد تازه لازم است، ولی من با این سن و سال دیگر نمی‌توانم عوض شوم. روش زندگی من تثبیت شده است.

تولد فیزیکی که اصلاً خارج از بحث است، و امکان تولد روانی و فکری نیز کمتر از آن به‌نظر می‌رسد. با توجه به حقیقتی که شما بیان می‌کنید آیا برای من دیر نشده است؟»

پاسخ عیسی فراخور معرفت نیقودیموس بود: «تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد» (۵). "آب" فکر نیقودیموس را به خدمت یحیای تعمیددهنده متوجه ساخت، چون هنوز موعظهٔ توبه و تعمید وی در افکار مردم تازه بود. تعمید برای یک یهودی امری عجیب و ناسازگار بود زیرا پاک شدن فردی از امت‌های (غیر یهودی) کثیف برای الحاق به جامعهٔ یهودیت را به یاد او می‌آورد. انجام چنین عملی از جانب نیقودیموس موجب خواری و تحقیر بود چون او را که فریسی بود، با یک گناهکار از امت‌ها که نیاز به توبه داشت، در یک سطح قرار می‌داد.

از این گذشته چنین تولدی می‌بایست به‌وسیلهٔ روح انجام گیرد. این آیه نشان می‌دهد که روح‌القدس در باطن تمام کسانی که وارد پادشاهی می‌شوند کار می‌کند. نیقودیموس تجربه‌ای در مورد فعالیت روح‌القدس نداشت. در عهدعتیق روح بر انبیا و افراد خاص به دلایل استثنایی نازل می‌شد، ولی در یهودیت هرگز تعلیمی مبنی بر نزول روح بر تمام مردم جهت تجدید حیات آنها وجود نداشت. راز و واقعیت کار روح، هر دو در مثال عیسی از باد مستتر است زیرا اولاً ماهیت باد نامعلوم است، در ثانی حضورش آشکار، هیچ‌کس نمی‌تواند وجود آن را انکار کند. در مورد کسانی هم که از روح متولد می‌شوند قضیه چنین است. ماهیت حیات آنان قابل تعریف نیست ولی واقعیت آن را همه می‌توانند ببینند.

نیقودیموس آخرین سؤال خود را مطرح می‌کند: «چگونه چنین چیزی ممکن است؟» این سؤال را باید به‌منزلهٔ درخواست صمیمی جهت یافتن راه‌حل دانست نه نشانه‌ای از حیرت و تعجب. نیقودیموس مشتاق بود در این تجربیات روحانی که عیسی بدان اشاره می‌کرد سهمی داشته باشد، لذا اشتیاق خود را با این پرسش نشان داد. در واقع می‌خواست بگوید «چطور می‌توانم این تولد تازه را داشته باشم؟»

جواب عیسی حاکی از تعجب بود. «آیا تو معلم اسرائیلی و این چیزها را درنمی‌یابی؟» (۱۰). نیقودیموس استاد عالی‌قدری بود با این وجود حقایق روحانی را درک نمی‌کرد. عیسی دیگر نخواست بیش از این دربارهٔ امور روحانی صحبت کند. اگر نیقودیموس قادر به درک مسایلی که قابل تجربه مادی هستند نیست پس اموری را که تمثیل دنیوی ندارند هرگز نخواهد فهمید. کسی بهتر از عیسی نمی‌توانست این مسایل را تشریح کند. او تنها رابط بین زمین و آسمان بود.

به این دلیل عیسی مسئله را از دیدگاه کتاب‌مقدس یهود عنوان کرد که نیقودیموس با آن آشنایی داشت. عیسی داستان مار برنجین (اعداد ۸:۲۱) را برای این منظور برگزید و مقایسهٔ مستقیمی بین مار و خودش ارائه داد. تشبیه غیرمنتظره‌ای بود زیرا مار نمادی از گناه بود که زیر حکم داوری قرار داشت، و نیقودیموس نیز همین برداشت را از آن کرده بود. نکات قابل مقایسه به‌شرح زیر است:

مار برنجین به‌دستور خدا آماده شده بود.

مار برنجین نمادی از راه نجات خدا بود برای مردمی که زیر گناه بودند و از اثرات آن صدمه می‌دیدند.

راه چاره و معالجه بر اساس ایمان بود نه فعالیت انسانی. کسانی که صدمه دیده بودند هیچ کاری نمی‌بایست بکنند جز نگاه کردن به مار.

مار روی یک دار آویزان شد. کلمه‌ای که برای دار به‌کار رفته به‌معنی چوبی است که به‌شکل صلیب است و روی آن علامت یا پرچم نصب می‌کنند. واژه‌ای که در اینجا "بلند کرده" (hypsoo) ترجمه شده، یوحنا آن را فقط برای مرگ مسیح به‌کار می‌برد (۲۸:۸، ۳۲:۱۲و۳۴) و کاملاً روشن است که مقصود یوحنا از این تشبیه صلیب است.

خود مار نشان‌دهندهٔ داوری خدا بر گناه بود.

سرنوشت هر فرد بستگی به واکنش وی نسبت به دعوت خدا داشت. در واقع عیسی به نیقودیموس گفت که تولد تازه نتیجهٔ مستقیم ایمان به مرگ و قدرت رستاخیز او است.

آیات (۱۶-۲۱) بنا بر گفته برخی مفسرین از خود نویسنده است که به گفتار عیسی اضافه شده و یا آن را تفسیر کرده است. بدون شک اظهار نظرهایی که در این آیات شده با داستان مار برنجی و اصولاً گفتگوی عیسی با نیقودیموس مربوط است، و به‌سختی می‌توان مطالب تفسیری این قسمت را با مقایسه با عهدعتیق از مطالب بالا جدا کرد. کلمات این آیات ممکن است بیانات خلاصه شدهٔ عیسی به‌وسیلهٔ یوحنا نیز باشد، ولی به هر تقدیر بر اساس گفتار عیسی قرار دارد. امکان دارد خود یوحنا در این گفتگو حاضر بوده، هر چند در این داستان از او اسمی برده نشده است.

آنچه در بالا آمد خلاصه‌ای است از تعلیمی که در ضمن گفتگو، ارائه شده است. در آن دیدگاه و مقصود خدا را نسبت به دنیا و نیز واکنش ایمانداران و بی‌ایمانان را مشاهده می‌کنیم. دیدگاه خدا محبت است. واژه‌ای که "محبت" ترجمه شده در یونانی لغتی پر معنی و غنی است. آنچه از آن استنباط می‌گردد عمل اراده است نه احساسات و عواطف، هوی و هوس و شیفتگی و ارزیابی آن بر اساس نتیجهٔ کار است. «پسر یگانهٔ خود را داد» (۱۶). مقصود عملی خدا در مسیح، نجات ایمانداران است. گرچه مجازات نتیجهٔ حتمی بی‌ایمانی است، ولی این خواست واقعی خدا برای مردم نبوده است. وسعت و عظمت دعوت را می‌توان در "هر که" مشاهده کرد، که شامل هر کس می‌شود. نجات به هیچ قومی، نژادی و طبقه‌ای بستگی ندارد بلکه میراث تمام کسانی است که ایمان واقعی داشته باشند.

مجازات نتیجهٔ منطقی بی‌ایمانی است. همان‌طور که کسی که پشت به آفتاب راه می‌رود به‌وسیلهٔ سایهٔ خودش راه خود را تاریک می‌کند، همان‌گونه هم بی‌ایمان نیز با بی‌ایمانی خود تاریکی وجودش را بیشتر می‌سازد. بی‌ایمانی او خودش پذیرش گناه است، زیرا به‌سوی نور نمی‌آید تا کارهایش نمایان و ارزیابی شوند.

با این قسمت از انجیل، نویسنده از گفتگو با نیقودیموس نتیجه‌ای برای خواننده اخذ می‌کند. جالب اینجا است که مطلبی دربارهٔ تصمیم نمی‌خوانیم. هدف اصلی این است که

خوانندهٔ این سطور خود را از راهی که خدا آماده ساخته به خدا نزدیک کند و نیز از دستوراتی که عیسی دربارهٔ تولد تازه به نیقودیموس داده، بهره گیرد.

اعتراف یحیای تعمیددهنده (۳:۲۲-۳۶)

یحیای تعمیددهنده بار دیگر معرفی می‌شود تا رابطهٔ او با عیسی تشریح گردد. حتی در زمانی که عمری از زندگی کلیسا می‌گذشت از یحیی به‌عنوان مقامی که با آمدن مسیح هنوز جای خود را داشت یاد می‌شد. انجیل چهارم احتمالاً برای کلیساهای آسیا نوشته شده که بر اساس (اعمال ۱۹) در آنها تعلیم یحیی دربارهٔ توبه و تعمید به‌شکل سنّت باقی بود. کم شدن نفوذ یحیی در مقایسه با نفوذ روز افزون عیسی در مناطق یهودیه، بحث‌هایی را در بین شاگردان یحیی برانگیخته بود. آنها نسبت به استاد خود تعصب داشتند و آن را علناً نشان دادند. آگاهی و درک یحیی از کیفیت فروتر و موقتی بودن مأموریتش را می‌توان در یک جملهٔ او مشاهده کرد: «او باید ارتقا یابد و من باید کوچک شوم» (۳۰) به این ترتیب یحیی به کسانی که وی را در سطح عیسی قرار می‌دادند جواب می‌دهد که کارش تمام شده است و مقامش پایین‌تر از عیسی است.

در توضیحاتی که در آیات (۳۱-۳۶) آمده است باز می‌توان اثر قلم نویسنده را حس کرد که در واقع دنبالهٔ آیات (۱۶-۲۱) است. آنتی‌تز شاهد آسمانی و زمینی علنی می‌شود و اقتدار اولی مورد تأکید قرار می‌گیرد. نتایج ایمان و بی‌ایمانی به شاهد آسمانی با کلامی تند تصریح می‌شود، زیرا این نتایج در ارتباط با زمان حال است نه آینده. برای ایماندار، حیات جاودانی از حالا ارائه می‌شود، نه اینکه نسیه باشد و پاداشی که در دروازه‌های مرگ به او داده شود. همین غضب پاداش نقدی است که نصیب بی‌ایمان می‌گردد، زیرا او از همین الان زیر داوری قرار دارد. آیهٔ (۳۶) در اصل یونانی به‌جای "ایمان نیاورد" که در ترجمهٔ فارسی آمده، "اطاعت نکند" است. تضاد "ایمان" و "نااطاعتی" باعث می‌شود معنی اولی بهتر فهمیده شود.[1] ایمان یعنی اطاعت از بیانات خدا و نااطاعتی یعنی بی‌ایمانی. بنابراین *ایمان* عبارت است سرسپردگی به صاحب قدرت، نه داشتن یک عقیده که حالتی است منفعل.

زن سامری (۴:۱-۴۲)

دومین گفتگوی مهم عیسی در "دوران پذیرش" گفتگو با زن سامری است. علت مسافرت عیسی به جلیل که طی آن گفتگوی مزبور درگرفت، رابطه‌ای نزدیک با پاراگراف قبل در مورد شهادت یحیی دارد. عیسی می‌دانست که موفقیت او در شاگرد ساختن باعث ایجاد حسادت در پیروان یحیی شده بود و نیز فریسیان نسبت به او ظنین گردیده بودند. بنابراین او ترجیح

[1] در مورد واژهٔ «اطاعت» به «مژده برای عصر جدید» و «ترجمه تفسیری» مراجعه کنید.

داد بـــه جلیل برود تا همان جا بماند و باعث تفرقه بین ایمانداران بالقوه و خصومت زودرس نســـبت به مأموریت خودش بگردد. با توجه به این واقعیت که اناجیل همانند آغاز خدمات عمومی عیســـی را از زندانی شـــدن یحیی تاریخ می‌زنند، این احتمال به‌وجود می‌آید که او احساس می‌کرد هنوز زمان رویارویی با دشمنانش نرسیده بود.

داستان زن سامری با جمله‌ای استثنایی آغاز می‌شود. «می‌بایست از سامره بگذرد.» کلمهٔ "می‌بایســـت" بر ضرورت منطقی دلالت دارد، نه بر ضرورت شـــخصی، مثل اینکه بگوییم «مثلث لازم است سه ضلع داشته باشد.» حال چرا این کلمه در اینجا به‌کار برده شده، مسئله‌ای است که جوابش نیاز به تعمق دارد، چون راه‌های دیگری نیز بود که عیسی می‌توانست از آنها به جلیل برود. با توجه به مضمون کلّی انجیل یوحنا، این کلمه نشان می‌دهد که دلیل این امر، ضرورت جغرافیایی و یا فشـــار اجتماعی نبود بلکه الزام "ارادهٔ خدایی" که گوسفند گمشدهٔ سامری را جســـتجو می‌کرد. این عبارت کوتاه "می‌بایست ..." باعث می‌شود این گفتگو در پرتو نور مشیّت الاهی قرار گیرد.

محل گفتگو "ســـوخار" یا مکانی نزدیک آن بود. این شهر در تقاطع دو جاده قرار داشت که یکی منتهی به کفرناحوم و دیگری ناصره می‌شـــد. چاه یعقوب کمتر از یک کیلومتر با دِه فاصله داشت.

زمان گفتگو ساعت ششم اعلام شده است (۶). "برنارد"[1] معتقد است که زمان در انجیل یوحنا از طلوع تا غروب خورشـــید محاسبه می‌شود، که با این حساب ساعت ششم، ساعت دوازده ظهر خواهد بود. در این داستان شرح داده شده که به چه دلیل عیسی برای استراحت سر چاه نشست، زیرا سفر پیش از ظهر او را خسته کرده بود و شاگردانش می‌بایست از شهر خوراک بیاورند. گرچه زن‌ها معمولاً در وقت ظهر برای بردن آب ســـر چاه نمی‌آمدند، ولی احتمالاً زن سامری به‌علت بدنامی خود این زمان را انتخاب کرده بود تا کسی او را نبیند.

این زن شـــخصیت جالبی داشت. او درست برعکس شـــخصیت گفتگوی نخست بود. نیقودیموس یهودی بود، او ســـامری. نیقودیموس مرد بود، او زن. آن یکی تحصیل‌کرده، این یکی بی‌سواد. نیقودیموس از نظر اخلاقی شخص متّقی بود، این زن گناهکار. او ثروتمند و از طبقهٔ اشراف بود، این زن فقیر و گمنام. نیقودیموس با تشخیص وجههٔ روحانی عیسی به‌دنبال او آمد، این زن عیسی را مسافری کنجکاو دید و نسبت به او بی‌اعتناء بود. نیقودیموس مردی جدی و متشخص بود، این زن گستاخ و احتمالاً پر سر و صدا. تضاد شخصیت این دو بسیار چشمگیر است.

کاردانی و ابرام عیســـی را می‌توان در برخوردش با این زن ســـامری مشاهده کرد. او سر صحبت را با تقاضای کمک از آن زن باز کرد. «جرعه‌ای آب به من بده» تقاضایی است که از هر کسی می‌شـــود کرد. هیچ‌کس یک لیوان آب را حتی از دشمن خود مضایقه نخواهد کرد. بدون شک عیسی نیز می‌دانســـت بهترین راه دوست‌یابی تقاضای کمک از او است. فرصت دادن به دیگری برای به‌جا آوردن کاری نیک خوشایندتر از خود لذتی است که در اثر دریافت

1 J.H.Bernard

کمک به شـــخص دست می‌دهد. مدیون شدن عیســـی به زن سامری باعث می‌شد از شدت تعصب طبیعی موجود بین یک یهودی و یک سامری کاسته شود.

واکنش زن ســـامری توأم با کنایه و طنز بود. آن زن آنچه را که عیســـی از او خواسته بود با کمال صمیمیت تقدیم کرد، ولی در ضمن فرصت شوخی و طنز را هم از دست نداد. «چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامری‌ام آب می‌خواهی؟» (۹) به سخن دیگر می‌خواست بگوید: «شما یهودی‌ها تره هم برای ما خرد نمی‌کنید ولی وقتی تشنه باشید ما سامری‌ها هر چه از دســـت‌مان برآید برایتان انجام می‌دهیم!» در لفافهٔ کلام او اشاراتی پرمعنی بود. او در مقابل این غریبهٔ تشنه احساس حقارت می‌کرد بنابراین دوپهلو و کنایه‌دار سخن می‌گفت.

برخلاف انتظار این زن، عیسی از این بابت رنجشی به خود راه نداد و موضوع صحبت را عـــوض کرد. کلام او این بار طوری بود که هر زنی در صدد جواب‌گویی فوری آن برمی‌آمد: «اگر ... می‌دانســـتی ...» این امر که او در تصاحب چیزی بود که زن از آن اطلاعی نداشـــت کافی بود تا او را از حالت مزاح بیرون آورد و وادار کند جدی باشد.

در پاسخ زن شک و کنجکاوی دیده می‌شـــد، «سرورم، سطل نداری و چاه عمیق است، پس آب زنده از کجا می‌آوری؟ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتری که این چاه را به ما داد ...؟» (۱۱و۱۲). آگاهی و فهم او محدود بود ولی به‌هرحال مانعی که زن با ســـخنان دوپهلو خود را پشت آن مخفی کرده بود، فرو ریخته و او برای صحبت جدی آمادگی پیدا کرده بود.

به‌منظـــور پرهیز از بحث بی‌فایده، عیســـی به آرزوی زن نزدیک شـــد. «هرکه از این آب می‌نوشـــد، باز تشنه می‌شود. امّا هر که از آن آب که من به او دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آبی که من می‌دهم در او چشمه‌ای می‌شود که تا به حیات جاویدان جوشان است» (۱۳و۱۴).

استنباط زن از این گفتار بسیار ناقص بود. او این نکته را درک نکرد که عیسی از آب روحانی سخن می‌گوید. فکر وی هنوز در قلمرو مادیات سیر می‌کرد. او در فکر ارضای تنبلی رایج بشر بود: «از این آب به من بده، تا دیگر تشنه نشوم و برای آب کشیدن به اینجا نیایم» (۱۵).

هرچند اشـــتیاق خالصانهٔ زن، ابتدایی و سطحی بود ولی عیســـی از آن بهره گرفت و به آرزوی واقعی زندگی او پرداخت: «برو شـــوهرت را بخـــوان و بازگرد.» اگر آن زن واقعاً در صدد گرفتن هدیهٔ عیســـی بود، می‌بایست نشان دهد که در این راه از هیچ کوششی فروگذار نیست. از نظر ظاهری دستور عیسی که غریبه‌ای بیش نبود، به‌معنی طی مسافتی به اندازهٔ یک کیلومتر در زیر آفتاب سوزان بود. به همین جهت این کار عملی ایمانی محسوب می‌شد. ولی عیسی منظور عمیق‌تر از این داشت که آرزوی او را برآورده سازد. دستور او شمشیر دودمه‌ای بود که قلب زن را می‌شکافت. با اطاعت از دستور عیسی، زندگی خصوصی او نزد این غریبه برملاء می‌شد، و او هنوز برای چنین عملی آمادگی نداشت.

زن ترجیح داد در این میان عقب‌نشـــینی کند. پاســـخ کوتاه دو کلمه‌ای "شـــوهر ندارم"، احتمالاً با انزجار از لبان زن خارج شـــد. پاسخ درســـت بود ولی به‌منظور استتار دروغ بیان می‌شد. او خوش نداشت مورد بازجویی قرار گیرد، آن‌هم به‌وسیلهٔ یک یهودی.

در حالی که آن زن بین احساس متضاد اشتیاق و عقب‌نشینی دست و پا می‌زد، عیسی با نزدیک شدن به حس اخلاقی او، به آرامی شخصیت باطنی و واقعی او را نمایان می‌سازد. «نراست می‌گویی که شوهر نداری، زیرا پنج شوهر داشته‌ای و آن که هم‌اکنون داری، شوهرت نیست. ...!» (۱۷و۱۸). با بهره‌گیری از دانش نبوتی خود، عیسی در برابر چشمان بهت‌زدهٔ زن اسرار زندگی او را برملاء کرد.

آشکار شدن دانش و آگاهی عیسی برای زن تکان‌دهنده و غیرمنتظره بود لذا حالت دفاعی به خود گرفت. مانند بسیاری از کسانی که وقتی موضوع معنوی آنها در آستانهٔ ظهور قرار می‌گیرد خود را در پناه بحث غیرشخصی دربارهٔ مذهب درمی‌آورند، او هم چنین کاری کرد. او وقتی عیسی را یک نبی دید، فوری درصدد منحرف کردن موضوع بحث برآمده، سؤالی را مطرح کرد که سال‌ها باعث جدایی یهود از سامریان شده بود. «پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند، امّا شما می‌گویید جایی که در آن باید پرستش کرد اورشلیم است» (۲۰).

عیسی با مهارتی خاص هم به مسئلهٔ بحث‌انگیز او پاسخ داد و هم به نیاز عمیق خصوصی‌اش که در پشت آن مخفی بود. پاسخ عیسی بی‌پرده و بدون قائل شدن امتیاز برای سامری‌ها بود: «نجات به‌واسطهٔ قوم یهود فراهم می‌آید» (۲۲). ولی در عین حال این مسئله را از قلمروی زمان و فضا بیرون کشیده، آن را مسئله‌ای ساخت که با دل سر و کار دارد. «خدا روح است و پرستندگانش باید او را در روح و راستی بپرستند» (۲۴). او در اینجا مستقیماً روی احساسات مذهبی او انگشت گذاشت و در واقع می‌خواست بگوید: «اگر واقعاً می‌خواهی بدانی عبادت چه معنی دارد، از فرمولی که اجداد ما به‌جا گذاشته‌اند چیزی عایدت نمی‌شود، بلکه برای این کار باید دل خودت با خدا در رابطه باشد. تو باید به‌وسیلهٔ روح با او سر و کار داشته باشی و این کار باید بر پایهٔ حقیقت و راستی انجام گیرد که مستلزم ترک زندگی‌ای است که الان داری.»

پاسخ زن نشان‌دهندهٔ مقداری صمیمیت و بی‌ریایی در قلب او بود. او می‌توانست در این موقع بگذارد و برود، ولی این کار را نکرد. برعکس با اشتیاق گفت: «می‌دانم که مسیح ... می‌آید، چون او آید، همه چیز را برای ما بیان خواهد کرد» (۲۵). این سخنان اعترافی بود به جهل و به امید. او منتظر تابش نور بود تا فکرش را روشن سازد و با حال نزاری که داشت، چشم به راه "رهاننده‌ای" بود که از دیرباز خدا وعده فرموده بود به‌جهان بفرستد و او می‌خواست او بیاید و تاریکی را از دیدگان او بردارد.

عیسی بیش از آنچه که خود را به نیقودیموس آشکار کرده بود، خود را به این زن ساده‌ایمان ظاهر ساخت. «من که با تو سخن می‌گویم، همانم» (۲۶). این جمله چالشی مستقیم به ایمان زن بود. آیا به آن ایمان بیاورد یا نه؟

می‌توان در آن گفتگو سیر صعودی ارزیابی عیسی را در فکر زن مشاهده کرد. در آیهٔ (۹) او را یهودی می‌خواند- عابری معمولی که از سامره دیدن می‌کند. در آیهٔ (۱۲) به‌طور تلویحی می‌گوید او بزرگ‌تر از یعقوب است، هر چند با جدیّت به آن فکر نمی‌کرد، چون به

هر حال عیسی شخصیتی استثنایی بود. در آیهٔ (۱۹) او را نبی صدا می‌زند، هیچ‌کس جز نبی نمی‌توانست از زندگی او باخبر باشد. سرانجام در آیهٔ (۲۹)، در میان اهالی ده خود می‌گوید: «شما که فکر نمی‌کنید این مسیح باشد؟»[1] لحن کلام او بسیار محتاطانه بود ولی نشان می‌داد که شکی ندارد او مسیح است.

ایمان آوردن سامریان به‌عنوان واکنش در برابر تحقیق شخصی‌شان دربارهٔ عیسی جالب توجه است. شهادت زن به‌اضافهٔ کلام خداوند (۱۴)، این اعتقاد را به‌وجود آورد که او نجات‌دهندهٔ عالم است.

در این مورد به‌خصوص عیسی می‌بایست بر موانع سر راه این زن که عبارت بودند از بی‌قیدی، مادّی‌گری، خودبینی، فساد اخلاق، تعصب و جهل مذهبی، فایق آید. در این گفتگوی نمونه او توانست زن سامری را مستقیماً به آغاز ایمانی فعال رهنمون شود. گفتگوی مزبور نشان‌دهندهٔ دانش الاهی و قدرت بشری عیسی است.

گفتگوی با شاگردان (۲۷-۳۸) گرچه جزو داستان اصلی این بخش نیست ولی نباید آن را کم اهمیت تلقی کرد. این گفتگو نشان می‌دهد که عیسی با چه هوشیاری مأموریت خود را انجام می‌دهد و مایل است شاگردانش را در آن سهیم گرداند. آنها سرشان با برنامهٔ عادی روزانه گرم بود و نمی‌دانستند چرا عیسی غذا نمی‌خورد چون قبل از اینکه او را ترک گویند گرسنگی بر عیسی غلبه کرده بود و آنها با زحمت زیاد غذایی تهیه کرده بودند. از طرف دیگر آنها نمی‌توانستند خود را متقاعد کنند که او با یک زن، آن‌هم زنی سامری در ملاءعام صحبت کند. عیسی اعلام کرد که اشتیاق اصلی زندگی او بالاتر از اشتهای به غذاست، و آن انجام دادن خواست "پدر" است. مأموریتی از طرف "پدر" به عهدهٔ او گذاشته شده بود که می‌بایست انجام شود، و در ضمن عیسی می‌خواست شاگردانش نیز در آن سهمی داشته باشند. او داشت جریان ملاقات با زن سامری را شرح می‌داد که سامری‌ها در حالی‌که زن سامری نیز با آنها بود، از مزرعه‌های اطراف خود را به عیسی رساندند. در حالی‌که آنها به عیسی نزدیک می‌شدند، او گفت: «چشمان خود را بگشایید و ببینید که هم‌اکنون کشتزارها آمادهٔ درو است» (۳۵). این یکی از مواردی است که در انجیل یوحنا عیسی برای صید جانها دعوت می‌کند.

مرد درباریِ کفرناحومی (۴:۴۳-۵۴)

سومین گفتگوی عیسی که با آن یک سری از تماس‌های عمومی او با مردم پایان می‌پذیرد، دو روز بعد از دیدار او از سامره، در جلیل اتفاق می‌افتد. جلیلی‌ها که در عید فصح به اورشلیم آمده بودند، معجزات او را دیده و یا لااقل دربارهٔ آنها شنیده بودند و در نتیجه، با آمادگی کامل از او استقبال کردند (نگاه کنید به ۲:۲۳). ایمان آنها به کارها و معجزات عیسی بود نه به

---

۱ ترجمهٔ اصلی.

شخص او. یوحنا نیز مانند سایر نویسندگان انجیل[1] این گفته عیسی را ثبت می‌کند که «نبی را در دیار خود حرمتی نیست» (۴۴). هر چند در جلیل از او استقبال بهتری کردند تا در یهودیه.

کلید شفای پسر مرد درباری در کلمهٔ "دیگربار" آیهٔ (۴۶) یافت می‌شود. گزارش معجزهٔ اول در قانا، همراه با خبرهایی که از اورشلیم رسیده بود، دست به‌دست هم داده، شهرت عیسی را به‌عنوان شفادهنده و معجزه‌گر تثبیت کرده بودند. در (۱۱:۲)، تأکید بر شاگردان او است و به‌نظر می‌رسد که مهم ایمان آوردن آنها است نه اشخاص دیگر. جلیلی‌ها قبل از دیدن قدرت کامل عیسی، اعتقادی به او نداشتند.

مرد درباری احتمالاً جزو لشکر هیرودیس تیترارک بود. علاقهٔ او به عیسی به‌وسیلهٔ مرض پسرش که مدتی در بستر بیماری بود، زیاد شد. وخیم شدن وضع پسر باعث شد پدر دست به‌دامن هر کسی بشود. درمانده از همه جا او نزد عیسی آمد، و با اصرار تمام از او درخواست نمود تا به کفرناحوم برود و پسرش را شفا دهد. عیسی از تشویق و دعوت مردم برای نمایش دادن قدرتش خسته شده بود و پاسخ تند او در واقع اعتراض به دیدگاهی بود که مردم نسبت به او داشتند. «تا آیات و عجایب نبینید، ایمان نمی‌آورید» (۴۸). او نمی‌خواست مردم او را فقط به‌عنوان معجزه‌گر بشناسند و شخصیت و پیامش را نپذیرند.

اصرار مجدد مرد درباری نشان داد که مسئله جدی است. لحن کلام او با تأکید بود: «سرورم، پیش از آنکه فرزندم بمیرد، بیا» (۴۹). قدرت معجزه‌گر عیسی برای مرد درباری سؤالی مکتبی و آکادمیکی نبود چون موضوع مرگ و زندگی پسرش در کار بود. او می‌خواست کاری انجام شود، نه اینکه خلوص انگیزهٔ او مورد تفتیش قرار گیرد.

پاسخ کوتاه عیسی، «برو؛ پسرت زنده می‌ماند» (۵۰)، مرد درباری را بر سر دو راهی قرار داد. اگر او قول عیسی را بپذیرد و رهسپار خانه‌اش شود، هیچ تضمینی جز قول عیسی نخواهد داشت. و اگر قول عیسی را نپذیرد، توهین به کسی خواهد بود که تمام امیدش را به او بسته و در نتیجه دیگر هیچ انتظار کمکی نمی‌توانست از او داشته باشد. عیسی با دستوری کوتاه و ساده مرد درباری را در موقعیتی قرار داد که مجبور بود هرچه ایمان داشت رو کند. در این آیات که به‌سادگی کلیات واقعه را شرح می‌دهند نمی‌توان دید در فکر مرد درباری چه می‌گذشت. آیا به کفرناحوم برگردد یا باز به اصرار خود ادامه دهد تا بالاخره عیسی را راضی به رفتن به کفرناحوم نماید و بدین‌وسیله ضمانت ملموسی از او برای شفای پسرش بگیرد؟ او آهسته ولی با عزمی راسخ قول عیسی را پذیرفت و به خانه برگشت. این عمل را یوحنا «ایمان آورد» می‌گوید. «آآن مرد کلام عیسی را پذیرفت و به‌راه افتاد» (۵۰ب).

از برخورد او با غلامان در بین راه معلوم می‌شود که ایمان مرد درباری کارگر واقع شده بود. مرد درباری و تمام خانواده‌اش آنقدر از شفای پسر خوشحال شدند که همگی ایمان آوردند (۵۳). فرق بین کاربرد "ایمان" در آیات ۵۰ و ۵۳ در این است که اولی ایمانی غیرارادی بود که از ضرورتی ناشی می‌شد و صرفاً شامل قبول کلام مسیح بود، چون راه حل

---

[1] متی ۵۷:۱۳، مرقس ۴:۶، لوقا ۲۴:۴

دیگری وجود نداشت. کاربرد دوم این واژه به‌معنی ایمان شخصی به خود عیسی و توأم با قدردانی بود. کاربرد واژهٔ "ایمان" به معنی مطلق و بدون مفعول نشان‌دهندهٔ ایمان خالص مرد درباری به شخص مسیح است. بنابراین، این داستان، فرایند رشد ایمان و ماهیت آنرا توصیف می‌کند. این ایمان به موردی خاص یا کار به‌خصوصی ارتباط ندارد، بلکه شامل اعتماد محض به مسیح است به‌عنوان شخصی که می‌توان با وجود ثروت بی‌حد یا مشکلات زیاد به او ایمان داشت. وقتی مرد درباری فهمید که می‌تواند برای شفای پسرش به مسیح اعتماد کند، خودش و تمام خانواده‌اش را با میل کامل به عیسی تسلیم کرد.

رویداد دیگری از این مأموریت عیسی در جلیل ثبت نشده است. نویسنده در قالب سه گفتگوی اصلی، سه نوع گوناگون ایمان را تشریح کرده است. نخستین مورد آن ریسک محتاطانه و قضایی‌گونهٔ حق‌جوی تحصیل‌کرده‌ای مانند نیقودیموس بود که چون می‌خواست مسیح را در قلمروی عقلانی ذهن خود جای دهد نزد او آمد. از این مورد هیچ تصمیم قاطعی ثبت نشده و خواننده مطمئن نیست این فریسی بی‌ریا و حیران چه تصمیمی ممکن است گرفته باشد، ولی شرکت او در تدفین عیسی نمایشگر علاقهٔ ممتدی است که تا آخر حیات عیسی، به وی داشت. ایمان نوع دوم، اشتیاق انتظارگونه‌ای است که فقط به‌وسیلهٔ کاوش مصرّانهٔ عیسی در قلب زن سامری به عرصهٔ ظهور می‌رسد. عیسی موانع سبکی، بی‌قیدی و مادی‌گری را در هم شکست و او را به اعتراف واداشت؛ اعترافی که اگر کاملاً مثبت نبود، لااقل امیدوارکننده بود. نوع سوم ایمان، از ناامیدی ناشی می‌شد که مرد درباری را وادار کرد ایمانش را به‌کار اندازد تا از بین دو شق بهترین را انتخاب کند. در تمام این موارد لااقل می‌توان با اطمینان گفت که اشخاص طرف گفتگو اعتقاد واقعی به عیسی پیدا کردند و بدین وسیله مفهوم، قدرت و هدف ایمان هر کدام به‌وضوح آشکار می‌شود.

دوران مشاجره

دوران مشاجره

الف) مرد کنار حوض
ب) ادعاهای عیسی
پ) شواهد
ت) تغذیهٔ پنج‌هزار نفر
ث) راه رفتن روی آب
ج) سخنرانی دربارهٔ نان حیات

فصل پنجم

دوران مشاجره

(۷۱:۶-۱:۵)

نخستین قسمت زندگی عیسی مشروح در این انجیل حاوی ادعاهای او است. مقداری از این ادعاها به‌وسیلهٔ شخص خودش به‌طور علنی ایراد شده‌اند که او را به‌عنوان مسیح معرفی می‌کنند. برخی دیگر در قالب عناوینی که دوستان به او داده‌اند مستور است و بالاخره دستهٔ سوم ادعاها را می‌توان در معجزاتی که او انجام داد مشاهده نمود. ادعاهایی که عیسی می‌کرد هیچ کمتر از ادعاهای الوهیت نبود. او از پیروانش ایمان مطیع می‌خواست، نه کمتر از آن.

این نوع ادعاها و خواست‌ها معلوم بود که با مخالفت روبه‌رو می‌شد، به‌ویژه هنگامی که با تعصبات و گناهان شنوندگانش برخورد می‌کرد. بابهای (۵و۶) نشان‌دهندهٔ این مخالفت هستند که منجر به مناظره و مشاجره می‌شود قبل از اینکه به کشمکش شدید تبدیل گردد. در یک طرف این مشاجرهٔ عیسی که سرسپردگی مردم را نسبت به اقتدار الاهی خودش ادعا می‌کرد، ایمانداران او قرار داشتند و در طرف دیگر کسانی بودند که ادعاهای او را قبول نداشتند و لذا او را شیّاد می‌دانستند. اصل موضوع این باب‌ها دور دو رویداد می‌گردد: شفای مرد علیل کنار حوض بیت‌صیدا و اطعام پنج‌هزار نفر در جلیل. این دو رویداد از نظر کیفی، دامنه، مکان و مقصود با هم فرق داشت. یکی منفی بود چون مرض دیرینه‌ای را برطرف کرد، دیگری مثبت بود زیرا برای گروهی سالم غذایی مهیا ساخت. اولی به یک شخص بستگی داشت، دومی بیش از پنج‌هزار نفر را تحت تأثیر قرار داد. اولی در اورشلیم اتفاق افتاد و دومی در جلیل. یکی خشم یهود را برانگیخت و دیگری تحسین خلق را. ولی هر دو رویداد به مشاجره دامن زد و یوحنا در دنبالهٔ هر دو داستان، تعالیمی را می‌افزاید که از این رویدادها منتج شده بود.

مرد کنار حوض (۱۸-۱:۵)

زمان این معجزه را نمی‌توان به‌دقت معلوم کرد. از مقایسهٔ ۲۲:۳ و ۴:۶ می‌توان فهمید که این واقعه در عیدی که اسمش مذکور نیست، بین دیدار عیسی از یهودیه و فصح دوم خدمت او اتفاق افتاده است. دوران یحیای تعمیددهنده به‌سر رسیده و از آن خاطره‌ای بیش نمانده بود. "وستکات"[1] می‌گوید: «اکثر مفسرین جدید آن را عید پوریم (در ماه فروردین) می‌دانند»، ولی خودش معتقد است باید عید *کرناها* باشد که در ماه مهر برگزار می‌شد. "ادرشیم"[2] نیز با

1 Westcott; 2 Edersheim; 3 Smith

این نظر موافق است. "اسمیت"[۳] می‌گوید که احتمالاً عید فصح بوده زیرا روایت "آیرنیوس" بر آن صحه می‌گذارد، از این گذشته فصح تنها عیدی بود که اسرائیلیان موظف بودند در آن شرکت کنند.

مکان این معجزه نیز مثل زمان آن نامشخص است. حوض مزبور نزدیک بازار گوسفند بود و در نتیجه از جریان متناوب چشمه‌ای سیراب می‌شد. تغییرات جغرافیایی که در شهر اورشلیم به‌وجود آمده، باعث می‌شود نتوانند مکان دقیق آن را پیدا کنند.

اهمیت این معجزه را باید در نتایج آن جستجو کرد تا در خود آن مورد خاص. البته شکّی نیست که این معجزه در نوع خود بی‌نظیر بود. یکی از نکات قابل توجه آن، طولانی مدت بودن مرض بود که از لحن کلام یوحنا می‌توان پی به اهمیت آن برد. سی و هشت سال بیماری، خود نمایشگر ناامیدی از وضع جسمانی است، و علاوه بر این، نکته‌ای در این داستان هست که نشان می‌دهد بیمار از نظر روانی نیز مأیوس بود. او از روی ناچاری تسلیم سرنوشت شده بود. پرسش عیسی برای گشودن باب صحبت غیرمنتظره می‌نمود: «آیا می‌خواهی سلامت خود را بازیابی؟» (۵) به‌صورت مکالمهٔ امروزی می‌شود: «می‌خواهی خوب بشوی؟» این پرسش در نگاه اول بی‌مورد و احمقانه می‌آید. هیچ مریضی دلش نمی‌خواهد مریض بماند. به‌قول معروف «کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا!» در اینجا مرد علیل به امید کسی نشسته بود که دلش به حال او بسوزد و وقتی آب حرکت می‌کند او را به داخل آب بیندازد تا شاید معجزه‌ای برای او اتفاق بیفتد. اگر کمی به گفتار عیسی با او توجه شود، معلوم می‌گردد که عیسی دل او را مورد آزمایش قرار داده بود: «آیا این اراده را داری که خوب بشوی؟» پاسخ مرد نشان می‌دهد که او تقصیر خوب نشدنش را به گردن کسانی می‌انداخت که به او کمک نکرده بودند. او به شرایط زندگی‌اش وابسته بود و معترض بیچاره‌ای بیش نبود. علاوه بر فلج جسمی، فلج نسبی اراده نیز او را دربر گرفته بود. گزینش این مرد از میان سایر مریضان کنار حوض به‌وسیلهٔ عیسی نمایشگر علاقهٔ او به رستگاری کسانی است که از لحاظ بدنی و روحی در بیچارگی کامل به‌سر می‌برند.

دستور عیسی مانند پرسش وی غیرمنتظره بود: «برخیز، بستر خود را برگیر و راه برو.» (۸) این دستور در نظر آدمی که ناتوانی خود را در انجام کاری برای خودش اعلام داشته بود، به شوخی شباهت داشت. کلماتی که از دهان عیسی بیرون آمد چالشی سخت برای اراده و بدن ضعیف او بود. عیسی به او نشان داد که لازم نیست خود را تسلیم قضا و قدر منحوس کند. حضور مقتدر عیسی، در او ایمان دمید و او برخاسته، راه افتاد.

سومین بیان عیسی در یک مورد دیگر در هیکل ایراد شد. عیسی او را یافته، هشدار داد. از آیهٔ (۱۴)، "گناه مکن"، می‌توان فهمید که وضع بد قبلی او معلول گناه بوده است و اگر باز زندگی گناه‌آلود داشته باشد، عواقب بدی در انتظارش خواهد بود. به‌نظر می‌رسد این شخص در این مورد بی‌اعتنا بوده و عیسی لازم می‌بیند به او هشدار بدهد تا رستگاری وی کامل شود.

حضور مقامات یهود در ارتباط با این معجزه غیرمنتظره نیست. آنها دلشان به حال بیمار نسوخته بود بلکه در فکر سبت بودند. اینها نمونهٔ کامل از سنگدلی جسمانی هستند که از

تشریفات خشک و خالی ناشی می‌شود. شریعت «مقدس و عادل و نیکو» است (رومیان ۱۲:۷)، و مقصود از حکم حفظ سبت این بود که به انسان فرصت استراحت از کار هفتگی بدهد. ولی وقتی این مقررات مانع برآوردن مقصود اصلی شد، لازم آمد در آن تجدید نظر شود.

ادعاهای عیسی (۵:۱۹-۲۹)

پاسخ عیسی به اتهام یهود نه فقط شامل دیدگاه اخلاقی جدیدی نسبت به سبت بود، بلکه "الاهیات" جدیدی نیز به‌ارمغان می‌آورد. نخستین بیانیهٔ جامع او دربارهٔ رابطه‌اش با "پدر" از (۱۶:۵) آغاز شد. جالب توجه است که در انجیل چهارم عیسی از خدا به عنوان "پدر من"، یا "پدر شما" یاد می‌کند ولی هرگز "پدر ما" نمی‌گوید. خدا، پدر او و پدر دیگران بود، چون رابطه‌ای که او با پدر داشت غیر از آن بود که دیگران داشتند. بیانات عیسی دربارهٔ کار کردن در روز سبت نشان می‌دهد پدر را الگوی خود ساخته و فکر می‌کرد کار پدر دلیل کافی برای کار او بود: «پدر من هنوز کار می‌کند، من نیز کار می‌کنم.» دشمنانش خوب می‌فهمیدند مقصود او چه بود، زیرا قصد قتل او کردند چون با گفتن "پدر من" صفات خدایی به خود نسبت می‌داد. در عبارت "پدر خود"، خود یعنی به‌طور اختصاصی "مال خود"، به‌طوری که به کس دیگری نمی‌توانست اطلاق شود.

تشریح این مطلب به‌وسیلهٔ عیسی، رابطهٔ "پدر" و "پسر" را توضیح می‌دهد:

پدر	پسر
با پسر رابطه‌ای خاص دارد ..... (۱۶)	به پدر تکیه دارد ..... (۱۸)
موجد کارهای پسر است ..... (۱۸)	شناخت کامل از پدر دارد ..... (۱۹)
پسر را دوست دارد ..... (۱۹)	صاحب حیات است ..... (۲۰)
اعمالش را به پسر نشان می‌دهد ..... (۱۹)	از نظر حرمت با پدر برابر است ..... (۲۲)
تمام داوری را به پسر سپرده ..... (۲۱و۲۶)	مردگان را قیام خواهد داد ..... (۲۴و۲۷)
مورد پرستش قرار می‌گیرد ..... (۲۲)	وسیلهٔ نجات ..... (۲۳)
صاحب حیات ذاتی است ..... (۲۵)	
حیات ذاتی را به پسر نیز داده است ..... (۲۵)	

"پدر" سرچشمهٔ تمام حیات و قدرت است، و خود را به‌طوری نامحدود بر پسر افاضه کرده است. او مقصود خود را به پسر آشکار ساخته، قدرت نجات و اختیار داوری را به‌دست وی سپرده است. از طرف دیگر پسر از الگوی پدر دقیقاً تبعیت می‌کند، از احترام مساوی با احترام پدر برخوردار است، و ثابت می‌کند که بر مردگان و زندگان تسلط دارد. برهان‌هایی که عیسی ارائه می‌دهد بیش از ادعاهای یک نبی است. عیسی ادعای انجام و ادامهٔ کارهای پدر را می‌کند و مدعی است که به انسان‌ها حیات می‌بخشد و آنها را داوری می‌کند و در روز آخر قیام می‌دهد.

شواهد (۵:۳۰-۴۶)

ادعاهای شگرف عیسی نیاز به اثبات داشت، بنابراین او برای این کار پنج شهادت را به کار می‌گیرد.

شهادت خودش (۳۰و۳۱)

ظاهراً بین آیات ۳۱:۵ و ۱۴:۸ تناقضی هست. در اولی می‌خوانیم: «اگر من خود بر خویشتن شهادت دهم، شهادتم معتبر نیست»، و در دومی «هر چند من خود بر خویشتن شهادت می‌دهم، ولی شهادتم معتبر است.» اولی اشاره‌ای است به واقعیت قضائی که طبق آن شهادت شخص در مورد خودش قابل قبول نیست چون نمی‌تواند شهادتی خالی از تعصب و واقع‌بینانه باشد. اما در دومی او نشان می‌دهد که بیش از هر شخص دیگری دربارهٔ خودش آگاهی دارد، بنابراین شهادتش کاملاً درست است. از آیهٔ (۳۰:۵) می‌فهمیم که او خودش را بی‌نظر و بی‌غرض می‌داند زیرا طالب ارادهٔ خود نیست، بلکه ارادهٔ فرستندهٔ خود را انجام می‌دهد. از آنجا که عیسی می‌دانست شهادت خودش را نخواهند پذیرفت به شرح مفصل سایر شواهد پرداخت.

شهادت یحیای تعمیددهنده (۳۲-۳۵)

مراجعه به شهادت یحیای تعمیددهنده در واقع توسل به آراء عمومی بود. شنوندگان سخنان عیسی نمایندگانی پیش یحیی فرستاده بودند تا دربارهٔ عیسی تحقیقاتی به‌عمل آورند. زیرا عیسی فرمود: «البته شما کسانی نزد یحیی فرستادید و او بر حقیقت شهادت داد.» (۳۳). آنان یحیی را به‌عنوان «چراغ افروخته و درخشنده» قبول داشتند و او را نور حقیقی در تاریکی می‌دانستند. چون حضّار یحیی را قبول داشتند، بنابراین منطق حکم می‌کرد که بیانات او دربارهٔ عیسی را نیز بپذیرند. محتوای شهادت یحیی را در باب اول مشاهده کردیم.

شهادت کارها (۳۵)

سومین تأییدیهٔ ادعاهای عیسی همانا کارهای او بودند که به‌قول خودش حتی از شهادت یحیی نیز بزرگ‌تر محسوب می‌شوند. در انجیل چهارم همیشه لفظ "کارها" به اعمالی اطلاق

می‌شود که نمایشگر ویژگی شخص بود. در اینجا مخصوصاً اشاره به معجزاتی می‌کند که مخصوصاً انتخاب شده بودند تا تمام جنبه‌های قدرت الاهی عیسی را نشان دهند و ادعاهای او را در مورد پسر خدا بودنش به اثبات رسانند. نتیجهٔ معجزات معرفی شخصیت عیسی بود. اهمیت قدرت خدا و نمونه‌هایی از آن را آشکار می‌ساخت. همان‌طور که گفته شد این معجزات فقط فرستادهٔ خدا می‌تواند کارهای خدا را انجام دهد، چنانکه نیقودیموس می‌گفت (۲:۳).

شهادت پدر (۳۶و۳۷)

علاوه بر شهادت غیرمستقیم کارها، عیسی شهادت پدر را نیز به‌کار می‌گیرد. احتمالاً او اشاره به صدای آسمانی می‌کرد که سه بار در خدمت او شنیده شد: یکبار هنگام تعمید (متی ۱۷:۳، مرقس ۱۱:۱، لوقا ۲۲:۳)، بار دیگر در تبدیل هیئت (متی ۵:۱۷، مرقس ۷:۹، لوقا ۳۵:۹) و سومین بار بعد از ورود مظفرانه به اورشلیم (یوحنا ۲۸:۱۲). دو مورد اول در یوحنا ذکر نشده و در هیچ موردی مردم از صدا چیزی نفهمیدند. احتمالاً فقدان هر گونه نشانهٔ سمعی و بصری دلیل این گفتار عیسی بود که «شما هرگز صدای او را نشنیده و روی او را ندیده‌اید» (۳۷). ولی به هر صورت این صداها کاملاً خصوصی و غیر ملموس نبود، زیرا طبق (یوحنا ۲۹:۱۲)، گرچه صدا مفهوم نبود ولی شنیده می‌شد.

برای درک این رویدادهای ظاهری نیاز به یک وضعیت خاص باطنی بود. گرچه گفتار عیسی منفی بود، ولی این واقعیت را دربرداشت که این امکان وجود دارد که "پدر" به‌وسیلهٔ "کلام" خود که در مردم هست خود را مستقیماً به آنها ظاهر سازد. شاید او به تکیه‌کلام معروف انبیای عهدعتیق اشاره می‌کرد، «کلام یهود بر ... نازل شد.» بدون آمادگی درونی، درک هر گونه مکاشفهٔ خارجی، حتی اگر در دسترس انسان قرار داده شود، محال است. صدای پدر نیز برای کسی که به فرستادهٔ او ایمان ندارد نمی‌تواند ارزشی داشته باشد. اگر پیام داخلی واقعاً در اشخاص موجود بود به "کلام" خارجی که پدر فرستاده بود سر تعظیم فرود می‌آوردند.

شهادت کتب (۳۸-۴۶)

ساده‌ترین و آسان‌ترین شهادتی که عیسی برای ادعاهای خود به‌کار برد کتب عهدعتیق بود که با اشاره به آنها فرمود: «شما کتب مقدّس را می‌کاوید ...» (۳۹). لفظ "کتب" جمع هست و اشاره به مجموعهٔ نوشته‌هایی می‌کند که تدوین و موجود بود. عیسی این لفظ را برای عهدعتیق که او آن را می‌شناخت، به‌ویژه کتب موسی، به‌کار می‌برد. فعل "تفتیش کنید" در حالت امری نیست بلکه اخباری است. امر به تفتیش کتب نمی‌کند، بلکه واقعیتی را نشان می‌دهد. کاربرد شریعت برای یهودیان متعصب یک وظیفه بود و آنها فکر می‌کردند با این کار می‌توانند حیات جاوید را به‌چنگ آورند. عیسی کوشش می‌کند نشان دهد که در ادعای مطالعه شریعت و رد او تناقض هست، زیرا شریعت از او سخن می‌گوید. وی صریحاً اعلام کرد که او خود محور نبوت‌های عهدعتیق است.

گرچه انجیل چهارم به اندازهٔ انجیل متی بر نبوت تأکید نمی‌کند، ولی چند مورد را می‌توان یافت که اشاره است به پیشگویی‌های عهدعتیق. در زیر فهرستی از این نبوت‌ها داده شده:

یوحنا (۲۳:۱) ... (اشعیا ۳:۴۰)
(۴۲:۱) ... (دانیال ۲۵:۹) (؟)، (حبقوق ۱۳:۳) (؟) آیهٔ دقیق آن معلوم نیست.
(۵۱:۱) ... (پیدایش ۱۲:۲۸)
(۱۷:۲) ... (مزمور ۹:۶۹)
(۱۴:۳) ... (اعداد ۹:۲۱)
(۳۱:۶) ... (خروج ۴:۱۶، نحمیا ۱۵:۹)
(۴۵:۶) ... (اشعیا ۱۳:۵۴)
(۳۸:۷) ... (اشعیا ۳:۴۴، ۱:۵۵، ۱۱:۵۸) (؟)
(۴۲:۷) ... (میکا ۲:۵)
(۳۴:۱۰) ... (مزمور ۶:۸۲)
(۱۵:۱۲) ... (زکریا ۹:۹)
(۳۸:۱۲) ... (اشعیا ۱:۵۳)
(۴۰:۱۲) ... (اشعیا ۱۰:۶)
(۱۸:۱۳) ... (مزمور ۹:۴۱)
(۲۴:۱۹) ... (مزمور ۱۸:۲۲)
(۲۸:۱۹) ... (مزمور ۲۱:۶۹)
(۳۶:۱۹) ... (مزمور ۲۰:۳۴)

(۹:۲۰) ... آیهٔ به‌خصوصی نیست، ولی اشارهٔ صریح به عهدعتیق است.

در انجیل یوحنا هجده اشاره به عهدعتیق وجود دارد که اکثراً دربارهٔ مسیح هستند. علاوه بر این، اشارات ضمنی نیز وجود دارند. اگر موسی (و دیگران) دربارهٔ او نوشته‌اند، پس باید شهادت آنان بدون چون و چرا به‌وسیلهٔ دشمنان عیسی پذیرفته شود.

در این انجیل دو شهادت دیگر نیز در مورد ادعاهای عیسی هست که چون در این زمان هنوز موجود نبود در اینجا به آنها اشاره نشده است. یکی شهادت روح‌القدس است (۲۶:۱۵) که هنوز بر شاگردان نیامده بود، زیرا عیسی کارش را تمام نکرده بود (۳۹:۷)، و دیگری شهادت تک تک شاگردان است (۲۷:۱۵) که آماده می‌شدند بعد از یافتن روح‌القدس دربارهٔ او سخن گویند (اعمال ۸:۱).

شهادت هفت‌گانه فوق بنیاد ایمان در نوشته‌های یوحنا است. تمام عوامل دیگری که در متن یوحنا تشریح و گسترش داده شده، به این منظور است که زمینه‌ای منطقی جهت اعتماد بر مسیح زنده فراهم آورد و خواننده را به تسلیم خود ترغیب نماید.

جنبهٔ دوم دوران مشاجره در باب ۶ یافت می‌شود. از نظر جغرافیایی و زمانی رویدادهای باب ۶ با باب ۵ فرق دارد. عبارت "و بعد از آن" حاکی از فاصله زمانی نامعلوم بین بحث یهودیان اورشلیم با عیسی و تماس او با مردم جلیل است. وجه اشتراک این دو قسمت را می‌توان در تأثیری که از آن دو نتیجه می‌شود، جستجو کرد. هر دو آنها به مشاجره منتهی می‌شوند که مرز بین ایمان و بی‌ایمانی را مشخص‌تر می‌سازد.

تغذیهٔ پنج‌هزار نفر (۶:۱-۱۵)

داستانی که سخنرانی نان حیات از آن ناشی شده، در هر چهار انجیل مشترک است. از آنجا که تنها معجزه‌ای است که در هر چهار انجیل نقل شده، لذا باید اهمیت خاصی داشته باشد. به چند دلیل این داستان در انجیل یوحنا اهمیت پیدا می‌کند.

فرصتی بود برای امتحان واکنش شخصی شاگردان

یوحنا کناره‌گیری به قیصریهٔ فیلیپس را که در اناجیل همانند آمده، ثبت نمی‌کند. در آنجا اعتراف پطرس را می‌خوانیم که در واقع بیانیهٔ شفاهی دوازده شاگرد بود (متی ۱۶:۱۳-۲۰، مرقس ۸:۲۷-۲۹، لوقا ۹:۱۸-۲۰). رویداد اطعام پنج‌هزار نفر که معمولاً از نظر زمانی به کناره‌گیری عیسی مربوط می‌شود، مرحله‌ای بود که از محبوبیت او کاسته می‌شد و ایمان انفرادی شاگردان به‌ظهور می‌رسید. نام‌های چهار شاگرد او فیلیپس، اندریاس، پطرس و یهودای اسخریوطی در این باب آمده، و طرز فکر هر یک دربارهٔ عیسی ولو خیلی جزئی ارائه شده است.

نقطهٔ اوج شهرت و محبوبیت عیسی بود

در بین نویسندگان اناجیل تنها یوحنا است که متذکر می‌شود در این هنگام مردم تصمیم داشتند عیسی را پادشاه خود سازند. بدون شک شهرت او در تمام جلیل پیچیده بود والا جمعیت این‌چنین از او تبعیت نمی‌کرد. همین معجزه که به اصرار آنها انجام شد کافی بود که شهرت او را به اوج برساند. کسی که بتواند به چنین جمعیتی غذا دهد، مسلماً می‌تواند از وفاداری آنان تا وقتی که شکمشان را سیر کند مطمئن باشد. گرچه وفاداری آنها به عیسی موقتی بود، با این‌حال در این لحظه عیسی هر چه از آنها می‌خواست انجام می‌دادند.

معجزهٔ چشمگیری بود

قرص‌های جو و ماهی‌ها را نمی‌توان با نان و ماهی امروزی مقایسه کرد. نانی که در اینجا ذکر شده، گرد و به اندازهٔ شیرمال بود، و ماهی‌ها نیز از آن نوع نبود که غذای اصلی باشد بلکه بیشتر به اندازهٔ ساردین بود که امروزه به‌عنوان مزه از آن استفاده می‌شود. این غذای مختصر شاید به‌زحمت می‌توانست یک بچه را سیر کند چه برسد به پنج‌هزار مرد، بدون احتساب

زنان و بچه‌ها! در حالی که عیسی مشغول کار بی‌پایان تقسیم نان و ماهی به تکه‌های مناسب برای خوردن بود، حتماً تعجب مردم هم لحظه به‌لحظه بیشتر می‌شد. به‌نظر می‌رسید زیاد شدن خوراک در دست‌های او انجام می‌گرفت به‌طوری که تقسیم آن بین مردم ادامه یافت تا اینکه همه سیر شدند. این عمل نیز در زبان اصلی "آیت" (۱۴:۶) نامیده شده و نشان می‌دهد عیسی برای کمبودهای ما نیز کافی است و این قدرت را دارد که نیاز گرسنگی را رفع کند.

قدمی بود در جهت تعلیم دست‌کم دو شاگرد در باب ایمان

گرچه نگاه گذرایی بر فیلیپس و اندریاس انداخته شده ولی در همین نگاه می‌توان اخلاق و ایمان این دو را مشاهده کرد.

فیلیپس آدم بدبین و حساب‌گری بود. وقتی عیسی از او خواست کاری بکند تنها کاری که توانست بکند این بود که با اعداد ریاضی محاسبه‌ای به‌عمل آورد. "دینار" مورد بحث سکه رومی بود به ارزش بیست ریال، ولی قدرت خرید آن معادل مزد یک روز کارگر بود (نگاه کنید به متی ۲:۲۰). فیلیپس حساب کرد که دو سوم مزد سالیانه کافی نخواهد بود که نان خریداری شده به جمعیت داده شود. او مطمئن بود که چه نمی‌توان کرد، ولی نمی‌دانست چه‌کار باید کرد. فیلیپس فعال و عملی بود ولی هر چیز را به پول می‌سنجید و هیچ تخفیفی هم نمی‌داد.

اندریاس آدم خوشبین و کاردانی بود. اطلاعاتی که فیلیپس ارائه داد در پاسخ به یک سؤال بود، ولی اندریاس خودش پیش‌قدم شد. فیلیپس ارقامی ارائه داد تا نشان دهد چه نمی‌توان کرد، ولی اندریاس غذا آورد با این امید که شاید بشود کاری کرد. ایمان او متلاطم بود، زیرا در ضمنی که غذا را ارائه داد، گفت: «امّا این کجا این گروه را کفایت می‌کند؟» (۹) — اما ایمان داشت. او بی‌سر و صدا بود ولی راه چاره را می‌دانست. کسی که بتواند پسر بچه‌ای را متقاعد کند غذایش را به او بدهد حتماً از شخصیت بانفوذی برخوردار است.

بنابراین، این معجزه به فیلیپس نشان داد که عیسی مافوق محدودیت‌ها و محالات آماری است و به اندریاس نیز آشکار ساخت که عیسی می‌تواند هر ایمانی را که بر او تکیه داشته باشد به‌تحقق برساند.

راه رفتن روی آب (۱۶:۶-۲۱)

در گزارش یوحنا واقعهٔ راه رفتن روی آب به‌عنوان ضمیمه‌ای بر متن اصلیِ اطعام پنج‌هزار نفر آمده است. یوحنا جایی کمتر از آنچه متی و مرقس برای این رویداد در نظر گرفته‌اند، برای آن قائل شده ولی تأکید دیگری بر آن گذاشته است. محور اصلی این رویداد رابطهٔ عیسی با شاگردان است نه خطر طوفان یا خود معجزه. می‌توان آن را به سه قسمت تقسیم کرد: اولی عیسی، جدا از شاگردان، دوم عیسی، در حال ظاهر شدن به شاگردان، و بالاخره عیسی، پذیرفته شده به‌وسیلهٔ شاگردان.

وقتی عیسی در کوه به‌تنهایی دعا می‌کرد، شاگردانش نزدیک ساحل منتظر او بودند. قایق پر و آمادهٔ حرکت به‌طرف کفرناحوم بود. واژهٔ "هنوز" در آیهٔ (۱۷) نشـــان می‌دهد آنها منتظر بودند عیسی نیز به ایشان ملحق شود. نگرانی شاگردان رو به ازدیاد بود چون عیسی نیامده بود و باد نیز شدیدتر می‌شد. دریاچهٔ جلیل پایین‌تر از سطح دریا در فرورفتگی تپه‌ها واقع بود، و تنگناهای بین تپه‌ها به‌صورت تونل‌هایی وزش باد را به سمت دریاچه هدایت می‌کرد. از این گذشته به علت عمق نسبتاً کم دریاچه بادهای ناگهانی شروع به وزیدن می‌کردند و ماهیگیران را به وحشت می‌انداختند. شاگردان عیسی که قایق‌رانان مجربی بودند، اوضاع جوی را خوب تشخیص می‌دادند و بدون شک مایل بودند قبل از اینکه طوفان درگیرد خود را به کنارهٔ دیگر برسانند. هنگامی که آنها دیدند از عیســـی خبری نشده و آب دریا نیز بالا می‌آمد، فرصت را ازدست ندادند و به جلو راندند.

عدم حضور عیسی حتماً مایهٔ دلسردی شاگردان شده بود. مشکل پارو زدن در طوفان نیز این دلسردی را تشدید می‌کرد. مرقس و متی می‌گویند که در حدود پاس چهارم شب بود که عیسی ظاهر شد. یوحنا (۱۹) می‌نویسد در این موقع بیش از سی تیر پرتاب نرانده بودند یعنی در حدود پنج کیلومتر و نیم و از نقطهٔ مبداء تقریباً نه ســـاعت طول می‌کشید. در اثر خستگی مفرط بدون رسیدن کمک آنان طعمهٔ امواج می‌شدند. بدون عیسی مرگشان حتمی بود.

رسیدن عیسی حتماً غیرمنتظره و تکان‌دهنده بود. چون در خلاف جهت باد پارو می‌زدند، حتماً پشـــت به آن بودند و صورتشـــان به‌طرف ســـاحلی بود که چند ساعت قبل ترک گفته بودند. مشاهدهٔ هیکلی که در خلاف وزش باد، سریع‌تر از قایق حرکت می‌کرد و به‌تدریج از آن سبقت می‌گرفت، اگر اعصاب آنها را فلج نمی‌کرد لااقل باعث تشویق می‌شد. سلام کردن عیســـی باعث شـــد ترس آنها از بین برود و ورود او به قایق سبب شد قایق سالم به خشکی برسد.

در انجیل یوحنا عکس‌العمل فوری شاگردان ثبت نشده است. این معجزه قدرت او را بر طبیعت نمایان می‌ســـازد و در نتیجه دلیل دیگری بر دلایل الوهیت مجسم شدهٔ او می‌افزاید. بدون شک این معجزه بر اعترافات شاگردان که در همین باب آمده و نیز بینش شاگرد بی‌نامی که در صید ماهی بعد از قیام عیسی در جلیل حضور داشته، بی‌تأثیر نبوده است.

سخنرانی دربارهٔ نان حیات (۶:۲۲-۷۱)

ســـخنرانی دربارهٔ نان حیات که در واقع به‌دنبال اطعام پنج‌هزار نفر و در تفسیر آن آمده، خود شـــامل سه بخش بر مبنای سه گروه شنونده است. بخش نخست که آیات (۲۲-۴۰) را در برمی‌گیرد، جماعتی را در نظر دارد که در معجزهٔ ازدیاد نان و ماهی شرکت داشتند. بخش دوم از آیهٔ (۴۱-۵۹) را شـــامل می‌شـــود و با "یهودیان" سر و کار دارد. این بخش از سخنان عیسی در کنیسهٔ کفرناحوم در روز سبت ایراد شده است. لزوماً این دو گروه معرف دو مورد جداگانه نیســـتند، ولی "یهودیان" به‌عنوان گروهی که اعتراض و بحث می‌کردند معرفی شده

اســـت. خطابه‌ای که متوجه جماعت بود احتمالاً در فضای باز بیان شـــده، ولی مشـــاجره با "یهودیان" به‌دنبال آن و در کنیسه اتفاق افتاده بود. بخش سوم از آیهٔ (۶۰) شروع می‌شود و تا آخر باب ادامه پیدا می‌کند. این بخش شـــامل گفتگو با شاگردان و نمایشگر تأثیر کلام عیسی بر جرگهٔ خاص پیروانش است.

کلام عیسی نسبت به جمعیت با لحن تندی همراه است که تا به حال سابقه نداشته است. در گفتگویش با نیقودیموس نیز این لحن تند گاهی نمایان می‌شـــد ولی با توجه به شخصیت نیقودیموس آنقدر شدید نبود. در اینجا مردمی مادی‌گرا را می‌بینیم که با مذهب و سنت خود قانع بودند. عیســـی می‌خواست با کلام خود آنها را تکان دهد تا به‌خود آیند. به همین جهت عیســـی حرف‌هایی می‌زد که بر ضد سنت و عادت آنها بود. به‌تدریج کوشش می‌نمود آنها را از سنتی مرده به ایمانی فعال رهنمون شود.

این تکنیک را فقط شخص وارد و مجرب می‌تواند به‌کار گیرد والا ممکن است خطرناک باشد. امروزه از این شگرد در ســـطح علوم عالی استفاده می‌شود تا عقاید خرافی را بزدایند. اما متخصصین این امر قادر به ایجاد ایمانی مثبت در شـــخص نیســـتند. جدا کردن انسان از لنگر امیدش و بدون امید دیگری رها کردن، چیزی در ردیف جنایت است، مگر اینکه بتوان لنگر جدید و با اطمینانی به او داد. عیسی می‌توانست این کار را بکند، زیرا او مردم را دعوت می‌کرد از سنت پوچ و توخالی دست بردارند و به او بپیوندند.

قدم‌هایی که او در این مورد برداشت به‌ترتیب زیر هستند:

بیداری در مورد انگیزه‌ها

مردم به‌قدری از ارضای نیاز اولیه جسمانی خود شیفته و سرمست بودند که اصلاً اهمیت واقعی این رویداد را درک نکردند. آنها در معجزهٔ ازدیاد نان و ماهی، جز رفع گرسنگی خود چیز دیگری نمی‌دیدند. آنها هرگز به این نشـــانهٔ معجزه که معرفی عیسی به‌عنوان نان حیات بود پی نبردند.

عیسی بین نان مادی که لازم اما موقتی است و نان روحانی که سیری و ارضای همیشگی به انسان می‌دهد، فرق گذاشت. این نان روحانی را فقط می‌توان از پسر انسان گرفت.

انگیزهٔ جماعت از پیروی عیســـی غلط بود زیرا آنها بیشـــتر به‌خاطر گرفتن نان به‌دنبال او به‌راه افتادند و از اهمیت و مفهوم روحانی معجزه غافل بودند. آنها نمی‌توانســـتند بفهمند که هدف غایی زندگی مادی باید چیزی روحانی باشد نه مادی. آنها این قوهٔ تشخیص را نداشتند که مهر تأیید خدا را بر عیسی ببینند و از وجود او روح‌های خود را تغذیه کنند.

بیداری در مورد روش‌ها

گیجی ذهن شـــنوندگان عیسی فوری برطرف نشـــد. آنها فکر کردند مشکلشان را باید با کوشـــش جدیدی برطرف کنند تا بتوانند عدالت کامل را به‌جـــا آورند. «چه کنیم تا کارهای پسندیدهٔ خدا را انجام داده باشیم؟» (۲۸) در اینجا نقل قول از پولس بی‌مناسبت نیست: «زیرا

به‌سبب ناآگاهی از آن پارسایی که از خداست، و از آن‌رو که در پی اثبات پارسایی خویش بودند، در برابر آن پارسایی که از خداست، سر فرود نیاوردند.» (رومیان ۱۰:۳). عدالت برای یهودیان چیزی بود که با تلاش خود می‌بایست به‌دست می‌آوردند و ربطی بین آن و ایمان نمی‌دیدند.

عیسی برای اینکه سوءتفاهم آنها را رفع کند، منظورش را با عبارت "کارهای خدا" دوباره تشریح کرد. نه حکم جدیدی بود و نه تفسیری جدید بر حکم قدیم، بلکه ابراز ایمان. «کار پسندیدهٔ خدا آن است که به فرستادهٔ او ایمان آورید» (۲۹). پذیرش شخص او و ادعاهایش همان روشی است که انسان را به حیات ابدی می‌رساند. برای اجرای برنامهٔ خدا باید به یک شخص ایمان و اعتقاد داشت نه اینکه خود را با یک سری مقررات وفق داد.

بیداری در مورد سوابق مذهبی

با کمال تعجب می‌بینیم که جماعت به‌تدریج نسبت به تعالیم عیسی عکس‌العمل نشان می‌دهند و از او معجزه‌ای می‌خواهند. این کار آنها شاید عجیب باشد زیرا آنها شاهد معجزه‌ای بودند بدون اینکه مفهومش را فهمیده باشند و حالا معجزهٔ دیگری می‌خواهند، ولی طبیعت انسان همین است. آنها فوری از سابقهٔ مذهبی خویش استمداد جستند و در قیاس با معجزهٔ عیسی، موضوع مَن را که به‌وسیلهٔ موسی داده شد، پیش کشیدند. اجداد آنان از آسمان نان دریافت کرده بودند. آیا عیسی قادر است چنین کاری بکند؟ اگر موسی توانست از آسمان برای قوم نان به زمین آورد، بدون شک عیسی نیز اگر با او هم‌ردیف است می‌تواند چنین کند.

پاسخ عیسی پیش‌فرض آنان را نقش بر آب کرد: «موسی نبود که نان را از آسمان به شما داد» (۳۲). مَن توانسته بود فقط نیاز جسمی آنان را ارضا کند، و به محض ورود به کنعان نیز قطع شده بود (یوشع ۱۲:۵). مسیح خود "نان خدا" بود که می‌توانست باطن انسان را تغذیه کند و به جهان حیات ببخشد. مَن سنتی، زودگذر بود، مَن واقعی، لایزال.

بیداری در مورد فهم و ایمان خود مردم

هیچ‌کس بهتر از خود شخص از احوال درونی خود باخبر نیست. خود شخص بهتر از هر کس دیگر می‌داند چه وقت بی‌ریا است و چه وقت نیست. جملهٔ «این نان را همواره به ما بده» (۳۴)، نشان‌دهندهٔ تقاضایی بی‌ریا برای نان حیاتی است که عیسی می‌توانست عطا کند. شاید بتوان این تقاضا را با درخواست زن سامری مقایسه و تشبیه کرد: «سرورم، از این آب به من بده، تا دیگر تشنه نشوم و برای آب کشیدن به اینجا نیایم» (۱۵:۴). در هر دو تقاضا می‌توان ملاحظه کرد که انگیزه چیزی کمتر از ایمانی خالص بوده است.

عیسی مجدداً وعدهٔ ارضای همیشگی را تأیید کرد ولی آنها را معتبر ندانست و گفت: «مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید» (۳۶). در چند آیهٔ بعد اسراری نهفته است که در هیچ جای عهدجدید وجود ندارد. حقیقتی در آنجا است که قابل توجه می‌باشد. عیسی این حقایق را مورد تأیید و تأکید قرار داد:

کسانی که پدر به او داده نزد او می‌آیند (۳۷الف).
کســـانی که نزد او می‌آیند می‌توانند مطمئن باشند مورد استقبال قرار خواهند گرفت (۳۷ب).
دلیل ظهور او بین مردم این بود که ارادهٔ پدر را انجام دهد (۳۸).
ارادهٔ پدر حفظ و حراست کسانی است که به پسر داده بود (۳۹).
این حراست متضمن حیات جاودانی ایماندار است که به‌وسیلهٔ رستاخیز در روز واپسین مهر شده است (۳۹ب).

در این بیانیه دو عنصر مشخص را می‌توان ملاحظه کرد: عنصر الاهی انتخاب و ارادهٔ پدر که در هدف و قدرت پسر اجرا می‌شود، و دیگری عنصر دیدن او، ایمان آوردن به او، و آمدن به‌نزد او. مشـــاهده می‌شـــود که نیازی به ترغیب پدر جهت اِعمال اراده برای نجات ایماندار نیست و نه نیازی به متقاعد ساختن پسر جهت اجرای ارادهٔ پدر. کار هر دو آنها از ازل انجام پذیرفته ولی در زمان ظهور کرده است. اما منظور این نیست که ارزش کسب حیات جاودانی را از جانب ایماندار و ایمان او به خداوند عیسی را ناچیز بشماریم. قبول این نکته که مشیت انتخاب الاهی مافوق، قبل، و فراتر از انتخاب انســـان اســـت دلیل بر بی‌اهمیت شمردن ارادهٔ انسان و تبدیل او به عروسک خیمه‌شب‌بازی نیست، بلکه تأکید بر این است که انتخاب الاهی اســـت که به مجموع این حقایق مفهوم می‌بخشـــد زیرا نجات الاهی «بنابراین، به خواست یا تلاش انسان بستگی ندارد، بلکه به خدایی بستگی دارد که رحم می‌کند.» (رومیان ۱۶:۹).

از این نوع تعالیم باز در انجیل یوحنا هست (۱۰:۲۵-۲۹). منظور عیسی از این سخنان این نبود که جویندهٔ مشـــتاق را ناامید کند، بلکه می‌خواست سنت‌گرایان مغرور مانند آن فریسی در مثل عیســـی (لوقا ۱۸:۹-۱۴) را که فکر می‌کردند با عدالت و زهد خود می‌توانند از خدا طلبکار شـــوند، بیدار کند. این خطابه عیســـی به جماعت، نمایشگر این واقعیت است که هر کس برای کسب امتیازات روحانی به‌سمت عیسی بیاید، دست خالی برنمی‌گردد.

بخش دوم این سخنرانی در مورد رد کردن عیسی از جانب "یهودیان"است. این گروه به‌طور مجزا از جماعتِ شـــنونده معرفی شده‌اند، گرچه بدون شـــک جزو آن جماعت در بخش اول مباحثه شرکت داشته‌اند (۴۱). چون این اتفاق در جلیل می‌افتاد، این گروه را می‌توان از اکثریت شنوندگان عیسی جدا کرد. این اکثریت، جلیلی بودند و تا این حد با عیسی مخالفت نمی‌کردند.

ممکن اســـت عنصر دیدگاه تاریخی نیز در نگرش نویســـنده نسبت به یهود وجود داشته باشـــد. تا زمان نوشته شـــدن روایات انجیل یوحنا، شکاف بین کلیســـا و کنیسه زیادتر شده بود، و در نتیجه خصومت میان آن دو برای یوحنا امری بدیهی به‌نظر می‌آمد. شـــاید خوانندهٔ موشکاف بتواند در لابلای نوشته‌های این انجیل توجه خاص یوحنا را در مورد برخوردهای روزگار خود او مشاهده کند.

دو مســـئله فکر یهودیان را مشوش کرده بود: (۱) ماهیت و اصلیت عیسی (۲) معنی بیان عیســـی دربارهٔ خوردن بدنش. آنان ادعاهای او را مبنی بر نان حیات بودن تکذیب می‌کردند

چون با اصل و نسب او آشنا بودند. آنها او را پسر یوسف نجار می‌دانستند و پدر و مادرش را می‌شناختند. چطور شخصی عادی که اصل و نسبش معلوم است می‌تواند چنین ادعاهای خارق‌العاده بکند؟

جالب است که چطور انجیلی که بین تمام اناجیل بیش از همه به الوهیت عیسی پرداخته، دربارهٔ واقعهٔ تولد او از باکره هیچ نمی‌گوید. البته از تعداد کمی آیات می‌توان به‌طور تلویحی و غیرمستقیم آثاری از این واقعه مشاهده کرد. (یوحنا ۱۳:۱) می‌گوید ایمانداران جدید به‌وسیلهٔ زاد و ولد انسانی نیست که به خانوادهٔ خدا درمی‌آیند بلکه توسط روح‌القدس. آیا این جملهٔ صریح اشاره به اعتقادی نمی‌کند که عیسی از نظر بدنی "نه با زادنی بشری، نه از خواهشِ تن و نه از خواستهٔ یک مرد، بلکه از خدا" زاده شده است؟ و آیا به همین قسم سکوت انجیل یوحنا دربارهٔ یوسف، با توجه به اشارات چندی که به مریم می‌کند، به‌علاوه اشارات زیادی که عیسی از خدا به‌عنوان پدر خود می‌نماید، نمی‌تواند حاکی از این واقعیت باشد که این سرّ بزرگ در سال‌های اخیر شناخته شده بود؟ اگر چنین است، پس نویسنده حق دارد دربارهٔ آن سکوت کند. ولی سؤال یهودیان بدون شک تولد از باکره را در نظر نداشت زیرا اطلاعات آنان از خانوادهٔ عیسی سطحی بود. نتیجه‌گیری آنان بر اساس مشاهدهٔ زندگی خانواده بود تا شناخت اسرار داخلی آن.

پاسخ عیسی به اعتراض آنان نشان می‌دهد که استنطاق آنان ناشی از جهل بود. ایشان به‌وسیلهٔ پدر جذب نشده، و از پدر نیز تعلیمی ندیده بودند، به همین دلیل نزد او نمی‌آمدند. عیسی از دیگران جدا بود زیرا پدر را دیده بود، لذا او موضوع اصلی تمام تحقیق‌های روحانی و تعیین‌کنندهٔ تقدیر روحانی است. با بیان این مطلب که نان حیات، جسد خودش است و آن را برای حیات دنیا می‌دهد، عیسی سخنرانی خود را به اوج رسانید و بدین ترتیب ماهیت مافوق‌الطبیعه برای اصل رسالت خویش قائل شده، با استناد به برتری نان حیات بر مَن، خود را بالاتر از موسی نشان داد.

سؤال دوم یهودیان که از گفتار صریح عیسی برمی‌خاست این بود: «این مرد چگونه می‌تواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم؟» (۵۲) عیسی بدون اینکه ماهیت استعاره‌ای کلام خود را توضیح دهد، به شرح آن پرداخت. روشی که در اینجا به‌کار می‌برد بی‌شباهت به روشی نیست که در متی دربارهٔ امثال به‌کار برده بود: « از این‌رو با ایشان به مَثَلها سخن می‌گویم، زیرا: "می‌نگرند، امّا نمی‌بینند؛ گوش می‌کنند، امّا نمی‌شنوند و نمی‌فهمند."» (متی ۱۳:۱۳). اگر آنها گوش شنوا نداشتند، عیسی هم تمایلی نداشت حقایقی را که صرفاً برای تکذیب یا تحریف می‌خواستند در اختیارشان بگذارد. بنابراین سرّ را همچنان پوشیده باقی گذاشت. اگر گوش شنوا داشتند، این گفتار اسرارآمیز باعث می‌شد علاقهٔ آنها بیشتر شود.

برخی مفسرین گفتار مزبور عیسی را به شام آخر نسبت می‌دهند که شرح آن در این انجیل نیامده ولی در دیگر اناجیل ذکر شده است. آنها می‌گویند واقعیت تاریخی این رویداد بوسیله هالهٔ سِرّ عشاء ربانی پوشیده شده بود. شاید بهتر است بگوییم دشمنان عیسی از واقعیت روحانی کلام مکتوم او در استعاره، استنباط غلطی کردند. گفتار او برای آنان سخنانی بی‌معنی می‌نمود زیرا جهل و یاغیگری، فکر آنها را کور کرده بود. به هر جهت ممکن است

بین اشارهٔ عیسی به خوردن جسدش و نوشیدن خونش و شام آخر که در آن گفت: «این است بدن من» و «این است خون من» رابطه‌ای وجود داشته باشد.

استعارهٔ خوردن و نوشیدن بهترین نمودی است جهت نشان دادن تلفیق بدن کسی به‌وسیلهٔ بدن کسی دیگر، به‌طوری که حیات از بدن خورده شده، به بدن خورنده انتقال می‌یابد. آشکار است که در اینجا مراد خوردن واقعی بدن و خون عیسی نیست. عیسی به‌دقت شرح داد که این عمل مشابه موضوع زنده بودن او به پدر است، و پر واضح است که در این رابطهٔ پدر و پسری خوردن و نوشیدن واقعی منظور نیست. بلکه مقصود این است که حیات او و حیات پدر چنان در هم آمیخته بود که او برای تمامی گفتار و کردار خویش به پدر وابسته بود (۳۴:۴و۱۸:۵). همان‌طور که پدر با مسیح وابسته است (۱۰:۱۴و۱۱)، وابستگی دوجانبه‌ای نیز بین مسیح و ایماندار وجود دارد (۵۶:۶). گرچه این استعاره به‌طور منفی بیان شده، ولی حاکی از مفهوم تلفیق کامل مسیح با زندگی ایماندار است، درست همان‌طور که زندگی ایماندار به زندگی مسیح پیوند داده شده است.

آخرین بخش سخنرانی عیسی واکنش شاگردان را دربردارد. کلمهٔ "شاگردان" در انجیل یوحنا فقط به دوازده نفر اطلاق نمی‌شود. از آیات (۶۰و۶۶و۶۷) می‌توان دریافت که این واژه برای عدهٔ بیشتری به‌کار می‌رود. عدهٔ زیادی از ایمانداران وقتی سخنان عیسی را شنیدند، گفتند فهمش مشکل است. کناره‌گیری تدریجی آنها را می‌توان در کلماتی که رفتار آنها را نشان می‌دهد مشاهده کرد (۶۱و۶۶): «همهمه می‌کنند»، «برگشته دیگر با او همراهی نکردند.» دشمنان عیسی با شنیدن سخنان وی گیج شده بودند و این امر طبیعی بود، اما شاگردان او اگر واقعاً مرید او بودند، اگر هم سخنان او را نمی‌فهمیدند نمی‌بایست او را ترک می‌کردند بلکه در صدد رفع ابهام و سؤال از او برمی‌آمدند. یوحنا نشان می‌دهد که روی‌گردانی شاگردان مایهٔ تعجب عیسی نشد. بی‌ایمانی شاگردان از همان ابتدا برای او آشکار بود، و سخنان سخت او به این منظور بیان می‌شد که موضع واقعی شاگردان را روشن سازد. عدم توانایی آنان در ماندن در ایمان به‌خاطر "عطا" نشدن از طرف پدر دلیل اصلی بی‌ایمانی آنان بود (۶۵). بی‌ایمانی جزو ماهیت قلب است، ولی ایمان نجات‌بخش عطای خدا است.

برگشتن این شاگردان از ایمان، برای عیسی واقعه‌ای صرف و غیرشخصی نبود. او نگران شاگردانی بود که او را ترک می‌گفتند. حرف‌های او به دوازده شاگرد که یاران صمیمی او بودند، و یکی از آنها به او خیانت می‌کرد، نمایشگر احساس عمیق او نسبت به شاگردان بی‌وفایی است که او را ترک گفته بودند. هیچ ترجمه‌ای قادر نیست این احساس را که در زبان اصلی نمایان است ظاهر کند: «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟» لحن کلام در زبان اصلی نشان می‌دهد که عیسی انتظار داشت بگویند: «نه.» او آرزو داشت لااقل این دوازده نفر او را ترک نگویند.

پاسخ پطرس با آن‌چنان ایمانی راسخ، هیجان‌انگیز است: «خداوندا نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد توست و ما ایمان آورده و شناخته‌ایم که تو قدوس خدا هستی»[1]

---

۱ ترجمهٔ اصلی آیات ۶۸ و ۶۹

(۶۸و۶۹). پاسخ او نشان می‌دهد که (۱) ایمان آنان منحصر به عیسی بود. (۲) ایمان آنان مستحکم بود زیرا واژهٔ "ایمان آورده" در زمان کامل است و حاکی از وضع موجودی است که نتیجه و ادامهٔ عملیْ کامل شده می‌باشد. و (۳) ایمانشان به مرحلهٔ غایی رسیده بود زیرا سرانجام به تجربه دریافته بودند که او پسر خدای زنده است. ایمان پیش‌درآمد شناخت است، این ترتیب را در سراسر انجیل یوحنا مشاهده می‌کنیم، و عیسی بعداً در (۴۰:۱۱) به مرتا نیز آن را آشکار می‌کند.

تأییدیهٔ پطرس نشان‌دهندهٔ پیشرفت در ایمان گروهی از شاگردان است. اظهار ایمان پطرس نتیجه‌گیری گروهی بود نه بازتابی ناگهانی و فردی. پطرس به‌عنوان سخنگوی دوازده نفر موضع آنان را در قبال شخصیت عیسی تثبیت نمود. عبارت "قدوس خدا" در هیچ جای دیگر در یوحنا به‌کار نرفته و در اناجیل همانند نیز تنها در یک مورد و آن‌هم از دهان یک دیوزده خارج شده است (مرقس ۲۴:۱، لوقا ۳۴:۴). این عنوان را که دیوها با ترس به‌کار می‌بردند، پطرس رسول با محبت به عیسی اطلاق کرد. اعتراف پطرس عمل باشهامتی بود، زیرا با این کار، خود و سایر شاگردان را به سرسپردگی کسی در می‌آورد که شهرتش رو به افول بود و سخنانش را به زحمت می‌فهمیدند. این واقعه نشان داد پطرس تا چه حد خود را به استادش وقف نموده است.

یادآوری عیسی دربارهٔ خیانت‌کار به‌منزلهٔ هشداری به شاگردان بود. به‌نظر می‌رسد توجهی به این موضوع نشد زیرا یهودا تغییری در رفتارش نداد و دیگران نیز از ماهیت واقعی او بی‌خبر بودند چنانکه در شام آخر در باب(۱۳) می‌توان مشاهده کرد. لحن کلام «یکی از شما ابلیسی است» بسیار تند بود زیرا آن شخص را به شیطان نسبت می‌داد. در این مرحلهٔ آخر بی‌ایمانی، خیانت نیز به بی‌وفایی اضافه شد.

دوران کشمکش

دوران کشمکش

الف) زمینه
ب) بی‌ایمانی برادران
پ) سردرگمی مردم
ت) حضور در جمع
ث) واکنش توده مردم
ج) دعوت بزرگ عیسی
...
زنی که در زنا گرفته شده بود
...
چ) گفتار عیسی خطاب به فریسیان
ح) گفتار عیسی خطاب به یهودیان ایماندار
خ) شفای کور مادرزاد
د) گفتار در مورد شبان نیکو
ذ) مباحثه در ایوان سلیمان
ر) زنده ساختن ایلعازر

فصل ششم

دوران کشمکش

(۵۳:۱۱-۱:۷)

از نظر حجم مطالب، دوران کشمکش بزرگ‌ترین بخش کتاب یوحنا است. این بخش شامل توسعه ایمان و بی‌ایمانی شنوندگان عیسی به موازات همدیگر، و نیز درگیری منتج از آن بین این دو گروه است. سردرگمی بعضی از مردم، مخالفت علنی گروهی دیگر، و پیشرفت کُند ولی مداوم ایمان غالب از جانب شاگردان عیسی، تماماً محتوای این بخش را تشکیل می‌دهند. فرق بین دوران قبلی و این دوران آن است که "دوران مشاجره" شامل بحث‌های پراکنده‌ای بود که از نظرات مغشوش و افکار درهم و برهم ناشی می‌شد اما در "دوران کشمکش" خصومت‌ها، مشخص و حساب شده است.

از نخستین جملات باب هفت می‌توان خصومت حساب شده یهودیان را مشاهده کرد. می‌گوید عیسی در جلیل می‌گشت زیرا یهودیان (احتمالاً اهالی یهودیه) قصد قتل او را می‌داشتند. دیگر از مناظره بین خودشان در مورد اینکه با عیسی چه‌کار باید کرد خبری نیست زیرا همه به این نتیجه رسیده بودند که او را باید بکشند. از اینجا تا آخر باب یازدهم که به دوران بحران می‌رسد، از نظر دشمنان، عیسی دیگر حق حیات نداشت. آنها در جستجوی او بودند تا در تنهایی او را به‌دام بیاندازند. عیسی می‌دانست چنین زمانی به وسیلهٔ پدر تقدیر شده بود.

زمان آغاز این دوران مصادف با "عید خیمه‌ها" بود که هر سال در فصل پاییز به مناسبت برداشت محصول برگزار می‌شد و تمام شدن سرگردانی یهود را در بیابان به‌خاطر می‌آورد. این عید هنوز هم به‌وسیلهٔ یهودیان متعهد توأم با شکرگزاری برگزار می‌شود.[1] این عید یکی از اعیاد مهم یهود بود که اغلب به صورت زیارت به اورشلیم برگزار می‌شد. حوادث این دوران با آخرین عید فصح زندگانی عیسی در بهار آینده به پایان می‌رسید. با این حساب، "دوران کشمکش" مدت زمان شش ماه قبل از مصلوب شدن عیسی را دربرمی‌گیرد.

بی‌ایمانی برادران (۹-۳:۷)

بی‌ایمانی برادران عیسی را می‌توان به‌وضوح در این بخش از گفتار و حالات آنان مشاهده کرد (۵). آیهٔ ۳، «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروانت کارهایی را که می‌کنی ببینند»، در واقع طنزی بود دربارهٔ تواضع عیسی. گرچه در جلیل خانوادهٔ خودش به او ایمان نداشتند،

---

۱ نگاه کنید به (لاویان ۳۳:۲۳-۴۴، تثنیه ۱۳:۱۶-۱۷، اعداد ۱۲:۲۹-۳۸).

شـــاید در یهودیه می‌توانســـت مریدی پیدا کند! برادرانش احســـاس می‌کردند او باید علناً ســـلطنت خودش را اعلام کند. اگر او معجزاتی دارد که می‌تواند برایش امتیازی در این مورد باشد چرا آنها را علناً نشان ندهد؟ عقیدهٔ آنها این بود که «تبلیغات مفید است.»

پاسخ عیسی نشان می‌دهد که زندگی‌اش را فرصتی برای کسب موفقیت شخصی نمی‌داند بلکه رسالتی که به‌دقت طرح‌ریزی شده است. وقت (kairos) در (۶:۷) اشاره به زمان مناسب برای ظهور معجزات می‌کند تا زمان مرگش. آیهٔ ۳۰ همین باب واژهٔ ســـاعت (hora) را به‌کار می‌برد و آن را با سرنوشـــت تعیین‌شدهٔ او مربوط می‌ســـازد تا با آمادگی روانی جهت انجام دادن کاری. اگر بین این دو اصطلاح فرقی باشد، در آن صورت اثری از فریب در متن وجود نخواهد داشت. آن‌طور که از متن پیداســـت عیسی به برادرانش می‌گوید که به عید نمی‌رود (۸). ولـــی بعد می‌رود. در اینجا هیچ فریبی در کار نبـــود. او به برادرانش گفت به عید بروند زیرا برای آنها مهم نبود چه وقت به عید برســـند، اما در مورد او قضیه فرق می‌کرد، او وقتی می‌توانست در عید حضور یابد که زمان مناسبی که به وسیلهٔ پدر تعیین شده بود برسد.

علاوه بر اینکه عیسی فرمود رســـالت او در زندگی با آنچه در زندگی عموم مردم هست فرق دارد، این را نیز اعلام کرد که رابطهٔ بین او و دنیا با رابطه‌ای که برادرانش با دنیا داشـــتند فرق می‌کرد. آنها قســـمتی از دنیا بودند و دنیا نیز خاصان خودش را دوســـت دارد (۱۹:۱۵). ولی او از این دنیا نبود و بر ضد آن هم شـــهادت می‌داد، بنابراین مورد نفرت آن واقع می‌شد. از ایـــن آیات می‌توان به ادعای او مبنی بر اختلاف ماهیت با برادرانش را مشـــاهده کرد. آنها آدم‌هایی فرصت‌طلب و دنیادوست بودند، ولی او فقط به انجام دادن ارادهٔ پدر راضی بود.

سردرگمی مردم (۷:۱۰-۱۳)

حضور عیســـی در عیدهای گوناگون عمومی امری عادی شـــده بود و همه این انتظار را داشـــتند. ولی در این مورد شک داشتند او بیاید چون از خصومت شدید رهبران نسبت به او مطلع بودند.

در بین مردم سه گروه را با سه دیدگاه مختلف می‌توان مشاهده کرد:

نخســـت، یهودیان در جســـتجوی او بودند تا احتمالاً او را به قتل رسانند. از مقایسهٔ آیهٔ (۱با۱۱) به این نتیجه می‌رسیم که منظور از "قصد" (یا جستجو) (zetein) همین است. در این عید یهودیان دائم در جستجوی فرصت مناسب بودند (۱۳).

دوم، بعضی از او دفاع می‌کردند چون او را آدم خوبی می‌دانســـتند. آنها او را بری از اتهام دانسته کارهای او را سازنده توصیف می‌کردند(۱۲).

سرانجام، افرادی نیز بودند که او را گمراه‌کنندهٔ قوم نامیدند.

در بین تودهٔ مردم اورشـــلیم جدایی فکری ایجاد شـــده بود. در طول اولین قسمت عید، موضوع مورد علاقه صحبت مردم حول و حوش عیســـی می‌گشت و همه در شک و تردید بودند که آیا عیسی در آن عید شرکت خواهد کرد یا نه.

حضور در جمع (۷:۱۴-۱۹ و ۲۱-۲۴ و ۳۳ و ۳۴)

در وسط عید بود که عیسی به اورشلیم آمده، به تعلیم دادن آغاز نمود. تعلیم او به شکل قضیه‌ای ضد و نقیض در آمده بود. او ادعای اقتدار در تعلیم می‌کرد (۱۴) و از طرف دیگر خود را تعلیم‌گیرنده معرفی می‌نمود (۱۶)، از یک طرف آزمایش عملی را پیشنهاد می‌کرد (۱۷-۱۹)، و از طرف دیگر با مردم به بحث می‌پرداخت (۲۱-۲۴).

در مورد اقتدار تعلیمی، او در هیکل ایستاده این حق را به خود داد که مانند معلمی مذهبی تعلیم دهد. هیچ اثری از ناراحتی به‌خاطر انتقاد دیگران در او نمی‌بینیم و نه احساس حقارت در مقابل سایر معلمان یهود. تعلیم او به‌قدری عالی بود که حتی دشمنانش مجبور شدند اعتراف کنند که او با فارغ‌التحصیلان آموزشگاه مذهبی یهود برابری می‌کرد. بر اساس گفتار عیسی، او برای تعالیم خود اصالتی قائل نشد، بلکه منبع دانش خود را به پدر ارجاع کرد.

او خود را به‌عنوان کسی که از خود چیزی نمی‌گوید و هر چه دارد از خدا گرفته، معرفی نمود. عیسی تأکید بر این امر نمود که خدا او را فرستاده است. او همیشه این امر را گوشزد می‌نمود که مأموریت او از طرف خدا است و او پیامی از طرف او دارد. اقتدار او به‌خاطر بزرگی شخصیت خودش نیست بلکه از هدایت پدر ناشی شده است.

چنین ادعایی طبیعتاً مورد سؤال شنوندگانش واقع می‌شد. پس او روشی به آنها پیشنهاد کرد تا به‌وسیلهٔ آن ادعای او را به سنگ محک بزنند: «اگر کسی بخواهد ارادهٔ او را به‌عمل آورد دربارهٔ تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آن که من از خود سخن می‌رانم» (۱۷). روش آزمایش درستی این شناخت بود. تصمیم بر انجام دادن ارادهٔ خدا خود به‌خود اطمینان درست بودن را همراه دارد. معمولاً از نظر انسانی عکس این مطلب درست است. انسان، نخست می‌خواهد بداند بعد عمل کند. اما مکتب اصالت عمل الاهی می‌گوید: «انجام بده و بدان.» شبیه این روش عیسی را در (۴۰:۱۱) می‌بینیم: «آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری جلال خدا را خواهی دید؟»[1] آیهٔ اختتامی (۱۸:۷) تأکید بر صداقت کسی می‌کند که در پی شهرت خود نیست بلکه می‌خواهد فرستندهٔ خود را شهرت دهد. در وجود او نمی‌توان دروغ و ناراستی یافت. تواضع مستقیماً منتهی به شناخت خدا می‌شود. در اینجا یکی از گفتار عیسی در بالای کوه مصداق پیدا می‌کند: «خوشابحال پاک‌دلان زیرا ایشان خدا را خواهند دید» (متی ۸:۵).

طبیعی است که چنین اظهارنظری از طرف عیسی و آزمایشی که پیشنهاد کرد لازم به بحث بر له و علیه آن بود. محتوای بحث یهودیان به‌نظر می‌رسید که بی‌ارتباط به قضیهٔ شفای مرد کنار حوض در (۵:۱-۱۶) نباشد. در واقع تمام باب هفتم مثل اینکه از این قضیه آب می‌خورد. گرچه مدت طولانی از آن گذشته بود ولی اثر آن هنوز در افکار تازه بود. عیسی چنین استدلال نمود که آزار او به‌وسیلهٔ یهودیان بی‌دلیل و منطق بود زیرا موسی اجازه داده بود روز سبت ختنه کنند ولی آنها از شفای انسان در روز سبت ایراد می‌گرفتند.

---

[1] ترجمهٔ اصلی

واکنش توده مردم (۷:۲۰، ۲۵-۳۲، ۳۵و۳۶)

سخنان عیسی خطاب به جمعیت باعث ایجاد اغتشاش شد. برخی مستقیماً او را به دیوانگی متهم کردند زیرا او گفت که مردم می‌خواهند او را بکشند، که نشان می‌دهد فقط رؤسای یهود بودند که خصومت جدی با او داشتند (۲۰). بقیه سعی داشتند او را دستگیر کنند (۳۰و۳۲)، زیرا سخنان او آنها را می‌رنجاند، ولی نمی‌توانستند این کار را در ملاءعام کنند چون او هواخواه زیادی داشت. اما گروهی هم بودند که به او ایمان داشتند چون فکر می‌کردند که مسیح موعود کارهای بزرگ‌تر از آنچه عیسی می‌کرد نمی‌توانست بکند. هر که قادر به انجام چنین معجزاتی باشد خود مسیح است. راز شخصیت او کاملاً برای مردم آشکار نشده بود زیرا هنگامی که از رفتن نزد پدر صحبت می‌کرد، کسی متوجه گفتارش نشد.

در مقابل این سردرگمی مردم دربارهٔ عیسی، یوحنا خود عیسی را به ما نشان می‌دهد که هیچ شکی دربارهٔ شخصیت خود ندارد. او اصل خود را از خدا می‌داند. عیسی از طرف خدا نزد مردم آمده است و حال قصد دارد نزد خدا برگردد. در بین این سردرگمی و شک موضع او بسیار محکم و مطمئن است.

دعوت بزرگ عیسی (۷:۳۷-۵۲)

آخرین روز عید مهم‌ترین روز آن بود، بر اساس سنت یهود، روز هشتم به‌منزلهٔ مجلس مقدس بود که نه فقط خاتمهٔ عید خیمه‌ها بلکه پایان سری عیدهای سال را نشان می‌داد. مراسم روزانه شامل ساغرریزی از آبی بود که از ظرفی طلایی از حوض سیلوحا آورده شده بود و به‌وسیلهٔ کاهن به‌عنوان هدیه به خدا تقدیم می‌شد که هم‌زمان جمعیت این سرود را می‌خواندند: «با شادمانی از چشمه‌های نجات آب خواهید کشید» (اشعیا ۱۲:۳). احتمالاً این رسم به یادبود روزی بود که در بیابان، خدا از صخره برای بنی‌اسرائیل آب بیرون آورد یا ممکن است نمادی بوده باشد از آرزوی مردم برای داشتن فراوانی باران و محصول در سال آینده. در مورد اینکه این آب در روز آخر عید ریخته می‌شد یقین کامل وجود ندارد، ولی اگر هم چنین نبود، باز هم دعوت نهایی عیسی از عظمت و اهمیتی خاص برخوردار است: «هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد» (۳۷). او به جای آب جسمانی، آب روحانی، و به عوض مراسم، واقعیت را به آنها ارائه می‌دهد.

یوحنا می‌گوید این دعوت بزرگ عیسی زمینه‌ای در عهدعتیق داشت. واژهٔ "کتب مقدس" (graphe) وقتی در جای دیگر انجیل یوحنا به‌کار می‌رود به معنی عهدعتیق و معمولاً اشاره به‌جای معینی از آن می‌کند. ولی جملهٔ «از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد» (۳۸)، را در هیچ جای عهدعتیق عیناً نمی‌توان پیدا کرد. البته آیات زیادی هست که اشاره به آب زنده می‌کند مانند (زکریا ۸:۱۴، یوئیل ۱۸:۳، حزقیال ۱:۴۷ به بعد، و مزمور ۴:۴۶و۵)، ولی

هیچ‌یک از اینها عین گفتار عیسی نیست. امکان دارد عیسی فقط اشاره‌ای کلی به موضوع آب حیات در عهدعتیق می‌کرد تا نقل قول صریح از آیه‌ای در آن.

سمبول آب زنده را یوحنا برای روح‌القدس به‌کار می‌گیرد. این توضیح را باید با سخنان عیسی به نیقودیموس (۳:۵-۷) و گفتار او به زن سامری (۴:۱۰-۱۵، ۲۳) مقایسه کرد. در هر دو مورد فوق، به ویژه مورد دوم، حضور روح‌القدس جهت هدایت پرستش و زندگی روحانی لازم بود. دعوت عیسی از قوم برای نوشیدن آب زنده در ارتباط با مفهوم مراسم سمبولیک آنان بود.

در پیرو تفسیر این نماد، نخستین شرط ساکن شدن روح، ایمان است. ایمان نیز به نوبهٔ خود به معنی آمدن به سوی عیسی است. «نزد من آید و بنوشد» با «کسی که به من ایمان آورد» عملاً مترادف است. سادگی و قطعی بودن ایمان آوردن در اینجا تأکید شده است. شرط دوم آمدن روح امری عینی است. عیسی باید "جلال" یابد تا روح‌القدس بتواند بیاید «زیرا روح هنوز عطا نشده بود، از آن‌رو که عیسی هنوز جلال نیافته بود» (۳۹). اصطلاح جلال یافتن، بیست و سه بار در یوحنا تکرار شده، و دست‌کم چهار مورد آن در مورد مرگ عیسی است. مطلب ساده است و می‌گوید روح کار کامل خود را بعد از مرگ عیسی آغاز خواهد کرد. تکمیل خدمت عیسی به‌وسیلهٔ روح‌القدس به بعد از صلیب منتهی می‌شود.

دعوت عیسی به ایمان آوردن، از طرف مردم با چندین واکنش روبه‌رو شد. تعریف و تمجید سطحی (۴۰)، تفرقه (۴۱-۴۴)، خصومت آشکار (۴۵-۴۹) و ایمان مخفی (۵۰-۵۲) از جمله واکنش‌ها بود.

برخی او را "نبی" می‌دانستند (۴۰)، احتمالاً به استناد به نبوت موسی در تثنیه ۱۸:۱۵ به بعد: «نبی ... مثل من ...». گروهی دیگر با همان تأکید می‌گفتند او واقعاً "مسیح موعود" است (۴۱). ولی هیچ‌یک از این دو گروه شناخت عمیقی از او نداشتند و ادعاهای آنها اظهارنظری بیش نبود.

منتقدین دیگر عیسی به علت موضوع جلیلی بودن او، دچار سردرگمی شده بودند. بر اساس نبوت‌ها، مسیح موعود می‌بایست از نسل داود و از شهر بیت‌لحم ظهور کند. در نتیجه، بحثی در این مورد در گرفته بود که مردم را به دو فرقه تقسیم می‌نمود: در یک طرف مداحان و چاپلوسان جاهل، و در طرف دیگر منتقدان ناآگاه.

جملهٔ «عده‌ای می‌خواستند او را گرفتار کنند» (۴۴) بدون شک به توطئهٔ حساب‌شدهٔ آیهٔ (۴۵) مربوط می‌شود. همان‌طور که در آیات (۳۰و۳۲) نیز می‌بینیم چند بار این عده سعی می‌کنند او را دستگیر کنند. تعصب بی‌منطق فریسیان را می‌توان از این سؤال تمسخرآمیز آنها فهمید: «آیا از بزرگان قوم یا فَریسیان کسی هست که به او ایمان آورده باشد؟» (۴۸) آنها قادر به دستگیری او نبودند زیرا فکر کسانی که برای دستگیری او فرستاده شده بودند مجذوب سخنان عیسی بود. گزارش این خادمان نشان‌دهندهٔ عظمت شخصیت عیسی است: «تاکنون، کسی چون این مرد سخن نگفته است!»[1] گفتار عیسی برای خادمان، نشانی از الوهیت در بر

[1] شاید بتوان ترجمهٔ اصلی آن را چنین تفسیر کرد: «هیچ انسانی تا به حال مثل این شخص سخن نگفته، فقط خدا می‌تواند چنین سخن گوید.»

داشت. توجیه حضور نیقودیموس مشکل است مگر اینکه معتقد باشیم او بعداً ایمان آورده و این داستان را برای یوحنا نقل کرده است. گفتگوی بین فریسیان حتماً در خفا صورت گرفته است، به ویژه اینکه طرح نقشهٔ قتل عیسی در کار بود. در چنین موقعیتی که از هواخواهان بی‌شمار برخوردار بود، مشکل است فکر کنیم این توطئه به‌طور علنی طرح‌ریزی شده باشد. فقط کسی می‌تواند کم و کیف ماجرا را بداند که خودش هم جزو آن گروه بوده باشد.

دفاع نیقودیموس حالت ایمان شخصی نداشت، بلکه به‌طور عادی و فنی به‌عمل آمد. قبل از اینکه به خود اجازهٔ سرزنش او را بدهیم باید این نکته را به‌خاطر بسپاریم که نیقودیموس در میان گروه متخاصم فریسیان تک و تنها بود و با کوچک‌ترین موضع‌گیری مورد غضب آنان قرار می‌گرفت. به هر تقدیر او کوشش نمود از راه عدل قضایی از عیسی در مقابل آنها دفاع کند. اما جواب جزمی آنها روزنه‌های امید را بر او بست: «تحقیق کن و ببین که هیچ پیامبری از جلیل برنخاسته است» (۵۲). پس نیقودیموس دیگر فرصتی نیافت تا ادعاهای عالی عیسی را با آنها بحث کند. بی‌ایمانی سرسختانهٔ آنها نشانه‌ای از اعتراض صمیمانهٔ نیقودیموس بود، هر چند این اعتراض به‌قدر کافی قوی نبود. ایمان او ضعیف ولی خالص بود. با وجود جواب ردی که در مقابل پیشنهاد انسانی و عادلانهٔ خود شنید، او به طرف‌داری ساکت خود از عیسی ادامه داد.

زنی که در زنا گرفته شده بود (۸:۱-۱۱)

این پاراگراف در نسخه‌های اولیه و بهترین نسخه‌ها و ترجمه‌ها وجود ندارد. بسیاری از نسخه‌ها کلاً این قسمت را حذف کرده‌اند ولی برخی که حاوی آن می‌باشند توضیحی در مورد اصالت آن که مورد تردید است، نگاشته‌اند. از میان این نسخ، یازده نسخه، آن را در آخر انجیل یوحنا آورده‌اند، و یک گروه از این نسخ، آن را بعد از (لوقا ۲۱:۳۸) ذکر می‌کنند و اصلاً متعلق به یوحنا نمی‌دانند. چندین ترجمهٔ قدیمی لاتین و نیز نسخهٔ سریانی قدیمی، قبطی، گوتیک و قدیمی‌ترین کدکس ارمنی فاقد آن هستند. از این گذشته، این متن دارای بخش‌های غیرمتجانس زیادی است که خود می‌تواند نشانه‌ای از این امر باشد که در نسخه‌نویسی دقت کافی به آن مبذول نشده است. هیچ‌یک از پدران کلیسا، چه به زبان لاتین و چه یونانی، از آن نقل قول نکرده‌اند. از طرف دیگر چند تا از نسخه‌های "آنشیل"[۱] و تعداد زیادی از نسخه‌های حروف چسبیده شامل این متن هستند، و پدران کلیسای بعد از زمان "جروم" و "آگوستین" در قرن پنجم از آن یاد کرده‌اند.

کارشناس دقیق نسخه‌های کتاب‌مقدس، "سکریوْنر"[۲] معتقد است این متن اصیل نیست و باید کنار گذاشته شود و می‌گوید تمام منتقدین دیگر نیز همین عقیده را داشته‌اند. "رابرتسن"[۳]

---

۱ به نسخه‌هایی اطلاق می‌شود که در آن حروف نسبتاً بزرگ و جدا از هم نوشته می‌شد و در قرون ۴ الی ۶ میلادی مرسوم بود.

2 Scrivener (1813–1891); 3 A.T.Robertson (The divinity of Christ in the Gospel of John)

عقیده دارد که این متن متعلق به انجیل یوحنا نیست. در ترجمهٔ تجدید نظر شدهٔ آمریکایی کتاب‌مقدس[1] متن مزبور با حروف کوچک به چاپ رسیده است تا از متن اصلی یوحنا بازشناخته شود.

گفتن اینکه متن متعلق به یوحنا نیست، قضیه را حل نمی‌کند. باید دلیل وجودی آن را پیدا کرد. حتی کسانی که بر اساس زمینهٔ نسخه‌ها آن را از انجیل یوحنا حذف می‌کنند، معتقدند حالت و محتوای آن با شخصیت و خدمت عیسی کاملاً سازگار است و بدون شک حکایت از بخشی از تاریخ زندگی او می‌کند، هر چند ممکن است محل آن در نوشته جا به‌جا شده باشد. "هاموند"[2] نیز عقیدهٔ مشابهی دارد و می‌گوید به هر تقدیر وقتی کلیسا مهر تأییدیهٔ الاهی را بر کتب عهدجدید می‌زد، این متن نیز جزو کتب بود.

در این کتاب نیز ما آن را مورد تحلیل قرار می‌دهیم زیرا از قدمت و حقیقت تاریخی برخوردار است.

از نظر زمانی، مطالب این متن به اواخر زندگی عیسی مربوط می‌شود. همان‌طور که در تعدادی از نسخه‌ها آمده، این رویداد بیشتر مناسب با (لوقا ۳۸:۲۱) می‌باشد و بهتر است بعد از آن نقل شود. زیرا در این قسمت لوقا می‌گوید عیسی در اواخر عمر "عیسی هر روز در معبد تعلیم می‌داد و هر شب از شهر بیرون می‌رفت و بر فراز کوه معروف به زیتون شب را به صبح می‌آورد" (لوقا ۳۷:۲۱). کلام متن طوری است که نشان می‌دهد این رویداد بعد از یک گردهم‌آیی قید شده اتفاق افتاده است، "سپس هر یک به خانهٔ خویش رفتند" (یوحنا ۵۳:۷). همچنین این متن باید متعلق به یک سری سخنرانی‌ها در هیکل بوده باشد زیرا (۲:۸) می‌گوید: «*باز به صحن معبد آمد.*»

خود این واقعه برای عیسی ناگهانی و بی‌مقدمه بود. او در حیاط هیکل تعلیم می‌داد و مردم به‌تدریج نزد او جمع می‌شدند تا سخنانش را بشنوند و شاید سؤالاتی از او بکنند. ولی ناگهان مجلس به‌علت هجوم عده‌ای مردان سرشناس متشنج شد! این گروه مهاجم در حالی‌که زنی را با خود می‌آوردند مردم را کنار زده، او را که ساکت بود در وسط جمعیت قرار دادند و با ژست مخصوصی پرسیدند:

> «استاد، این زن در حین زنا گرفتار شده است. موسی در شریعت به ما حکم کرده که این‌گونه زنان سنگسار شوند. حال، تو چه می‌گویی؟»

از هر کلمهٔ این سؤال بوی توطئه به مشام می‌خورد. کاملاً پیدا بود که سرتاسر واقعه تهدیدی جدی برای عیسی بود. فریسیان فکر می‌کردند با این کار دیگر عیسی را به دام خواهند انداخت. زن غافلگیر شده و جرم او آشکار بود. از آنجا که دستور صریح در مورد زن زناکار در تورات مبنی بر سنگسار شدن چنین زنی بود[3] لذا کشتن او دیگر نظر شخصی تلقی نمی‌شد. دشمنان عیسی او را مجبور می‌کردند در حضور جمع حکمی صادر کند تا او

---

1 New Revised Standard Version; 2 C. E. Hammond, 'Outlines of Textual Criticism applied to the New Testament'

۳ (لاویان ۱۰:۲۰، تثنیه ۲۲:۲۲ به بعد.)

را در یکی از دو وضعیت قرار دهند. اگر او به حمایت از شریعت برمی‌خاست، دیگر دوست گناهکاران و خراج‌گیران محسوب نمی‌شد و اگر به بحث با فریسیان و کاتبان می‌پرداخت، او را به قانون‌شکنی و اهانت به موسی متهم می‌کردند. مقصود آنها واضح بود: «موسی ... حکم کرده است ... تو چه می‌گویی؟» (۵) آیا او جرأت این را دارد نظرش را برتر از نص صریح تورات قرار دهد؟ او چه راه فراری از این مخمصه‌ای که ایجاد شده بود داشت؟ آیهٔ ۶ می‌گوید: «این را گفتند تا ... و موردی برای متهم کردن او بیابند.» از زمان فعل "گفتند" پیداست که آنها بدون وقفه مطلب خود را تکرار می‌کردند تا او را وادار به تسلیم سازند.

در این بحث، یک مثلث تشکیل شده بود که در یک گوشهٔ آن کاتبان و فریسیان، در یک ضلع آن عیسی، و در گوشهٔ سوم زن مجرم قرار داشتند. کاتبان و فریسیان سوءنیت داشتند و تنها چیزی که فکرش را نمی‌کردند اجرای عدالت بود. آرزوی اصلی آنها به دام انداختن عیسی بود نه پاک کردن اورشلیم از فساد اخلاق. چون اگر واقعاً فکر اصلاح جامعهٔ اورشلیم را داشتند این کار را از خودشان آغاز می‌کردند.

رویهٔ آنان در قبال عیسی و آن زن، هر دو ظالمانه بود. زن جدا از دیگران، در وسط جماعتی که دور او را گرفته، به او خیره شده بودند ایستاده بود در حالی که گناه او با صدای بلند اعلام می‌شد. هیچ‌کس نبود که لااقل یک کلمه در دفاع از او بگوید. این زن طعمه‌ای بود در دست فریسیان و کاتبان که با آن می‌خواستند عیسی را به دام اندازند. سنگ‌دلی بی‌حد دستگیرکنندگان وی به اندازهٔ گناه زن عملی خلاف اخلاق بود.

از شرح این رویداد می‌توان به نظر حقارت‌آمیزی که کاتبان و فریسیان نسبت به زنان داشتند پی برد. اگر واقعاً این زن در حین عمل زنا گرفتار شده بود، چرا آنها مرد زانی را هم دستگیر نکرده بودند؟ او هم به اندازهٔ آن زن مستحق مجازات بود. در این مورد دو شق وجود دارد: مرد زانی یا آزاد شده و یا فرار کرده بود، یا اینکه در این جمع حاضر و یکی از کسانی بود که زن را متهم می‌کردند و با این عمل قانون را به مسخره می‌گرفت. بعید نیست که تمام این ماجرا از قبل تدارک دیده شده باشد. فریسیان از کجا می‌دانستند آن زن چه کار می‌کرد که سراغش رفتند؟ آیا دستگیری او صرفاً به‌علت به‌دام انداختن عیسی نبود؟ از الفاظی که آنها در مورد آن زن به‌کار می‌بردند، مثل "چنین" در آیهٔ ۵، می‌توان دریافت که حرف‌های آنها با حقارت و توهین نسبت به آن زن و عیسی ادا می‌شد.

از عمل عیسی به روشنی می‌توان به نظر وی پی برد. او خم شد و شروع کرد به نوشتن روی زمین، و این تنها جایی است که می‌خوانیم عیسی چیزی نوشته باشد. شاید بدین وسیله می‌خواست خجالت و خشمی که از دیدن این آدم‌های درنده‌خو و زن بی‌چاره صورتش را برافروخته بود پنهان سازد. ولی این امکان هم وجود دارد که او واقعاً مطالبی روی زمین می‌نوشت. در یک یا دو نسخهٔ قدیمی آمده است که «او گناهان آنها را می‌نوشت» به احتمال قوی این جمله در اصل نبوده و تفسیری است که بعداً به‌وسیلهٔ نسخه‌نویسان جهت روشن ساختن موضوع اضافه شده است. به هر حال با توجه به بقیه قضیهٔ این تفسیر چندان دور از واقعیت هم نیست.

عیسی فرمود: «از میان شما، هر آن کس که بی‌گناه است، نخستین سنگ را به او بزند»، و بدین وسیله کاتبان و فریسیان را به‌محاکمه کشید. بر اساس شریعت موسی کسانی می‌بایست اولین سنگ‌ها را می‌انداختند که شاهد ارتکاب جرم بودند.[1] این گفتار عیسی آنها را در تنگنا قرار داد. اگر آنها آدم‌های بی‌گناهی بودند، چطور می‌توانستند شاهد عینی چنین عملی باشند؟! اگر آنها گناهکار بودند، چطور می‌توانستند این زن را محکوم کنند؟ آنها وقتی با خجالت یکی پس از دیگری بیرون می‌رفتند در واقع به گناه خود اعتراف نموده، نشان می‌دادند که در مقامی نیستند که دیگران را داوری کنند. گفتار عیسی در اینجا مصداق پیدا می‌کرد: «داوری نکنید تا بر شما داوری نشود. زیرا به همان‌گونه که بر دیگران داوری کنید، بر شما نیز داوری خواهد شد و با همان پیمانه که وزن کنید، برای شما وزن خواهد شد» (متی ۷:۱و۲).

در مورد نقش زن در این ماجرا سخن زیاد نرفته است. حتی بعد از اینکه مدعیان او رفتند هرگز تلاشی برای فرار نکرد. هنگامی که همهٔ آنها صحنه را ترک گفته بودند، عیسی سرش را بلند کرد و با آن زن سخن گفت. شاید این گفتگو در خلوت صورت نگرفت ولی دست‌کم دور از حضور دشمنان ظالم آن زن بود. در اینجا می‌توان تفاوت داوری عیسی بر گناه را با داوری که دشمنانش انجام می‌دادند ملاحظه کرد. آنان زن را مانند اسیر آوردند، ولی عیسی با او همچون انسان آزاده صحبت کرد. آنها زن را وسیله‌ای برای مقاصد خود درآورده بودند، ولی عیسی او را به‌عنوان انسان احترام کرد. آنها صرفاً گذشتهٔ او را می‌دیدند - "در عین عمل"، اما عیسی آیندهٔ او را می‌دید - "دیگر گناه مکن". آنان مایل بودند او را سنگسار کنند، عیسی آمده بود تا او را نجات دهد. با این حال عدم تمایل او به محکومیت زن به علت بی‌توجهی به موضوع نبود. بخشیدن او از جانب عیسی نشان‌دهندهٔ آن است که عیسی وی را گناهکار محسوب می‌کرد. نگاهی به موعظهٔ سر کوه نشان می‌دهد که در مورد موضوع زنا، عیسی حتی از نص شریعت نیز سخت‌گیرتر بود (متی ۵:۲۷-۳۲).

پاسخ زن در عین اختصار، بسیار محترمانه و آرام بود. احتمالاً در عیسی شخصیت دیگری غیر از آنچه در سایر مردان دیده بود ملاحظه می‌کرد. دقت و ظرافت و خجالت او به‌خاطر ماجرا و دلسوزی آشکارش او را از کاتبان و فریسیان و مردان دیگر که با او بوده‌اند جدا می‌کرد. زن هیچ بهانه‌ای برای گناهش ارائه نداد، زیرا بهانه‌ای نداشت.

عیسی وی را با این دستور که دیگر گناه نکند و زندگی پاکی داشته باشد، مرخص نمود. و بدین ترتیب جلسهٔ دادگاه به‌علت عدم حضور شاکیان به پایان رسید. فریسیان حق محاکمه او را نداشتند زیرا خود گناهکار بودند، آن "مرد بی‌گناه" نیز او را بخشید زیرا گناه مردم را به خود گرفت همان‌طور که پولس می‌گوید: «هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند» (رومیان ۸:۱).

بخشی از "دوران کشمکش" که شامل (۸:۱۲-۱۰:۴۲) می‌شود، حاوی پنج نطق مباحثه‌ای است که فقط داستان مرد کور (۹:۱-۴۱) در آن وقفه‌ای ایجاد می‌کند. البته نمی‌توان این

---

۱ (تثنیه ۱۷:۲-۷).

معجزه را وقفه نامید زیرا جهت نشان دادن ادعاها و قدرت عیسی لازم بود و نیز به‌شکلی گویا شدت و بی‌منطق بودن دشمنی‌هایی را که نسبت به او می‌شد نشان می‌داد.

ارتباط زمانی این شش بخش گاهی زیاد مشخص نیست. ممکن است (۱۲:۸) مستقیماً با (۵۲:۷) مرتبط باشد و بدین ترتیب (۱:۷-۵۹:۸) را به‌صورت یک بخش درآورد. مکان هیکل که در (۱۴:۷، ۲۰:۸ و ۵۹:۸) یعنی اول و آخر این بخش آمده، و نیز روال تعلیم، تداوم مکان و عمل را باعث شده است. شفای مرد کور احتمالاً در طی همان سفر به اورشلیم به‌وقوع پیوسته، و سخنرانی عیسی دربارهٔ شبان نیکو نیز که (۱۹:۱۰-۲۱) خاتمهٔ آن است، با اواخر باب ۹ در ارتباط است. در (۲۲:۱۰) مرز زمانی مشخص وجود دارد که با "عید وقف" مصادف است. ولی به هر حال قصد نویسنده پرداختن به جزئیات زمانی و تقویمی نیست بلکه می‌خواهد روال کار عیسی را در آخرین پائیز و زمستان عمر وی نشان دهد.

هم‌شکلی جالبی در ترکیب هر یک از پاراگراف‌های بخش (۱۲:۸-۴۲:۱۰) وجود دارد. هر یک با خطابهٔ عیسی آغاز می‌گردد، مباحثه‌ای در آن مذکور است، و با واکنش قطعی از جانب فرد یا گروه خاتمه می‌پذیرد. در این واکنش‌ها به‌طوری که در زیر ملاحظه می‌کنید ایمان و بی‌ایمانی به‌طور متناوب قرار گرفته‌اند:

«هیچ‌کس او را گرفتار نکرد» - ولی خصومت پنهانی وجود داشت.	(۲۰:۸)
«بسیاری به او ایمان آوردند.»	(۳۰:۸)
«سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند.»	(۵۹:۸)
گفت «سرورم، ایمان دارم.» و در برابرش روی بر زمین نهاد.	(۳۸:۹)
«امّا آنان درنیافتند بدیشان چه می‌گوید.»	(۶:۱۰)
«به‌سبب این سخنان، دیگر بار میان یهودیان اختلاف افتاد.»	(۱۹:۱۰)
«دیگر بار خواستند گرفتارش کنند.»	(۳۹:۱۰)
«پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.»	(۴۲:۱۰)

دودلی و عدم اطمینان "دوران مشاجره" در "دوران کشمکش" به‌صورت مطمئن و مشخص در دو گروه مخالف هم تثبیت شده است.

گفتار عیسی خطاب به فریسیان (۱۲:۸-۳۰)

این پاراگراف و پاراگراف بعدی که شامل خطابه عیسی به یهودیانی است که به او ایمان آورده بودند، دو قسمت از یک سخنرانی هستند که در هیکل بیان شده بود (۲۰و۵۹). استعمال

ضمیر اول شخص که حداقل بیست و سه بار در این بخش بکار رفته، قابل توجه است. عیسی ادعاهای خود را تأکید می‌کرد و خود را در مقابل ادعاها و افکار دشمنانش قرار می‌داد.

خطابه او به فریسیان از این ادعای او آغاز شد: «من نور جهانم.» با وجود اینکه این موضوع در اینجا به تفصیل بیان نشده، ولی زیربنای فکری این قسمت از دوران کشمکش را تشکیل می‌دهد، زیرا این جمله "مقدمه" را تبیین می‌بخشد که «در او حیات بود و آن حیات، نور آدمیان بود. این نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافته است».[1] کشمکشی که در این قسمت رخ می‌دهد، در واقع کشمکشی است بین نور مکاشفه و ظلمت تعصب که در اثر جهالت و گناه به‌وجود آمده است. «امّا مردمان تاریکی را بیش از نور دوست داشتند، چرا که اعمالشان بد است» (۱۹:۳). امکان دارد در اینجا اشاره‌ای به ستون ابر و آتش باشد که به‌وسیلهٔ آن بنی‌اسرائیل در بیابان هدایت می‌شدند و راه خود را از مصر تا کنعان می‌یافتند. کسانی که از آن متابعت کردند به‌طرف سرزمین موعود رفتند، و کسانی که متابعت نکردند در بیابان مردند.

ایرادی که فریسیان از عیسی گرفتند، بر اساس قوانین جاری بود زیرا کسی در دادگاه یهود اجازه نداشت به نفع خودش شهادت دهد. در واقع آنها از اصلی پیروی می‌کردند که به‌وسیلهٔ خود عیسی وضع شده بود: «اگر من خود بر خویشتن شهادت دهم، شهادتم معتبر نیست» (۳۱:۵). تغییر موضع عیسی در (۱۴:۸) «هر چند من خود بر خویشتن شهادت می‌دهم، ولی شهادتم معتبر است»، نشان می‌دهد که او دیگر بر اساس قوانین بی‌جان بحث نمی‌کرد بلکه بر پایهٔ صلاحیت شخصی خودش. او که پسر خدا بود بیش از هر کس از ماهیت خود اطلاع داشت و می‌توانست در مورد خود نظر بدهد. پاسخ او به ایراد فریسیان در واقع در ادعای اصیل او مبنی بر نور عالم بودن مستتر بود، زیرا نور نیازی به شهادت ندارد، روشنایی آن نمودار واقعیت وجود آن است. آفتاب آمد دلیل آفتاب!

به هر حال اگر ایراد از اصالت شهادت او جنبهٔ قانونی نداشته باشد بلکه نظر شخصی، باز هم او بیش از دشمنانش صلاحیت آن را داشت که دربارهٔ خودش سخن بگوید. آنها مانند تمام مردم دیگر از دانش خود صحبت می‌کردند. ولی او از دانش الاهی که مختص او بود سخن می‌گفت.

عیسی		فریسیان	
می‌دانم	۱۴	شما نمی‌دانید	۱۴
من بر کسی داوری نمی‌کنم	۱۵	شما با معیارهای انسانی داوری می‌کنید	۱۵
من از بالا (هستم)	۲۳	شما از پایین می‌باشید	۲۳
من از این جهان نیستم	۲۳	شما از این جهان هستید	۲۳

۱ (یوحنا ۴:۱و۵). به بحث مربوط به «مقدمه» مراجعه کنید.

غرض از این تضادها این است که معلوم گردد دشمنان عیسی قدرت تشخیص ماهیت اصلی او را نداشتند. کسی که می‌خواهد شخصیت عیسی را به درستی ارزیابی کند باید از فکر روحانی جدیدی برخوردار باشد.

با این اختلافات، عیسی به دلایل زیر خود را بالاتر از مردم قرار داد:

- او از خودآگاهی کامل برخوردار بود.
- شناخت او از انسان بر پایهٔ آگاهی فوری درونی بود، نه بر پایهٔ مشاهدات خصوصیات انسان.
- ماهیت او آسمانی بود، و به زندگی زمینی حاضر بستگی نداشت.

شناختی که عیسی از خود داشت، درست در همان نقطه‌ای که انسان ضعیف است، بسیار قوی بود. انسان از ماهیت و سرنوشت روحانی که در ورای دنیای ظاهری او است چیزی نمی‌داند. عیسی شناخت باطنی و کامل از تمام اینها داشت لذا می‌توانست با قاطعیت دربارهٔ خود سخن بگوید. شهادت پدر و شهادت خود او که دو شهادت می‌شد از نظر قانونی کافی بود.

بر اساس گفتهٔ عیسی و برعکس اطمینان شناختی که او داشت، بی‌ایمانی فریسیان از جهل ناشی می‌شد. «نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا» (۱۹)، باید خصومت بی‌مورد فریسیان را نیز بر این فقدان بصیرت روحانی آنان افزود.

دومین پاراگراف این خطابه به فریسیان (۲۱-۳۰) عبارت بود از هشداری دربارهٔ عواقب رویهٔ آنان. «اگر ایمان نیاورید که من هستم، در گناهانتان خواهید مرد» (۲۴). شباهت جالبی بین این قسمت و گفتگوی با نیقودیموس وجود دارد. هر دو، ایمان را به نور و بی‌ایمانی را به ظلمت تشبیه می‌کنند و هر دو، صلیب یا بلند کرده شدن پسر انسان را وجه تمایز این دو می‌دانند.[1] «آنگاه که پسر انسان را برافراشتید، درخواهید یافت که من هستم ...» (۲۸). این آیه پیشگویی عیسی است دربارهٔ صلیب که هویت واقعی او را نشان خواهد داد. زحمات و مرگ غیرعادی او آن‌چنان که در یوحنا می‌خوانیم، شهادت عالی برای ادعاهای او بود که برای جهان به‌ارمغان آورد.

نتیجهٔ این سخنرانی آن شد که «بسیاری بدو ایمان آوردند» (۳۰). البته اصالت و عمق این ایمان مورد سؤال است، ولی شکی نیست که صحبت عیسی از خودش باعث شد عدهٔ زیادی سخنان او را حقیقت بدانند و پیام او را بپذیرند.

گفتار عیسی خطاب به یهودیان ایماندار (۸:۳۱-۵۹)

بین این خطابه و خطابه‌ای که بلافاصله پس از این می‌آید، از نظر زمانی تغییر کوچکی وجود دارد. گرچه این خطابه برای یهودیانی بود که بدو ایمان آورده بودند (۳۱) ولی می‌بینیم

---

۱ به (یوحنا ۳:۱۸-۲۱و۱۴و۱۵) نگاه کنید.

در آن تفاوت چندان چشمگیری با لحن گفتار عیسی با فریسیان وجود ندارد. احتمالاً ایمان یهودیان سطحی بود و عیسی این را می‌دانست. او می‌خواست ایمان آنها را عمیق‌تر کند، ولی تعالیم او در این مورد با مقاومت روبه‌رو می‌شود.

ابتدای گفتار عیسی حاوی سه قسمت اصلی اندیشهٔ انسانی می‌باشد: شناخت، حقیقت و آزادی. «حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد» (۳۲). کلمهٔ *شناختن* (ginosko) پنجاه و شش بار در "انجیل چهارم" یافت می‌شود، و معمولاً اشاره به شناختی می‌کند که از تجربه به‌دست آمده باشد. *حقیقت* (حق) عبارت است از واقعیت آشکار شدهٔ منظمی که در شخصیت خود مسیح تکوین یافته است. *آزاد* واژه‌ای است "پولسی" که اغلب در رساله‌های پولس با آن روبه‌رو می‌شویم و در "یوحنا" فقط در آیات (۳۳و۳۶) به‌کار رفته است. معنی آن عدم قید و بند، و فرصت برای اعمال حق عمل، خارج از نفوذ خارجی است. این مفاهیم دلالت بر سیری صعودی از جهل به شناخت، از اشتباه و سوءتعبیر و عدم اطمینان به حقیقت، و از اسارت به آزادی می‌کنند.

از این گذشته، گفتار مزبور شرطی وضع می‌کند: «اگر در کلام من بمانید، براستی شاگرد من خواهید بود» (۳۱). شناخت حقیقت که از طریق تجربی کسب می‌شد، آزادی را که عیسی صحبت آن را می‌کرد به‌ارمغان نمی‌آورد. شناخت، خودش مشروط به ماندن در کلام او است که مکاشفهٔ روحانی را بر شناخت تجربی مقدم می‌داند. «ایمان می‌آورم تا بتوانم بفهمم» سرفصل اندیشهٔ مسیحی را تشکیل می‌دهد.

ناراحتی که در اثر این تعلیم عیسی به‌وجود آمد، نشان می‌دهد ایمان یهودیان مزبور چقدر سطحی بود. اگر آنها ایمانداران به‌تمام معنی بودند هرگز از سخنان عیسی لغزش نمی‌خوردند. فروتنی حقیقی که مستلزم ایمان واقعی است اشارات عیسی را می‌پذیرفت و با او به‌سوی کمال روحانیت سبقت می‌جست، اما غروری که در اثر سخنان وی در یهودیان آشکار شد نشان‌دهندهٔ گناه مکنون در قلب آنان بود. بین نظر عیسی دربارهٔ آنان و نظر آنان دربارهٔ خودشان اختلافی وجود داشت که می‌توان در سه نکته آن را مشاهده نمود.

نخست اختلاف در عقیده‌ای بود که آنان از آزادی داشتند. «ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز غلام کسی نبوده‌ایم» (۳۳). یهودیان افتخار می‌کردند به اینکه شریف‌ترین نژادی‌اند که خدا آفریده و نخستین قومی‌اند که از محبت و فیض خدا برخوردار بوده‌اند. هنگامی که اذعان داشتند تا به‌حال غلام هیچ‌کس نبوده‌اند، خلاف حقیقت را می‌گفتند. آنها به‌راحتی اسارت در مصر را به‌فراموشی می‌سپردند و همچنین مظلومیت دوران داوران، اسارت در بابل، و یوغ رومی‌ها را. غرور غالباً نسبت به حقیقت کور است.

اسارتی که عیسی از آن سخن می‌راند به‌مراتب عمیق‌تر و مهلک‌تر از استعمار و بردگی سیاسی و اقتصادی بود. «کسی که گناه می‌کند، غلام گناه است» (۳۴). این گفته مبین حقیقت ژرفی است که اسارت از خارج بر شخص اعمال نمی‌شود بلکه از داخل عمل می‌کند. این اسارت در ضمن رشد می‌کند و مقاومت ناپذیر می‌شود. گناهْ خود به‌خود مسبب گناه دیگر می‌شود. گناه از یک سری خلاف‌های شخصی تشکیل نشده که نیاز به بخشش هر یک از آنها

بدون ارتباط و وابستگی به دیگری باشـــد، بلکه گناه مانند مرض است. هر عارضهٔ جدیدی از ویروسی ناشی می‌شـــود که در بدن عمل می‌کند، و هر حملهٔ جدید موجب تضعیف بدن می‌گردد به‌طوری که باعث آسیب‌پذیری بیشتر بدن می‌شود. از بین رفتن مقاومت بدن راه را برای رشـــد مرض باز می‌کند تا اینکه سرانجام اگر جلو مرض گرفته نشود، شخص را از پای درمی‌آورد. همان‌گونه که شـــخص بیمار اسیر بیماری است، همان‌طور نیز گناهکار غلام گناه است، و تا نیروی گناه در هم شکسته نشود، او محکوم به فنا است.

عیسی با بیان تفاوت بین موضع برده و مقام "پسر"، دریچهٔ امیدی به‌سوی یهودیان گشود. برده یا غلام دائماً در خانه نمی‌ماند، اجازه ماندن او به دســـت کس دیگری است. ولی "پسر" می‌ماند زیرا وارث اســـت (۳۵). عیسی ادعا کرد که این اقتدار را دارد که مردم را از گناه آزاد ســـازد و تأکید نمود که مباهات آنها در مورد میراث ابراهیم بدون دریافت کمک از او بدون نتیجه است و آنها را در اسارت روحانی باقی می‌گذارد.

نکتهٔ دوم اختلاف، عبارت بود از این عقیدهٔ غلط که فرزند جسمانی با خصوصیت روحانی رابطه دارد. عیسی جدّ یهودیان را مورد شناسایی قرار داد (۳۷). ولی آنها را به میراث روحانی نسبت داد که ارتباطی با ابراهیم نداشت. نفرت مهلک آنان از عیسی با زندگانی و ایمان ابراهیم سازگار نبود، بلکه بیشتر آنان را به شیطان نسبت می‌داد که از ابتدا دروغگو و قاتل بوده است (۴۴). آنها از یک طرف ادعا می‌کردند خدا پدرشان است (۴۱)، ولی از طرف دیگر در قلوب خـــود فکر قتل را پرورش می‌دادند (۴۰). آنها حقیقت را تحقیر می‌کردند (۴۰)، پیام‌آور خدا را دوست نداشتند (۴۲)، حرف او را باور نمی‌کردند (۴۶)، پسر را بی‌حرمت می‌کردند (۴۹)، و خدا را نمی‌شناختند (۵۵). اعمال آنها با ادعاهای‌شان سازگار نبود.

نکتهٔ ســـوم اختلاف، عدم انطباق با دیدگاه نبوتی ابراهیم بود. انتظار برای "فرزند" چیزی نبود که به‌خاطر آن ابراهیم "اور کلدانیان" را ترک گفته و از بت‌پرســـتی جدا گشته بود و امید زندگانی او را تشـــکیل می‌داد. نویســـندهٔ عبرانیان می‌گوید ابراهیم در عمل بازیافتن حیات اسحاق چشـــم به قیامت از مردگان دوخته بود و « زیرا چشـــم‌انتظار شهری بود با بنیاد، که معمار و ســـازنده‌اش خداســـت» (عبرانیان ۱۱:۱۰، ۱۷-۱۹). هنگامی که عیسی فرمود: «پدر شـــما ابراهیم شـــادی می‌کرد که روز مرا ببیند» (۵۶) در واقع اشاره به همین مطلب می‌کرد. شـــنوندگان گرچه خود را چه از نظر نژادی و چه روحانی به ابراهیم منسوب می‌دانستند ولی فاقد غیرت روحانی جدّ خود بودند.

پاســـخ عیسی عجیب اســـت. «پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم» (۵۸). همان قیاسی که از افعال (۱:۱و۱۴:۱) بود در اینجا نیز دیده می‌شـــود. "باشد" نشان‌دهندهٔ عملی مشخص در زمان اســـت. "هســـتم" مانند صورت دیگر این فعل در (۱:۱)، صحبت از وجودی خارج از زمان می‌کند. هرگز زمانی نبوده است که "پسر" وجود نداشته باشد. او همیشه می‌توانسته بگوید "من هستم". من هستم در این فحوا سه بار به‌طور قاطع به‌کار رفته است: در آیهٔ (۲۴) «اگر ایمان نیاورید که من هستم، در گناهانتان خواهید مرد»، در آیهٔ (۲۸) «آنگاه که پسر انسان را برافراشتید، درخواهید یافت که من هستم»، و در آیهٔ (۵۸) «پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود،

من هستم.» ترکیب عجیب "من هستم" در آیات مزبور که حتی دستور زبان را تحت‌الشعاع قرار داده، حکایت از وجود ازلی و ابدی عیسی می‌کند.

با مقایسهٔ عبارت "من هستم" با مکاشفه‌ای که یهوه در عهدعتیق از خود به‌عمل می‌آورد، نشان می‌دهد که معنی هر دو یکی است. خدا وقتی موسی را به پیامبری انتخاب می‌کرد، فرمود: «به بنی‌اسرائیل چنین بگو، اهیه (هستم) مرا نزد شما فرستاد» (خروج ۱۴:۳). وقتی یهودیان شنیدند که عیسی می‌گوید: «پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم»، آنها این را فقط به‌منزلهٔ تقدم بر ابراهیم نپنداشتند بلکه برابری با خدا. در نظر آنها این کفر بود و به‌همین خاطر سنگ‌ها برداشتند تا او را سنگسار کنند (۵۹).

حالت بحث با فریسیان و یهودیان ایماندار را می‌توان از خصومت آنان که رو به شدت بود، به‌وضوح مشاهده کرد. اولاً بین عیسی و فریسیان تضادی بود. وقتی عیسی نطق خود را با جملهٔ «من نور جهانم» آغاز نمود، فریسیان گفتند شهادت او راست نیست.

بعد با کنایه از عیسی پرسیدند: «پدر تو کجاست؟» (۱۹) پرس و جو کردن هویت پدر بدترین اهانتی بود که به شخص می‌شد و به‌طور تلویحی او را حرام‌زاده معرفی می‌کرد. همین نکته را می‌توان در آیهٔ (۴۱) دید: «ما حرامزاده نیستیم! یک پدر داریم که همانا خداست.» البته نمی‌شود با اطمینان خاطر گفت که این سخنان به‌منظور توهین بود یا به‌طور اتفاقی این چنین بیان شده، ولی در این شکی نیست که حکایت از اسرار تولد عیسی می‌کند.

پیشنهاد عیسی مبنی بر نیاز آنها به آزادی، بدون درنگ رد شد. «ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز غلام کسی نبوده‌ایم» (۳۳). مانند حقوق‌دانان کارکشتهٔ امروزی، آنها احساس کردند اگر قادر به رد اتهام نیستند، می‌توانند اتهام را تکذیب کنند، و اگر این تکذیب را مرتب تکرار کنند، سرانجام به‌عنوان حقیقت پذیرفته خواهد شد.

سؤال بعدی یهودیان توهین محض بود: «آیا درست نگفتیم که سامری هستی و دیو داری؟» (۴۸) سامری‌ها نیز مانند یهودیان خود را اولاد ابراهیم می‌دانستند. ولی یهودیان این ادعای سامری‌ها را باطل می‌پنداشتند و عیسی را نیز از طبقهٔ آنان می‌دانستند زیرا او نیز مخالف نسبت انحصاری یهودیان به ابراهیم بود. تهمت دیوزدگی به او در (۲۰:۷ و ۲۰:۱۰) نیز آمده است. این راهی مبتذل و راحت برای بی‌ارزش نمودن سخنان عجیب او بود. به عبارت دیگر او را دیوانه می‌خواندند.

اوج سخنان کنایه‌دار را در این حرف یهودیان می‌توان ملاحظه کرد: «آیا تو از پدر ما ابراهیم هم بزرگتری؟» (۵۳). به زبان امروزی می‌گفتند: «تو خیال می‌کنی کسی هستی؟» پاسخ ملایم و معقول عیسی نشان داد که توهین آنها هیچ اثری به او نکرده است. سرزنش مردم نیز تأثیری بر رابطهٔ او با پدر نگذاشت و او با هوشیاری و آگاهی کامل از این رابطه با آرامی به نتیجه‌گیری تعلیم خود نزدیک می‌شد.

آخرین رویهٔ دشمنان عیسی با تهاجم توأم بود. «سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند» (۵۹). تهاجم، آخرین تلاش انسان شکست‌خورده است که وقتی از راه منطق موفق نمی‌شود، به سنگ متوسل می‌گردد. این شش روش حمله، نشان‌دهندهٔ زوال تدریجی ایمان سطحی و

تبدیل آن به بی‌ایمانی فعال و شریرانه است که عیسی را از هیکل که خانهٔ پدرش بود بیرون می‌راند.

شفای کور مادرزاد (۹:۱-۴۱)

شفای کور مادرزاد بیان کنندهٔ تشدید کشمکش بین عیسی و مخالفانش است، و نیز نمونه‌ای بارز از گسترش ایمان و بی‌ایمانی می‌باشد. ایمان را می‌توان در مرد کور دید و بی‌ایمانی را در واکنش فریسیانی که او را مورد بازجویی قرار دادند و سرانجام او را از جامعهٔ یهود بیرون راندند.

جای این داستان از نظر ترتیب زمانی نامشخص است. به‌نظر می‌رسد این رویداد با محتوای باب دهم ارتباط نزدیک‌تری دارد تا با باب هشتم، زیرا مجادلهٔ مردم که در (۱۰:۱۹-۲۱) آمده، اشارهٔ مستقیم به معجزهٔ شفای کور است. اگر (۱۰:۲۲) را زمان این بحث بدانیم، معجزهٔ شفا باید در اوایل دی ماه که "عید وقف" یا "عید انوار" بود، اتفاق افتاده باشد.

این داستان مشتمل بود بر (۱) نشانه‌ای از قدرت عیسی، (۲) گفتگویی که مورد دیگری از تماس او با مردم را نشان می‌داد و (۳) بحرانی که واکنش تازه‌ای، چه مثبت و چه منفی، نسبت به خدمت او به‌ارمغان می‌آورد. خود معجزهٔ شفا را می‌توان در چهار بخش از نظر موضوعی تحلیل کرد.

مورد

داستان از آنجا شروع می‌شود که عیسی با گدایی برخورد می‌کند که سر راه اورشلیم نشسته بود. گدایی این شخص به خودی خود چیز غریبی نبود چون گدا فراوان بود. نکتهٔ اصلی داستان را باید در عقاید گوناگون مردم در مورد این مرد جستجو کرد.

شاگردان او را از نظر علم کلام تحلیل می‌کردند. آنها پرسیدند: «استاد، گناه از کیست که این مرد کور به دنیا آمده است؟» (۲) سؤال مزبور حاکی از وضع فلاکت‌بار او بود و نشان می‌داد شاگردان به این مسئله فکر می‌کنند که چرا او باید کور *به دنیا* می‌آمد؟ آیا می‌شود این بدبختی او را به گناه والدینش نسبت داد؟ از شریعت چنین استنباط می‌شد که یهوه گناه والدین را تا پشت سوم و چهارم برای کسانی که او را دشمن دارند، محسوب می‌کند.[1] یا اینکه خود شخص در وجود قبلی خود مرتکب گناهی شده و حالا در این زندگی تاوان گناهش را می‌دهد؟ برخی از علمای مذهبی یهود تناسخ وجود را تعلیم می‌دادند. ولی شاید این سؤال صرفاً نه به‌علت تعلیمی خاص بلکه از دیدن وضع مرد کور برخاسته بود. شاگردان از این بی‌منطقی ظاهری بدبختی‌ای که در بدو تولد دامنگیر این مرد شده بود و اینکه نمی‌توانستند این را توجیه کنند دچار تشویش خاطر بودند. آنها بیش از آنکه به فکر

---

۱ خروج ۲۰:۵، همچنین در خروج ۳۴:۶ و ۷ تکرار شده است.

کمک به مرد کور باشند دربارهٔ مسئلهٔ فلسفی می‌اندیشیدند که از او ناشی شده بود. به‌عبارت دیگر، او را گناهکاری می‌دانستند که ارزشش کمتر از بحث آنها بود. همسایگان، این مرد را "گدا" می‌گفتند (۸). او برای امرار معاش دست به دامن همسایگان بود. هر چند ممکن است رفتار آنها نسبت به این مرد همراه با خشونت نبود ولی به هر حال او را مزاحم و مایهٔ دردسر به‌حساب می‌آوردند. او سربار جامعه بود و مردم هم برای او اهمیتی قائل نبودند.

برای فریسیان این مرد وسیله بود. آنها هیچ علاقه‌ای به او نداشتند و تنها مشتاق بودند از او به‌عنوان وزنه‌ای به نفع خود استفاده کنند. نظر به اینکه شفا در روز سبت انجام گرفته بود، این مرد می‌توانست برگ برنده‌ای در دست فریسیانی باشد که در صدد کشتن عیسی بودند. ولی وقتی پی بردند این مرد منظور آنها را تأمین نمی‌کند، با نفرت او را از جامعهٔ یهود اخراج کردند.

برخلاف این سه واکنشی که امروزه هنوز هم مردم نسبت به کسانی که قادر به توجیه بدبختی‌های‌شان نیستند نشان می‌دهند، عیسی او را یک "مرد"[۱] می‌داند، شخصیتی که نیاز به کمک او دارد. شرحی که او دربارهٔ این موضوع به شاگردانش می‌دهد مبین دیدگاه کلی او نسبت به انسان است. «نه از خودش، و نه از والدینش؛ بلکه چنین شد تا کارهای خدا در او نمایان شود» (۳). او احساس می‌کرد باید برای این شخص کاری انجام داد نه اینکه در موردش بحث کرد.

تکذیب این موضوع که کوری شخص به علت گناه است، باعث شد مسئلهٔ دیگری بروز کند. آیا منظور عیسی این است که این مرض بدان علت بر او عارض شده که فرصتی برای شفا به‌دست دهد؟ در این صورت آیا معنی آن این نیست که خدا نیمهٔ اول زندگانی مرد بی‌گناهی را به بدبختی محکوم کرده تا بعداً بتواند قدرت خود را نشان دهد؟ چنین استدلالی با موضوع اعتقاد به نیکویی خدا منافات دارد.

یکی از راه‌حل‌هایی که تا به حال در این مورد پیشنهاد شده، عبارت است از تغییر دادن علایم نقطه‌گذاری متن.[۲] اگر جملهٔ آخر آیهٔ (۳) که با "بلکه" شروع می‌شود از جملهٔ قبلی جدا شده به آیهٔ ۴ متصل گردد، متن به شکل زیر در می‌آید:

«نه از خودش، و نه از والدینش؛ بلکه چنین شد تا کارهای خدا در او نمایان شود. تا روز است باید کارهای فرستندهٔ مرا به انجام رسانیم؛ شب نزدیک می‌شود، که در آن کسی نمی‌تواند کار کند.»

نسخه‌های نخستین عهدجدید یونانی با حروف مخصوص "آنشیل" نوشته شده بود به‌طوری که بین حروف فاصله‌ای نبود و از نقطه‌گذاری نیز استفاده نمی‌شد. لذا تقسیم‌بندی‌های متن به جملات و عبارات و غیره به عهدهٔ نسخه‌نویس بود. از آنجا که نظر هیچ نسخه‌نویسی را از نظر صحت نمی‌توان بر نظر دیگری ترجیح داد، بنابراین عقیدهٔ فوق

---

۱ (یوحنا ۹:۱) در اصل یونانی واژهٔ «مرد» یا «انسان» آمده است.

۲ این عقیدهٔ Campbell Morgan است که در کتابش The Gospel According to John آمده است. در ضمن به «ترجمه تفسیری» مراجعه کنید.

در مورد تغییر نقطه‌گذاری زیاد دور از واقعیت قلمداد نمی‌شود و می‌توان آن را راه‌حل این مسئلهٔ غامض معنوی دانست.

از طرف دیگر این راه‌حل آن‌طور هم که به‌نظر می‌رسد ساده نیست. این نوع ترکیب کلمات که در آن اشارات تلویحی به‌چشم می‌خورد، در نوشته‌های یوحنا کم نیست. در واقع یکی از ویژگی‌های سبک یوحنا به‌شمار می‌آید. در انجیل یوحنا سیزده بار ترکیب "اما" (alla) با "تا" (anih) که مقصود و نتیجه را می‌رساند، و یا با "چون" (itoh) آمده است.[1] در هر مورد، استتار معنی در فعل اصلی که قبل از ترکیب مزبور قرار می‌گیرد، دیده می‌شود. فقط در یک مورد هست که فعل اصلی بعد از این ترکیب آمده: «من خود نیز او را نمی‌شناختم، امّا برای همین آمده‌ام و با آب تعمید داده‌ام که او بر اسرائیل ظاهر شود» (۱:۳۱). به طور کلی در انجیل یوحنا نباید این استتار معنی در ترکیب "بلکه" یا "که" به وسیلهٔ نقطه‌گذاری خنثی شود و جمله را به جای اینکه با جملهٔ قبلی پیوند دهد، به جملهٔ مابعد مربوط سازد.

آیا این بدان معنی است که این مشکل قابل حل نیست؟

پاسخ این سؤال را باید در تفسیر واژهٔ "که" جستجو کرد نه در نقطه‌گذاری جمله. "که" (anih) می‌تواند دلالت بر مقصود یا نتیجه داشته باشد، که در اینجا دومی مناسب‌تر است. «تا کارهای خدا در او نمایان شود» را می‌توان مبین یک فرصت تلقی کرد تا تقدیر. بدون اینکه لطمه‌ای به ترکیب خاص سبک یوحنا بزنیم، می‌توان گفت که در اینجا عیسی پاسخ خود را در قالب عمل ارائه داد و نه به صورت تئوری. او می‌خواست در او دگرگونی ایجاد کند نه اینکه به توجیه و تعبیر وضعیت مرد کور بپردازد. وستکات به درستی که مطلب فوق را به شرح زیر جمع‌بندی می‌کند: «مصیبت او موقعیتی بود برای انجام یافتن این معجزه و نه تدارکی از قبل تعیین شده برای آن؛ ولو اینکه وقتی از دیدگاه الاهی به وقایع چشم می‌دوزیم، مجبوریم آنها را وابسته به ارادهٔ خدا بدانیم.»

کیفیت این مورد با سایر موارد فرق می‌کرد زیرا نخستین باری است که عیسی مریض مادرزادی را شفا می‌دهد. به همین دلیل مورد بسیار سختی بود. اگر این شخص در اثر سانحه‌ای بینایی‌اش را از دست داده بود، شفای او را به عامل مادی که ممکن بود در دست‌های عیسی باشد، نسبت می‌دادند. اگر در اثر حملهٔ عصبی کور شده بود، شفای او را می‌شد به عوامل روحانی نسبت داد. ولی این مرد در عمرش از بینایی محروم بوده و از نظر انسانی احتمالاً مرض او بلایی ابدی محسوب می‌شد.

وضع چاره‌ناپذیر او، فرصتی بود جهت عملکرد خدا. این مرض نه تنها یک مشکل بزرگ فیزیکی بود بلکه پرسش شاگردان نیز آن را به قضیه‌ای سخت متافیزیکی تبدیل کرده بود. آیا انسان اسیر سرنوشت خویش است؟ آیا راه‌حل منطقی برای چنین موردی وجود ندارد؟ آیا انسان‌ها قربانی حوادث هستند؟ این معجزه عیسی را خداوند و مالک سرنوشت انسان معرفی می‌کند. بدون توجه به علت آن او قادر بود با این مصیبت دست و پنجه نرم کند و بر آن چیره شود.

---

۱ در فارسی این ترکیب به‌صورت «بلکه»، «بلکه تا» و «تا» آمده است.

قضیهٔ این مرد کور زمینهٔ مناسبی برای مطالعهٔ رشد ایمان به‌وجود آورده است. تا اینجا "انجیل چهارم" یا خود را به‌عنوان یک جریان کمّی تاریخی نشان داده که با ازدیاد تعداد کسانی که به عیسی ایمان می‌آوردند مشخص می‌شد، و یا رشد کیفی ایمان در افراد، طی مدتی نسبتاً طولانی. در مورد مرد کور، رشد ایمان سریع و یک نفری بود. در میان این همه سردرگمی که مردم دربارهٔ مسیح داشتند، گسترش سریع و قاطع ایمان این مرد کاملاً چشمگیر و قابل تقدیر است.

معالجه

انگیزهٔ معالجهٔ این مرد دلسوزی و شفقت بود. عیسی نیازی به این معجزه نداشت زیرا مردم به قدر کافی از او معجزه دیده بودند. او می‌دانست که شفای این شخص در روز سبت باعث می‌شد رهبران بیش از شفای مرد علیل کنار حوض نسبت به او کینه به دل گیرند و به مخالفت با خدمت او بپردازند، با این وجود او معجزهٔ شفا را انجام داد زیرا دلش به حال مرد کور سوخت.

وسیلهٔ معالجه‌ای که در این مورد به‌کار رفته، اغلب به‌عقیدهٔ رایج یهودیان در مورد نیروی اعجازآور آب‌دهان نسبت داده‌اند. ولی تعبیر بهتری در این مورد هست. این مرد به‌وسیلهٔ حواس لامسه و شنوایی بهتر می‌توانست با دنیای خارج در ارتباط باشد. او صحبت شاگردان عیسی را شنیده بود و این صحبت برای او زیاد امیدبخش نبود. بدون شک شاگردان نسبت به او بی‌احساس بودند و او از اینکه موضوع بحث مردم قرار گیرد خوشحال نبود این سخنان عیسی که «تا روز است باید کارهای فرستندهٔ مرا به انجام رسانیم» (۴) شاید قوت قلبی به او می‌بخشید، ولی او فکر نمی‌کرد چنین سعادتی داشته باشد که برایش انجام شود و شاید هم اصلاً گفتار عیسی را درک نکرده بود. ولی مسلماً سنگینی گِل روی چشمانش و فرمان «برو در حوض سیلوحا ... شستشوی کن» (۷) برای او بی‌معنی نبود. حتی اگر ایمانش آنقدر هم نبود که شفای قریب‌الوقوع خود را بپذیرد لااقل برای شستن چشم‌هایش هم که شده بود می‌بایست به حوض سیلوحا برود. گِل به‌عنوان دارو به‌کار گرفته نشده بود، بلکه برای اینکه بدین وسیله مقصود عیسی از شفا به اطلاع کور برسد.

صحت معالجه غیرقابل انکار بود. هیچ‌یک از شاگردان، همسایگان، والدین، روحانیون و گروه‌های مختلف مردمی که این مرد را می‌شناختند، واقعیت شفا را مورد سؤال قرار ندادند. همه قبول داشتند که (۱) این مرد کور به‌دنیا آمده بود، (۲) کسی که اعتراف می‌کرد شفا یافته، همان گدای کور بود، و (۳) او واقعاً می‌توانست ببیند و در نتیجه، جای هیچ‌گونه شک و نسبت دادن شیّادی به این عمل نبود.

اعتراف

اعتراف ایمانی که موجب شفای گدای سابق شده بود، قبل از هر چیز از جنبهٔ مثبتی برخوردار بود. هر بار او زبان باز کرد تا بگوید چه شده، کلمات او ساده و بی‌غل و غش

بود. او کور بوده، شخصی به نام عیسی گِل روی چشم‌هایش مالیده و به او گفته در حوض سیلوحا بشوید، او شسته، و چشم‌هایش باز شده است. این کلمات با وقایع سر و کار داشت نه با تئوری.

از این گذشته، او راوی تجربه کس دیگری نبود بلکه داستان را خودش تعریف می‌کرد. «عیسی ... و گفت ... پس رفته، شستشوی کردم و بیناگشتم» (۱۱). معجزه در زندگی خودش اتفاق افتاده بود و آگاهی و شهادت او انکارناپذیر بود.

هر دو جنبه اعتراف او یعنی جنبهٔ واقعی و رویدادی، و جنبهٔ شخصی آن به مسیح بودن عیسی شهادت می‌داد. این دو عامل، ایمانی تولید کرد که توانست زیر مخالفت‌ها رشد کند. به‌طوری که می‌بینیم به همین دلیل وقتی این مرد با ناباوری دوستان، ترس والدین و تهدید فریسیان روبه‌رو شد، شهادت او نه فقط ضعیف نشد بلکه گسترش نیز یافت.

سه گروه شفای او را مورد سؤال قرار دادند. همسایگان از روی کنجکاوی فقط می‌خواستند بدانند چه شده است. در پاسخ به پرسش‌های مصرانهٔ آنها او به سادگی ماجرا را بازگو کرد. تمام اطلاعاتی که وی از شفادهنده‌اش داشت، این بود که «مردی عیسی نام ...» (۱۱).

فریسیان که انگیزه‌شان خصمانه بود، در صدد بودند دربارهٔ نیروهایی که باعث به‌وجود آمدن این شفا شده بازجویی کنند. این چه کسی بوده که توانسته کور مادرزادی را شفا دهد و این جسارت را به خود بدهد که روز شنبه این عمل را به‌جا آورد؟ فریسیان که از همان اطلاعاتی برخوردار بودند که سایر مردم دربارهٔ موضوع داشتند، به‌طور ماقبل تجربی[1] قیاس می‌کردند که عیسی باید گناهکار باشد زیرا شریعت را زیر پا گذاشته است. دیگران به طور مابعد تجربی[2] می‌گفتند او نمی‌تواند گناهکار باشد زیرا این معجزهٔ بزرگ را انجام داده است. وقتی از مردی که در این معجزه ذینفع بوده، نظرش را پرسیدند، او گفت: «پیامبر است» (۱۷).

واکنش بی‌ایمانی نسبت به این گسترش ایمان را می‌توان در آیات (۱۸ الی ۳۴) ملاحظه کرد. به‌دنبال معرفی عیسی به‌عنوان یک نبی، بحث داغی آغاز شد. اعتراض‌ها و مخالفت‌های بی‌ایمانی یکی پس از دیگری خاموش می‌شد. والدین آن مرد با وجود ترسی که از رؤسا داشتند، اعتراف کردند که او پسر ایشان است و کور متولد شده. در نتیجه، به‌هیچ‌وجه نمی‌شد گفت در مورد هویت شخصی که شفا یافته اشتباهی رخ داده است (۲۰و۲۱). در مقابل تئوری فریسیان مبنی بر گناهکار بودن عیسی، مرد با تأکید بر شفای خود اظهار داشت که فردی گناهکار نمی‌توانست چشمانش را باز کند. «اگر این مرد از جانب خدا نبود، کاری از وی برنمی‌آمد» (۳۳). از آنجا که بی‌ایمانان قادر به رد این استدلال نبودند، آن مرد را از جامعه خود طرد کردند. دو نوع تنبیه در بین یهود مرسوم بود: اخراج موقتی، که بر طبق آن شخص خاطی از اجتماع طرد می‌شد تا وقتی که طلب مغفرت کند و دوباره نیز پذیرفته شود. و تحریم دائمی، که بر اساس آن شخص مجرم ملعون شده، برای همیشه از اجتماع بیرون رانده می‌شد. احتمالاً در اینجا مورد اول به‌کار گرفته شده بود زیرا برای مورد دوم رأی رسمی "سنهدرین"

1 A Priori; 2 A Posteriori

لازم بود. اصطلاحی که در آیهٔ ۲۲ به‌کار رفته، «از کنیسه بیرونش کنند»، فقط در انجیل یوحنا دیده می‌شود و در (۱۲:۴۲و۱۶:۲) نیز تکرار شده است و نشان می‌دهد مسیحیان یهودی‌نژاد اغلب با تهدید روبه‌رو می‌شدند.

هنگامی که عیسی از تصمیم ظالمانهٔ فریسیان مطلع شد، دلش به حال آن مرد سوخت، پس به‌دنبالش رفته، وقتی او را یافت، از او سؤالی خصوصی کرد: «آیا به پسر انسان ایمان داری؟» (۳۵) مرد پاسخ فوری به این سؤال نداد بلکه پرسید: «بگو کیست تا به او ایمان آورم؟» (۳۶) او مایل نبود بدون دلیل تعهدی بسپارد. شاید ایمان آوردن به پسر خدا موضوعی انتزاعی برای او بود که می‌بایست روشن‌تر شود.

عیسی سؤال مرد را چنین پاسخ گفت: «تو او را دیده‌ای! همان است که اکنون با تو سخن می‌گوید.» آن مرد فوراً بین این صدا و صدای شفادهنده‌اش ارتباطی یافت. کلمات "پسر انسان" دیگر حالت انتزاعی برای او نبود بلکه عنوانی برای شفادهندهٔ او. واکنش فوری او با پرستش توأم بود (۳۸) که آخرین مرحلهٔ ایمان محسوب می‌شود.

نتایج

این معجزه به‌صراحت نتایج ایمان و بی‌ایمانی را نشان می‌دهد. ایمان راسخ باعث شفا و بینش تدریجی شد. وقتی آن مرد دستور عیسی را به‌سادگی اطاعت کرد، از یک پلهٔ ایمان به پلهٔ بعدی قدم گذاشت، تا اینکه سرانجام مکاشفه‌ای که از جانب خود عیسی از شخصیت واقعی خودش صورت گرفت، او را به کمال ایمانش رساند.

بی‌ایمانی فریسیان با عدم آگاهی از شریعت و عدم شناخت عیسی آغاز شد. شریعت برای آنان سنتی بیش نبود، نوشته‌ای بی‌روح که در آن حیات وجود نداشت. نتیجهٔ این رویه‌ها تعصبی بود که فریسیان را نسبت به هر چیز به‌جز عقاید پیش‌ساختهٔ خود کور کرده و در نتیجه آنان را نسبت به‌حقیقت کامل در جهل باقی گذاشته بود. اظهار نظر آنان در مورد عیسی این بود: «نمی‌دانیم» (۲۹). غرور مانع یادگیری آنها می‌شد، و تعصبشان باعث می‌شد از شخصی که می‌توانستند درس‌های ایمان از مکتبش بیاموزند، دور شوند (۳۴). به همین دلیل عیسی از این معجزه یک مَثَل ساخت: «من برای داوری به این جهان آمده‌ام، تا کوران بینا و بینایان کور شوند» (۳۹).

سؤال فریسیان که «آیا ما نیز کور هستیم؟»(۴۰)، نشان می‌دهد آنها انتظار داشتند عیسی در موردشان استثناء قائل شود. ولی پاسخ او خردکننده بود. اگر آنان واقعاً کور بودند و به آن اعتراف می‌کردند، گناهانشان بخشیده می‌شد. عدم توانایی آنها در تشخیص وضعیتشان به‌علت تصور غلطی که داشتند و فکر می‌کردند از بینشی روحانی برخوردار هستند، وضع آنها را وخیم و گناهشان را تثبیت می‌نمود. در حالیکه آن مرد کور به‌وسیلهٔ ایمان بینایی جسمانی و بینش روحانی یافت، فریسیان آن روشنایی را که داشتند از دست دادند و در تاریکی کامل روحانی فرو رفتند.

گفتار در مورد شبان نیکو (۱۰:۱-۱۸)

این گفتار در مورد شبان نیکو به‌نظر می‌رسد که قسمتی از یک سخنرانی مفصل‌تری باشد که عیسی خطاب به یهودیان ایراد نموده است. برنارد معتقد است که این قسمت باید بعد از آیهٔ ۲۹ قرار گیرد تا با تعلیم عیسی در هیکل، در عید وقف مربوط شود. از طرف دیگر اشاره تلویحی‌ای که در آیه ۲۱ به مرد کور شده، این بخش را با باب ۹ مربوط می‌سازد. این شق دوم به‌نظر بهتر می‌آید زیرا انسجام عمل در آن حفظ شده. تعالیم موزون دربارهٔ گوسفندان از ویژگی‌های آثار یوحنا است و جای تعجب نیست اگر گاهگاهی با آن روبه‌رو می‌شویم.

این بخش یکی از بخش‌های نادر در انجیل یوحنا است که به‌شکل حکایت[1] بیان شده. این حکایت که شامل استعاره است با مثل‌های درج شده در اناجیل همانند فرق دارد که از تشبیه برخوردار است.[2] «پادشاهی آسمان مثل ...»

در این حکایت، روش زندگی روزانه یک چوپان را می‌بینیم که صبح وارد آغل گوسفندان می‌شود. او آنها را صدا می‌زند و با خود به چراگاه می‌برد. هنگام بروز خطر به قیمت جان خود، از آنها حمایت می‌کند و از دست گرگ و سایر حیوانات وحشی نجات می‌دهد و هنگام عصر آنها را به آغل برمی‌گرداند. تصور این حکایت برای شنوندگان عیسی مشکل نبود زیرا چوپانی از شغل‌های رایج فلسطین بود (لوقا ۸:۲)، و ادبیات عبری غنی از اشارات به آن است. نمونهٔ کلاسیک این صنعت ادبی را می‌توان در مزمور بیست و سوم دید که در آن توجه و مراقبت یهوه از قوم خود توصیف شده است.

حکایت (یوحنا ۱۰) جنبهٔ جمعی دارد نه فردی، زیرا از گوسفندان به‌طور جمع صحبت می‌شود. عیسی از موضع اقتدار خود همچون شبان قوم دفاع می‌کند، و "گوسفندان" در واقع نمایندهٔ "بقیه" منتخب روحانی هستند که می‌توان با "بقیه" یا اسرائیل واقعی نوشته‌های پولس (رومیان ۱۱:۱-۵) یکی می‌دانست. امت‌ها بی‌بهره نیستند زیرا "گوسفندان دیگر" آیهٔ ۱۶ را تشکیل می‌دهند.[3] گرچه این نطق خطاب به یهودیان بود ولی از جنبهٔ جهانی برخوردار است.

در این گفتار، ۵ الی ۶ گروه مردم وجود دارند. شبان خود عیسی است (۱۱). برای دربان (۳)، که راه را برای او باز می‌کند نمی‌شود اصل یا شخص بخصوصی در نظر گرفت، بلکه چنین نقشی برای تکمیل روال عادی حکایت گوسفندان لازم است. "دزد و راهزن" (۱) اشاره است به مسیحیان کاذب که حتی در زمان عیسی تعدادشان قابل ملاحظه بود. "غریب" (۵) ممکن است همان دزد و راهزن باشد یا هر کس دیگری هم که حتی بدون دعوی مسیح بودن، ادعای رهبری کند. گوسفندان در نقش قوم خدا هستند که صدای او را می‌شنوند و او را متابعت می‌کنند (۲۷). "مزدور" (۱۲) با دزد و راهزن فرق دارد زیرا با اجازهٔ رسمی وارد

---

1 Allegory

۲ به متی ۱۳:۲۴،۳۱،۳۳،۴۴،۴۵،۴۷ مراجعه کنید.

۳ به رومیان ۱۱:۱۱ و ۱۵:۸-۱۲ مراجعه کنید.

آغل شـــده و در ضمن گناهش ترس و خودخواهی است نه قصد حمله به گوسفندان. عیسی با استفاده از این استعاره‌ها زندگی مذهبی و تاریخ اسرائیل را تشریح کرد.

در تفســـیر این حکایت، شـــبان نقش اساســـی را ایفا می‌کند و هجـــده جمله را به خود اختصاص داده است.

شبان:	آیه
از در وارد می‌شود.	۲
دربان با او همکاری می‌کند.	۳
گوسفندان از او اطاعت می‌کنند.	۳
گوسفندان را به‌نام صدا می‌زند.	۳
آنها را به بیرون هدایت می‌کند.	۳
جلو آنها راه می‌رود.	۴
آنها از عقبش می‌آیند.	۴
در گوسفندان است.	۷
تنها شبان واقعی او است.	۸
امنیت و حفاظت نزد او است.	۹
به گوسفندان حیات می‌بخشد.	۱۰
جانش را به‌خاطر آنها فدا می‌کند.	۱۱
گوسفندان را "می‌شناسد".	۱۴
چندین آغل دارد.	۱۶
باید گوسفندان دیگر را نیز بیاورد.	۱۶
به میل خود جانش را فدا می‌کند.	۱۸
اختیار حیات و جانش دست خودش است.	۱۸
برای گوسفندانش امنیت فراهم می‌سازد. (از گفتار بعدی اخذ شده)	۲۸

از این جملات حداقل چهار نتیجهٔ مهم گرفته می‌شود:

۱- عیسی یگانه کلید تاریخ یهود و تنها شخص صلاحیت‌داری است که می‌تواند رهبر روحانی یهودیت باشد. تمام درهای نبوت، کتاب‌مقدس، و تاریخ به‌روی او باز شده‌اند و از طریق مشروع نسب و شایستگی روحانی وارد خدمت و مأموریت خود شده است.

۲- عیسی ادعا می‌کند که مقرر شده گوسفندان خود را به چراگاه‌های جدید ببرد، که اشاره به افاضهٔ مکاشفهٔ عمیق روحانی از جانب او است. چراگاه، بر طبق (مزمور ۲۳)، معنی نگهداری و تغذیهٔ روح انسان را دارد. «جان مرا تازه می‌سازد» (مزمور ۳:۲۳).

۳- عیسی مرگ خود را به‌صورت مرگی داوطلبانه و نیابتی برای گوسفندان تعبیر می‌کند، و پیشگویی می‌نماید که صحت قول او مبنی بر افاضه حیات زیادتر با رستاخیز وی ثابت خواهد شد.

۴- عیسی اظهار می‌دارد که "گوسفندان" یهودی تمام گوسفندان او را تشکیل نمی‌دهند بلکه این گله با آمدن گوسفندان از آغل‌های دیگر افزایش خواهد یافت. وجود اتحاد و انسجام گله به‌خاطر پیروی از شبان است، نه به دلیل ایجاد یک سازمان واحد خارجی.

دومین نقش مهم این حکایت را گوسفندان تشکیل می‌دهند.

آنها صدای شبان را تشخیص می‌دهند.	۳
آنها از شبان پیروی می‌کنند.	۴
آنها به‌دنبال غریب نمی‌روند.	۵ و ۸
امنیت و تغذیهٔ آنها در شبان است.	۹
همه از یک گله هستند.	۱۶

تشخیص صدای شبان به سبب آشنایی با آن بود. وقتی عیسی گوسفندان را صدا زد، آنها به دعوت او جواب مثبت دادند زیرا در آن صدای آشنای یهوه را که در عهدعتیق کشف شده بود شنیدند. چنانکه پطرس در (۶۸:۶) گفته بود: «سخنان حیات جاودان نزد تو است.»، اصالت تعلیم عیسی او را شبان واقعی جان‌ها معرفی می‌کرد. این مفهوم را می‌توان در ادعای خود شبان در آیهٔ ۳۰ یافت: «من و پدر یکی هستیم.»

باید به سمبول‌هایی که در آیهٔ ۹ به‌کار رفته دقت زیادی مبذول داشت. شبان معمولاً دم آغل می‌ایستاد تا گوسفندان از آن عبور کنند، و در این حین در حالی‌که آنها را یکی یکی عبور می‌داد، در ضمن به معاینه و شمارش آنها نیز می‌پرداخت. او در امنیت و آزادی و رفع نیازهای آنها بود. حیات گوسفندان بسته به قدرت و نگهداری شبان بود. شناخت متقابل بین شبان و گوسفندان از یکدیگر رابطهٔ آنها را تحکیم می‌بخشید. شنیدن صدای او، متابعت از رهبری او، از طریق او وارد آغل شدن، و دنبال غریب نرفتن از اصطلاحات یوحنا است که برای نشان دادن ایمان بکار گرفته می‌شود.

مزدور از چهار خصوصیت برخوردار بود:

او فاقد مسئولیت ذاتی نسبت به گوسفندان است.	۱۲
ترسو است و در صورت خطر فرار می‌کند.	۱۲
به فکر گوسفندان نیست.	۱۳
فقط به فکر مزدی است که می‌گیرد.	۱۳

در اینجا گرچه هیچ مقایسه‌ای نشده، ولی احتمالاً منظور عیسی از "مزدور"، گروه کاهنان بوده است. رفتار کاهنان و فریسیان نشان داد که این استعاره در مورد آنها صادق بود. در شورایی که پس از زنده شدن ایلعازر تشکیل شد، آنها نگرانی خود را از موفقیت عیسی اظهار داشتند: «اگر ... پیش رود، همه به او ایمان خواهند آورد، و رومیان ... این مکان و این قوم را از ... ما خواهند ستاند» (۴۸:۱۱). آنها به جا و قوم خود بیشتر اهمیت می‌دادند تا به خود عیسی که دلیل وجودی قوم آنها بود. از این گذشته، از سخنان آنها پیدا است مقام برایشان مهم‌تر از وضع ملتشان بود و نفع شخصی بیش از بهبود وضع روحانی مردم ارزش داشت.

اختلاف و جدایی بین یهودیان (۱۰:۱۹-۲۱)

آیات (۱۰:۱۹-۲۱) در واقع یک بخش انتقالی است که به شفای مرد کور در باب نهم برمی‌گردد، زیرا کسانی که به پشتیبانی از عیسی برخاسته بودند، در دفاع از او از معجزهٔ شفای کور به‌عنوان آخرین مدرک نام می‌بردند. تشتت آرایی که بین مردم بود، مطلب آیه ۱۲:۷ و تمام متن (۷:۱-۱۰:۱۹) را تأیید می‌کند. عیسی برای آنان معمایی بود که از حلش عاجز بودند. هر گفتار جدید او باعث بروز بحثی تازه و منازعه‌ای داغ‌تر می‌شد.

مباحثه در ایوان سلیمان (۱۰:۲۲-۴۲)

مباحثه در ایوان سلیمان به‌طور قطع در هنگام عید وقف که همان عید انوار امروزی یهودیان است، اتفاق افتاد. این عید به یادبود بازگشایی و تبرک هیکل پس از پاک‌سازی آن بوسیله سران مکابی برگزار می‌شد. زمان این عید در زمستان تقریباً اوایل دی ماه بود و بدین ترتیب سه ماه دیرتر از عید خیمه‌ها که در (۲:۷) ذکرش آمده است بر پا می‌شد.

مباحثهٔ مزبور با این سؤال آغاز می‌شود که «اگر مسیح هستی، آشکارا به ما بگو» (۲۴). تشتت آراء دربارهٔ شخصیت عیسی موجب بروز اختلافاتی شده بود و یهودیان می‌خواستند جواب صریح و شسته رفته‌ای از او بشنوند. تعلیم قبلی برای کسانی که از نظر روحانی بیدار

بودند روشـــن بود، ولی اشارات نه چندان روشن به نبوت‌ها، و پیام مثل‌گونه او مردم را قانع نکرده بود. آنها بیانی صریح می‌خواستند.

در پاسخ، عیسی نخســـت طبیعت ایمانداران واقعی را تشریح کرد. ویژگی آنان به شرح زیر است:

حساسیت..... «به صدای من گوش فرامی‌دهند»	۲۷
مصاحبت..... «آنها را می‌شناسم»	۲۷
اطاعت..... «از پی من می‌آیند»	۲۷
حیات..... «به آنها حیات جاویدان می‌بخشم»	۲۸
اطمینان..... «هرگز هلاک نخواهند شد»	۲۸
امنیت..... «کسی آنها را از دست من نخواهد ربود»	۲۸

اینها ویژگی‌هایی است که ایمانداران را از بی‌ایمانان متمایز می‌سازد، و بنیاد و نتیجهٔ ایمان را تشکیل می‌دهد.

عیسی سؤال‌کنندگان خود را بی‌ایمان خواند. «ایمان نمی‌آورید» سه بار در این متن تکرار شده است (۳۸،۲۶،۲۵). گرچه عیسی همان حقایقی را که برای ایمانداران گفته بود برای اینها نیز بازگو می‌کرد و همان معجزات را انجام می‌داد، با این حال او را به‌عنوان مسیح موعود قبول نمی‌کردند. آنها به‌جای حساســیت، لجاجت داشــتند؛ به‌جای مصاحبت، خصومت؛ به‌جای اطاعت، یاغیگری؛ به‌جای حیات، مرگ[1] و به‌جای امنیت، لعنت ابدی. عیسی با استفاده از این تضادها نتایج بی‌ایمانی را تشریح کرد.

آخرین نشــانهٔ خصومت در اثر مقایسهٔ ناخوشایند بین ایمانداران و بی‌ایمانان ظاهر نشد، بلکه به‌علت ادعای عیســی که گفت: «من و پدر یک هســتیم.» بــه‌کار گرفتن حالت خنثی برای کلمهٔ "یک" نشــان می‌دهد که عیسی خود و پدر را یک شخص معرفی نمی‌کرد، بلکه پیوند مشــترک اتحاد بین خودشان را بیان می‌داشت. در (اول قرنتیان ۸:۳) به‌عبارت مشابهی برمی‌خوریم: «کارنده و سیراب‌کننده یک هســتند.» در این آیه، هویت این دو مطرح نیست و نه مقصودی که آنها داشــتند، بلکه نکته مورد تأکید اتحاد عمل آنها است. بدون شک آنچه عیسی بیان داشته معنی عمیق‌تر از (اول قرنتیان ۸:۳) دربردارد، زیرا شنوندگانش آن را ادعای الوهیت قلمداد نمودند. در جهت تفســیر غایی این آیــه چند احتمال وجود دارد. از آنجا که عیسی ادعا کرد با پدر یکی است، پس:

---

۱ به (یوحنا ۲۴:۸) مراجعه کنید.

یا او شوخی می‌کرد و این مطلب را جدی نمی‌گفت،
یا دروغ می‌گفت تا وجهه‌ای پیدا کند،
یا از سلامت فکر برخوردار نبود و نباید او را سرزنش کرد،
یا شاگردانش مقصود او را خوب نفهمیدند،
یا او حقیقت را می‌گفت و خدا بود.

از بین این احتمالات، اولی باطل است زیرا از لحن کلام او و موقعیتی که پیش آمده بود می‌توان جدی بودن موضوع را استنباط کرد.

دومی نیز درست نیست زیرا اتهام دروغگویی به عیسی نمی‌چسبد. او در این خصوص قبلاً نیز راستی خود را به اثبات رسانیده بود (۴۵:۸و۴۶و۵۵).

مورد دیوانگی نیز نمی‌تواند درست باشد. قبلاً نیز این اتهام از جانب دشمنان داده شده بود (۲۰:۷، ۴۸:۸). از این گذشته، این مورد با رفتار و قدرت او متباین بود. تعادل فکری او، تشخیص درست، تسلط دائمی بر احساسات، و برنامهٔ مرتب زندگی او هر نوع اتهام دیوانگی را نقش بر آب می‌کند.

اگر شاگردانش مقصود او را درست نفهمیده بودند و در نتیجه آنچه در انجیل ثبت شده اشتباه غیر قابل اعتماد باشد، دیگر جای هیچ بحثی دربارهٔ شخصیت مسیح باقی نمی‌ماند زیرا هیچ زمینهٔ مطمئنی برای چنین بحثی در دست نخواهد بود. از این گذشته، کسی که در جامعهٔ یکتاپرست یهود تربیت یافته محال است بدون دلیل شخصی را با خدا برابر بداند ولو احترام زیادی برای این شخص قائل باشد. تنها شق قابل قبول آن است که بپذیریم عیسی راست می‌گفت و او با پدر یکی بود. توسل او به عهدعتیق، استدلال او را محکم‌تر می‌سازد. اگر تورات (مزمور ۶:۸۲) که «هیچ بخش از آن از اعتبار ساقط نمی‌شود» انسان معمولی را "خدا" می‌نامد، آیا نباید اصطلاح "پسر خدا" را دربارهٔ کسی به‌کار برد که پدر تقدیسش کرده و به جهان فرستاده است؟ عیسی کوشش کرد با گفتن «پدر در من است و من در پدر» (۳۸) رابطه‌اش را با پدر نشان دهد. این گفته هنگام آخرین سخنانش به شاگردان تکرار شد (۱۱:۱۴). این اشاره‌ای است به اتحاد مشارکتی که بین پدر و مسیح برقرار بود و از یگانگی ماهیت سرچشمه می‌گرفت و قابل قیاس با رابطهٔ "ساکن بودن" است که بین ایماندار و مسیح به‌وجود می‌آید. «خدا محبت است و کسی که در محبت ساکن است، در خدا ساکن است و خدا در او» (اول یوحنا ۱۶:۴). "ساکن بودن" از اصطلاحات خاص یوحنا است که دلالت بر افاضهٔ طبیعت الاهی به ایماندار هنگام تولد تازه و نیز دلالت بر راهبری و رشد او توسط روح‌القدس می‌کند. آگاهی از حضور خدا که همراه این "ساکن شدن" است، زمینهٔ درک اتحاد بین مسیح و پدر را بنا می‌نهد. ماهیت اصلی مسیح آن‌طور که برای ایماندار روشن است برای بی‌ایمان نمی‌تواند باشد، زیرا ایماندار معنی مصاحبت الاهی را می‌داند. حتی قدم ابتدایی "ایمان آوردن به کارها" (۳۵) نیز می‌توانست آغاز شناخت باشد و رشد کردن به ایمان بالغ‌تری تبدیل شود.

واکنش خشن شنوندگان، عیسی را مجبور به ترک اورشلیم و کناره‌گیری در "بیریه" نمود.

زنده ساختن ایلعازر (۱۱:۱-۵۳)

در "دوران کشمکش"، شرح واقعهٔ زنده ساختن ایلعازر از اهمیت خاصی برخوردار است. آخرین و بزرگ‌ترین معجزه‌ای که یوحنا ثبت نموده که در ملاءعام اتفاق افتاده، همین معجزه است. با این معجزه او برهان غایی تسلطش را بر مسائل و مشکلات انسانی نشان داد و بدین وسیله ادعایش را مبنی بر قیامت و حیات بودن به اثبات رسانید. گسترش ایمان در فرد و طرق گوناگونی که ایمان به‌ظهور می‌رسد، در رفتار و سخنان مریم و مرتا نمایان است. سرانجام، اثرات این معجزه رؤسا را بر آن داشت تا اقدام قاطعانه‌ای در مورد عیسی به‌عمل بیاورند، چون می‌ترسیدند شهرت او آنقدر گسترش یابد که نفوذ و اقتدار آنان را تحت‌الشعاع قرار دهد.

واقعهٔ مزبور در آخرین زمستان عمر عیسی به‌وقوع پیوست، و این هنگامی بود که از بیریه برمی‌گشت (۴۰:۱۰) و هنوز عید فصح فرا نرسیده بود (۱:۱۲). این معجزه نقطهٔ اوج خدمت او در همسایگی اورشلیم بود و از نظر آیات، آخرین تماس او با تودهٔ مردم محسوب می‌شد. جدایی ایمان از بی‌ایمانی که در این موقع در بین مردم بود (۱۲:۷و۴۰ الی ۴۴، ۳۰:۸و۵۹، ۱۶:۹، ۱۹:۱۰-۲۱)، پس از این معجزه کاملاً تثبیت شد. رؤسا تدارک قطعی برای قتل او گرفتند، در حالی‌که شاگردان در ایمان خود سخت‌تر می‌شدند.

دو آیهٔ باب دهم که زمینهٔ تاریخی واقعهٔ زنده ساختن ایلعازر را تشکیل می‌دهند، در واقع رابطی هستند بین آغاز خدمت عیسی و اختتام آن. اشاره‌ای که در اینجا به یحیای تعمیددهنده شده، آیهٔ (۱:۴) را در ذهن زنده می‌کند که عیسی به‌خاطر نگرانی فریسیان از موفقیت چشمگیر او، برای نخستین بار از یهودیه خارج می‌شود. آنها ناراحت بودند چون او «بیش از یحیی پیرو یافته» بود. حالا به‌مجرد بازگشت به همان منطقه، او به‌صراحت خصومت آنها را مورد بحث قرار داده (متی ۱:۱۹ به بعد و مرقس ۱:۱۰ به بعد)، ایمان مردمی را که در اثر شهادت یحیی به‌طور نسبی او را پذیرفته بودند، تأیید می‌کند. آنها گفتند: «هر چند یحیی هیچ معجزه نکرد، امّا هر آنچه دربارهٔ این شخص گفت، راست بود» (۴۱:۱۰). فاصلهٔ زمانی بین تماس‌های قبلی که آنها در نواحی بیریه با یحیی داشتند و این خدمت آخر عیسی موجب نشده بود مردم پیام یحیی را از یاد ببرند و یا از اهمیت خدمات عیسی بکاهد. موقعیتی را که آنان برای تفکر در مورد پیشگویی یحیی و خدمات عیسی داشتند عامل مهمی در ایجاد ایمان بود. زنده شدن ایلعازر نقطهٔ پایان مناسبی برای خدمتی بود که هم وسیع‌تر و هم مؤثرتر از خدمت یحیی محسوب می‌شد.

نسبت دادن ایلعازر به مریم و مرتا مبین این واقعیت است که در زمان تحریر واقعهٔ زنده شدن او، وی هنوز در سنت مسیحی شناخته شده نبوده است. احتمالاً برای نخستین بار بود

که ماجرای او به وسیلهٔ این انجیل به گوش مردم می‌رسید. از طرف دیگر، اشاره‌ای که در آیهٔ ۲ به مریم شده، نشان می‌دهد که مردم او را به‌خاطر ماجرای تدهین پاهای عیسی خوب می‌شناختند. مطمئناً در اینجا اشارهٔ یوحنا به یک سری اطلاعاتی است که در دسترس مردم بود زیرا واقعهٔ تدهین را او بعداً تعریف می‌کند.

بیماری و مرگ ایلعازر چیز غیر عادی نبود، زیرا انسان این را از جدّ خود آدم به ارث برده بود. اهمیت این واقعه در انحصاری بودن آن نبود بلکه در معنی‌ای که عیسی بدان بخشید. او تفسیر تازه‌ای از تراژدی بیت‌عنیا به‌دست داد و این کار را در نحوهٔ برخوردش با واکنش‌های گوناگون مردمی که در ارتباط با آن واقعه بودند، انجام داد.

خواهران ایلعازر نخستین واکنش خود را در قالب این خبر به او نشان دادند: «سرور ما، دوست عزیزت بیمار است» (۳). آنها بیماری برادرشان را دلیل موجهی برای دخالت عیسی می‌دانستند. مطمئن بودند عیسی بیش از هر کس به‌هنگام نیاز، فوراً به کمک دوستش می‌رسید.

ولی واکنش عیسی غیر از آن بود که آنها انتظار داشتند. عیسی نگرشی مافوق‌الطبیعه بر این امر داشت، همان‌طور که در مورد مرد کور نیز مشاهده کردیم (باب ۹). بیماری ایلعازر برای اطرافیانش خطر افزاینده‌ای تلقی می‌شد که رو به وخامت می‌رفت و درصدد پایان بخشیدن به زندگی وی بود. ولی برای عیسی این رویداد، ظهور برهان دیگری از قدرت الاهی محسوب می‌شد، این وقفه‌ای در زندگی ایلعازر بود که در نهایت لطمه‌ای به طول عمر زندگانی وی وارد نمی‌کرد. «این بیماری با مرگ پایان نمی‌پذیرد، بلکه برای تجلیل خداست، تا پسر خدا به‌واسطهٔ آن جلال یابد» (۴).

تأخیر عیسی در پاسخ دادن به درخواست فوری خواهران ایلعازر، بدون توجه به تسلط کامل او بر مرگ، غیر قابل توجیه است. اگر عیسی انسانِ محض بود، به شتاب خود را بر بالین ایلعازر می‌رساند و به دلجویی و درمان او می‌پرداخت. با علم به اینکه او قیامت و حیات است، زنده ساختن مرده برای او همان‌قدر آسان بود که شفا دادن مریض. از این گذشته، جهت تأمین منظور او که همانا ایجاد ایمانی راسخ در قلوب خواهران ایلعازر و شاگردانش بود، عمل زنده ساختن مؤثرتر می‌نمود. اگر کسی از عیسی ایراد بگیرد که تأخیر او به خاطر تأمین نقشه‌های خود عملی غیر انسانی است، در پاسخ باید گفت که او سرانجام با وجود خصومت دشمنان و مرگی که انتظارش را می‌کشید، به بیت‌عنیا برگشت. با توجه به این نکته که او بر اوضاع مسلط بود و نیز می‌خواست جانش را به‌خاطر تسلی خاطر دیگران به‌خطر اندازد، تأخیر او را نباید ظلم در حق دیگران دانست بلکه آن را آموزشی سازنده محسوب داشت.

شاگردان نگران بودند زیرا کمی قبل یهودیان قصد سنگسار کردن عیسی را داشتند و حالا او می‌خواست به یهودیه برگردد (۸). در پاسخ به نگرانی آنها عیسی فرمود که امنیت جانش برای او مهم نیست بلکه انجام دادن وظیفه‌اش، «مگر روز، دوازده ساعت نیست؟ آن که در روز راه رود، نمی‌لغزد، زیرا نور این جهان را می‌بیند» (۹). او احساس می‌کرد تا زمانی که در

روشـــنایی مأموریتی که از جانب پدر تفویض شده بود راه رود، لغزش نخواهد خورد. مرگ قسمتی از برنامهٔ زندگی او بود و اگر زنده ساختن ایلعازر زندگی او را به مخاطره می‌انداخت، بدون ناراحتی به استقبال آن می‌رفت.

شاگردان از نظری که عیسی نسبت به مرگ داشت تعجب کردند زیرا نمی‌توانستند نگرش او را داشته باشـــند. او مرگ را "خوابیدن" می‌نامید (۱۱). شاگردان منظورش را نفهمیدند و گمان کردند اشاره به استراحت طبیعی می‌کند که معمولاً بعد از قطع شدن تب به انسان دست می‌دهد. عیســـی با بکار بردن کلمه "خوابیدن" نشـــان می‌دهد که او مرگ را بیهوشی موقتی می‌داند که به دنبالش زندگی دوباره‌ای وجود دارد. با گفتن «و به‌خاطر شـــما شادمانم که آنجا نبودم، تا ایمان آورید. امّا اکنون نزد او برویم» (۱۵)، عیســـی علاقهٔ خود را به آموزش ایمانی که بر مرگ نیز پیروز است نشان داد. اگر ایمان آنها می‌توانست ترسشان را تحت‌الشعاع قرار دهد و بر این اندیشـــه که مرگ نقطهٔ پایان همه چیز است خاتمه دهد، آنگاه آنها آمادگی کافی جهت روبه‌رو شدن با صلیب و رستاخیز او می‌داشتند.

تذکر توما (۱۶) نشان‌دهندهٔ طرز تفکر شاگردان و خود توما است. بدبینی بهترین واژه‌ای اســـت که می‌توان به او نسبت داد. با وجود شرحی که عیسی دربارهٔ مأموریت خود داده بود و با وجود لحن پیروزمندانه‌ای که در کلامش مشـــاهده می‌شـــد، باز توما فکر می‌کند که اگر عیسی به توابع اورشـــلیم برگردد کارش ساخته است و همهٔ امیدها نقش بر آب خواهد شد. این افسردگی دقیقاً همان چیزی بود که عیسی می‌خواست شفا دهد، این شفا حتی واجب‌تر از زنده ساختن ایلعازر بود.

ولی توما در عین بدبینی از خود تهور و بی‌باکی بی‌ســـابقه‌ای نشـــان داد. گرچه رفتن به اورشلیم به‌منزلهٔ مرگ بود ولی او حاضر بود به استقبال این مرگ برود. ایمان او شجاعانه بود ولی نه پیروزمندانه. او آمادگی شـــهید شدن در راه انجام وظیفه را داشت ولی از درک مفهوم پیروزی بر مرگ و تمام قدرت‌های آن بی‌بهره بود. ایمان او هنوز به‌صورت بصیرت عمیق در نیامده بود بلکه در حد عزم و قصد بود.

محور کنفرانس بیت‌عنیا را دو خواهر ایلعازر یعنی مریم و مرتا تشـــکیل می‌دادند. هر دو داغ‌دیده بودند و در واقع همان کلمات ســـرزنش‌آمیز را به عیســـی گفتند: «سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی‌مرد» (۲۱). با این‌حال، تضادهای بین این دو شـــخصیت بیش از تشابهات آن بود. مرتا زنی فعال بود. او وقتی شنید عیسی می‌آید، به بیرون دِه به استقبالش رفت (۲۰). ولی مریم در خانه غرق ماتم بود. در گفتار مرتا تأکید روی برادر "من" بود که نشانهٔ شخصیت پرخاشگر و حس تملک او است. ولی مریم تأکید را روی "*برادر*" من گذاشت[1] زیرا طبیعت ظریف او با از دســـت رفتن عامل محبت او صدمه دیده بود. مرتا امید آتی به قیامت داشت: «می‌دانم که در روز قیامت برخواهد خاســـت» (۲۴). ولی مریـــم با حالی افتاده و فروتن در مقابل عیسی قرار گرفت و از حال خود هیچ نگفت. مرتا حرف می‌زد ولی مریم گریه می‌کرد.

---

۱ از روی ترتیب کلمات یونانی می‌توان این تفاوت تأکید را مشاهده کرد.

هر دو به عیسی به‌عنوان یک مرد و یک دوست ایمان داشتند، ولی از رفتار مرتا وقتی عیسی حکم به برداشتن در قبر می‌کند پیداست که انتظار زنده شدن فوری برادرش را نداشت.

یهودیانی که در اینجا دیده می‌شوند گروه دیگری بودند که به خانهٔ ایلعازر آمده بودند تا خواهرانش را تسلی دهند (۱۹). اینها با وفاداری به وضع این خانواده رسیدگی می‌کردند (۳۱) و از رفتار عیسی نیز تا حدی قدردانی می‌نمودند (۳۶). کاری که از یهودیت در این موقع برمی‌آمد این بود که با داغ‌دیدگان همدردی کند و تسلیت بگوید، غیر از این راه‌حل سازنده‌ای نداشت. ناتوانی در ارائهٔ هر گونه امیدی به خواهران داغ‌دیده نشان‌دهندهٔ این واقعیت هست که در یهودیت هیچ شهادت واضحی بر حیات جاودانی وجود نداشت، و فقط مسیح است که «حیات و بی‌فسادی را روشن گردانید به‌وسیلهٔ انجیل» (دوم تیموتائوس ۱:۱۰). ایمان یهودیان تا این حد بود که «آیا کسی که چشمان آن مردِ کور را گشود، نمی‌توانست مانع از مرگ ایلعازَر شود؟» (۳۷)

با این سوءتعبیر و ایمان ناقصی که آنها داشتند، عمل عیسی بر سر قبر ایلعازر واقعاً متقاعدکننده بود. او خود را به شاگردان مشوش و خواهران عزادار همچون قیامت و حیات معرفی کرده، از آنها خواسته بود که با وجود تمام مشکلات ظاهری به او ایمان داشته باشند (۲۵). حالا وقت آن بود که او قدرتش را به اثبات برساند. آیا او می‌تواند این کار را بکند؟

شروع کار عیسی با نشان دادن احساسات خودش همراه بود. در هیچ جای انجیل یوحنا نمی‌بینیم که الوهیت بدون احساس و به‌شکل نیروی صِرف عمل کند. عیسی می‌توانست در مقابل سوگ و ماتم بی‌تفاوت بماند، زیرا می‌دانست این غم به شادی مبدل خواهد شد. با این حال، در غم داغ‌دیدگان شریک شد. عمق این غم را می‌توان در کلماتی که درک تازه‌ای از شخصیت او را به‌دست می‌داد، ملاحظه کرد. خواهران و کسانی که با آنها بودند "گریه" می‌کردند که واژهٔ یونانی "گریه" به‌معنی شیون است. ولی عیسی به این شکل گریه نمی‌کرد بلکه «در روح برآشفت و سخت منقلب گشت» (۳۳). از این دو اصطلاحی که در مورد عیسی به‌کار رفته، اولی به‌معنی "صفیر کشیدن" است و دلالت بر ناراحتی و عصبانیت می‌کند تا بر غم. وقتی نگاه عیسی به قبرستان بیت‌عنیا افتاد و سکوت مرگباری را که نسل بشر را در ماتم فرو برده بود دید، خشمش بر این دشمن بزرگ بشریت شعله‌ور شد. مرگ برای او مانعی غیر قابل عبور نبود بلکه دعوت به مبارزه بود. واژهٔ دوم همان است که در (۷:۵) نیز به‌معنی "حرکت" آب و در (۱:۱۴) در جملهٔ «دل شما مضطرب نباشد» آمده است. او قادر بود اضطراب آنان را فرو نشاند زیرا خود از آن گذشته بود. البته احساسات او زیاد هم تودار نبود چون در (۳۵:۱۱) می‌خوانیم که «اشک از چشمان عیسی سرازیر شد.» این واژه شدت احساسات را نشان می‌دهد تا گریه و زاری همراه با بی‌قراری. منظر مرگ بر عیسی بی‌تأثیر نبود.

دومین کار عیسی این بود که ایمان شخص را به حرکت وادارد. قبلاً مرتا اعتراف کرده بود که عیسی پسر خدا است (۲۷) و زمان فعلی که او به‌کار می‌برد، دلالت بر اعتقاد راسخ او می‌کند. اعتراف تئوری‌وار به ایمان یک چیز بود و برداشتن سنگ قبر چیز دیگر. برداشتن

سنگ در واقع نشان دادن فساد مرگ با انتظار وقوع یک معجزه بود. مرتا اعتراض کرد ولی عیسی اصرار داشت او در این عمل پیش‌قدم شود و مرتا هم اطاعت کرد و برخلاف حکم عقل که می‌گفت دیگر بدن ایلعازر به جسد فاسدی تبدیل شده است، قدمی برداشت.

دعای عیسی قابل توجه است، زیرا قبل از اینکه نتیجه‌ای ببیند شکر می‌کند، همانطوری که او از مرتا خواسته بود قبل از دیدن نتیجه، با ایمان به او عمل کند. عیسی انتظار نداشت که بیش از ایمانی که او به پدر داشت، مرتا به او ایمان داشته باشد. از این گذشته، دعای او بیشتر به این خاطر بود که مردم را از مأموریت الاهی خود آگاه سازد نه به این سبب که او می‌بایست تقاضای خود را با صدای بلند به خدا بگوید. رابطهٔ باطنی او با پدر کافی بود که او خواست‌هایش را در دل از او بخواهد، ولی این رابطهٔ نهان برای مردم تأثیری نداشت.

طنین فرمان عیسی، آخرین مرحلهٔ کار او بود. کلام عیسی دریا را آرام کرده بود و حالا همان صدا، مرده را به زندگی فرا می‌خواند. در واقع کلام خود او به‌تحقق پیوست که فرموده بود: «زمانی فرامی‌رسد، بلکه هم‌اکنون است، که مردگان صدای پسر خدا را می‌شنوند و کسانی که به گوش گیرند، زنده خواهند شد» (۲۴:۵). به همین قسم، پولس رسول در ارتباط با موضوع قیامت ایمانداران، صحبت از "آواز رئیس فرشتگان" می‌کند.[1] صدای عیسی فرمانی بود که از گلوی فرمانروای مرگ برمی‌خاست.

اجرای فرمان، برق‌آسا به‌وقوع پیوست. «پس آن مرده، دست و پا در کفن بسته و دستمالی گِرد صورت پیچیده، بیرون آمد» (۴۴). یهودیان مرده را با کفن باندپیچی می‌کردند.[2] این باندپیچی از زیر شانه تا نوک پا را می‌پوشاند و شانه‌ها لخت می‌ماند، و با پارچه (دستمال) سر را می‌بستند. با این حساب، ایلعازر به هیچ وجه نمی‌توانست حرکتی بکند. بنابراین ظاهر شدن او به در قبر را فقط چنین می‌توان توجیه کرد که همان قدرتی که او را زنده ساخت همان نیز او را به دم در قبر آورد. به‌طوری که عیسی توانست بگوید: «او را باز کنید و بگذارید برود» (۴۴).

زنده شدن ایلعازر را نمی‌توان قیامت دانست، زیرا ایلعازر بعد از آن واقعه درست از همان حالتی برخوردار شد که قبل از مریض شدن داشت. روال نابودی بدن او تغییر مسیر داده بود و بدن به سلامت قبلی برگشته بود. گرچه بعداً ذکری از مرگ او در انجیل نشده ولی تا آنجا که می‌دانیم او بدنی فناناپذیر پیدا نکرد.

همان‌طور که در مورد نشانه‌های دیگر ملاحظه شد، در اینجا نیز نتیجهٔ این معجزه به‌وجود آمدن ایمان و بی‌ایمانی بود. بسیاری از یهودیان که معجزه را دیده بودند، ایمان آوردند. برخی مانند آن مرد کنار حوض به فریسیان گزارش دادند که عیسی چه کار کرده بود. کار اینها از روی حسن‌نیت نبود، زیرا همه از خصومت فریسیان نسبت به عیسی مطلع بودند. سخنان

---

۱ (اول تسالونیکیان ۱۶:۴)، معادل آن به فارسی می‌شود «با یک صدای ملکوتی» (منسوب به «ملک» به‌معنی فرشته). تأکید روی صاحب صدا نیست بلکه نوع و ماهیت صدا.

۲ کلمه «به دستمالی پیچیده» (باندپیچی) در عهدجدید فقط در اینجا به‌کار رفته است. در یک پاپیروس طبی متعلق به قرن دوم نیز این واژه مشاهده شده است.

ابراهیم که در داستان (لوقا ۳۱:۱۶) آمده است در اینجا مصداق پیدا می‌کند: «اگر به موسی و انبیا گوش نسپارند، حتی اگر کسی از مردگان زنده شود، مجاب نخواهند شد.»

همان‌طور که ایمان نمی‌تواند ساکت بماند، بی‌ایمانی نیز آرام نمی‌ماند و در ذات آن جنب و جوشی هست. بی‌ایمانی ســـران یهود خیلی وقت بود که از حالت ناباوری ساده نسبت به ادعاهای عیسی درآمده بود. کارهای عیسی زیاد، و بسیار واقعی و عالی‌تر از آن بود که بتوان خم به ابرو نیاورد و ساکت نشست. بی‌ایمانی دیر یا زود طینت خود را که همانا خودخواهی و غرور اســـت نشـــان می‌دهد. وقتی قیافا گفت: «اگر بگذاریم همچنان پیش رود، همه به او ایمان خواهند آورد، و رومیان آمده، این مکان و این قوم را از دست ما خواهند ستاند» (۴۸)، در واقع به قدرت کلام و واقعیت معجزات عیســـی اعتراف می‌کرد. از طرف دیگر، گرچه او و رهبران یهود دل خوشی از رومیان نداشتند ولی می‌ترسیدند جا، مقام و راحتی که از برکت آنها داشتند، از دست بدهند. در شورایی که به دنبال این معجزه تشکیل گردید، تصمیم بر این شد که به هر وسیله‌ای که شده عیسی را از میان بردارند. خصومت و کینه‌ای که قبلاً به‌صورت تقلای به تله انداختن عیســـی در بحث یا دستگیری او ظاهر می‌شد، این بار به‌صورت عزمی راسخ مبنی بر کشتن قطعی او درآمد.

دوران بحران

دوران بحران

الف) کناره‌گیری به افرایم
ب) بازگشت به بیت‌عنیا
پ) ورود به اورشلیم
ت) دیدار یونانیان

دوران بحران

(۱۱:۵۴-۱۲:۳۶الف)

پس از زنده ساختن ایلعازر، کشمکش موجود به‌قدری شدت یافته بود که ایجاب می‌کرد تصمیمی قطعی در این مورد گرفته شود. ایمان، اگر واقعاً می‌خواست به شکل ایمان باقی بماند، مستلزم این بود که به صورت تسلیم قطعی و واقعی دربیاید. از طرف دیگر، بی‌ایمانی نیز دیگر تاب تحمل عیسی را نداشت. باب دوازدهم دربرگیرندهٔ نقطهٔ عطفی است که از طرح داستان منتج می‌گردد.

متن (۱۱:۵۴-۱۲:۳۶الف) را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد که هر یک در این لحظات بحرانی، روابط گروهی خاص را با عیسی نشان می‌دهد.

کناره‌گیری به افرایم	(۱۱:۵۴-۵۷)	دشمنان
بازگشت به بیت‌عنیا	(۱۲:۱-۱۱)	دوستان
ورود به اورشلیم	(۱۲:۱۲-۱۹)	مردم
دیدار یونانیان	(۱۲:۲۰-۳۶الف)	امت‌ها

هرگاه این بخش‌ها را با هم جمع کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که در برنامهٔ عیسی تغییری به‌وجود آمده بود و او دیگر در جمع مردم حاضر نمی‌شد بلکه خود را وقف خدمت خصوصی شاگردان کرده بود، زیرا بعد از ورود به اورشلیم هیچ‌گاه او را در جمع مردم نمی‌یابیم. از حالت کلی او پیداست که انتظار بحران را داشت. «ساعتی رسیده است»، (۲۳) نکتهٔ اصلی این قسمت را تشکیل می‌دهد. از اینجا به بعد، داستان انجیل سریع به طرف نتیجهٔ آن پیش می‌رود.

تاریخ زدن این بحران به‌صورت عبارت شش روز قبل از عید فصح، نشان می‌دهد که چطور نکتهٔ اصلی برای آخر داستان نگه داشته شده است. نتیجهٔ داستان در آخرین قسمت آن نمایان می‌شود و آن هم به صورتی که هیچ‌کس انتظارش را نداشت.

کناره‌گیری به افرایم (۱۱:۵۴-۵۷)

زمان کوتاه بین زنده ساختن ایلعازر و بازگشت عیسی به اورشلیم، با اقامت در شهری به نام افرایم سپری شد. محل دقیق این شهر معلوم نیست، ولی احتمالاً در دشت‌های شمال یا شمال غربی اورشلیم بوده است. عیسی بدین جهت به این مکان آمده بود تا دور از مزاحمت

دیگران بتواند قبل از مرگش با شاگردانش گفتگویی داشته باشد. جوّ به‌شدت متشنج بود زیرا چه مردم عادی و چه دشمنان عیسی انتظار داشتند او به عید فصح بیاید و هر دو گروه مشتاق دیدن او بودند. مردم مشکوک بودند که آیا او جانش را به خطر خواهد انداخت و به جشن خواهد آمد یا نه؟ فریسیان و رؤسای کهنه با بی‌صبری منتظر بودند که او را دستگیر کنند (۵۶و۵۷).

بازگشت به بیت‌عنیا (۱۲:۱-۱۱)

طبق روایت یوحنا، نخستین رویداد هفتهٔ آخر عمر عیسی عبارت بود از شامی که به افتخار عیسی به‌وسیلهٔ دوستان او در بیت‌عنیا ترتیب یافته بود. مرتا مثل همیشه فعال بود و پذیرایی از مهمانان را به‌عهده داشت. در این متن دو بار به ایلعازر اشاره شده و چنین استنباط می‌شود که ظاهر شدن او در جمع کمی غیر عادی بود. این استنباط را می‌توان از نسبت دادن بیت‌عنیا به «جایی که عیسی ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود»، (با اینکه در باب ۱۱ آمده که خانهٔ او در بیت‌عنیا بود)، و نیز این جمله که «ایلعازَر از جمله کسانی بود که با عیسی بر سفره نشسته بود» (۲) فهمید. شاید کنجکاوی بیش از حد مردم مایهٔ رنجش او بود و او کوشش می‌کرد تا آنجا که امکان داشت از آنها دور بماند.

شخصیت‌های اصلی این مهمانی را مریم و یهودا تشکیل می‌دادند. تضاد این دو شخصیت بسیار چشمگیر است. مریم مظهر جانبازی بود؛ یهودا نمونهٔ خودخواهی. مریم احساس خود را با دادن هدیه‌ای گرانبها نشان داد؛ یهودا با ارائهٔ طنزی بی‌ارزش خود را لو داد. مریم مقام خودش را در کنیزی عیسی می‌دانست؛ یهودا در مقام منتقد سخن می‌گفت. مریم با تدهین بدن عیسی جهت تدفین (۷) بصیرت روحانی خود را به عرصهٔ ظهور رسانید. احتمالاً او این احساس را داشت که ممکن است دیگر عیسی را نبیند. یهودا حرف احمقانه‌ای زد که از آدم زیرکی چون او بعید بود: «چرا این عطر به سیصد دینار فروخته نشد، تا بهایش به فقرا داده شود؟» (۵) در بین تمام دوستانی که عیسی داشت نام مریم به خاطر وفاداری او به یادگار ماند. ولی در تمام دنیا از یهودا به عنوان خائن یاد می‌شود.

این تضاد نشانهٔ پیشرفت ایمان و بی‌ایمانی در بین پیروان خود عیسی است. ترس و خجالت طبیعی مریم جای خود را به حرارت و شوق روحانی که به وسیلهٔ ایمانش شعله‌ور می‌شد، داده بود. زنده شدن برادرش در او چنان قدردانی ایجاد کرده بود که نمی‌توانست آن را پنهان کند، و تقدیم عطر گرانبها نمونهٔ بارز آن است. ایمان او به وقف و سرسپردگی منتهی شده بود.

از جانب دیگر، ممکن است بی‌وفایی یهودا در اثر لاقیدی عیسی نسبت به امتیازات شاهانه‌ای که می‌توانست ازمعجزاتش بگیرد، بوده باشد. برخلاف تمایل شاگردان به کودتایی سیاسی علیه دولت روم، عیسی از صحبت دربارهٔ امور سیاسی پرهیز کرد و در عوض دربارهٔ تسلیم خویش به مرگ سخن می‌گفت. احتمالاً یهودا از این وضع خسته شده بود زیرا می‌دید رویایی که دربارهٔ برقراری سلطنت داشت جامهٔ عمل نمی‌پوشید. اگر این سلطنت فوراً

برقرار نمی‌شد، رابطهٔ او با عیسی برایش گران تمام می‌شد، زیرا او را در وضعیتی قرار می‌داد که همه چیز را از دست داده، و چیزی به دست نیاورده بود. ولی اگر عیسی را لو می‌داد، دست‌کم پولی نصیبش می‌شد و جزو دستهٔ پیروزمند کاهنان درمی‌آمد. عمل یهودا نمایشگر این واقعیت است که انکار و لغزش نتیجهٔ طبیعی بی‌ایمانی است. چون او نخواست خود را به برنامهٔ عیسی تسلیم کند، مجبور شد مسیر مخالف را برگزیند. یوحنا او را شخصی بی‌قرار، ناراضی، پول‌پرست، و نادرست معرفی می‌کند.

همان مرحلهٔ جداسازی که بین شاگردان به‌وقوع می‌پیوست، در میان مردم عادی نیز جریان داشت. بسیاری از کسانی که در این جشن شرکت داشتند در واقع جزو مدعوین رسمی نبودند بلکه صرفاً برای دیدن ایلعازر آمده بودند. دیدن ایلعازر به‌قدری متقاعدکننده بود که «بسیاری از یهودیان از ایشان رویگردان شوند و به عیسی ایمان آورند» (۱۱).

بنابراین بازگشت به بیت‌عنیا توأم بود با تشدید بی‌ایمانی و نیز ازدیاد دوستان عیسی از نظر تعداد و قدرت. همه اینها در زیر سایهٔ صلیب انجام می‌گرفت.

ورود به اورشلیم (۱۲:۱۲-۱۹)

در تعریفی که یوحنا از ورود به اورشلیم می‌کند بیش از سایر اناجیل بر رفتار و اعمال مردم توجه دارد. در اینجا هیچ صحبتی از آمادگی عیسی و شاگردان جهت ورود به اورشلیم نشده و اثری از واکنش عیسی در قبال غریو شادی جماعت نیز دیده نمی‌شود. یوحنا تمام این ماجرا را به صورت نشانه‌ای از واکنش مردم نسبت به ادعاهای عیسی ارائه می‌دهد.

از دو "گروه" نام برده شده: یکی گروه زائران خارجی که به عید آمده و شنیده بودند که عیسی نیز در راه است، و دیگری گروهی از اهالی آنجا که در ضمن شاهد زنده شدن ایلعازر در بیت‌عنیا بودند (۱۷). گروه اول در اثر شنیدن خبر معجزه از او استقبال می‌کردند، (۱۸)، و گروه دوم به خاطر اینکه خود شاهد آن معجزه بوده‌اند.

نقل قول (مزمور ۱۱۸:۲۵و۲۶)، «هوشیانا: مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید!»، در اینجا بسیار پرمعنی است. مزمور ۱۱۸ یکی از مزامیری بود که هنگام عید فصح سرائیده می‌شد. قسمتی که هنگام ورود عیسی به اورشلیم سرائیده شد، در واقع منتخبی از دو آیه‌ای بود که به صورت دعا جهت به‌وقوع پیوستن نجات ازجانب خدا به‌عمل می‌آمد. "هوشیعانا"، ابراز احساسات نبود بلکه جملهٔ امری عبری به معنی "الان نجات بده" است. انتظار عید فصح این بود که مسیح خدا برگردد و قوم خویش را نجات دهد. جماعت با اطلاق این مزمور به عیسی در واقع او را مسیح موعود خواندند و از او خواستند قدرت خویش را نشان دهد. این نیز قصد دیگری برای پادشاه ساختن او بود، هر چند با مقایسه با قصد اول کمتر عملی می‌نمود (۱۵:۶).

عمل سوار شدن روی الاغ که در "اناجیل همانند" قسمت قابل ملاحظه‌ای را به خود اختصاص داده، در اینجا به طور گذرا مورد توجه قرار گرفته است. به هر تقدیر، این مطلب

با عهدعتیق ارتباط پیدا می‌کرد.[1] داوران و پادشاهان عهدعتیق هنگام ابلاغ خبر صلح بر الاغ سوار شدند. از اسب فقط به منظور شروع جنگ استفاده می‌کردند. با توجه به وقوع این نبوت، عیسی خود را نه به‌صورت جنگاور بلکه همچون سلطان صلح معرفی می‌کرد. او مدعی حق سلطنت خویش بود، ولی نه به مفهوم نظامی. گیجی شاگردان از این عمل عیسی از آنجا ناشی می‌شد که می‌دیدند او خود را به‌صورت پادشاه اسرائیل درآورده ولی از امتیازات مسلم سلطنتی استفاده نمی‌کند. این گیجی آنها تنها وقتی برطرف شد و آنها توانستند انگیزهٔ عیسی را بفهمند که او را بعد از قیامش ملاقات کردند.[2]

دیدار یونانیان (۱۲:۲۰-۳۶الف)

در اینجا گروه جدیدی معرفی می‌شود: «در میان کسانی که برای عبادت در عید آمده بودند، شماری یونانی بودند» (۲۰). اینها از والدین غیریهودی متولد شده، و زبانشان یونانی بود و احتمالاً به دین یهود گرویده بودند زیرا جزو زائران برای شرکت در عید فصح به اورشلیم آمده بودند. این عده مانند کرنیلیوس، سردار رومی (اعمال ۱۰و۱۱)، در یهودیت چیزی یافته بودند که بهتر از بت‌پرستی بی‌معنی خودشان بود. وحدانیت یهوه در مقابل تعدد خدایان بت‌پرستان؛ عظمت عدالت او در مقابل عشرت‌طلبی خدایان آنها؛ و مکاشفهٔ مدون شریعت به عوض عقاید پوچ فلسفه‌های متناقض سبب شد این غیریهودی‌ها یهودیت را برگزینند. جزو این دسته می‌توان لیدیه (اعمال ۱۴:۱۶)، بسیاری از ایمانداران تسالونیکی (اعمال ۴:۱۷)، گروهی از شنوندگان پولس در آتن (اعمال ۱۷:۱۷) و در قرنتس (اعمال ۴:۱۸) را نام برد. در قرن اول بودند کسانی که به یهودیت گرویدند و کلیسای اولیه تعدادی از این افراد را داشت که بدین وسیله از بت‌پرستی به مسیح روی آورده بودند.

یونانیان تماس مستقیم با عیسی برقرار نکردند. شاید نمی‌خواستند با معلم بزرگ یهودیت صحبت کنند و ترجیح می‌دادند از طریق یک دوست با او آشنا شوند. بدین منظور پیش فیلیپس آمدند: «سرور ما، می‌خواهیم عیسی را ببینیم» (۲۱:۱۲).

معلوم نیست چرا آنها فیلیپس را به‌عنوان سخنگوی خود برگزیدند. فیلیپس، اسمی یونانی و به معنی "دوستدار اسب‌ها" بود، که می‌تواند گویای این واقعیت باشد که او در جامعه‌ای یونانی‌زبان متولد شده بود. در این صورت، او می‌توانست به زبان آنها سخن بگوید و طرز فکرشان را بفهمد. به‌نظر می‌رسد او آدمی بود که می‌شد بدون مقدمه و معرفی با او وارد گفتگو شد. از قراین پیداست که رفتارش با یونانیان دوستانه بود زیرا فوری تقاضای آنان را با دوستش اندریاس در میان گذاشت، و بعد هر دو پیش عیسی رفتند.

---

۱ (زکریا ۹:۹).

۲ به (یوحنا ۱۶:۱۲و۲۲:۲) مراجعه کنید. هر دو این آیات به همراه بابهای ۲۰و۲۱ نشان می‌دهند که شناخت و تعبیر شاگردان از شخصیت و کارهای عیسی در اناجیل، وابسته به تجربه‌ای است که آنان بعد از قیام عیسی با وی داشتند.

یوحنا نمی‌گوید که سرانجام آیا یونانیان موفق شدند با عیسی صحبت کنند یا نه. ولی این پیشنهاد آنها سبب شد عیسی خطابه‌ای یک‌نفره و طولانی که آیات (۲۳-۳۶الف) را در برمی‌گیرد، ارائه دهد. ضمیر "ایشان" در آیهٔ ۲۳ امکان دارد به یونانیان اطلاق شده باشد، ولی به‌نظر می‌رسد اطلاق آن به فیلیپس و اندریاس مناسب‌تر باشد. از این گذشته، بقیهٔ آیات، دیگر از یونانیان سخنی به میان نمی‌آورند. گروه مردم مجدداً در آیهٔ ۲۹ و ۳۴ ظاهر می‌شوند و با عیسی به گفتگو می‌پردازند. اگر "یونانیان" جزو این "گروه" نبوده باشند، دیگر نمی‌توان قطعاً گفت که عیسی به پرسش آنان پاسخ داده است.

به هر حال، معرفی یونانیان اتفاقی نبود زیرا سخنرانی عیسی که به سبب درخواست آنان شروع شد از اهمیت خاصی برخوردار است. این سخنرانی از مقصود او از آمدن به زمین و قصد او از انجام دادن این مقصود پرده برمی‌داشت. این رویداد را می‌توان با واقعهٔ باغ جتسیمانی که در "اناجیل همانند" آمده مقایسه کرد، زیرا نگاهی گذرا بود بر شخصیت باطنی وی در این لحظهٔ بحرانی و حساس.

اعلام فرا رسیدن "ساعت" (۲۳:۱۲) از جانب عیسی افکار او را نمایان می‌ساخت. مفهوم "ساعت" که سرنوشت عیسی را مشخص می‌ساخت، زیربنای تمام نوشته‌های یوحنا است. این مفهوم را نخست در (۴:۲) ملاحظه کردیم وقتی او به مادرش گفت "ساعت" او هنوز نرسیده است. در آن وقت، زمان مناسب برای اعلام ادعاهای مسیح‌گونهٔ وی هنوز نرسیده بود. در باب هفتم او رفتن به عید را عقب می‌اندازد زیرا "ساعت" وی هنوز نرسیده بود (۶:۷) و ناتوانی دشمنان در دستگیری او نیز به همان دلیل ذکر نشده است (۳۰:۷). از طرف دیگر تحقیق یونانیان نمایشگر این امر است که در بین غیریهودیانی که خارج از برکات مسیح موعود به اسرائیل قرار داشتند، علاقه‌ای نسبت به او ایجاد می‌شد. آنها «از مسیح جدا، از اهلیت اسرائیل محروم و با عهدهای شامل وعده، بیگانه، و بی‌امید و بی‌خدا در این جهان» بودند (افسسیان ۱۲:۲). البته وقتی آنها به دین یهود می‌گرویدند می‌توانستند از برکات و امتیازات آن برخوردار شوند ولی تنها به دلیل یهود بودن و نه امت بودن. برای پذیرفته شدن یونانیان در خانوادهٔ الاهی ایجاد عهدی تازه بین خدا و انسان اجتناب‌ناپذیر بود. عیسی این گرایش یونانیان را حمل بر چنین عهدی کرد که فقط توسط مرگ او ممکن بود. کسانی که "در آن وقت دور" بودند "به خون مسیح نزدیک آورده" شدند (افسسیان ۱۳:۲). علاقهٔ بی‌غل و غش امت‌ها ایجاب می‌کرد گروه جدیدی تشکیل شود که در آن نه یهود باشد نه امت؛ نه غلام باشد نه آزاد. چنین گروهی تنها به‌وسیلهٔ زحمات و مرگ مسیح می‌توانست ایجاد شود.

دلیل اصلی وجود صلیب همین موضوع بود که در عهد تازه نهفته بود. وقتی عیسی فرمود: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر دانهٔ گندم در خاک نیفتد و نمیرد، تنها می‌ماند؛ امّا اگر بمیرد بارِ بسیار می‌آورد» (۲۴)، در واقع اشاره به این امر می‌کرد که زندگی تازه تنها و از طریق مرگ میسر است. این قانون به اندازهٔ عمل برداشت محصول عمومیت داشت و به اندازهٔ قانون گریز از مرکز انکارناپذیر بود. عیسی با به‌کار گرفتن این قوانین در مورد امور روحانی برای شاگردان آشکار ساخت که عامل موفقیتشان، حقیقتی است که او با مرگش آن را به‌ظهور می‌رساند.

نتیجهٔ به‌وقوع پیوستن چنین امری با اندوه توأم بود. «اکنون جان من مضطرب است. چه بگویم؟» (۲۷) عیسی دو کار می‌توانست بکند: بخواهد از این ساعت رنج‌ها در امان باشد و یا از آن عبور کند. میل طبیعی و خواست انسانی نمی‌خواهد با مرگ روبه‌رو شود، همان‌طور که از شق اول عیسی پیدا است: «پدر! مرا از این ساعت رهایی ده.» عکس‌العمل طبیعی او نسبت به خطر همین بود، ولی واکنش آنی را نباید با تصمیم اساسی یکی دانست. شق دوم، نمایشگر خواست واقعی عیسی بود: «امّا برای همین منظور به این ساعت رسیده‌ام» (۲۷ب). تصمیم پسر خدا بر هوس استوار نبود بلکه بر اصل.

این تصمیم ناشی از تعصبی نابخردانه نبود بلکه قسمتی از وفاداری شخص عیسی را نسبت به پدر دربرداشت. قصد او به‌جا آوردن درخواستی بود که به شاگردان یاد داده بود: «نام تو مقدس باد» (متی ۹:۶). هدف اساسی زندگی او این بود که نام پدر را برتر از هر آرزو و راحتی شخصی قرار دهد. با این عمل، او اطاعت و محبت کامل خود را به خدا نشان داد.

اطاعت او از پدر حکم محکومیت جهان را صادر می‌کرد زیرا صلیب تناقضی را نشان می‌داد که بین اطاعت مسیح و نااطاعتی و یاغیگری انسان موجود بود. اطاعت او پیروزی بر شیطان بود زیرا بدین وسیله برهٔ قربانی خدا بر خواهش نفس و خودخواهی که منشاء تمام فلسفهٔ شیطان است غالب آمد. رئیس این جهان به وسیلهٔ هوا و هوس، شیادی، دروغ و ظلم به موفقیت دست یافته بود. پسر خدا با مرگ متواضعانهٔ خویش در کمال پاکی و صداقت و بخشش، تمام مردم را به طرف خود جذب می‌کند. پیروزی غایی نصیب مسیح می‌شود.

واکنش مردم را دو بار در این قسمت می‌خوانیم: یکی هنگامی که پدر از آسمان سخن می‌گوید و دیگری وقتی عیسی مرگ خویش را اعلام می‌کند. در مورد اول مردم به‌طور ناقص سر و صدایی می‌شنیدند که پاسخ پدر به درخواست عیسی را دربرداشت. برخی آن صدا را رعد دانستند، و بعضی دیگر که احتمالاً به اهمیت آن پی برده بودند آن را صدای فرشته قلمداد کردند (۲۹). هر چند بنا به گفتهٔ عیسی این صدا برای مردم بود، ولی به‌نظر می‌رسد که هیچ‌کس دقیقاً نفهمید چه شد. مانند شهادت دیگری که خدا داد، این بار نیز مکاشفهٔ او متوجه تمام مردم بود، ولی فقط کسانی قادر به درک آن بودند که گوش شنوا داشتند. این مکاشفهٔ الاهی شبیه "صدایی" بود که هنگام ایمان آوردن پولس "شنیده" شد. گرچه همراهان پولس صدایی شنیدند (اعمال ۷:۹)، اما آن صدا برایشان مشخص و مفهوم نبود لذا نمی‌دانستند چه می‌گوید (اعمال ۹:۲۲).

دومین واکنش مردم در قبال پیشگویی مرگ عیسی بود. آنها نمی‌توانستند این را هضم کنند که اگر او مسیح موعود است چطور قرار است زحمت بکشد و بمیرد. "بلند کرده شدن"[۱] برای آنها به معنی مصلوب شدن بود، و مرگ روی صلیب با درکی که آنها از "پسر

---

۱ Hypsoo پنج بار در یوحنا به‌کار رفته است. (۱۴:۳) دو بار، (۲۸:۸، ۳۲:۱۲و۳۴). این واژه به معنی «بلند کردن» یا «تجلیل» است، ولی در این انجیل صرفاً به معنی بلند کردن روی صلیب آمده است. صلیب از نظر معنوی یک نوع تحقیر بود تا تجلیل. عیسی باید این واژه را مخصوصاً انتخاب کرده باشد تا توجه شنوندگانش را جلب نماید. صلیب در نظر عیسی یک پیروزی بود، نه یک شکست.

انسان" داشتند، کاملاً مغایر بود. همین‌طور "پسر انسان" چنانچه به (دانیال ۱۳:۷) اشاره می‌کرد، مسیح موعودی را وعده می‌داد که با ابرهای آسمان می‌آمد. آنها چنین استدلال کردند که عیسی نمی‌تواند مسیح موعود عهدعتیق باشد، حتماً او یک "پسر انسان" دیگری است. عیسی درصدد جواب برنیامد، بلکه برای آخرین بار ایمان آنها را به مبارزه طلبید. «تا اندک زمانی دیگر، نور با شماست. پس تا زمانی که هنوز نور را دارید، راه بروید، مبادا تاریکی شما را فرو گیرد. آن که در تاریکی راه می‌رود، نمی‌داند کجا می‌رود. متا زمانی که نور را دارید، به نور ایمان آورید تا فرزندان نور گردید» (۳۵و۳۶الف). در واقع اشارهٔ به نور، تمام تعالیم روحانی که در این مورد بیان شده بود جمع‌بندی نمود. ایدهٔ نور که از "مقدمه" آغاز شده بود، کلمه‌ای بود که به صورت نمادی روحانی به‌وسیلهٔ یوحنا به‌کار می‌رفت. کسی که به عنوان نور به جهان آمده بود و هر انسان را منور می‌ساخت، حالا در شرف عبور از ظلمت صلیب و ترک جهان بود. اگر شنوندگانش می‌خواستند از حضور او مستفیض شوند الان که با آنها بود می‌توانستند این کار را انجام دهند.

تمام نیروهای ایمان و بی‌ایمانی که بر عیسی تأثیر گذاشته بودند در این دوران بحران ظاهر می‌شوند. نفرت یهودیان، حسادت یهودا، وفاداری مریم، انتظار مردم غیریهودی، قصد عیسی از خواندن و تربیت شاگردان، جدال شیطان، و بالاتر از همه، ارادهٔ پدر بر تصمیمی متمرکز شده بود که صلیب و قیام را به‌وجود آورد. همان‌طور که از (۳۶:۱۲ب) پیدا است هنوز یک خدمت خصوصی دیگر باقی مانده بود که می‌بایست انجام می‌شد، ولی این جمله در واقع پایان بخش خدمات او بود که فرمود: «امّا برای همین منظور به این ساعت رسیده‌ام.» «پدر، نام خود را جلال ده!» (۲۷:۱۲ب و ۲۸الف). از این لحظه به بعد، عیسی با گام‌های مستحکم به سوی صلیب پیش می‌رفت.

دوران گفتگو

دوران گفتگو

الف) انتقال
۱- تبصرهٔ نویسنده
۲- پیام عیسی به مردم
۳- شام آخر
۴- اخراج خائن
ب) گفتگو با شاگردان
۱- گفتگو دربارهٔ آمادگی
۲- گفتگو دربارهٔ روابط
۳- گفتگو دربارهٔ مکاشفه
پ) گفتگو با پدر

فصل هشتم

دوران گفتگو

(۱۲:۳۶ب-۱۷:۲۶)

انتقال (۱۲:۳۶ب-۱۳:۳۰)

در ترتیب روایت یوحنا، جملهٔ دوم (۱۲:۳۶)، وقفه‌ای ایجاد می‌کند. تغییری در خدمت عیسی از عمومی به خصوصی دیده می‌شود که بر نگارش نیز تأثیر می‌گذارد. دو پاراگراف آخر باب دوازدهم این انتقال از خدمات طولانی عمومی عیسی به خدمات کوتاه مدت خصوصی قبل از صلیب را تشکیل می‌دهد.

تبصرهٔ نویسنده (۱۲:۳۶ب-۴۳)

پاراگراف (۱۲:۳۶ب-۴۳) به‌صورت تبصره‌ای در داستان آمده است. آخرین کلمات بخش قبلی در آیهٔ (۳۶ب) می‌گوید عیسی خود را از عرصهٔ فعالیت‌ها عقب کشید، در حالی‌که آیهٔ ۴۴ حاکی از آن است که او خطابه‌ای در جمع ایراد نمود. آیات (۴۴-۵۰) به‌نظر می‌رسد مربوط به بخشی باشد که با آیهٔ (۳۶الف) به پایان می‌رسد.

به هر جهت، هیچ وقفه‌ای در منطق این بخش پیش نمی‌آید اگر هر دو این پاراگراف‌ها را به‌صورت بخش انتقالی در نظر بگیریم. پاراگراف اول در واقع اظهار نظر نویسنده را دربردارد که به‌منظور تشریح معنی بحران به‌صورت ایمان و بی‌ایمانی ارائه شده است. واژهٔ *ایمان* در دو جملهٔ مخالف هم تکرار شده است:

«... به او ایمان نیاوردند.» (۳۷)

«بسیاری از بزرگان قوم نیز به عیسی ایمان آوردند.» (۴۲)

اختلاف بین مردم که در سال آخر خدمت عیسی احساس می‌شد، حال مرکز توجه شدید قرار می‌گیرد.

در مورد موضوع بی‌ایمانی، نویسنده سه نظر ارائه می‌دهد: نخست اینکه بی‌منطق و دور از انتظار بود. «با اینکه عیسی آیاتی چنین بسیار در برابر چشمان آنان به‌ظهور رسانیده بود، به او ایمان نیاوردند» (۳۷). یوحنا می‌خواست این نکته را به خوانندگانش تفهیم کند که با وجود تمام معجزات عیسی، مردم به او ایمان نیاوردند. بی‌ایمانی آنان باور نکردنی بود!

دومین نظر نویسنده این بود که بی‌ایمانی قبلاً پیش‌بینی شده بود. سؤال (اشعیا ۱:۵۳) در اینجا تکرار شده: «ای خداوند کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به که آشکار گردید؟» (۳۸) تا نشان دهد که عکس‌العمل مردم نسبت به عیسی قبلاً نبوت شده بود. بدین

ترتیب محتوای (اشعیا ۵۳) که موضوع مرگ نیابتی خادم خدا را دربردارد، به عیسی اطلاق می‌گردد و به‌حق می‌تواند زمینهٔ منطقی روایت بعدی باشد. تمام زحمات عیسی بدین وسیله از حالت تصادفی درمی‌آید و به‌صورت نقطهٔ اوج نبوت‌های مربوط به پسر خدا که در ضمن بندهٔ رهایی‌بخش خدا نیز هست، جلوه‌گر می‌شود.

سومین نظر نویسنده این بود که بی‌ایمانی نتیجهٔ مستقیم مکاشفهٔ خدا است. «از آن جهت نتوانستند ایمان آورند زیرا که اشعیا نیز گفت:

چشمان ایشان را کور کرد و دل‌های ایشان را سخت ساخت
تا به چشمان خود نبینند و به دل‌های خود نفهمند،
و برنگردند
تا ایشان را شفا دهم»

این نقل قول از باب ششم اشعیا اخذ شده بود. در این باب دربارهٔ مأموریت اشعیا می‌خوانیم. او از جانب خدا فرستاده شد تا در آخرین روزهای سلطنت یهودا نبوت کند. به او قبلاً هشدار داده شده بود که موعظه‌اش نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت بلکه هر قدر بیشتر موعظه کند، کمتر اثر خواهد بخشید. همان پیامی که به‌منظور هدایت مردم به‌سوی توبه در نظر گرفته شده بود باعث می‌شود آنها از خدا دور شوند. یوحنا همین تجربهٔ اشعیا را به‌کار می‌گیرد تا نتیجهٔ ناامیدکنندهٔ خدمت عیسی را توجیه کند. در هر دو مورد نکتهٔ اصلی سخت‌دلی بی‌ایمانان نسبت به پیام خدا است.

علاوه بر اطلاق این نکتهٔ کلی به زندگی و خدمت مسیح، یوحنا این تفسیر چشمگیر را نیز می‌افزاید که زمانی اشعیا این مطالب را بیان کرد که جلال مسیح را می‌دید و دربارهٔ او سخن می‌گفت. با مقایسه‌ای با متن اصلی مشاهده خواهد شد که این "جلال" متعلق به یهوه بود. شاید این نشانه‌ای بود از این مطلب که یوحنا لوگوس را که در مسیح مجسم شده بود با یهوهٔ عهدعتیق یکی می‌دانست.

یوحنا در بحث خود در مورد ایمان تذکر می‌دهد که بسیاری از سرداران به عیسی ایمان آوردند، اما به‌طور مخفی، زیرا می‌ترسیدند از کنیسه اخراج شوند. اگر ایمان آنان مخفی بود، یوحنا از کجا آنها را می‌شناخت؟ احتمالاً یوسف رامه‌ای و نیقودیموس جزو این گروه بودند و بعداً با یوحنا در این مورد صحبت کردند. شاید هم او دسترسی به جمع آنها داشت و از احساس آنها مطلع بود. این انتقاد طنزآلود او که «جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می‌داشتند» حکمی بود که او برای ایمان ترسان آنها صادر کرد. در چنین لحظهٔ بحرانی فقط اعترافی شجاعانه می‌تواند کارساز باشد.

پیام عیسی به مردم (۱۲:۴۴-۵۰)

پیام عیسی در این پاراگراف، که در خاتمهٔ خدمات عمومی‌اش ایراد شده است در واقع حاوی ارزیابی او از ایمان و بی‌ایمانی مردم می‌باشد.

ایمان به مسیح در ضمن شامل اعتماد و توکل به خدا است. «هر که به من ایمان آورَد، نه به من، بلکه به فرستندهٔ من ایمان آورده است» (۴۴). این اعتمادْ نزدیکی معتبری به خدا بود زیرا از طریق عیسی انجام می‌گرفت که تنها نمایندهٔ رسمیِ خدا در بین مردم بود.

ایمان به عیسی منتهی به نور می‌شد نه تاریکی. ایمانْ راحت‌طلبی و مشغولیت فکری و روحانی نیست که بر نتایج تثبیت شده‌ای استوار باشد که تازگی خود را از دست داده‌اند. روبه‌رو شدن با نور مستلزم توسعهٔ فکر و دیدگاه‌های تازهٔ تجربی است. در ضمن ایمان مخالف دودلی، بی‌هدفی و منفی‌بافی است زیرا مسیح فرمود: «من چون نوری به جهان آمده‌ام تا هر که به من ایمان آورَد، در تاریکی نماند» (۴۶). او تنها راهی است که می‌تواند تمام انسان‌ها را از تاریکی گناه به بیرون هدایت کند.

و اما بی‌ایمانی به‌معنی عدم اعتقاد محترمانه به برخی وقایع نیست، بلکه گوش ندادن به حقیقت مسیح و عدم پذیرش ادعاهای وی در زندگی شخصی. «برای کسی که مرا رد کند و سخنانم را نپذیرد،» (۴۸الف) تعریفی است که عیسی از شخص بی‌ایمان به‌دست می‌دهد.

بی‌ایمانی به‌وسیلهٔ حقایق جاودانی که از دهان مسیح خارج می‌شود زیر حکم و داوری قرار می‌گیرد. این حقایق را او از پدر می‌گرفت. «برای کسی که مرا رد کند و سخنانم را نپذیرد، داوریْ دیگر هست؛ همان سخنانی که گفتم در روز بازپسین او را محکوم خواهد کرد» (۴۸). در این داوری هیچ نوع طرف‌داری یا سازش‌کاری نخواهد بود، بلکه با قاطعیت و عدالت ابدی عمل خواهد کرد.

بدین ترتیب پیام خدا در مسیح، امید ایماندار و محکومیت بی‌ایمان را دربردارد. «فرمان او حیات جاودانی است» (۵۰) و «همان سخنانی که گفتم در روز بازپسین او را محکوم خواهد کرد» (۴۸).

شام آخر (۱۳:۱-۲۰)

گزارش یوحنا از آخرین شامی که عیسی با شاگردانش صرف نمود، در بسیاری نکات با گزارش "اناجیل همانند" متفاوت است. نه از تدارک پطرس و یوحنا اصلاً ذکری به‌میان آمده، و نه از کارهایی که در حین شام جریان داشت. همینطور از پیامی که عیسی دربارهٔ اهمیت نان و پیاله داد و از مباحثهٔ شاگردان بر سر قدرت و حق تقدم نیز در این انجیل اثری نیست. این موارد به‌وسیلهٔ یک یا چند انجیل دیگر به ثبت رسیده است.[1] از طرف دیگر، "اناجیل همانند" فاقد واقعهٔ شستن پاهای شاگردان هستند و همچنین متن کامل پیام عیسی در مورد اصل خدمت به یکدیگر را تکرار نمی‌کنند. هم یوحنا و هم "اناجیل همانند" از افشای خیانت یهودا توسط عیسی و بیرون رفتن ناگهانی یهودا از جمع شاگردان سخن می‌گویند. شاید نتوان به‌صراحت اعلام کرد که یوحنا هنگام تحریر انجیلش سایر اناجیل را در دست داشته یا نه،

[1] نگاه کنید به: (متی ۲۶:۱۷-۳۰، مرقس ۱۴:۱۲-۲۶، لوقا ۲۲:۷-۳۰).

ولی در این شکی نیست که او از محتوای کلی این اناجیل مطلع بوده و مخصوصاً مواردی را در انجیلش ثبت کرده تا مکمل آن باشد.

از جانب دیگر، روایت باب سیزدهم یوحنا با روایات اناجیل دیگر، به‌ویژه لوقا شباهت و وابستگی چندی دارد: تمام اناجیل وقایع مزبور را به چند ساعت قبل از فصح نسبت می‌دهند؛ نکته‌ای که همه به آن توجه خاصی مبذول می‌دارند شام آخر با شاگردان است؛ عیسی از قبل خائن را می‌شناخت؛ جریان شستن پاها را با توجه به نزاعی که بین شاگردان بر سر مقام در گرفته بود، بهتر می‌توان درک کرد؛ پیامی که در مورد خدمت در (لوقا ۲۲:۲۴-۳۰) آمده، مکمل شرحی است که عیسی در مورد شستن پاها در یوحنا می‌دهد (۱۳:۱۲-۲۰)؛ و بالاخره هویت شاگرد خائن به‌وسیلهٔ عمل فرو بردن لقمه آشکار می‌شود. وقایع یوحنا و سایر اناجیل را می‌توان خیلی راحت و به‌طور رضایت‌بخش با هم تطبیق داد.

ولی در گزارش یوحنا تأکید خاصی بر این وقایع وجود دارد. موضوع اصلی در آیهٔ اول است: «پیش از عید فصح، عیسی با آگاهی از اینکه ساعت گذار او از این جهان به نزد پدر فرارسیده است، کسان خود را که در این جهان دوست می‌داشت، تا به حد کمال محبت کرد» (۱). در اینجا برخلاف اناجیل دیگر تأکید بر "عهد یا پیمان جدید" نیست بلکه بر محبت خاصی که عیسی به شاگردان داشت. شاید با ترجمه‌ای تفسیری معنی این آیه روشن‌تر شود: «چون عیسی خاصان خود را که در این دنیا بودند محبت می‌کرد، پس برای آخرین بار خواست محبت خود را به آنان نشان دهد.» اهمیت کلام در این نیست که او تا آخرین لحظهٔ عمر شاگردانش را دوست داشت، بلکه در اینکه او تا آن حدی که می‌توانست آنها را دوست داشت. صحنه‌ای که در این باب می‌بینیم نمایش مهیبی است از عظمت محبتی که مسیح نسبت به شاگردان داشت. در واقع این عمل عیسی پیش‌درآمد معنی صلیب بود که در آن تمام عناصر ضروری محبت الاهی نسبت به انسان به‌چشم می‌خورد.

این محبت، در وهلهٔ اول، محبتی بود که شرارت نمی‌توانست آن را اطفاء کند. از این جملهٔ «ابلیس پیشتر در دل یهودای اِسْخَریوطی، پسر شَمعون، نهاده بود که عیسی را تسلیم دشمن کند»، بهتر می‌توان معنی افعال آیهٔ ۴ را فهمید: "برخاست"، "به‌در آورد"، "برگرفته"، "به کمر بست".

با وجود اینکه عیسی از خیانت قریب‌الوقوع یهودا (۱۱) و انکار پطرس (۳۸) اطلاع کامل داشت، کمر به خدمت شاگردان بست. با وجود این خیانت و بزدلی انسان‌ها که عیسی در شاگردانش مشاهده می‌نمود، او از بذل و بخشش محبت الاهی دریغ نمی‌کرد.

دوم، این محبت هنگامی توسط عیسی ابراز شد که وی از قدرت بی‌نظیر خود با خبر بود. «عیسی که می‌دانست پدر همه چیز را به‌دست او سپرده است» (۳)، خود را مخصوصاً در خدمت نیاز شاگردان قرار داد و جانش را فدای آنها کرده، تسلیم قدرتی شد که ضعیف‌تر از خودش بود. از سخنان عیسی به پیلاطس و نیز از برتری ساکت او بر مدعیان بی‌شمارش می‌توان فهمید که او قربانیِ داوطلب بود نه اجباری. «هیچ قدرت بر من نمی‌داشتی، اگر از بالا به تو داده نشده بود» (۱۹:۱۱).

سوم، محبت مسیح بالاتر از مرزهای طبقات اجتماعی بود. آیهٔ ۳ نشان می‌دهد که او از منشا و مقصد الاهی کاملاً مطلع بود: «عیسی ... می‌دانست که ... از نزد خدا آمده و به‌جانب خدا می‌رود.» با این حال او خود را پایین آورد تا به کسانی که طبیعتاً پایین‌تر از او بودند خدمت کند. محبت الاهی سرحدات اجتماعی را در نور دید و خداوندِ جلال را خادم انسان‌ها ساخت.

عمل شستن پاها نمونه‌ای است عالی از این فروتنی و فرود آمدن. طبق سنّت آن زمان غلام خانه پاهای مهمانانی که جاده‌های کثیف و خاکی را پیموده بودند می‌شست. از آنجا که شام آخر در منزلی خصوصی و احتمالاً به‌طور سرّی برگزار می‌شد، در نتیجه غلامی در منزل نبود که این رسم را به‌جا آورد. از این گذشته، افکار شاگردانش در رویای احراز مقام در پادشاهی آینده سیر می‌کرد. آنها مواظب بودند کسی از رفقا مقام بهتر را احراز نکند. بدین ترتیب هیچ‌کس در فکر این نبود که پاهای دیگران را بشوید. آنها سر تخت شاهی دعوا می‌کردند ولی حاضر نبودند سر حوله دعوا کنند!

چهارم اینکه محبت عیسی محبتی فعال بود. گزارش این قسمت حاکی از این است که مراسم شام دو بار قطع گردید. در باب ۲:۱۳ نوشته شده است که در طی شام بود که عمل عیسی انجام شد و در آیه ۴ تأکید می‌کند که "از شام برخاست." احتمالاً شاگردان عیسی هنگام ورود به اتاق، به‌دنبال شخصی برای شستن پاهایشان بود ولی غلامی در آنجا نبود. آنان بجای فروتن شدن، با همان پاهای ناپاک برای شام نشستند. عیسی بیهوده منتظر شد تا یکی از آنان این خدمت غلامی را به‌عهده گیرد، و عاقبت خود دست به کار شد. با اینکه این عمل مغایر با سنت آن زمان بود ولی باید انجام می‌شد زیرا محبت همیشه پیشقدم می‌شود.

پنجم، محبت پاک می‌سازد. بحث بین عیسی و پطرس فقط بحثی بر سر مقام اجتماعی نبود بلکه صحبت از مبانی عمیق می‌کرد. اعتراض پطرس به شستن پاهایش به‌وسیلهٔ عیسی به این سبب بود که او خجالت می‌کشید بگذارد استادش پاهای شاگردانش را بشوید. ولی این جواب عیسی که «اکنون از درک آنچه می‌کنم ناتوانی، امّا بعد خواهی فهمید» (۷) و نیز «تا تو را نشویم سهمی با من نخواهی داشت» (۸)، پرده از اسرار روحانی برمی‌داشت که پطرس قادر به دیدنش نبود. و باز در پرتو صلیب است که معنی این اسرار روحانی آشکار و قابل درک می‌گردد زیرا صلیب شستشوی روحانی را برای تمام مردم ممکن گردانید و هر که می‌خواهد نصیبی از این میراث مقدسین داشته باشد اول باید خود را بشوید. همان‌طور که پولس می‌گوید: «خدا ... ما را از رحمت خویش نجات بخشید، به غسل تولد تازه و نو شدنی که از روح‌القدس است ... تا به فیض او پارسا شمرده شده، بنا بر امید حیات جاویدان، به وارثان بدل گردیم» (تیطس ۳:۴-۷).

ششم، عمل پاک‌کنندگیِ محبت باید همیشگی باشد. عکس‌العمل عجیب و غریب و ناگهانی پطرس، «سرور من، نه تنها پاهایم، بلکه دستها و سرم را نیز بشوی!» (۹)، نشان‌دهندهٔ خصوصیات اخلاقی وی بود. او نمی‌خواست از هیچ برکتی که از عیسی افاضه می‌شد محروم گردد و در ضمن شیفتهٔ استاد خود بود. عیسی پاسخ داد «آن که استحمام کرده، سراپا

پاکیزه است و به شستن نیاز ندارد، مگر پاهایش.» کلمات غسل و شستن دو معنی مختلف دربردارند. غسل (louo) به‌معنی شستن کامل بدن بود، شستن (nipto) فقط به شستن قسمتی از بدن اطلاق می‌شد، مانند سر و صورت و یا دست‌ها، شستشوی کامل و اساسی انسان یکبار و برای همیشه صورت می‌گیرد ولی او احتیاج به شستشوی دائمی دارد تا از کثافاتی که در طی تماس روزانه او را آلوده می‌کند، پاک گردد. شستن پاها نمونه‌ای است از پاک شدن روزانهٔ روح از گرد و خاکی که از راه رفتن در این دنیا حاصل می‌شود.

و بالاخره، این جملهٔ «باری، شما پاکید، امّا نه همه»، مبیّن این واقعیت است که عیسی تنها به فکر این رسم اجتماعی نبود بلکه می‌خواست درسی روحانی به آنان داده باشد. ناپاکی یهودا، که در اینجا عیسی به او اشاره می‌کرد، مربوط به قلب سیاه او بود نه پاهایش. تمام این داستان در واقع مَثَلی عملی بود که به‌وسیلهٔ ضرورتی مادی که باعث به‌وجود آمدن آن شده بود، تأثیرش چند برابر می‌شد.

عیسی برخلاف شاگردان فرصت‌طلبش، با تواضع رفتار کرد. او نمونه‌ای شد برای فروتنی و خدمت، نه جلال و خودخواهی. بستن حوله‌ای به کمر الگوی کوچکی بود از خدمت بزرگی که او برای بشریت انجام می‌داد، چنانکه در (فیلیپیان ۲:۶-۸) می‌خوانیم: «او که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود بهره نجست، بلکه خود را خالی کرد، و ذات غلام پذیرفته، به شباهت آدمیان درآمد. و چون در سیمای بشری یافت شد، خود را خوار ساخت، و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید.»

فروتنی عیسی برای برطرف ساختن ناپاکی روحانی لازم بود، و او می‌خواست شاگردان نیز خود را وقف همین خدمت کنند. نیروی آنان باید صرف خدمت و پاک ساختن یکدیگر شود نه اینکه همدیگر را عقب بزنند تا خود را جلو بیاندازند. عیسی برای شاگردان لفظ "غلام" و "رسول" را به‌کار می‌برد تا نوع کار آنها را مشخص کند. غلام متعلق به اربابش بود، رسول نیز در اختیار کسی بود که او را جهت انجام مأموریت فرستاده بود. آن کسی که صورت غلام را پذیرفته بود (فیلیپیان ۲:۷) و "رسول و کاهن اعظمی که بدو معترفیم" (عبرانیان ۳:۱) است نمونهٔ کاملی است از این دو مقام. همان‌طور که او ادعا کرد، اگر او سرور و استاد هست (۱۴)، غلامان و رسولانش نیز باید از او سرمشق گیرند.

اخراج خائن (۱۳:۲۱-۳۰)

حضور یهودا در بین شاگردان مانع از این می‌شد که عیسی مکاشفات بیشتری در اختیار شاگردان بگذارد. حضور او مانعی برای ارائهٔ درس فروتنی به‌وجود نمی‌آورد، ولی تا وقتی که یهودا در جمع شاگردان بود عیسی نمی‌توانست با آنان چون گروهی روحانی صحبت کند. «باری، شما پاکید، امّا نه همه» (۱۰)، این گفته عدم وحدت را می‌رساند.

این ناهماهنگی موجب رنجش عیسی بود. اصطلاح "در روح مضطرب گشت" که در آغاز این پاراگراف آمده، نشان‌دهندهٔ دردی است که به‌خاطر از دست رفتن یهودا دامنگیر عیسی شده بود. قبلاً نیز مشاهده کردیم که بر سر قبر ایلعازر (۱۱:۳۳) و سر رسیدن یونانیان

(۲۷:۱۲)، کلمات مشابهی جهت توصیف غم عیسی بیان شد. در هر سه مورد، این کلمات در ارتباط با درگیری عیسی با مرگی بود که در انتظارش بود. ولی حضور یهودا بیش از دو مورد قبل آزاردهنده بود زیرا موضوع خیانت شخصی در کار بود.

افشای خیانت و تسلیم کردن عیسی در واقع هشداری به شاگردان بود. یوحنا سخنی در مورد سؤالشان که حاکی از ناراحتی هر یک از آنان بود نمی‌گوید: «آیا من هستم؟» (مرقس ۱۹:۱۴) ولی علاقهٔ آنها را نسبت به شناختن هویت شاگرد خائن متذکر می‌شود، چون صحبت از اشاره به پطرس و سؤال شاگرد محبوب می‌کند. پاسخ عیسی به‌وسیلهٔ "لقمه" (۲۶) هم واضح بود و هم حاکی از ترحم. او اسمی به‌میان نیاورد تا توجه تمام گروه را به شاگرد خاطی جلب نکند. از طرف دیگر کسانی که پاسخ او را شنیدند و مواظب بودند، می‌توانستند بدانند منظورش چه کسی بود. احتمالاً یهودا از ترس ناگهان خودش را عقب کشید. اگر بقیه نیز منظور عیسی را می‌فهمیدند شاید یهودا را همان‌جا می‌کشتند. از این گذشته یهودا فهمیده بود عیسی به خیانت وی پی برده، و بهترین دفاع او این بود که فوری دست به‌کار شود.

پیشرفت نیروی شریر در یهودا را می‌توان در انجیل یوحنا پی‌گیری کرد. در (۶:۷۰و۷۱) او را "ابلیس" یا دشمن و خراب‌کار می‌خواند (معنی این اسم همین است). این یکی از موارد انگشت‌شماری است که در آن این واژه به‌صورت اسم توصیفی آمده است و نه به‌عنوان لقبی برای شیطان. در (۱۲:۴-۶) یهودا "دزد" معرفی شده است؛ در (۱۳:۲) می‌خوانیم که شیطان در دل او انداخت که عیسی را لو دهد؛ و در (۱۳:۲۷) نوشته شده که شیطان داخل او شد. زندگی او آنتی‌تز محبت بود، و خودخواهی محض او آخر باعث شد زیر تسلط کامل شیطان و گناهی درآید که اسمش را زبانزد تمام نسل‌های آینده کند.

گفتگو با شاگردان (۱۳:۳۱-۱۶:۳۳)

تمام متن از (۱۳:۳۱) تا آخر باب شانزده عبارت است از پیام خداحافظی عیسی که تنها با صحبت برخی شاگردان که در باب سیزده و چهارده آمده و نیز تغییر مکان (۱۴:۳۱)، در آن وقفه ایجاد می‌شود. باب پانزده و شانزده بین پیشنهاد عیسی مبنی بر ترک محل شام و رسیدن این گروه به باغ جتسیمانی، واقع شده است. پیام مزبور احتمالاً در هیکل داده شده چون درهای آن در شب قبل از عید فصح برای عموم عبادت‌کنندگان باز بود. یا ممکن است در آن بالاخانه زمانی که عیسی جلسه را خاتمه یافته اعلام کرده بود و شاگردان راحت نشسته و گوش می‌دادند، او این پیام را داده است. و یا شاید هم هنگامی که در تاریکی شب از کوچه‌های اورشلیم می‌گذشتند تا به دروازه‌ای که به‌طرف کوه زیتون می‌رفت برسند، عیسی این سخنان را به آنان گفته بود. به هر حالِ ممکن، مهم نیست، آنچه اهمیت دارد انسجام این پیام است.

از تکرار عبارت «این را به شما گفتم» که هفت بار در این بخش به‌چشم می‌خورد، می‌توان دریافت که عیسی این خطابه را به‌عنوان پیام خداحافظی ایراد می‌کند.

۱- این چیزها را زمانی به شما گفتم که هنوز با شما هستم. (۲۵:۱۴)
۲- این سخنان را به شما گفتم تا شادی من در شما نیز باشد و شادی شما کامل شود. (۱۱:۱۵)
۳- این چیزها را به شما گفتم تا نلغزید. (۱:۱۶)
۴- اینها را به شما گفتم تا ... به‌یاد آورید. (۴:۱۶)
۵- امّا به‌سبب شنیدن سخنانم، دل شما آکنده از غم شده است.(۶:۱۶)
۶- اینها را به تمثیل به شما گفتم. (۲۵:۱۶)
۷- اینها را به شما گفتم تا در من آرامش داشته باشید. (۳۳:۱۶)

عیسی می‌بایست این عبارات را جهت جمع‌بندی دلائل وجودی این نطق خداحافظی به‌کار برده باشد. از هفت مورد فوق، اولی توجه ما را به وجه تمایز تعالیم او وقتی در بدن بود و در ادامهٔ تعالیم به‌وسیلهٔ روح‌القدس جلب می‌کند (۲۵:۱۴و۲۶). از اینجا او تعلیمی که با سؤال یهودا (نه اسخریوطی) قطع شده بود، از سر می‌گیرد.

چهار مورد از اینها هدف او را از ارائهٔ نطق خداحافظی آشکار می‌کنند:

۲- که آنها شادی داشته باشند. (۱۱:۱۵)
۳- که آنها از این مصیبت قریب‌الوقوع یکّه نخورند و روحیه‌شان را نبازند (۱:۱۶)
۴- که وقتی بحران آغاز می‌شود آنها سخنان او را به‌خاطر آورند. (۴:۱۶)
۷- که آنها با وجود اضطراب خارجی از آرامش درونی برخوردار باشند. (۳۳:۱۶)

یکی از این جملات می‌تواند نتیجهٔ این نطق باشد:
۵- دل آنان را غم پر کرده بود. (۶:۱۶)

و آخرین جمله نیز روش مکاشفهٔ او را دربردارد.
۶- که با مثال‌ها با آنان سخن گفته بود. (۲۵:۱۶)

هر یک از این عبارات گویای تعالیمی هستند که به‌دنبال آنها می‌آیند، و نیز انگیزه و روش کلام بیان شده را روشن می‌سازند. (یوحنا ۲۵:۱۴) گفتگوی (۳۱:۱۳-۲۵:۱۴) را جمع‌بندی می‌کند. و (۱۱:۱۵) هدف تمثیل تاک را بیان می‌کند و از واقعیت پشت آن، مثل ایجاد شادی، پرده برمی‌دارد. این بخش از متن که با (۱:۱۶) شروع می‌شود، دقیقاً از طرحی پیروی می‌کند که تکرار این عبارت به‌وجود آورده است، و نگرشی اجمالی از آخرین مکاشفه‌ای که عیسی می‌خواست در ذهن نقش ببندد به‌دست می‌دهد.

این بخش *گفتگو با شاگردان*، حاوی سه قسمت کلی است: *گفتگو دربارهٔ آمادگی* (۱۳:۳۱–۱۴:۳۱) که طی آن عیسی کوشش می‌کند پیروانش را آمادهٔ پذیرش عزیمت ناگهانی خویش سازد. *گفتگو دربارهٔ روابط* (۱:۱۵–۲۷) که در آن صحبت از روابط جدیدی می‌کند که باید پس از عزیمت او در بین شاگردان حکم‌فرما باشد، و *گفتگو دربارهٔ مکاشفه* (۱:۱۶–۳۳) که در آن اصولی را وضع نمود که طی آن می‌توانستند در آینده با او در تماس باشند.

گفتگو دربارهٔ آمادگی (۱۳:۳۱–۱۴:۳۱)

بدون شک بیرون رفتن یهودا موجب راحتی خاطر عیسی شد چون تا وقتی که او آنجا بود عیسی نمی‌توانست دربارهٔ موضوعاتی که در فکر داشت صحبت کند، زیرا یهودا شعور درک انگیزه‌ها و خدمت او را نداشت. گرچه از سؤالاتی که شاگردان می‌کردند آشکار است که آنها نیز اطلاعی از مقصود واقعی عیسی نداشتند، ولی مانع بین یهودا و عیسی، بی‌ایمانی بود. تا آنجا که از این آیات پیدا است، شاگردان عیسی محبتشان را به او نشان می‌دادند و اینکه نسبت به تعالیم وی بی‌علاقه نیستند، در حالی که یهودا نه محبتی داشت نه علاقه‌ای.

شروع آیهٔ ۳۱:۱۳، «پس از بیرون رفتن»، فقط تبصرهٔ زمانی نیست، بلکه گویای تغییری در جوّ موجود است که به‌دنبال آن عیسی مکنونات قلبی خود را برای یازده شاگرد دیگر کشف می‌کند. عیسی که می‌دانست با توجه به اوضاع خارجی کار او تمام شده است، اقدام به آماده ساختن شاگردانش برای روبه‌رو شدن با حوادث نمود. بخش (۱۳:۳۱–۱۴:۳۱) شامل قسمت اول از نطق خداحافظی است که احتمالاً پس از انجام مراسم عید فصح و برقراری عهد و پیمان جدید، در بالاخانه ایراد شد، سپس آنها به آخرین گردش شبانه در باغ جتسیمانی پرداختند.

ترکیب این بخش نامنظم است. در آن خطابهٔ پیش‌روندهٔ عیسی را می‌خوانیم که گهگاه سؤالات برخی از شاگردان در آن وقفه ایجاد می‌کند. اگر بیانات عیسی را در یک ستون بنویسیم و سؤالات شاگردان و پاسخ آنان را در ستونی دیگر، نتیجه‌ای به‌صورت زیر به‌دست خواهد آمد:

نمودار گفتگو دربارهٔ آمادگی
(یوحنا ۱۳:۳۱-۱۴:۳۱)

خطابه	رئوس مطالب	سؤالات
۲۵- «این چیزها را زمانی به شما گفتم که هنوز با شما هستم. ۲۶- امّا آن مدافع، یعنی روح‌القدس، که پدر او را به نام من می‌فرستد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هر آنچه من به شما گفتم، به‌یادتان خواهد آورد. ۲۷- برای شما آرامش به‌جا می‌گذارم؛ آرامش خود را به شما می‌دهم. آنچه من به شما می‌دهم، نه چنان است که جهان به شما می‌دهد. دل شما مضطرب و هراسان نباشد. ۲۸- شنیدید که به شما گفتم، "من می‌روم، امّا باز نزد شما می‌آیم." اگر مرا دوست می‌داشتید، شادمان می‌شدید که نزد پدر می‌روم، زیرا پدر از من بزرگتر است. ۲۹- اکنون این را پیش از وقوع به شما گفتم، تا چون واقع شود ایمان آورید. ۳۰- فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم، زیرا رئیس این جهان می‌آید. او هیچ قدرتی بر من ندارد؛ ۳۱- امّا من کاری را می‌کنم که پدر به من فرمان داده است، تا جهان بداند که پدر را دوست می‌دارم. برخیزید، برویمبه من حکم کرد همانطور می‌کنم.	پایان خطابه (۱۴:۲۵-۳۱)	

نمودار گفتگو دربارهٔ آمادگی
(یوحنا ۱۳:۳۱-۱۴:۳۱)

خطابه	رئوس مطالب	سؤالات
۸- فیلیپُس به او گفت: «سرور ما، پدر را به ما بنما، که همین ما را کافی است.» ۹- عیسی به او گفت: «فیلیپُس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونه است که می‌گویی "پدر را به ما بنما"؟ ۱۰- آیا باور نداری که من در پدرم و پدر در من است؟ سخنانی که من به شما می‌گویم از خودم نیست، بلکه پدری که در من ساکن است، اوست که کارهای خود را به انجام می‌رساند. ۱۱- این سخن مرا باور کنید که من در پدرم و پدر در من است؛ وگرنه به‌سبب آن کارها این را باور کنید..	سؤال فیلیپس (۱۴:۸-۱۱) ادامهٔ تعالیم (۱۴:۱۲-۲۱)	آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می‌کنم، خواهد کرد، و حتی کارهایی بزرگتر از آن خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم. ۱۳- و هر آنچه به نام من درخواست کنید، من آن را انجام خواهم داد، تا پدر در پسر جلال یابد.۱۴- اگر چیزی به نام من از من بخواهید، آن را انجام خواهم داد. ۱۵- «اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت. ۱۶- و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، ۱۷- یعنی روحِ راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ امّا شما او را می‌شناسید، چرا که نزد شما مسکن می‌گزیند و در شما خواهد بود. ۱۸- «شما را بی‌کس نمی‌گذارم؛ نزد شما می‌آیم. ۱۹- پس از اندک زمانی جهان دیگر مرا نخواهد دید، امّا شما خواهید دید، و چون من زنده‌ام، شما نیز خواهید زیست. ۲۰- در آن روز، خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. ۲۱- آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می‌کند، اوست که مرا دوست می‌دارد؛ و آن که مرا دوست می‌دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت.»
۲۲- یهودا، نه اِسْخَریوطی، از او پرسید: «سرور من، چگونه است که می‌خواهی خود را بر ما ظاهر کنی، امّا نه بر این جهان؟» ۲۳- عیسی پاسخ داد: «اگر کسی مرا دوست بدارد، کلام مرا نگاه خواهد داشت، و پدرم او را دوست خواهد داشت، و ما نزد او خواهیم آمد و با او مسکن خواهیم گزید. ۲۴- آن که مرا دوست نمی‌دارد، کلام مرا نگاه نخواهد داشت؛ و این کلام که می‌شنوید از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاده است.	سؤال یهودا (۱۴:۲۲-۲۴)	

نمودار گفتگو دربارهٔ آمادگی
(یوحنا ۱۳:۳۱-۱۴:۳۱)

خطابه	رئوس مطالب	سؤالات
۳۱- پس از بیرون رفتن یهودا، عیسی گفت: «اکنون پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت. ۳۲- اگر خدا در او جلال یافت، پس خدا نیز او را در خود جلال خواهد داد و او را بی‌درنگ جلال خواهد داد. ۳۳- فرزندان عزیز، اندک زمانی دیگر با شما هستم. مرا خواهید جُست و همان‌گونه که به یهودیان گفتم، اکنون به شما نیز می‌گویم که آنجا که من می‌روم، شما نمی‌توانید آمد.. ۳۴- حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را محبت کنید. همان‌گونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید. ۳۵- از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید.»	اعلان (۱۳:۳۱-۳۵)	۳۶- شمعون پطرس گفت: «سرور من، کجا می‌روی؟» عیسی پاسخ داد: «تو اکنون نمی‌توانی به جایی که می‌روم از پی من بیایی؛ امّا بعدها از پی‌ام خواهی آمد.»
	سؤال پطرس (۱۳:۳۶-۳۸)	۳۷- پطرس گفت: «سرورم، چرا اکنون نتوانم از پی‌ات بیایم؟ من جانم را در راه تو خواهم نهاد.» ۳۸- عیسی گفت: «آیا جانت را در راه من خواهی نهاد؟ آمین، آمین، به تو می‌گویم، پیش از آنکه خروس بانگ زند، سه بار مرا انکار خواهی کرد.»
باب چهاردهم ۱- «دل شما مضطرب نباشد. به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید.۲- در خانهٔ پدر من منزل بسیار است، وگرنه به شما می‌گفتم. می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم.۳- و آنگاه که رفتم و مکانی برای شما آماده کردم، باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا آنجا که من هستم شما نیز باشید. ۴- جایی که من می‌روم راهش را می‌دانید.»	بحث بر سر سرنوشت (۱۴:۱-۴)	۵- توما به او گفت: «ما حتی نمی‌دانیم به کجا می‌روی، پس چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟» ۶- عیسی به او گفت: «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به‌واسطهٔ من، نزد پدر نمی‌آید. ۷- اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید؛ امّا پس از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.»
	سؤال توما (۱۴:۵-۷)	

چهار سؤال

شخص	نقطهٔ انعطاف	محتوا	حالت	پاسخ
پطرس	«جایی که می‌روم شمآنجا که من می‌روم، شما نمی‌توانید آم» (۳۳:۱۳)	«سرور من، کجا می‌روی» (۳۶:۱۳الف) **سرنوشت**	کنجکاوی؛ اشتیاق؛ وفاداری؛ عجله	سرخوردگی؛ اصلاح؛ تشویق
توما	«جایی که من می‌روم راهش را می‌دانید» (۴:۱۴)	«پس چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟» (۵:۱۴) **شناخت**	کج‌خلقی؛ بدبینی	افشاگری؛ شناسایی خود؛ دعوت به تماس شخصی
فیلیپس	«اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید؛ امّا پس از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید» (۷:۱۴)	«سرور ما، پدر را به ما بنما» (۸:۱۴) **واقعیت**	کندذهنی؛ آرزومندی	شواهد شخص؛ کلمات؛ اعمال
یهودا (نه اسخریوطی)	«... من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت» (۲۱:۱۴)	«سرور من، چگونه است که می‌خواهی خود را بر ما ظاهر کنی، امّا نه بر این جهان؟» (۲۲:۱۴) **مکاشفه**	سردرگمی؛ تعجب	محبت

نظر به اینکه خطابهٔ مزبور در ارتباط با موقعیتی که ایراد شد از انسجام برخوردار است، لذا کوشش در تقسیم آن به بخش‌های منفصل احتمالاً عملی تصنعی خواهد بود. ولی به هر حال این تقسیم‌بندی‌ها هدفی را که نویسنده از ارائهٔ بیانات عیسی و سؤالات شاگردان داشته، روشن‌تر می‌سازد.

اعلان مقدماتی (۱۳:۳۱-۳۵)

اعلان مقدماتی عیسی «اکنون پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت. و اگر خدا در او جلال یافت، پس خدا نیز او را در خود جلال خواهد داد و او را بی‌درنگ جلال خواهد داد»، موضوع اصلی نطق او را آشکار می‌سازد. "جلال دادن" به معنای مخصوصی به‌کار می‌رفت و اشاره به تکمیل هدف خدا در زندگی مسیح می‌نمود. معنی کلی این واژه، بزرگ جلوه دادن و ترفیع به مقام بالاتر است. یوحنا این واژه را در اینجا و در چند جای دیگر به معنی مرگ عیسی به‌کار می‌برد. در (۳۹:۷) او می‌گوید «زیرا روح هنوز عطا نشده بود، از آن‌رو که عیسی هنوز جلال نیافته بود.» در اینجا "جلال" برای واقعهٔ تاریخی مشخصی به‌کار

مـــی‌رود زیرا بر تاریخ افاضهٔ روح‌القدس دلالت می‌کرد همین مفهوم را می‌توان در (۱۶:۱۲) ملاحظه کرد: «شاگردان او نخست این چیزها را درنیافتند، امّا چون عیسی جلال یافت، به‌یاد آوردند که اینها همه دربارهٔ او نوشـــته شـــده بود و همان‌گونه نیز با او به‌عمل آورده بودند.» وقتی یونانیان در صحنه ظاهر شدند، عیسی فرمود: «ساعتِ جلال یافتن پسر انسان فرارسیده است» (۲۳:۱۲)، که اشاره‌ای بود به زحمات و مرگ خودش. در آخرین دعای خود عیسی از پدر خواهش کرد، «پسرت را جلال ده» (۱:۱۷). در زحمات او که مرگ صلیب محور اصلی آن بود پدر نزد مردم بزرگ کرده می‌شـــود و عیسی نیز به‌عنوان نجات‌دهنده تجلیل می‌گردد. لحظه‌ای که او به خواری و ذلت می‌رسد در واقع لحظهٔ تجلیل و شکوه او است.

ولی شـــاگردانش اصلاً آمادگی قبول مرگ او را نداشـــتند. آنها به‌قدری با افکار عجیب و غریب دربارهٔ ظهور و اعمال مســـیح موعود غرق بودند که نمی‌توانستند دربارهٔ آنچه عیسی بارها و بارها گفته بود که انجام خواهد شـــد فکر کنند. وقتی که آنها در اورشـــلیم بودند، او دربارهٔ خرابی هیکل بدن خود ســـخن گفت (۲۰:۲و۲۱). عیسی هنگام گفتگو با نیقودیموس دربارهٔ "بلند کرده شـــدن" روی صلیب سخن گفته بود (۱۴:۳). همچنین بارها از "بخشیدن" جســـم خـــود (۵۱:۶) و "نهادن جان خـــود" (۱۱:۱۰) صحبت نموده بـــود. و حالا این پیام خداحافظی آخرین کوشش او بود برای آماده ساختن شاگردان برای روبه‌رو شدن با حوادث تکان‌دهنده‌ای که در پیش داشتند.

نخستین مطلبی که او می‌خواست آنها بدانند این بود که جایی که او می‌رود آنها نمی‌توانند همین الان بیایند. مرگ برای او کوچه‌ای بن‌بســـت نبود، بلکه جاده‌ای بود که می‌بایســـت به تنهایی پیش‌قدم شـــده، آن را طی می‌کرد. "شبان" راه را برای گوسفندان خود هموار می‌کرد. در نتیجه او می‌بایست اول این راه را طی کند تا گوسفندان نیز بتوانند بعداً از آن عبور کنند.

از این گذشـــته، موضوع مهم بعد از رفتن او این بود که شـــاگردان وحدت خود را حفظ کنند. اختلافات اخلاقی و حسادت‌هایی که کمی پیش خود عیسی شاهد آن بود امکان داشت باعث تفرقه گردد مگر اینکه نیرویی آنان را به‌هم پیوند دهد و از پراکندگی جلوگیری کند. این گروه شاگردان اگر اتحاد نداشته باشد به آسانی طعمهٔ دشمنان می‌گردد، و نمی‌تواند نقشه‌های آتی عیســـی را به اجرا درآورد. بدین جهت بود که او فرمان تازه‌ای به آنان داد: «حکمی تازه به شـــما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را محبت کنید. همان‌گونه که من شما را محبت کردم، شـــما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید» (۳۴). این محبت دو جانبه، ضمانت‌نامهٔ دائمی برای مأموریت شاگردی بوده، پایهٔ مستحکم وحدت بین آنان را به‌وجود خواهد آورد.

سؤال پطرس (۱۳ :۳۶-۳۸)

حس کنجکاوی پطرس در اثر این پیشـــگویی عیســـی در مورد رفتنش تحریک شد و از او پرســـید: «سرور من، کجا می‌روی؟» عیســـی جواب داد: «تو اکنون نمی‌توانی به جایی که مـــی‌روم از پی من بیایی؛ امّـــا بعدها از پی‌ام خواهی آمد.» (۳۶). پطـــرس با بی‌صبری که از خصوصیات اخلاقی او بود، پرسید: «سرورم، چرا اکنون نتوانم از پی‌ات بیایم؟» منظور عیسی

از "اکنون" *این دوره از زمان*، و مقصود پطرس از "اکنون" همین *لحظه* بود. احتمالاً پطرس دربارهٔ موانع فیزیکی موجود در راه پیروی از عیسی فکر می‌کرد، ولی عیسی منظورش عدم کفایت پطرس از لحاظ روحانی و معنوی برای روبه‌رو شدن با حوادث بود. پطرس با عجله ولی با جرأت سوگند یاد کرد که جانش را به‌خاطر عیسی بدهد. استاد که پطرس را بهتر از خودش می‌شناخت، قول او را مورد سؤال قرار داد و به آرامی پیشگویی کرد که قبل از بانگ خروس فردا صبح پطرس سه بار او را انکار خواهد کرد. در کلام نبوت عیسی طنزی مستور بود. بهتر است پطرس که قادر نیست قولش را تا فردا نگه دارد، کمی محتاط‌تر دربارهٔ آیندهٔ دور قول بدهد.

بحث بر سر سرنوشت (۱۴:۱-۴)

در آیهٔ (۱:۱۴) عیسی به ادامهٔ سخنانش پرداخت که با سؤال پطرس قطع شده بود. او در عین حال به سؤال پطرس نیز جواب کاملی داد. تغییر مخاطب از مفرد (۳۸) به جمع "شما" (۲:۱۴) این انتقال را نشان می‌دهد. عیسی نخست تنها به پطرس جواب داد و حالا در حالی‌که همه را مخاطب قرار داده، پطرس را نیز جزو آنها محسوب می‌کند.

آیهٔ (۱:۱۴) بدون شک حالت ده شاگرد دیگر را مجسم می‌کند هنگامی که آنها سخنان هشداردهندهٔ عیسی به پطرس را می‌شنیدند و نیز حالت ترسی را که از شنیدن خبر مرگ عیسی بر آنها مستولی شده بود، آشکار می‌ساخت. اگر رهبر و سخنگوی گروه آنان قرار بود به این زودی عیسی را انکار کند، پس آنها چطور می‌توانستند به خودشان اطمینان داشته باشند؟ اگر عیسی آنها را ترک گوید، چطور در این شهر متخاصم طاقت خواهند آورد؟ احتمالاً ترس وجود آنها را فرا گرفته بود و می‌شد آن را از چهرهٔ رنگ پریده و چشمان از حدقه در آمدهٔ آنها مشاهده کرد. پس از آن عیسی دستور دیگری به آنان داد: «دل شما مضطرب نباشد: به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید.» نصیحت اول در مورد اتحاد بود، و این یکی ترس آنان را رفع می‌کرد.

نیمهٔ دوم این فرمان را می‌توان به چند طریق ترجمه و تفسیر کرد. از نظر دستوری، فعل *ایمان* در هر دو جمله هم می‌تواند در وجه اخباری باشد و هم در وجه امری. با به‌کار بردن در وجه امری، عیسی می‌خواست بگوید که برای پرداختن به مسئلهٔ سرنوشت انسان باید به خدای مشخصی ایمان داشت. اگر خدای مشخصی وجود داشته باشد که داور و نجات‌دهندهٔ انسان است بنابراین می‌توان به سرنوشت انسان در ورای قبر معتقد بود. در انجیل متی عیسی در پاسخ به سؤال صدوقیان معنی این ایمان را تشریح ساخته بود: «امّا دربارهٔ قیامت مردگان، آیا در کتاب نخوانده‌اید که خدا به شما چه گفته است؟ او فرموده که، "من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب". او نه خدای مردگان، بلکه خدای زندگان است» (متی ۲۲:۳۱و۳۲). امید به زندگی پس از مرگ بر رابطهٔ شخصی با خدای زنده استوار است. در ورای چنین ایمانی به خدا که مسلماً در شاگردانش که یهودی بودند وجود داشت، او می‌خواست که آنان ایمان شخصی هم به او داشته باشند. احتمالاً بیانات عیسی آنان را سخت

تکان داد، زیرا او خود را با خدا برابر قرار می‌داد و از آنان می‌خواست به همان اندازه که به خدا ایمان دارند به او نیز ایمان داشته باشند. در ضمن از آنان انتظار داشت با وجود تمام حوادث ناخوشایند به او ایمان داشته باشند. او محکوم به مرگ بود، همان مرگی که بر تمام مردم مستولی است. با این وجود، با جسارت و بی‌باکی تمام از آنها می‌خواست به او ایمان داشته باشند. او خود را کلیددار سرنوشت ساخت و به‌وضوح اعلام کرد که آیندهٔ آنان به کار او بستگی دارد. او قول داد جایی برایشان آماده کند و برگشته آنها را با خود ببرد. با ذکر "منزل بسیار" عیسی می‌خواست بگوید که در خانهٔ پدرش جا برای همه هست.

در بحث سرنوشت انسان، عیسی با زبان بسیار ساده و قابل فهم سخن می‌گفت ولی در عین حال باملاحظه بود. دو واژه در گفتار او از اهمیتی خاص برخوردار بودند: سرنوشت انسان شامل *مکان* و شخص می‌شد. مکان عبارت بود از خانهٔ پدر. هر قدر هم که سعی شود معانی روحانی به این کلمات داده شود، باز می‌توان به‌طور قطع مفهوم مکانی که به خوشبختی کمک می‌کند در آن ملاحظه کرد. شخص عبارت است از خود مسیح، که با حضورش آن مکان را مزین خواهد کرد. آرزوی نجات‌یافتگان این است که با او همراه باشند.

سخنان عیسی این آرزو را به اطمینان تبدیل ساخت. اگر او اطمینان نداشت که شاگردان می‌توانند به این مکان برسند هرگز قول آماده‌کردن آن را به ایشان نمی‌داد. با وجود انکار پطرس، و ترس‌ها و شکست‌هایی که او در مورد همهٔ آنها پیش‌بینی می‌کرد، و حتی خودشان نیز آن را احساس می‌کردند، عیسی اطمینان داشت آنها به خانهٔ پدر خواهند رسید زیرا او از خودش مطمئن بود. اطمینان خاطر او را می‌توان از کلامش فهمید: «می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم[1] ... باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا آنجا که من هستم شما نیز باشید.» ترس‌های آنها هر قدر هم که عمیق باشد، کافی است تا به عیسی ایمان داشته باشند و از امنیت برخوردار گردند.

سؤال توما (۱۴:۵-۷)

سؤال دوم را توما مطرح کرد. او در مقابل این گفتهٔ عیسی که «جایی که من می‌روم راهش را می‌دانید» رک و پوست‌کنده گفت «چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟» بدبینی توما با گفتن "چگونه" به اوج خود رسید. «نمی‌دانم ... پس چگونه ... می‌توانیم ... بدانیم؟» او به آدمی می‌ماند که گرد و خاک در هوا بلند کرده باشد و بعد اعتراض کند که چیزی نمی‌بیند. عیسی همین الان توضیح داده بود که ایمانِ به او کلید سرنوشت انسان است. انکار آنی توما نتایج دلسردکننده‌ای به‌بار آورد زیرا او قدمی کاذب در استدلال برداشته بود. هرگز در شکاکیت نمی‌توان راه‌حلی برای مشکلات انسان یافت، بلکه چارهٔ کار را باید در ایمان مثبت جستجو کرد. در اینجا نیز مانند همیشه عیسی توما را برای بی‌ایمانی‌اش سرزنش نکرد، بلکه به‌طور

---

۱ منظور عیسی این است که اگر منزل بسیار در خانهٔ پدر نبود به آنها می‌گفت که نیست. ولی حالا که هست، می‌رود تا آنجا را برایشان آماده کند. مترجم

مثبت راهی جلو او گذاشت که بتواند بر اساس آن فکر کند: «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به‌واسطهٔ من، نزد پدر نمی‌آید» (۶:۱۴).

این اظهار قطعی عیسی یکی از بزرگ‌ترین بیانات فلسفی دنیا است. او نگفت که راه و حقیقت و حیات را می‌شناسد و یا تعلیم می‌دهد. او خود را مفسر و شارح نظامی جدید معرفی نکرد. او کلید غایی تمام اسرار است.

او راه بود. بین زمان حال شکست انسان و آیندهٔ نقشهٔ خدا برای او، ورطه‌ای هست که به‌نظر نمی‌رسد بتوان پلی روی آن زد. توما این را فهمیده بود و به همین جهت ناامید بود. عیسی فرمود «من راه ... هستم»، زیرا به‌وسیلهٔ او انسان نزد خدا می‌رسد و توسط این "راه زنده" به سرنوشت واقعی خود نایل می‌گردد.

او راستی بود. حقیقت و راستی نادرترین کالا در جهان است. تمام فلاسفه در پی آن بودند ولی هیچ‌یک به آن دست نیافتند. هیچ فکری آنقدر بزرگ نبود که بتواند آن را دریابد و هیچ شخصیتی آنقدر پاک نبود که بتواند به آن برسد. حقیقت نه یک نظام انتزاعی از قضایای منسجم است و نه یک سری دستورات اخلاقی غیرشخصی. حقیقت هم واقعیت و هم اخلاقیاتی است که در شخصی انعطاف‌پذیرتر از قوانین خشک و مجرد و غیرقابل درک، به‌ظهور رسیده است؛ شخصی که برخلاف قوانین و نظام‌های مجرد، تغییرناپذیر و ثابت‌قدم است. مسیح با اقتدار و قاطعیت ولی با کلماتی که انسان می‌فهمید سخن می‌گفت.

او حیات بود. "راه" وسیله‌ای بود برای رسیدن به پدر؛ "راستی" ضوابط بر حق این راه را نشان می‌داد؛ و "حیات" نیروی رسیدن به هدف را در اختیار می‌گذاشت. در سراسر انجیل یوحنا حیات نمایشگر مبانی زندهٔ روحانی است که از خدا سرچشمه می‌گیرد و انسان را از گناه درآورده، نزد خدا رهنمون می‌گردد. «در او حیات بود و آن حیات، نور آدمیان بود» (۴:۱). مسیحیت نظامی فلسفی یا مراسم یا مجموعهٔ قوانین نیست، بلکه عبارت است از بهره‌مند شدن از حیات و نشاط الاهی. بدون وجود "راه" اصلاً رفتنی وجود نخواهد داشت؛ بدون "راستی" شناختی در کار نخواهد بود؛ و بدون "حیات" زندگی نخواهد بود. غیر از مسیح افراد زیادی بوده‌اند که نظام‌های فکری وضع نموده‌اند تا شاید ورطهٔ بین خدا و انسان را بپوشانند، ولی عملاً هیچ‌کس تا به‌حال نتوانسته است به‌وسیلهٔ شخص خودش این خلاء را برسازد. عیسی فرمود: «هیچ‌کس جز به‌واسطهٔ من، نزد پدر نمی‌آید.»

عیسی این درک اشتباه شاگردان از گفتارش را به عدم شناخت آنها مربوط می‌دانست. «اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید» (۷). از اینجا می‌توان فهمید که چون شاگردان به شناخت کامل شخصیت او نائل نیامده بودند، بنابراین قادر به درک مکاشفه‌ای که او از پدر ارائه می‌داد نبودند. ولی از نظر آشنایی شخصی لااقل آنها در حد دیگران او را می‌شناختند. از لحاظ تشخیص روحانی، شناخت آنان از او بسیار جزئی بود، زیرا کوچک‌ترین فهمی از مقاصد اصلی او نداشتند. از آنجا که فهم شاگردان تا بعد از قیام عیسی کامل نشد، می‌توان نتیجه گرفت که شناخت واقعی خدا علاوه بر مظاهر قدرت او در طبیعت باید شامل درک عمل نجات او در مورد انسان نیز باشد.

سؤال فیلیپس (۱۴:۸-۱۱)

تعلیم عیسی در مورد رابطهٔ او با پدر برای فیلیپس گنگ بود. «سرور ما، پدر را به ما بنما، که همین ما را کافی است» (۸). فیلیپس می‌خواست پدر را واضحاً ببیند همان‌طور که عیسی را می‌توانست ببیند. ادراکات مافوق طبیعی و تفاسیر علم الاهی برای او چندان معنی نداشت. او قادر به جذب فوری مسائل انتزاعی نبود، او بیشتر اهل "عمل" بود. حساب و کتاب سرش می‌شد، این را در تغذیهٔ پنج‌هزار نفر دیدیم(۶:۵-۷)، ولی وقتی عیسی از قلمرو مادیات به قلمرو روحانیت قدم می‌گذاشت، او دیگر چیزی نمی‌فهمید.

گفتن اینکه فیلیپس از مطالب روحانی گیج شده بود یک چیز است و گفتن اینکه او نسبت به مطالب روحانی هیچ احساسی نداشت چیزی دیگر. درخواست او نشان‌دهندهٔ اشتیاقی مشتعل در وجود او بود که با حس کنجکاوی فرق می‌کرد. او فکر می‌کرد اگر خدا برای او قابل رؤیت می‌شد و اگر می‌توانست به جایی نزول کند که بتواند او را درک کند، آنگاه قانع خواهد شد. فیلیپس نمونهٔ اشخاص کودنی است که با صمیمیت در جستجوی حقیقتند و مشتاق خدا می‌باشند ولی می‌بینند هیچ درکی از او اشتیاق آنها را برآورده نمی‌سازد و در واقع این همان صدای ایوب است که در عهدجدید نیز طنین انداخته است: «کاش می‌دانستم که او را کجا یابم!» (ایوب ۳:۲۳).

اشتیاق انسان برای خدای ملموس که همراه است با رد کردن کامل خدای واقعی که تقاضای عدالت او از انسان نیز بی‌جواب می‌ماند، زیربنای تمام بت‌پرستی‌ها را تشکیل می‌دهد، انسان جهت ارضای اشتیاق خود در ذهن خود خدایی می‌سازد. فرمان دوم در ده فرمان هشداری است بر ضد تمام این نوع پرستش‌ها: «صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پایین در زمین است و از آنچه در آب زیر زمین است برای خود مساز» (خروج ۴:۲۰). همهٔ اینها چیزی جز تصاویری ناقص از ادراکی ناقص نیست، و شکل منحرف و فاسدی از پرستش واقعی است که فقط سزاوار خدا می‌باشد.

با همهٔ این کارها نیاز بشر هنوز ارضاء نشده، و خدا خود را در سطح او درآورده تا او را ارضاء کند. سنگ و چوب هرگز نمی‌توانند نمایندهٔ خدا باشند، ولی خون و جسم می‌توانند او را مجسم کنند. "پسر" که فروغ جلالِ خدا و مظهر کامل ذات اوست (عبرانیان ۳:۱)، خدا را در جسم انسانی ظاهر کرده است. به همین دلیل بود که عیسی به فیلیپس پاسخ داد: «فیلیپُس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونه است که می‌گویی "پدر را به ما بنما"؟» (۹) عیسی می‌گفت اتحاد او با پدر آن‌چنان است که وجود او خصوصیات و واقعیت پدر را نشان می‌دهد. همان‌طور که فیلیپس با اطمینان خاطر می‌توانست عیسی را ببیند و از حضور جسمی و واقعی او مطمئن باشد، همان‌گونه نیز می‌تواند مطمئن باشد که پدر وجودی است واقعی.

چنین اظهار قطعی نیاز به اثبات داشت و عیسی نیز آن را ارائه داد. از فیلیپس خواست قبل از هر چیز ایمان داشته باشد زیرا شخصیت او چنین ایجاب می‌کرد. «آیا باور نداری که

من در پدرم و پدر در من است؟» (۱۰) نویسندهٔ انجیل شهادت عیسی را تأیید می‌کند: «زیرا آن کس که خدا فرستاد، کلام خدا را بیان می‌کند، چرا که خدا روح را به میزان معین (به او) عطا نمی‌کند» (۳۴:۳). حتی دشمنان عیسی اعتراف می‌کردند که «تاکنون، کسی چون این مرد سخن نگفته است» (۴۶:۷). سخنان عیسی از اقتداری برخوردار بود که تنها می‌توانست از منشاء الاهی سرچشمه گرفته باشد. در قیاس با گفتار تمام بزرگان و مقدسین، کلمات عیسای مسیح از لحاظ اتمام حجت و اقتدار بی‌نظیر است.

برای اینکه کسی نتواند سخنان او را بی‌ارزش بداند، عیسی کارهای خود را نیز به‌شهادت می‌گیرد. معجزات یا نشانه‌های گوناگونی که او انجام می‌داد شواهد آشکار از قدرت پدر بود که در او عمل می‌کرد. به ایمانداران نیز این وعده داده شده تا در این شهادت سهمی داشته باشند. «آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می‌کنم، خواهد کرد، و حتی کارهایی بزرگتر از آن خواهد کرد» (۱۲). این آیه نشان می‌دهد که شاگردان در خدمت عیسی شریک هستند. "کارهای بزرگ‌تری" که به نام عیسی کرده خواهد شد، شهادتی خواهد بود به قدرت مطلق پدر در جهان و صداقت پسرش.

مقصود از کارها جلال دادن پدر در پسر بود. هدف پسر این بود که پدر را به مردم بنمایاند و وعدهٔ داده شده در آیات ۱۳ و ۱۴ به آن مقصود متکی بود. «اگر چیزی به نام من از من بخواهید، آن را انجام خواهم داد» را نباید به‌عنوان ضمانتی برای دعای هر کس تلقی کرد، بلکه این وعده به‌منظور تکمیل مکاشفه‌ای از پدر که با تجسم آغاز شده بود، داده شده است. پاسخ‌های دعا به نام عیسی در واقع کارهای پدر هستند که به‌وسیلهٔ عیسی انجام می‌گیرند.

ادامهٔ تعالیم (۱۴:۱۲-۲۱)

آیات (۱۲-۱۴) که به‌عنوان متمم جواب عیسی به فیلیپس در بالا بحث شد، دقیقاً معلوم نیست کجا باید قرار گیرند. وجه امری *تصدیق کنید* آیهٔ ۱۱ جمع است، و با مقایسه با آیهٔ ۱ منطقی است که آن را ادامهٔ خطابه‌ای بدانیم که عیسی به‌طور دسته‌جمعی برای شاگردان ایراد می‌فرمود. ولی ادامهٔ صحبت دربارهٔ کارها، آیهٔ ۱۱ را با قسمت آخر آیهٔ ۱۰ مربوط می‌سازد. آیهٔ ۱۲ صحبت دربارهٔ "کارها" را ادامه می‌دهد ولی فاعل اصلی به سوم شخص تبدیل می‌شود و جملهٔ مزبور را به‌صورت حقیقت کلی درمی‌آورد تا تشویق و نصیحتی خصوصی. تأکید کامل بر دوم شخص جمع با آیهٔ ۱۳ شروع می‌شود. بهترین راه تقسیم‌بندی آن است که آیهٔ ۱۲ را حد فاصل بدانیم ولی آن را نقطهٔ برگشت به موضوع اصلی به‌حساب بیاوریم که به‌وسیلهٔ سؤالات توما و فیلیپس در آن وقفه ایجاد شده بود.

پس از اینکه عیسی شاگردان را مطمئن ساخت که آنها را ترک نخواهد کرد بلکه می‌رود تا جایی برایشان آماده کند، از آنها خواست تا مطیع باشند. «اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت» (۱۵). اگر ناراحتی آنها از رفتن عیسی صادقانه بود، پس آنها عیسی را واقعاً دوست داشتند و در نتیجه می‌بایست این محبت را با اطاعت کردن نشان دهند. محبت می‌بایست انگیزهٔ جدید زندگی آنها باشد واطاعت از او، ضوابط جدید کارهایشان.

در ضمن آنها از قدرت روح‌القدس نیز در آینده برخوردار می‌شدند. در این نطق چند اظهار قطعی دربارهٔ روح‌القدس دیده می‌شود:

او پاسخ دعای عیسی به پدر است. (۱۶)
او "مدافع" دیگر است. (۱۶)
او همیشه در ایماندار ساکن است. (۱۶)
او روح راستی خوانده شده است. (۱۷)
او در "جهان" ناشناخته است. (۱۷)
او در ایماندار ساکن می‌شود. (۱۷)

واژهٔ "تسلی‌دهنده" در ترجمهٔ قدیمی فارسی، برای خوانندگان جدید چندان واضح نیست. این واژه بیشتر به معنی "وکیل مدافع" است تا "هم‌درد". غیر از اناجیل، تنها مورد دیگری که این واژه در آن به‌کار رفته، (اول یوحنا ۱:۲) است که در آنجا عیسی شفیع یا وکیل معرفی شده است. همان‌طور که روح‌القدس نمایندهٔ پدر است نزد ایمانداران، عیسی نیز نمایندهٔ ما است نزد پدر. کار روح‌القدس این است که واقعیت وجود خدا را به تمام مردم بقبولاند، همان‌طور که عیسی این کار را با شاگردان کرد.

اگر عیسی روی این زمین می‌ماند مثل تمام مردم در فضا و زمان محدود می‌بود. ولی با ساکن شدن روح‌القدس در قلب پیروان عیسی، آنها از مصاحبت و حضور خدا بیش از زمانی که عیسی در جسم بود برخوردار خواهند شد.

روح‌القدس وجه تمایز بین ایمانداران و بی‌ایمانان است. "جهان" نمی‌تواند او را قبول کند، او در مسیحیان ساکن می‌شود. همان‌طور که پولس می‌گوید: «اگر کسی روح مسیح را نداشته باشد، او از آنِ مسیح نیست» (رومیان ۹:۸ب). میزان پری روح امکان دارد در افراد یکسان نباشد ولی حضور روح جزو لاینکف تجربهٔ واقعی مسیحی است. تفاوت بین *با شما* و *در شما* (۱۷) قابل توجه است، زیرا نشان می‌دهد با وجود اینکه روح‌القدس هنگام بیان این سخنان از جانب عیسی، مراقب شاگردان بود ولی بحرانی در پیش بود که در آن روح‌القدس وارد زندگی شاگردان می‌گردد تا آنان را از داخل تقویت کند. هنوز چنین تجربه‌ای به آنان دست نداده بود و پنطیکاست روزی بود که این واقعیت به‌وقوع پیوست.

قول بازگشت در آیهٔ ۱۸، «شما را بی‌کس نمی‌گذارم؛ نزد شما می‌آیم»، به سه طریق قابل تفسیر است: می‌توان آن را ظهور او بعد از قیامش دانست، یا ممکن است به بازگشت عیسی در شخصیت روح‌القدس اطلاق کرد، و یا اینکه آن را اشاره‌ای به بازگشت ثانوی قلمداد نمود. آخرین تعبیر از این سه تعبیر از احتمال کمتری برخوردار است زیرا عیسی دربارهٔ بازگشتن سخن نمی‌گفت بلکه در مورد اینکه باز هم تماسی بین آنها خواهد بود. اگر وعدهٔ آیهٔ ۱۹، «پس از اندک زمانی جهان دیگر مرا نخواهد دید، امّا شما خواهید دید» در مورد آمدن روح‌القدس باشد که حضور عیسی را دربردارد، تناقضی در الفاظ پیدا می‌شود. نزول

روح، تجسم عیسی و ظهور پدر، رویدادهای مجزایی هستند و نمی‌توان آنها را با هم یکی دانست. از مقایسهٔ این قسمت با مشابه آن در (۱۶:۱۶-۲۲، ۲۸، ۲۹) چنین نتیجه می‌گیریم که منظورش ظهور بعد از قیامش است که در آن ماتم و گریهٔ آنها در اثر زنده شدن عیسی به خوشی مبدل می‌شود. پیروزی عیسی بر مرگ به آنان امید حیات بخشید، «و چون من زنده‌ام، شما نیز خواهید زیست» (۱۹).

چنین مکاشفه‌ای فقط به کسانی داده می‌شد که مطیع بودند. ظهور کامل‌تر منوط به برقراری رابطهٔ محبت عمیق‌تر بین استاد و شاگردش بود. صلیب مکاشفهٔ غایی خدا به دنیای متخاصم بود، ولی شاگردان قادر بودند فراتر از صلیب را ببینند.

سؤال یهودا (۱۴:۲۲-۲۴)

«سرور من، چگونه است که می‌خواهی خود را بر ما ظاهر کنی، امّا نه بر این جهان؟»

بدون شک یهودا همان یهودای یعقوب در (لوقا ۱۶:۶) و (اعمال ۱۳:۱) و تدای در (مرقس ۱۸:۳) و (متی ۳:۱۰) است. به‌نظر می‌رسد او از اهمیت کمتری برخوردار بوده زیرا غیر از اینجا، جای دیگری نمی‌بینیم کاری انجام داده یا در بحثی شرکت کرده باشد.

مسئله‌ای که یهودا عنوان کرد به مکاشفه مربوط می‌شد. او نمی‌توانست این را درک کند که چطور عیسی پس از غیبتی کوتاه خود را به شاگردان ظاهر خواهد کرد ولی نه به جهان. شاید هم همان نحوهٔ استدلال برادران عیسی را داشت که «زیرا هر که بخواهد شناخته شود، در نهان کار نمی‌کند. تو که این کارها را می‌کنی، خود را به جهان بنما» (۴:۷). اگر او قرار است سرانجام خود را به‌عنوان مسیح موعود به عرصهٔ ظهور برساند چرا خود را به این شکل به جهان نشان نمی‌دهد؟ و اگر بنا است چنین مکاشفه و ظهوری به‌صورت انحصاری باشد بطوری‌که همه کس نتواند آن را ببیند، پس از کجا می‌شود به واقعیت آن یقین کرد؟ چیزی که به‌وسیلهٔ همه قابل ادراک باشد دست‌کم به‌صورت امری واقع پذیرفته می‌شود، چه مفهوم و اشارات آن مورد قبول باشد، چه نباشد. ولی وقتی فقط گروه کوچکی مطلبی را یک واقعه اعلام می‌کنند اکثر مردم آن را خرافات و خطای فکر تلقی خواهند نمود.

پاسخ عیسی، بر محبت همچون شرط دریافت مکاشفه صحه گذاشت. حالت شاگردان عامل تعیین‌کنندهٔ این مکاشفه خواهد بود: «اگر کسی مرا دوست بدارد، کلام مرا نگاه خواهد داشت، و پدرم او را دوست خواهد داشت، و ما نزد او خواهیم آمد و با او مسکن خواهیم گزید» (۲۳). ارتباط مستقیم با دنیا غیرممکن بود زیرا دنیا از او نفرت داشت، ولی او می‌توانست بر اساس محبت با شاگردان رفتار کند. محبت به نوبهٔ خود اطاعت را همراه دارد، و مکاشفهٔ تدریجی زمانی صورت می‌گیرد که اطاعت وجود داشته باشد. خدا به کسی که مفاد حکم اول را که از خدا گرفته اطاعت نکند هرگز برای بار دوم خود را به او ظاهر نخواهد ساخت. فقدان محبت موجب پیدایی نااطاعتی می‌گردد، و عیسی نااطاعتی را توهینی به "پدر" می‌داند.

پایان خطابه (۱۴:۲۵-۳۱)

سؤال یهودا کمتر از سؤال دیگر شاگردان در خطابهٔ عیسی ایجاد وقفه کرد، زیرا در حالی که عیسی به سؤال وی پاسخ می‌داد، قادر بود رشتهٔ کلام خود را ادامه دهد. پاسخ مستقیم عیسی که شرایط مکاشفهٔ پدر را دربرداشت، در واقع دنبالهٔ مطلب آیهٔ ۲۱ بود و بحث پیرامون اسباب مکاشفه و کار روح‌القدس را مجدداً پی‌گیری می‌کرد. ظهور روح جبران غیبت جسمانی عیسی را خواهد نمود و وعده‌های او را تکمیل خواهد کرد: «نزد شما می‌آیم.» ظهور پس از قیام عیسی، او را به شکل ملموسی در تماس با آنها قرار داد، به‌طوری که از ادامهٔ وجود حیات او مطمئن شدند، ولی این تجلیات و ظهور موقتی بود. همان‌طور که در کتاب اعمال‌رسولان می‌بینیم، خدمت نامرئی روح‌القدس به‌طور دائمی ادامه یافت تا حضور عیسی را محسوس و هدایت او را مؤثر سازد.

عیسی وظایف روح‌القدس را در تحقق مکاشفهٔ پدر برشمرد. روح‌القدس این اقتدار را خواهد داشت که این مکاشفه را به‌عرصهٔ ظهور برساند زیرا او نمایندهٔ رسمی و باصلاحیت عیسی خواهد بود: «پدر او را به نام من می‌فرستد» (۲۶). او در ضمن مکاشفه را واضح و روشن خواهد ساخت زیرا معلم و مفسّر مجربی است: «همه چیز را به شما خواهد آموخت» (۲۶). حضور روح‌القدس به شاگردان این اطمینان را می‌بخشید که مکاشفه ادامه دارد. او در ضمن ذهن شاگردان را تازه می‌کند تا گفتار عیسی را وقتی در بدن بود به‌یاد آورند و زنده نگه دارند: «آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد» (۲۶).

اقتدار در مکاشفه را می‌توان از عبارت "به نام من" استنباط کرد. این عبارت غیر از نقل قولی که از (مزمور ۱۱۸:۲۵و۲۶) شده، سیزده بار در انجیل یوحنا به‌کار رفته است. شش بار از این موارد اشاره به دعا به اسم عیسی می‌کند. تقریباً تمام این موارد به این معنی هستند که یک شخص، با اقتدار شخصی دیگر عمل می‌کند در حالی که از حمایت شخصیتی که در ورای آن اسم قرار دارد برخوردار است. (یوحنا ۴۳:۵) این موضوع را تشریح می‌کند وقتی عیسی می‌فرماید: «من به نام پدر خود آمدم، ولی شما مرا نمی‌پذیرید. امّا اگر دیگری به نام خود آید، او را خواهید پذیرفت.» روح‌القدس که به اسم عیسی فرستاده می‌شود، در واقع از اقتدار عیسی برخوردار است، و باید پیام روح‌القدس را همچون بیانات خود عیسی پذیرفت.

تعالیم و دستورات روح‌القدس، مکاشفه را روشن و واضح خواهد ساخت. بسیاری از تعالیم عیسی برای شاگردانش روشن نبود زیرا آنها از زمینهٔ کافی روحانی برای درک مقاصد و اشارات او برخوردار نبودند. او نظام‌نامهٔ تثبیت‌شده‌ای را برای آنان به‌جا نگذاشت تا بدین وسیله مطمئن باشد آنان پیام او را درک خواهند نمود، بلکه به‌جای آن او وعده داد که حضور زندهٔ روح‌القدس با آنان باشد و با آنها با قدرت و اقتدار سخن گوید. یوحنا که نویسندهٔ این انجیل است، در رسالهٔ خود از همین موضوع پرده برمی‌دارد: «امّا شما مسحی از آن قدّوس یافته‌اید و همگی دارای معرفت هستید» (اول یوحنا ۲۰:۲). کامل بودن این تعلیم در جای

دیگر تصریح شده است: «امّا دربارهٔ شما باید بگویم آن مسح که از او یافته‌اید، در شما می‌ماند و نیازی ندارید کسی به شما تعلیم دهد، بلکه مسحِ او دربارهٔ همه چیز به شما تعلیم می‌دهد» (اول یوحنا ۲۷:۲). چنین تعلیمی مستقیم است و با وجود باطنی ایماندار سر و کار دارد تا با گوش‌های خارجی او. این تعلیم حساسیت روحانی‌ای را به‌وجود می‌آورد که دنیا از آن بهره‌ای نبرده است.

در ضمن روح‌القدس باعث می‌شود این مکاشفه ادامه یابد. از آنجا که شاگردان انسان بودند، احتمال داشت سخنان عیسی را فراموش کنند. برخی بیانات او که زیاد تکرار شده بود، امکان داشت بیشتر در ذهن آنان بماند، ولی سایر بیاناتش که از اهمیت یکسانی برخوردار بودند، چون در مواقع غیررسمی گفته شده بود و یا هنگام ایراد آنها، شاگردان توجه کافی مبذول نداشته‌اند، به آسانی از خاطرشان رخت برمی‌بست. از این گذشته، حتی اگر آنان می‌توانستند عین گفتار او را به یاد بیاورند، احتمال داشت فهم و ادراک آن گفتار تغییر بیابد. حتی اگر گفتار او را همان موقع می‌نوشتند تا ماهیت و جوهر آنها از بین نرود، باز تعبیر و تفسیر غلط و ناقص باعث می‌شد اصل معنی از بین برود. فقط صدای روح‌القدس می‌توانست فکر شاگردان را به تحرک وا دارد تا اظهارات عیسی را به‌خاطر آورند و معنی صحیح آنها را طبق احتیاج برایشان بازگو کند.

برای به‌خاطر آوردن مطلبی باید یاد گرفتنی در کار باشد، زیرا انسان نمی‌تواند چیزی را که هرگز یاد نگرفته به‌یاد آورد. منظور عیسی این نبود که روح‌القدس جای آنچه را که آنها یاد گرفته‌اند، می‌گیرد. او می‌خواست شاگردانش به تعالیم او به‌دقت گوش دهند تا روح‌القدس بتواند آنچه را آنان یاد گرفته‌اند، به‌طور صحیح به‌کار ببرد.

با آیهٔ ۲۷ خطابهٔ پیرامون مکاشفه تکمیل می‌شود و عیسی مجدداً به گفتار اصلی یعنی دستورات و تسلی قبل از وداع می‌پردازد. آخرین هدیه‌ای که او می‌بخشد، سلامتی و آرامش خودش است (۲۷). جالب است که آن را زمانی به شاگردان عطا می‌کند که به‌نظر می‌رسید خود او از آن بسیار دور افتاده است. چند روز قبل عیسی گفته بود: «جان من مضطرب است» (۲۷:۱۲)، و هنوز اضطراب و زجر جتسیمانی در پیش بود که در آن «پریشان و مضطرب شد» (مرقس ۳۳:۱۴). سلامتی او رهایی از اضطراب و زجر و زحمت نمی‌شد بلکه شامل آرامش بی‌دغدغه انجام دادن ارادهٔ خدا. مانند قطب‌نمای کشتی که با وجود طوفان و برخورد امواج همیشه رو به شمال می‌ایستد، فکر عیسی نیز در آرامش بود زیرا به خدا اعتماد داشت. در اینجا بود که سلامتی او با سلامتی موقت و بی‌اساس دنیا فرق می‌کرد. عیسی حتی زیر سایهٔ صلیب نیز با اتکاء به ارادهٔ خدا از آرامش برخوردار بود.

مرگ داوطلبانهٔ عیسی سه نتیجه دربرداشت که به‌طور جالبی در چند آیهٔ آخر باب چهاردهم جمع‌بندی شده است. تأثیری که این موضوع روی شاگردان داشت را می‌توان از اظهارات او فهمید: «اکنون این را پیش از وقوع به شما گفتم، تا چون واقع شود ایمان آورید» (۲۹). پیشگویی‌های دقیق او دربارهٔ مرگش گویا از خاطر شاگردان فراموش شده بود، ولی عیسی فرمود هنگام امتحان آنها ایمان خواهند آورد زیرا آنچه گفته به‌وقوع خواهد پیوست.

وداع عیسی در واقع اعلان جنگ بود با شیطان، "رئیس این جهان"، که در (۳۱:۱۲) نیز با همین لقب معرفی شده است. مانند جنگاوری که از قلمرو دشمن می‌گذرد بدون اینکه صدمه‌ای ببیند، عیسی نیز به قلمروی مرگ وارد شد ولی در آنجا به اسارت درنیامد. او می‌دانست که شیطان هیچ ادعایی بر وی ندارد بنابراین او قادر است بدون ترس از عواقب از میان نیروهای شیطان عبور کند.

برای "جهان"، مرگ عیسی، برهان کامل و روشن محبت او به پدر بود. «امّا من کاری را می‌کنم که پدر به من فرمان داده است، تا جهان بداند که پدر را دوست می‌دارم. برخیزید، برویم» (۳۱). جهان پدر را دوست نداشت و اصلاً نمی‌توانست چنین رابطه‌ای را درک کند. مرگ مسیح متناقض با روح جهان بود که می‌توان آن را در اظهار نظر دشمنان عیسی مشاهده کرد: «خود را نجات ده و از صلیب فرودآ!» (مرقس ۳۰:۱۵).

با این کلمات تشویق‌آمیز و هشداردهنده، عیسی نخستین مرحلهٔ خطابهٔ خود را به اتمام رساند. «برخیزید از اینجا برویم»، نشانهٔ پایان شام و ترک شهر است.

گفتگو دربارهٔ روابط (۱۵:۱-۲۷)

رابطهٔ ایمانداران با عیسی (۱۵:۱-۱۱)

نخستین و مهم‌ترین رابطه‌ای که شاگردان می‌بایست در حفظ آن کوشش می‌کردند، رابطه با عیسی بود. عیسی به‌منظور بیان و تأکید روی معنی آن از تمثیل تاک استفاده کرد. این تمثیل برای شاگردان ناشناخته نبود زیرا پرورش درخت مو یکی از رایج‌ترین مشاغل فلسطین آن زمان بود. تاکستان‌ها همهٔ نقاط فلسطین را اشغال کرده بودند، و احتمالاً عیسی و شاگردان سر راه اورشلیم به جتسیمانی از کنار چندین درخت تاک عبور کردند. در ضمن تاک نشان ملی یهودیان بود. در آن زمان بر بالای هیکل هیرودیس یک درخت تاک طلایی بزرگ نصب شده بود. اشعیا از همین تمثیل جهت نشان دادن این واقعیت که بی‌ثمر بودن اسرائیل خدا را ناخشنود کرده، بهره می‌گیرد (اشعیا ۵:۱-۷). او تمثیل تاک را با این سخنان به پایان می‌برد: «زیرا تاکستان یهوه صبایوت خاندان اسرائیل است و مردان یهودا نهال شادمانی او می‌باشند. و برای انصاف انتظار کشید و اینک تعدی و برای عدالت و اینک فریاد شد.» ولی عیسی استفاده دیگری از همین تمثیل نموده، از آن جهت نشان دادن رابطهٔ بین خود و شاگردان بهره گرفت.

پنج تشبیه می‌توان بین تاک و این رابطه یافت:

نهال مناسب — «من تاک حقیقی هستم» (۱).

متخصص مناسب — «پدر من باغبان است» (۱).

پرورش مناسب — «هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را دور می‌سازد و هر چه میوه آرد آن را پاک می‌کند تا بیشتر میوه آورد» (۲).

تماس مناسب «در من بمانید و من در شما» (۴).
میوهٔ مناسب «او میوهٔ بسیار می‌آورد» (۵).

نخستین اصل در ایجاد تاکستان داشتن نهال مناسب است. هر فروشندهٔ درخت تضمین می‌کند که نهالی که او می‌فروشد میوهٔ واقعی از جنس خودش را به‌عمل بیاورد. کلمهٔ "حقیقی" به معنی "واقعی" و "اصیل" است، لذا عیسی ادعا می‌کند نهال واقعی است. همان‌طور که باید تاکی اصلی وجود داشته باشد تا از آن قلمه‌هایی برای پیوند زدن بردارند، عیسی نیز منبع حیات آسمانی تاک روحانی است.

هر تاکستانی می‌بایست به‌وسیلهٔ متخصصی هرس بشود. باغبان می‌بایست بداند چگونه شاخه‌های زائد درخت مو را ببرد و آن را بارور سازد، تا حداکثر میوه را به‌بار آورد. تاکستان روحانی به‌وسیلهٔ خود خدا نگه‌داری می‌شود، چون او خوب می‌داند چگونه شخصیت انسان را پرورش دهد.

پرورش تاکستان در همان عمل هرس خلاصه می‌شود. در هرس کردن درخت تاک دو اصل را نباید فراموش کرد: نخست، تمام شاخه‌ها و چوب‌های مرده با بی‌رحمی تمام باید بریده و دور انداخته شود، و دوم، سر شاخه‌های زنده باید زده شود. شاخه‌های مرده نه فقط میوه‌ای نمی‌آورند بلکه محل پرورش حشرات مضر و موجب بیماری و پوسیدگی درخت می‌گردند. سر شاخه‌های زنده نیز باید بریده شود تا اینکه نیروی تاک به میوه برسد. تاکستان‌ها در اوایل بهار به‌صورت نمایشگاهی از تنه‌های نحیف و لخت درمی‌آیند. ولی در پاییز پر از انگورهای ارغوانی درشت می‌گردند. همان‌طور که باغبان کارد باغبانی خود را به‌جان شاخه‌های زائد می‌اندازد، خدا نیز شاخه‌های مرده را از بین مقدسین خویش می‌برد و جدا می‌کند، و اغلب تکه‌هایی از شاخه‌های زنده را نیز می‌زند، گرچه این عمل او زیاد خوشایند شاخه‌ها نباشد. ولی شاخه‌هایی که بدین ترتیب زحمت زیادی دیده باشند میوهٔ بیشتری می‌آورند.

عمل هرس شاخه‌ها هرگز نباید باعث جدایی شاخه‌های بارور از تاک اصلی شود. شاخه‌های جدا شده اغلب به‌طور مستقل برگ‌هایی تولید خواهند کرد ولی هرگز موفق نمی‌شوند میوه بیاورند. «چنانکه شاخه نمی‌تواند از خود میوه آورد اگر در تاک نماند، شما نیز نمی‌توانید میوه آورید اگر در من نمانید» (۴). کلمهٔ "ماندن" که ده بار در این متن دیده می‌شود (۱–۱۰)، به معنی حفظ ارتباط لاینقطع تا در جایی قرار گرفتن، و نمایشگر ضرورت رابطه‌ای فعال و دائمی بین ایماندار و خداوندش است تا بدین وسیله ایماندار زندگی پرثمری داشته باشد.

میزان دلخواه بارآوری به درجات سه‌گانهٔ صعودی نشان داده شده است:

«هر شاخه‌ای که میوه آورد» (۲).
«آن را هَرَس می‌کند تا بیشتر میوه آورد» (۲).
«میوهٔ بسیار می‌آورد» (۵).

"میوه"، "میوهٔ بیشتر"، "میوهٔ بسیار" ترتیب الاهی است. رشد باعث ازدیاد میوه می‌شود، و هر چه ایماندار بالغ‌تر شود، می‌توان میوه بیشتری از او انتظار داشت.

از طبیعت میوه به‌طور مشخص ذکری به‌عمل نیامده، ولی از محتوای دنبالهٔ تمثیل می‌توان حدس زد این میوه چیست. میوه آوردن را می‌توان در پاسخ به دعاها ملاحظه کرد: «اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هر آنچه می‌خواهید، درخواست کنید که برآورده خواهد شد.» (۷). میوه آوردن در اطاعت ظاهر می‌شود که علامت ایمانداران است؛ همان‌گونه که نااطاعتی معرف بی‌ایمانی می‌باشد. در اینجا از خوشی به‌عنوان میوهٔ روحانی یاد شده، همان‌طور که در متن آشنای (غلاطیان ۲۲:۵) نیز آمده است: «امّا ثمرهٔ روح، محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خویشتنداری است.» یوحنا نیز مثل پولس از محبت صحبت می‌کند (۱۲). این خصوصیات محبت نسبت به دیگران، خوشی در قلب خود، اطاعت بی‌چون و چرا از مسیح، و دعایی که پاسخ‌های ملموس دربردارد، دلایل قاطع عملکرد حیات خدا در روح انسان است. «ایشان را از میوه‌هایشان خواهید شناخت» (متی ۱۶:۷).

روابط ایمانداران نسبت به یکدیگر (۱۵:۱۲-۱۷)

پس از اینکه عیسی رابطهٔ ضروری ایمانداران را نسبت به خودش تشریح کرد، به بیان رابطهٔ آنان نسبت به یکدیگر پرداخت. تفاوت خلق وخوی و حسادتی که بین شاگردان بر سر احراز مقام و قدرت در پادشاهی آینده ایجاد شده بود، اختلالی در روابط آنها به‌وجود می‌آورد. عیسی می‌دانست که اگر آنها بخواهند شاهدان واقعی او باشند باید به‌صورت یک واحد عمل کنند. عدم اتحاد اگر هم به‌کلی مانع کار آنها نشود، دست‌کم باعث اختلال در آن خواهد شد. به این سبب بود که او فرمان یازدهم را صادر کرد: «حکم من این است که یکدیگر را محبت کنید، چنانکه من شما را محبت کرده‌ام» (۱۲).

جملهٔ مقایسه‌ای «چنانکه من شما را محبت کرده‌ام»، معیاری است که محبت واقعی را باید با آن اندازه گرفت و فهمید. پولس نیز چنین مقایسه‌ای را به‌کار می‌برد تا معیاری جهت عشق زناشویی به‌دست دهد: «ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن‌گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود» (افسسیان ۲۵:۵). مسیح از شاگردان انتظار نداشت بیش از آنچه او در این مورد انجام داده بود به‌عمل آورند. او معیار و ضابطهٔ محبت را با دادن جان خود، قرار داد. «چنانکه من شما را محبت کرده‌ام» را می‌توان هم به معنی مهربانی و محبتی که او تا به‌حال نشان داده دانست و هم به مفهوم مرگ قریب‌الوقوع او که نقطهٔ اوج محبتش را نشان می‌داد. چنانکه در (۱:۱۳) مشاهده می‌شود.

نخستین عنصر این محبت عالی جانبازی (قربانی) بود. «محبتی بیش از این وجود ندارد که کسی جان خود را در راه دوستانش فدا کند» (۱۳). این حد کمال محبت انسانی است. ولی محبت خدایی از این هم فراتر می‌رود، برای اینکه عیسی جان خود را به‌جهت دشمنانش می‌دهد. همان‌طور که (رومیان ۸:۵) می‌گوید: «امّا خدا محبت خود را به ما این‌گونه ثابت کرد

که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.» با تأکید بر واژهٔ کسی در آیهٔ ۱۳ معنی اصلی این متن آشکار می‌شود. مردم جان خود را برای دوستان خود می‌دهند، ولی عیسی جان خود را برای دشمنان داد.

دومین جنبهٔ محبت صمیمیت بود که عیسی آن را با مقایسهٔ کلمهٔ دوست با بنده نشان داد. بنده و غلام نیز ممکن است مورد علاقه و محبت اربابش واقع شود، ولی هرگز نمی‌تواند هم‌سطح با ارباب خود باشد و اُنس و صمیمیتی در دل او ایجاد کند. او مجبور است بدون استدلال و شناخت اطاعت کند. ولی عیسی شاگردان را محرم اسرار دلش ساخت "زیرا" او می‌گوید «هر آنچه از پدر شنیده‌ام، شما را از آن آگاه ساخته‌ام» (۱۵). او اسرار آسمان را با آنان در میان می‌گذاشت.

سومین کیفیت محبت الاهی، پیش‌قدمی بود. عیسی صبر نکرد مردم از کار او قدردانی کنند و او را به زندگی خود دعوت کنند، بلکه خودش پیش‌قدم شد و آنها را برگزید. «شما نبودید که مرا برگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه آورید» (۱۶).

آخرین جنبهٔ محبت ثمربخشی بود. دنبالهٔ آیهٔ ۱۶ می‌گوید: «من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه آورید و میوهٔ شما بماند، تا هر چه از پدر به نام من درخواست کنید به شما عطا کند.» محبت عیسی نسبت به شاگردان رمز موفقیت آنها بود. از این گروه ترسو که در باغ جتسیمانی از حضور دشمنان فرار کردند و بعد از قیام او از ترس به بالاخانه پناه بردند، عیسی شاهدانی متعهد ساخت. این ثمربخشی فوری و همیشگی هدیهٔ فیض عیسی به آنها بود.

رابطهٔ ایمانداران با جهان (۱۵:۱۸-۲۷)

سومین رابطه‌ای که ایماندار باید برقرار کند، با جهان است. عیسی هرگز درصدد نبود که در انزوای زهدگونه به‌سر برد بلکه می‌خواست در تماس فعال با مردم و مسائل آنها باشد. با این حال او خط انفصال مشخصی بین ایماندار و "جهان" که به‌معنی انبوه مردم بی‌خدا است کشید. بین این دو خصومتی است که مثل ذات آنها عمیق و انعطاف‌ناپذیر است- خصومتی که به مخالفت فکر جسمانی با خدا برمی‌گردد.

عیسی هنگامی که رویهٔ جهان را تشریح می‌کرد، با دقت کوشش می‌نمود شاگردانش را از قبل دربارهٔ دشمنی آن هشدار دهد، چون نمی‌خواست بعداً غافلگیر شوند. «اگر دنیا از شما نفرت دارد، به‌یاد داشته باشید که پیش از شما از من نفرت داشته است» (۱۸). از کلماتی که یوحنا در این جمله به‌کار برده، معلوم می‌شود دشمنی جهان با شاگردان حتمی و واقعی بود نه به‌شکل تئوری و فرضی. عیسی آن را واقعیتی مسلم می‌دانست ولی با گفتن اینکه او هم در تحمل بار این دشمنی با آنها شریک است آنان را دلداری داد.

رویهٔ جهان در نگاه اول غیر قابل توصیف می‌نماید. چطور ممکن است مردم به‌طور دسته‌جمعی این نیکویی محض و ارزش بی‌حد عیسی را درک و قدردانی نکنند؟ چرا جهان باید با کسانی که پیروان عیسی هستند از در دشمنی درآید؟ عیسی سه دلیل برای توجیه

این دشمنی عرضه داشت: نخست، تفاوت بین ذات شاگردان و دنیا، دوم، وابستگی نزدیک شاگردان با مسیح رد شده، و سوم، محکومیتی که پیام عیسی بر گناه جهان می‌آورد.

چه در ذات انسان و چه در طبیعت حیوانات این تمایل هست که با هر کس که از نوع متعادل و متوسط فرق دارد، دشمن می‌شوند. پرندگان وقتی احساس کنند یکی از آنها پر و بالش با پر و بال آنها فرق می‌کند، آن پرنده را تنها می‌گذارند. انسان‌ها نیز وقتی می‌بینند یک نفر استعدادهایی دارد و یا از وجه تمایزی برخوردار است که او را از گروه مردم یک سر و گردن بلندتر نشان می‌دهد، با نظر حسادت و ظن به او نگاه می‌کنند. عیسی می‌گوید «اگر به دنیا تعلّق داشتید، دنیا شما را چون کسان خود دوست می‌داشت. امّا چون به دنیا تعلّق ندارید، بلکه من شما را از دنیا برگزیده‌ام، دنیا از شما نفرت دارد» (۱۹). این واقعیت که او افرادی را از جهان برگزیده است، آنان را نسبت به دیگران در یک دستهٔ دیگری قرار می‌دهد. آنها طبیعت تازه‌ای دارند و از اهداف و ثمربخشی تازه‌ای برخوردارند. جهان انگیزه‌های آنان را درک نمی‌کند و از جمع آنها گریزان است.

همچنین گرایش انتخابی به مسیح باعث ایجاد دشمنی می‌شود که متوجه عیسی بود. «اگر مرا آزار رسانیدند، با شما نیز چنین خواهند کرد؛ و اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را نیز نگاه خواهند داشت. امّا این همه را به‌سبب نام من با شما خواهند کرد، زیرا فرستندهٔ مرا نمی‌شناسند.» (۲۰ب، ۲۱). عیسی دشمنی جهان را به‌عنوان یک واقعیت پذیرفته بود، و می‌خواست شاگردانش بفهمند و آن را بپذیرند چون این نتیجهٔ منطقی پیروی از عیسی بود.

سرانجام، دلیل اصلی دشمنی جهان به علت افشاگری عیسی از گناه آن بود. همان‌گونه که پرتو نور خورشید ذرات ریز و غیر قابل رؤیت هوا را به چشم انسانی نمایان می‌سازد، همان‌طور نیز حضور او از طریق تضاد تاریکی جهان را نشان می‌دهد.

در این متن دو گفتار از عیسی است که تأثیر او را بر جهان تشریح می‌کند:

> «اگر نیامده و با ایشان سخن نگفته بودم، گناه نمی‌داشتند» (۲۲).
>
> «اگر در میان آنان کارهایی نکرده بودم که جز من هیچ‌کس نکرده است، گناه نمی‌داشتند» (۲۴).

کلمات و اعمال مسیح از طریق تضاد نشان داد که مردم چقدر می‌توانند شریر باشند. حضور او باعث شد گناهان آنها بدون عذر و بهانه باشد. دیگر ناآگاهی نمی‌توانست بهانه‌ای برای تقصیرشان قلمداد شود. چون همان‌طور که در (۱۹:۳) دیدیم، «مردمان تاریکی را بیش از نور دوست داشتند، چرا که اعمالشان بد است.»

در مقابل این رویهٔ خصمانهٔ جهان دو پادزهر در آخرین آیات (۲۶و۲۷) این خطابه عرضه شده است: شهادت روح و شهادت ایمانداران. شهادت روح با قدرت و قوی است زیرا او با بینش مافوق طبیعت و متقاعدکننده می‌آید تا واقعیت پدر نادیده را آشکار کند. شهادت شاگردان نیز از قدرت برخوردار است زیرا حکایت از زندگی دگرگون شده آنان می‌کند که غیر قابل انکار است. همه می‌دانستند این مردان چه بوده‌اند، و حالا می‌توانستند ببینند که در

اثر داشـــتن تماس با عیسی چه شده‌اند. عیسی انتظار داشت که روح‌القدس و شاگردانی که با نیروی او کار می‌کردند، گفتار و کرداری را که او آغاز کرده بود ادامه دهند، تا به این وســیله در مقابل جهان بایستند و شرارت آن را باطل کنند.

گفتگو دربارهٔ مکاشفه (۱۶:۱-۳۳)

تفسیر مکاشفه (۱۶:۱-۶)

عیسی پس از اینکه این موضوع را روشن ساخت که اگر شاگردانش بخواهند از او پیروی کنند محال اســت خود را با مخالفت و دشمنی دنیا روبه‌رو نبینند، به تشریح و تفسیر ماهیت این دشمنی پرداخت. اخراج از کنیســه که در مورد مرد کور ملاحظه کردیم (۹:۲۲و۳۴)، و حتی شهید شدن، سرنوشــت آنها را تشکیل می‌داد. آنان نمی‌بایست چنین رفتارهایی را غیر عادی می‌پنداشــتند. این رفتارها نتیجهٔ منطقی بی‌ایمانی است که خود نتیجهٔ جهل می‌باشد. «این کارها را خواهند کرد، زیرا نه پدر را می‌شناسند، نه مرا» (۳). بدین ترتیب عیسی کوشش نمود شاگردان را از هر امید واهی برحذر دارد.

نتیجهٔ مکاشفه (۱۶:۷-۱۵)

واکنش شاگردان نسبت به پیشگویی‌های عیســی حاکی از نومیدی و غم بود (۶). برای اینکه آثار یأس را از چهرهٔ آنها بزداید، عیســی گفت مرگ او ضایعهٔ ناخواســته‌ای نیست که می‌بایست به هر حال تحملش کرد، بلکه ضرورتی است برای پیشرفت کار. رفتن عیسی برای شاگردان مفید بود، زیرا مرگ او خدمت وی را توسط فعالیت روح‌القدس گسترش می‌داد.

بر اساس گفتهٔ عیســی، کار روح‌القدس دو ارتباط را دربرداشت: یکی ارتباط او با دنیا و دیگری با ایمانداران. با تحلیل متن مزبور می‌توان انطباق این دو را ملاحظه کرد.

۸ و چون *او* آید، جهان را ... *مجاب خواهد کرد*.

به‌لحاظ گناه
به‌لحاظ عدالت
به‌لحاظ داوری

۹ به‌لحاظ گناه، زیرا به من ایمان نمی‌آورند.
۱۰ به‌لحاظ عدالت، زیرا نزد پدر می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید.
۱۱ و به‌لحاظ داوری، زیرا رئیس این جهان محکوم شده است.
۱۲ و بسیار چیزهای دیگر دارم که به شما بگویم،
امّا اکنون یارای شنیدنش را ندارید.

۱۳ اما چون روح راستی آید،
شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد،
او از جانب خود سخن نخواهد گفت،
بلکه آنچه را می‌شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است
بیا شما سخن خواهد گفت
۱۴ او مرا *جلال خواهد داد*
زیرا آنچه را از آنِ من است، گرفته،
به شما خبر خواهد داد.
۱۵ هر چه از آنِ *پدر* است، از آنِ من است.

از این جهت گفتم که از آنچه آنِ من است می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد.

سه جنبهٔ کار روح‌القدس به‌وسیلهٔ سه فعل اصلی مشخص شده است، «او ... مجاب خواهد کرد» (۸)، «هدایت خواهد کرد» (۱۳)، «جلال خواهد داد» (۱۴). دو جنبهٔ اول عبارت مربوط به زمان هستند، «چون (وقتی) او آید»، که نشان می‌دهد این دو جنبهٔ کار او در ارتباط با تأثیری است که روح‌القدس بر جهان و ایمانداران در برهه‌ای از زمان می‌گذارد. جنبهٔ سوم رابطهٔ "روح" را با مسیح که سرچشمهٔ تعالیم روح‌القدس است نشان می‌دهد. نخستین جنبه، رابطهٔ روح با جهان را در کلمهٔ "مجاب" خلاصه می‌کند، دومین جنبه، رابطهٔ روح با شاگردان را در کلمهٔ "هدایت"، سومین جنبه، رابطهٔ روح با مسیح را در کلمهٔ "جلال" آشکار می‌سازد. "مجاب کردن" به معنی محکوم کردن کامل مدعی و اثبات خطا است به‌طوری که صحت موضوع برای همه روشن گردد. این واژه متضمن عملی موفقیت‌آمیز علیه حریف است که منجر به اثبات گناه او می‌گردد. "هدایت کردن" مستلزم راهنمایی و رهنمود کسی است که مایل است در راه راست سفر کند، ولی در ضمن نیاز بدان دارد که کسی آن راه را به او نشان دهد. "جلال دادن" در انجیل یوحنا به چند مفهوم آمده است، ولی در اینجا می‌توان معنی "تجلیل و بزرگ کردن" و "به بهترین نحو ارائه دادن" را استنتاج کرد. دو واژهٔ نخست، "مجاب کردن" و "هدایت کردن"، وجه تمایز بین ایمانداران و بی‌ایمانان می‌باشند. بی‌ایمانی تقصیرکار است زیرا عمداً علیه خدا برخاسته، ادعاهای او را نمی‌پذیرد، و باید با داوری خدا روبه‌رو شود. ایمانداران شاید خیلی زیاد در راه حقیقت جلو نرفته باشند ولی مشتاقانه در مسیر درست قدم بردارند، و برای این کار نیاز به رهنمودهای نیکوی روح دارند.

روح و جهان (۸-۱۱)

عمل مجاب‌کنندهٔ روح در سه مورد به تحقق می‌پیوندد: گناه، عدالت، و داوری. در نگاه اول این موارد زیاد مربوط به‌نظر نمی‌رسند. چرا باید مردم به‌جای گناهان ملموس چون قتل، دزدی، و زنا، به علت بی‌ایمانی به گناه مجاب شوند؟ بازگشت مسیح نزد پدر چه ارتباطی با

عدالت شخصی دارد؟ چطور می‌توان داوری شخص نامرئی را که وجودش برای بسیاری مشکوک است به‌عنوان داوری اصیل پذیرفت؟ به‌نظر می‌رسد اینها ارتباط چندانی با یکدیگر نداشته باشند. ولی موارد مزبور آن‌طور که به‌نظر می‌رسند واقعاً گنگ و نامربوط نیستند. اگر بر طبق این انجیل، عیسی پسر خداست پس رد کردن او بزرگ‌ترین و مهلک‌ترین گناه است. چنین گناهی نتیجهٔ بیزاری ذاتی از عدالت و نشانهٔ رد کردن عمدی ارادهٔ خداست. این را نمی‌توان فقط به جهل و ناآگاهی یا به بدشانسی، تقدیر، یا هر یک ازهزاران دلیل دیگر که مردم برای رفتار خود می‌تراشند نسبت داد، زیرا مسیح "خود معتبر" بود و کسانی که او را رد می‌کنند به این علت است که او را نمی‌خواهند.

برای اینکه بتوان گناه را تعریف کرد، نیاز به معیاری هست. در جایی‌که قانون نباشد، جرم معنی ندارد؛ و هم‌چنین تاریکی بدون وجود نور بی‌معنی است؛ و جایی که قدوسیت و پاکی نباشد، گناه نیز وجود ندارد. عدالت، قانونی نیست که در کتابی تدوین شود و یا به‌وسیلهٔ دستورالعملی تعیین گردد، بلکه کلامی است که در شریعت بیان شده و عملی است که در مسیح نمونه‌اش را می‌بینیم. اگر قرار است مسیح عادل باشد، این را رأی مردم تعیین نمی‌کند. مردم بی‌نظر و بی‌غرض و عاری از تعصب نیستند، لذا نه رأی اعتماد آنها به ادعای کسی حقانیت آن را به‌ثبوت می‌رساند، و نه عدم رأی اعتماد آنها آن را باطل می‌سازد، بلکه فقط رأی اعتماد خدا است که چنین ادعایی را به تأیید نهایی می‌رساند. بازگشت عیسی به نزد پدر، دلیل غایی بود که نشان می‌داد او نمونهٔ کامل عدالتی است که مقبول پدر می‌باشد. این اصل را می‌توان در موعظهٔ پطرس در روز پنطیکاست مشاهده کرد که می‌گفت: «مردی بود که خدا ... در میان شما ظاهر ساخت» (اعمال ۲:۲۲)، و «و به‌دست بی‌دینان بر صلیبش کشیده»، کشته شد (اعمال ۲:۲۳)، ولی خدا او را قیام داد به‌طوری که «او به دست راست خدا بالا برده شد و از پدر، روح‌القدسِ موعود را دریافت کرده، این را که اکنون می‌بینید و می‌شنوید، فروریخته است» (اعمال ۲:۳۳). خدا با قیام دادن عیسی از مرگ مهر تأیید خود را بر خدمت او زد و او را مظهر جاودانی قدوسیت ساخت.

هر جا گناه و عدالت با یکدیگر تلاقی کنند، در آنجا داوری هست. واژهٔ "داوری" به معنی تصمیم معنوی و اخلاقی است: تصویب صفت‌ها یا کارهایی که خوب پنداشته می‌شود، و محکومیت ضمنی صفت‌ها و کارهایی که بد تلقی می‌گردند. تأیید مسیح به‌وسیلهٔ قیام به‌عنوان عدالت مجسم خدا، در عین حال رد رئیس این جهان به‌عنوان تجسم تمام شرارت‌های موجود از جانب خدا محسوب می‌شد. در (۳۱:۱۲) وقتی عیسی از زحمات و مرگ خویش سخن می‌گفت، فرمود: «اکنون زمان داوری بر این دنیاست؛ اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود.» صلیب محکومیت تمام آن چیزهایی بود که در جهان وجود داشت: غرور، حسادت، نفرت، یاغیگری و بی‌ایمانی. کار روح این است که این محکومیت را بر جهان اعمال کند و آن را از وجود داوری آگاه سازد.

متقاعد کردن فرد گناهکار از وجود گناه، عدالت و داوری، کار انسان نیست. شاید برای انسان ممکن باشد در صورت موجود بودن مدارک کافی او را به جرمی محکوم سازد، ولی

فهماندن این واقعیت عمیق که او گناهکار است و قلبش از بدی مملو می‌باشد و به علت اینکه به مسیح ایمان ندارد محکوم است، کار او نیست. هدایت کردن انسانی به معیارهای اخلاقی، کار چندان مشکلی نیست، زیرا هر کس برای خود آرمان‌ها و اهداف اخلاقی دارد که در برخی موارد با قوانین اخلاقی منطبق است. ولی ایجاد این آگاهی متواضعانه در او که عدالت شخصی‌اش در قیاس با پارچهٔ سفید بی‌لکهٔ عدالت خدا همچون کهنهٔ کثیفی است، چیزی نیست که از انسان ساخته باشد. بسیاری معتقد به قانون عمومی تاوان پس دادن هستند، ولی متقاعد کردن انسان به اینکه او همین حالا محکوم است کاری غیرممکن می‌باشد و تنها قدرت روح‌القدس است که از داخل انسان را عمیقاً مجاب می‌کند و او را به توبه می‌کشاند. روح‌القدس خدمت شاگردان را در رساندن مژدهٔ نجات به بی‌ایمانان مؤثر و مفید می‌گرداند.

روح و ایمانداران (۱۲و۱۳)

کار روح‌القدس با ایمانداران با آنچه او در مورد بی‌ایمانان انجام می‌دهد بسیار متفاوت است. سه جنبهٔ کار روح‌القدس را می‌توان به‌صورت زیر خلاصه کرد:

او آنها را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد.
او از خود صحبت نخواهد کرد، بلکه از آنچه به او داده شده است.
او از آینده خبر خواهد داد.

نخستین وعده نشان می‌داد که عیسی نتوانسته بود آنچه را که می‌دانست یا آنچه شاگردان نیاز داشتند در اختیارشان بگذارد. عیسی گفت که خیلی چیزها داشت به ایشان بگوید ولی آنها قادر به تحمل آن نبودند (۱۲). یادگیری حقایق خدا کاری است که به کندی صورت می‌گیرد و بستگی به رشد تجربهٔ شخصی آنها دارد. ولی تجربهٔ شخصی به تنهایی کافی نیست. تخیلات و اشتباهات امکان داشت آنها را از راه به‌در کند، مگر اینکه روح‌القدس راهنما و هادی آنها باشد. به همین جهت بود که به آنها وعده داده شد که روح‌القدس در این مواقع اضطراری یاور ایشان است.

هر مسیحی می‌تواند توسط روح‌القدس مستقیماً از دستورات معتبر او برخوردار شود. شناخت روحانی با اصول دین فرق دارد، هر چند شکی نیست که مجموعهٔ حقیقت مسیحیت که از طریق کلیسای تاریخی به نسل‌های بعد انتقال یافته، هرگز از محور اصلی یعنی مکاشفهٔ نهایی خدا جدا نگشته است. ایجاد، مکاشفه، انتقال، حفظ و تحقق این حقیقت به‌وسیلهٔ روح زنده و دارای شخصیت که هر یک از شاگردان را دربرمی‌گیرد، ممکن شده است. عملکرد روح‌القدس بر شاگردان است که سبب می‌شود حقیقت مسیحیت به سنّتی مرده تبدیل نگردد. پایداری و اثر متراکم کار او که در تاریخ ثبت شده، انسان را در مقابل افراط و اشتباهات حفظ می‌کند.

چطور ممکن است صدای روح‌القدس را از سر و صدای متضاد اصول و عقاید دینی بازشناخت؟ جملهٔ دوم عیسی چنین است: «او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می‌شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت» (۱۳).

روح‌القدس خودش را تبلیغ نمی‌کند. او تعلیمی را عرضه خواهد داشت که با مکاشفهٔ قبلی سازگار است و از قلب خدا سرچشمه می‌گیرد.

کار روح‌القدس شامل کشف آینده است. آخرین جملهٔ (۱۳:۱۶) در واقع تضمین‌کنندهٔ الهامی بودن عهدجدید است. روح‌القدس این قدرت را داشت که بر آنچه عیسی به شاگردان روبه‌رو گفته بود، مطالبی اضافه کند و آینده را پیش‌بینی نماید. تمییز و شناخت قاطعی که روح‌القدس در شاگردان ایجاد می‌کرد، اساس عطای نبوت و ایجاد و تدوین معتبر کتب عهدجدید قرار گرفت.

روح و مسیح (۱۴و۱۵)

همان‌گونه که پرتو نورافکنی که به شیئی می‌تابد و آن را در تاریکی روشن و چشمگیر می‌سازد، کار روح‌القدس نیز نشان دادن مسیح است به مردمان، نه تجلیل خودش. در نتیجه، هر حرکتی که خود را به هدایت روح منسوب می‌کند ولی به‌جای تمرکز به شخصیت مسیح به پدیدهٔ خود توجه دارد، حرکتی اصیل نیست. روح‌القدس مانند غلام ابراهیم کارش این است که آرمان شخصی دیگر را توسعه دهد، نه خواست‌های خودش را.

تعبیر عیسی از کار روح‌القدس درک عملی از مفهوم تثلیث را عرضه می‌دارد. هر یک از شخصیت‌های تثلیث، پدر، پسر و روح‌القدس از یکدیگر متمایز و قابل تشخیص می‌باشند. از لحاظ کار و عمل، پدر طراح است؛ پسر ناظر و کامل‌کننده؛ و روح‌القدس مجری و آشکارکننده. پدر پسر را می‌فرستد، و پسر روح را. روح معرف پسر است همان‌گونه که پسر معرف پدر می‌باشد. هر سه با هم کار می‌کنند ولی در ضمن جدا از یکدیگر نیز عمل می‌نمایند. آنها سه شخص ولی در عین حال یک خدا هستند. هر چه پدر دارد مال پسر است. و هر چه پسر می‌خواهد یاد دهد به‌وسیلهٔ روح‌القدس آن را انجام می‌دهد (۱۲، ۱۴، ۱۵). عیسی هیچ اظهارنظر فلسفی در مورد تثلیث ارائه نداد. زبانی که او به‌کار برد بسیار ساده بود. با این وجود، کاملاً نمی‌توان به عمق مطالب او پی برد.

مکاشفه به‌وسیلهٔ رستاخیز (۱۶:۱۶-۲۴)

محتوای آیهٔ شانزدهم سرآغاز بخش بعدی این خطابه است. «پس از اندک زمانی، دیگر مرا نخواهید دید و پس از اندک زمانی دیگر، باز مرا خواهید دید.» شاگردان در حالیکه از شنیدن این سخن گیج و مبهوت شده بودند، در بین خود دربارهٔ آن بحث می‌کردند و برای پرسیدن از عیسی مردد بودند. از شرحی که عیسی داد معلوم شد که او دربارهٔ قیام خودش صحبت می‌کرد. در آیهٔ ۲۰ او می‌گوید «آمین، آمین، به شما می‌گویم، شما زاری و ماتم خواهید کرد، امّا جهان شادمان خواهد شد.» غم شاگردان و شادی متقابل جهان باید اشاره‌ای باشد به مرگ او، زیرا هر دو به‌طور همزمان ابراز می‌شوند. دیگر از حالت جهان صحبتی نمی‌شود زیرا در نظر جهان مرگ او خاتمهٔ کار اوست. عیسی شادی شاگردانش را به شادی زن زائویی تشبیه کرد که وقتی نوزادش به دنیا می‌آید درد خود را فراموش می‌کند. غم آنها به

شـــادی تبدیل شد وقتی دریافتند که قبر عیسی خالی است و او باید قیام کرده باشد. او فرمود که این شـــادی همیشگی خواهد بود: «باز شما را خواهم دید و دل شما شادمان خواهد شد و هیچ‌کس آن شادی را از شما نخواهد گرفت» (۲۲).

تعلیم و آموزهٔ جدید دعا، در ارتباط خیلی نزدیک با مکاشـــفهٔ قیام ارائه شد. واژهٔ (erotao) که در فارسی "خواستن/ درخواست" (۲۳الف و ۲۶ب) ترجمه شده، به معنی سؤال کردن یا دعوت نمودن اســـت. معمولاً در بین اشخاص هم‌ردیف به معنی "تقاضا"، "دعوت" به‌کار می‌رفت و یا به‌وسیلهٔ یک مافوق برای یک زیردست استفاده می‌شد. واژهٔ (aiteo) که در فارسی "طلب" (۲۳ب، ۲۴، ۲۶) ترجمه شده، به معنی طلب و استدعای کمک زیردست از مافوق است.

از آیهٔ ۲۳ می‌توان این اســـتنباط را نمود که مکاشفهٔ روح و مکاشفهٔ قیام آن‌چنان واضح و روشـــن خواهد بود که تمام سؤالاتی را که شاگردان الان می‌کرده‌اند بی‌مورد و مبتذل خواهد نمـــود، اما گفتاری که به‌دنبال این می‌آید با دعا ســـر و کار دارد تا با آگاهی. در ضمن این آیه می‌تواند مبین این واقعیت باشد که در روزهای آینده، شاگردان دیگر عیسی را مساوی با خود نخواهند یافت تا از او خواهش یا ســـؤالی بکنند، بلکه او را چون پسر محبوب پدر خواهند شـــناخت که با نام او می‌توانند تقاضای خود را تقدیم پدر کنند (۲۳ب). او می‌تواند به‌عنوان فردی برابر با پدر نزد او برود، همان‌طور که تا به‌حال شاگردان نزد عیسی می‌آمدند، ولی آنها فقط توسط او است که می‌توانند نزد پدر بیایند.

مکاشفه به‌وسیلهٔ اعلان (۱۶:۲۵-۳۳)

جملـــهٔ «اینها را به تمثیل به شـــما گفتم» (۲۵)، نمایشـــگر آغاز موضوع تازه‌ای اســـت. خطابه‌های عیســـی تا به اینجا به‌طور مســـتور در امثال و اســـتعاره ابراز شده است. سؤالات شاگردان نیز اغلب از گنگ بودن مطالب عیسی ناشی می‌شد. در اینجا او به تشریح مأموریت خود می‌پردازد. «از نزد پدر آمدم و به این جهان وارد شدم؛ و حال این جهان را ترک می‌گویم و نزد پدر می‌روم» (۲۸). عیسی سه بار ابراز می‌دارد که از نزد پدر آمده است، و هر بار یوحنا حرف اضافهٔ دیگری به‌کار می‌برد.

«من از کنار خدا بیرون آمدم» (۲۷).[۱]
«من از داخل خدا بیرون آمدم» (۲۸).[۱]
«باور می‌کنیم که از خدا بیرون آمدی» (۳۰).[۱]

بعید به‌نظر می‌رســـد که حروف اضافه (apo، ek، و para) بـــه یک معنی، و به‌جای یکدیگر به‌کار رفته باشـــد، زیرا یوحنا در اینجا بین آنها فرق می‌گذارد و در ضمن او معمولاً از تکرار کلمات بیزار نبود. لذا این تنوع باید مربوط به طرح موضوع باشد. اولین حرف اضافه، مفهوم اقتدار و اختیار را دربرداشت، و گاهی متضمن ابلاغ مأموریت نیز بود. در "مقدمه" نیز یوحنا

---

۱ ترجمهٔ اصلی

برای تشریح مأموریت یحیی از این حرف اضافه بهره گرفته بود (۶:۱). دومین حرف اضافه، معنای سرچشمه و ماهیت را دربرداشت. کسی که از نزد پدر آمده، ماهیت و طبیعت پدر را به جهان عرضه می‌دارد. حرف اضافهٔ سوم، در گفتار شاگردان بود و حکایت از جدایی می‌کرد. عیسی با پدر بوده و حالا از او جدا شده است. به معنایی ضعیف‌تر می‌توان مفهوم ازلیت مسیح را نیز از آن استنتاج کرد که شاگردان به آن پی برده بودند.

مکاشفهٔ بیانیه‌ای از جانب عیسی مبنی بر اینکه او از خدا آمده است، ایجاد واکنش صریح ایمان از طرف شاگردان نمود که بر تمام واکنش‌هایی که قبلاً به‌وسیلهٔ آنها به‌عمل آمده بود برتری داشت. این موضوع دو بار مورد تأیید قرار گرفت: یکبار به‌وسیلهٔ عیسی «... زیرا شما مرا دوست داشته و ایمان آورده‌اید که از نزد خدا آمده‌ام» (۲۷)، و بار دیگر به‌وسیلهٔ خود شاگردان، «از همین‌رو، ایمان داریم که از نزد خدا آمده‌ای» (۳۰). این تصدیق از اعتراف پطرس در (۶۹:۶) نیز بالاتر بود: «ما ایمان آورده و دانسته‌ایم که تویی آن قدّوسِ خدا.» پطرس در واقع عنوانی به عیسی می‌داد، در حالی که در این مورد اخیر شاگردان ایمان خود را به اصل و ماهیت الاهی او ابراز می‌داشتند.

پاسخ عیسی حاکی از نگرانی او از ایمان شاگردان بود. «آیا اکنون باور می‌کنید؟» همین نگرانی پس از اعتراف پطرس نیز وجود داشت: «مگر شما دوازده تن را من برنگزیده‌ام؟ با این حال، یکی از شما ابلیسی است.» (۷۰:۶) در اینجا نگرانی او جامهٔ عمل می‌پوشید و او خوب می‌دانست که وفاداری دیگر شاگردان نیز آسیب‌پذیر می‌گشت: «اینک زمانی فرامی‌رسد، و براستی که هم‌اکنون فرارسیده است، که پراکنده خواهید شد و هر یک به خانه و کاشانهٔ خود خواهید رفت و مرا تنها خواهید گذاشت.» (۳۲). ساعت بزرگ‌ترین مکاشفه، ساعت بزرگ‌ترین شکست آنها خواهد بود (۲۵و۳۲).

پایداری و ثابت‌قدمی عیسی را می‌توان در اظهار ایمان او به پدر مشاهده نمود: «امّا من تنها نیستم، زیرا پدر با من است» (۳۲ب). ایمانی که او داشت باعث شد با وجود بی‌وفایی شاگردان با عزمی راسخ و مصمم به‌سوی هدف تغییرناپذیر خود گام بردارد.

آخرین تکرار جملهٔ «اینها را به شما گفتم» قصد کلی این خطابه را آشکار می‌ساخت: «تا در من آرامش داشته باشید» (۳۳). "در من" کلمهٔ "ماندن" را که در باب ۱۵ بود به‌یاد خواننده می‌آورد. رابطهٔ نزدیکی که شاگردان با مسیح برقرار می‌کنند او را از درگیری، ترس و شک آسوده می‌سازد. "در جهان" یعنی زحمت و مصیبت؛ "در مسیح" یعنی آرامش و سلامتی. پیروزی بر نیروها و موقعیت‌هایی که زندگی انسانی را فرا گرفته فقط توسط مسیح امکان‌پذیر است، برای اینکه او با صلیب خود بر جهان غالب آمده است.

گفتگو با پدر (۱۷:۱-۲۶)

باب ۱۷ انجیل یوحنا به دعای وداع عیسی برای شاگردان اختصاص دارد. این همان دعایی است که در (لوقا ۳۱:۲۲و۳۲) بدان اشاره شده است: «ای شَمعون، ای شَمعونْ، شیطان

اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند، امّا من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود. پس چون بازگشتی، برادرانت را استوار بدار.» بدین وسیله او به شمعون، این شاگرد دمدمی، اطمینان بخشید که ایمانش محفوظ خواهد ماند. در (یوحنا ۱۷)، او پیروزی شاگردان را در مصیبتی که در اثر مرگ او دامنگیرشان خواهد شد تضمین می‌کند.

این دعا احتمالاً بعد از خارج شدن گروه شاگردان از اتاق شام آخر و قبل از عبور از درهٔ قدرون که به کوه زیتون منتهی می‌شود، بر زبان رانده شده است. شاید عیسی زیر سایهٔ دیوار شهر توقف کرد تا این دعای التماس را به حضور خدا ارائه دهد، در حالی‌که سخنان هشداردهندهٔ او هنوز در گوش‌های شاگردان طنین‌انداز بود. قسمت اعظم محتوای دعا، شفاعت بود که اول نیازهای خود (۱-۵)، بعد نیازهای شاگردان (۶-۱۹)، سپس نیازهای ایمانداران آتی را دربرداشت (۲۰-۲۶).

قسمت نخست (۱-۵) شامل دو وجه امری بود: «پسرت را جلال بده» (۱)، و «مرا در حضور خویش جلال ده» (۵). عیسی دو چیز برای خویش طلبید: تجلیل مقام خود به‌عنوان پسری که اقتدارش برای اهدای حیات جاودانی به همگان مبرهن شود، و تجلیل شخصیت خود تا بتواند به جلالی که قبل از آفرینش جهان با پدر داشت برگردد. دعای او دعوی مقام برابر با پدر را دربرداشت.

قسمت دوم (۶-۱۹) دو وجهٔ امری دیگر دربرداشت که مربوط به شاگردان می‌شد: «اینها را ... حفظ کن» (۱۱) و «ایشان را ... تقدیس کن» (۱۷). آرزوی بزرگ خداوند برای شاگردان این بود که از شریر در امان باشند تا صدمه‌ای نبینند، و در قدوسیت کامل شوند تا برای کار خداوند تخصیص یابند. خطراتی عظیم در انتظارشان بود و به همین دلیل نیاز به توجهات خدا داشتند.

قسمت سوم (۲۰-۲۶) شامل دو درخواست بود: «درخواست می‌کنم» (دعا می‌کنم) (۲۰) و «می‌خواهم» (۲۴). هر دو درخواست برای ایمانداران است که در اثر شهادت شاگردان ایمان خواهند آورد، لذا تمام کلیسای خدا را دربرمی‌گیرد. درخواست اول جهت اتحاد بود، و دومی تقاضا می‌کرد ایمانداران با او در جلال باشند. لذا شهادت زمان حاضر و سرنوشت آنها در آینده در این مستتر بود.

این سه قسمت، سه دایرهٔ متحدالمرکز را تشکیل می‌دهند که دومی بزرگ‌تر از اولی، و سومی بزرگ‌تر از دومی است و دو دایرهٔ دیگر را دربرمی‌گیرد. ولی همه از یک مرکز برخوردارند، محور اصلی و بافت کلی این دعا عبارت است از حیات جاودانی، برای اینکه درخواست عیسی این است که *حیات جاودانی* در دسترس مردم قرار گیرد.

دعای این باب را می‌توان از دیدگاهی دیگر نیز مورد بررسی قرار داد. نخست، جملهٔ «ساعت رسیده است» (۱) را در نظر بگیریم. کلمهٔ "ساعت" چندین بار در این انجیل تا به‌حال به‌کار رفته است. در عروسی قانا عیسی به مادرش گفت که ساعت او هنوز نرسیده است، ولی با فرا رسیدن "دوران بحران" او می‌گوید، «ساعتِ جلال یافتن پسر انسان فرارسیده است» (۲۳:۱۲). تنها آرزوی او این بود که پدر در او جلال یابد و او در پدر. عظیم‌ترین جلال خدا

این است که با هدایت مردم در ایمان به‌سوی خدا، حیات جاودانی نصیب آنها گردد. نقطهٔ اوج کار روحانی عیسی این بود که چنین حیاتی را آشکار سازد.

دوم، معنی کار او است: «تا به همهٔ آنان که به او عطا کرده‌ای، حیات جاویدان بخشد» (۲). اگر کلماتی که در اینجا به‌کار رفته‌اند این مفهوم را می‌رسانند که نجات منحصر به عدهٔ قلیلی است که خدا به مسیح داده، باید این را نیز به‌خاطر سپرد که در قلمرو الاهی این دعای شخصی الاهی به شخص الاهیِ دیگر است، و وقتی انسان آن را می‌خواند، در واقع به مکالمهٔ خصوصی اشخاص الوهیت گوش می‌دهد. از دیدگاه انسانی، هیچ شکی نیست که نجاتِ در مسیح صمیمانه به تمام مردم پیشنهاد می‌گردد، چنانکه از "هر که" (۱۶:۳) می‌توان استنباط نمود. هیچ تبعیضی از نظر نژاد، طبقات، رنگ پوست، مقام اجتماعی، ملیت و شخصیت در نجات ایمانداران تأثیر ندارد. هر که بشنود می‌تواند ایمان آورد و مورد لطف مسیح قرار گیرد. از طرف دیگر همه به او ایمان نیاورده‌اند و نه ایمان خواهند آورد. این آیه به صراحت نشان می‌دهد که پسر حیات جاودانی را به کسانی می‌بخشد که پدر به او داده است. با این فرض که هستند کسانی نیز که پدر به آنها این حیات را نبخشیده است. از آنجا که همه چیز برای خدا روشن است، او از اول سرنوشت افراد بشر را می‌داند، و می‌تواند در نظر بگیرد چه کسانی فیض او را خواهند پذیرفت. مترادف این آیه، (اعمال ۴۸:۱۳) است: «آنان که برای حیات جاوید تعیین شده بودند، ایمان آوردند.» تا آنجا که مربوط به موعظهٔ کلام می‌شود، نجات در مسیح همگانی است. از نظر خدا، نجات منحصر به کسانی می‌شود که به‌وسیلهٔ پدر به پسر داده شده‌اند.

کار مسیح این بود که حیات ببخشد. تعالیم او، نشانه‌های او، شخصیت و مرگ او همگی جزو کار و رسالت او بودند. دعایی که او عرضه داشت، از یک نظر گزارشی بود از تکمیل مأموریت که به پیشگاه پدر تقدیم می‌شد.

دانستن مفهوم حیات جاودانی مهم است زیرا عیسی فرقی بین آن و عمر جاودانی قائل شد. «و این است حیات جاویدان، که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسی مسیح را که فرستاده‌ای، بشناسند» (۳). واژهٔ *شناختن* (ginosko) به معنی تماس زنده است تا کسب اطلاعات. تجربه عبارت است از مجموع تماس‌های انسان با محیط خود، و بزرگ‌ترین تجربهٔ او طبیعتاً نتیجه‌ای است که از عالی‌ترین تماس‌های او به‌دست می‌آید. عالی‌ترین تماس‌های جهان هر قدر هم خوب باشند باز موقتی است و در نتیجه زندگی موقتی به انسان می‌بخشد. هر قدر هم که زندگی انسان در این جهان غنی باشد، سرانجام او به نقطه‌ای می‌رسد که چیز تازه‌ای برایش وجود ندارد زیرا به سرحدات انسانی رسیده است. فقط شناخت خدا است که می‌تواند به او ارضای دائمی و ماندگار ببخشد زیرا فقط خدا جاودانی است. تماس با خدا غنی‌ترین تجربه را به انسان می‌بخشد و تجربه وجود ابدی خدا حیات جاودانی خواهد بود. زمان حال فعل *شناختن* در آیهٔ مزبور در ضمن بدین معنی است که حیات جاودانی در گرو شناخت کامل نیست بلکه در پی شناخت در حال رشد حاصل می‌شود. حیات جاودانی زندگی‌ای در حال رشد و گسترش است، نه عمری ایستا.

مفعول‌های این شناخت اشخاص هستند: «خدای واحد حقیقی[1] و عیسای مسیح» که به‌وسیلهٔ خدا فرستاده شد. حیات جاودانی نقطهٔ پایانی است برای پویش مستمر فیلسوف جهت دست یافتن به واقعیت غایی و تحقیق دانشمند برای رسیدن به حقیقت. این حیات نه فقط جوابی است به پویش مستمر دانش‌پژوهان بلکه شامل ارضای انسان ساده و عادی نیز می‌باشد زیرا بر آشنایی شخصی استوار است. «می‌دانم به که ایمان آورده‌ام» (دوم تیموتائوس ۱۲:۱)، و نه «به چه ایمان آورده‌ام» بیان و ترجمان تجربهٔ مسیحی پیروز می‌باشد.

دعای عیسی تعریفی عملی و نیز انتزاعی از حیات جاودانی به‌دست می‌دهد. از نظر عملی حیات را می‌توان از مزایا و اثراتش شناخت. چند تا از اینها را می‌توان در عباراتی که معنی حیات جاودانی را تشریح می‌کنند یافت. در این باب اینها در جملات و درخواست‌های عیسی دربارهٔ شاگردان آمده است.

نخستین این اثرات، روشنگری یا تنویر فکر است. عیسی کلمات پدر را که حیات‌بخش بود به آنها بخشیده بود، زیرا در موردی دیگر به این حقیقت اشاره کرد که «سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات است» (۶۳:۶). واکنش شاگردان نسبت به دستورات عیسی در آیهٔ ۸ تشریح شده است: «ایشان قبول کردند ... دانستند ... ایمان آوردند.» پذیرش شهادت او، درک تجربی حقیقت آن، و تسلیم شخصی به او، دروازهٔ حیات را تشکیل می‌دادند.

دومین امتیاز و اثر این حیات عبارت است از حراست. در آیهٔ ۱۱ و ۱۲ دو فعل "نگاه‌دار" و "حفظ نمودم" به‌کار رفته است. اولی به معنی حفظ و حراست به‌وسیلهٔ امتناع است و اغلب در یوحنا در مورد "نگاه داشتن" احکام و کلمات به مفهوم اطاعت از آنها به‌کار می‌رود. فعل دوم، فقط دو بار در انجیل یوحنا استفاده شده است و به معنی حفاظت از خطر خارجی است. از جمع‌بندی این دو فعل رهایی کامل از تمام خطرات داخلی و خارجی استنتاج می‌شود. حیات جاودانی به معنی امنیت پایدار و ماندگار است.

سومین اثر حیات جاودانی، خوشی است. صفت ملکی *مرا* (۱۳) اغلب به‌وسیلهٔ یوحنا به‌صورت کیفی و نیز ملکی به‌کار می‌رود. مسیح از خوشی‌ای سخن می‌گوید که مخصوص خودش است، کیفیت این خوشی در تعلق آن به مسیح یافت می‌شود. همین کلمات را می‌توان در (۲۷:۱۴ و ۱۱:۱۵) یافت. خوشی مسیح خوشحالی بود که در اثر هماهنگی کامل او با پدر و اطاعت کامل از ارادهٔ او به‌دست می‌آمد. شاگردان نیز می‌توانستند از شادی او برخوردار شوند به شرطی که اجازه دهند امنیتی که از قدرت قیام او به‌دست می‌آمد در زندگی آنها عمل کند (۲۲:۱۶). خوشی عیسی از آن نوع نبود که در اثر مشکلات زندگی تبدیل به افسردگی و غم می‌شود، بلکه شادی بود که از این شناخت حاصل می‌گشت که هر چه اتفاق بیفتد پدر تمام مسئولیت را به‌عهده خواهد گرفت.

چهارمین اثر، تقدس است. تقدس به معنی مقدس شدن از طریق جدا گشتن و تخصیص یافتن برای هدفی خاص است. جنبهٔ منفی آن عبارت است از جدایی از تمام شرارت‌ها و

---

۱ در یونانی به معنی «واقعی»، در مقابل واهی و خیالی.

بنابراین به معنی مخالف دنیوی بودن است. جنبهٔ مثبت آن به معنی وقف و تسلیم است و با این جملهٔ عیسی مبین می‌گردد که «من خویشتن را تقدیس می‌کنم» (۱۹). از یک نظر او نمی‌تواند خود را بیش از آنچه که بود مقدس سازد، ولی اگر واژهٔ *تقدس* به‌عنوان "تخصیص و وقف" درک شود، معنی روشن خواهد شد. عیسی خود را از تمام بدی‌ها عقب می‌کشد و جدا می‌کند و هر وسوسه‌ای را خنثی می‌سازد تا مسئولیت‌های روحانی خود را به‌طور کامل در مورد شاگردان انجام دهد. تقدیس او به نمایندگی از طرف شاگردان نیز بود، و بدین‌وسیله شاگردان در او تقدیس می‌شدند تا اینکه بتوانند مدعی تقدیس کامل به‌وسیلهٔ ایمان شوند، «زیرا با یک قربانی، تقدیس‌شدگان را تا ابد کامل ساخته است» (عبرانیان ۱۴:۱۰). ارادهٔ عیسی وسیله‌ای بود که به قول نویسندهٔ عبرانیان «به‌واسطهٔ همین اراده، ما یک بار برای همیشه، از طریق قربانیِ بدن عیسی مسیح تقدیس شده‌ایم» (عبرانیان ۱۰:۱۰). خداوند عیسای مسیح با تخصیص و وقف داوطلبانه به کاری که از طرف پدر به او واگذار شده بود، خود را تقدیس کرد و در ضمن تقدیس ایمانداران را نیز به‌عمل آورد. زمان فعل (۱۹:۱۷) متضمن این واقعیت است که شاگردان تقدیس شده بودند، و فقط می‌بایست بر اساس این وعده عمل کنند، تا بر این فرض که آنها در حال پیش‌روی به‌سوی تقدس هستند.

این تقدیس ایمانداران ارتباط نزدیکی با مأموریت آنان دارد. «همان‌گونه که تو مرا به جهان فرستادی، من نیز آنان را به جهان فرستاده‌ام» (۱۸). این کلمه شانزده بار در مورد مسیح به‌عنوان کسی که از طرف پدر فرستاده شده، به‌کار رفته است. معمولاً معنی آن به کاری منصوب شدن و نیز مجهز شدن برای انجام آن کار بود. حیات جاودانی مأموریتی است برای انجام دادن کار خدا. مردم در حین کار برای مسیح است که برای او زندگی می‌کنند زیرا آنها تنها با کار کردن برای او است که می‌توانند او را بشناسند. کیفیت ابدی حیات مسیح به‌وسیلهٔ قصد او به انجام کار پدر آشکار می‌شد. او دعایش را به این مضمون آغاز کرد که کاری را که به او محول شده بود، انجام داده است. حیات جاودانی برای مردم این پوچی‌های زندگی مدرن و مرفه نیست بلکه خدمت بامعنی که به‌وسیلهٔ آن ایشان از بهترین سرنوشت که پدر برای آنها آماده ساخته، برخوردار می‌شوند.

جنبهٔ دیگر حیات جاودانی، اتحاد است. آخرین دعای عیسی برای ایمانداران به‌طور دسته‌جمعی، این بود که آنها متحد باشند (۲۲). باید بین این چهار مفهوم که شباهت زیادی با یکدیگر دارند فرق مشخصی قائل شد: هم‌رأیی، هم‌شکلی، اتحاد، وحدت. هم‌رأیی به معنی وحدت آراء و توافق کامل عقاید در یک دسته می‌باشد. هم‌شکلی عبارت است از وحدت صورت و تشابه کامل سازمان یا مراسم. اتحاد یا اتحادیه دلالت بر وابستگی سیاسی است بدون اینکه توافق افراد لازم باشد. لازمهٔ وحدت، یک‌دل و یک‌رأی بودن است به‌وسیلهٔ برخوردار بودن از آرمان یا یک زندگی مشترک. هیچ‌یک از این مفاهیم به دیگری وابسته نیست. هم‌رأیی الزاماً به معنی هم‌شکلی مراسم نیست؛ و هم‌شکلی مراسم نیز به معنی اتحاد سازمانی یا اتحادیه نیست؛ و نه اتحاد سازمانی مستلزم وحدت معنوی است. در کلیسای مسیحیت تاریخی از لحاظ آراء، عقاید و مراسم اختلافات زیادی دیده شده است. ولی هر جا

که تجربهٔ اصیل و عمیق مسیح در کار بوده در آنجا وحدت غالب آمده است، زیرا مصاحبت و رابطهٔ تولد تازه از مرزهای تاریخی و فرقه‌ای نیز می‌گذرد. پولس طرسوسی، لوتر آلمانی، وسلی انگلیسی، و مودی امریکایی هر چند از لحاظ زمان، مکان، ملیت، تحصیلات و آیین کلیسا از یکدیگر جدا بودند، اما وحدت عمیقی با یکدیگر داشتند. عیسی در دعای خود نیز چنین وحدتی را تقاضا می‌کرد، برای اینکه او آن را وحدتی می‌دانست که بین خود و پدر موجود بود، «چنانکه تو ای پدر در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند» (۲۱). این رابطه در طبیعت مشترک است تا در شخصیت یا افکار مشترک. عیسی دعا نمی‌کرد که شاگردان هم‌رأیی مطلق افکار یا هم‌شکلی اعمال یا اتحاد سازمان داشته باشند بلکه برای آن وحدت زیربنایی طبیعت روحانی دعا می‌کرد که بتواند به پیروان او قدرت ببخشد تا شهادت مؤثری به جهان ارائه دهند.

آخرین جنبهٔ حیات جاودانی که در این باب مورد بررسی قرار می‌گیرد، مصاحبت (مشارکت) است. آخرین درخواست عیسی این بود: «ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند» (۲۴). شناخت خدا به‌وسیلهٔ مسیح وقتی کامل می‌گردد که شاگردان مسیح از مصاحبت و معاشرت ابدی با او در جایی که او هست، بهره‌مند شوند. عیسی انجمنی جاودانی از کسانی که پدر به او داده بود پیش‌بینی می‌کرد که به‌وسیلهٔ مرگ او نجات می‌یابند و تا ابد با او پیوند ناگسستنی ایجاد می‌کنند. در این مصاحبت و رابطه است که زندگی معنی و مفهوم پیدا می‌کند و مصون از گزند شریر، گسترش می‌یابد. این بود آرزو و نقشهٔ او برای تمام کسانی که از حیات جاودانی برخوردار بودند.

با پایان گرفتن باب هفدهم دوران گفتگو نیز به پایان می‌رسد. در مدت کوتاه بین بعد از ظهر تا حدود نیمه‌شب عیسی آخرین گفتار خود را به شاگردان و آخرین دعای خود را به پیشگاه پدر عرضه می‌دارد. او پیروان خود را به‌جایی رسانده بود که به او ایمان بیاورند (۱۶:۳۰و۳۱)، و آنان را به‌دست پدر سپرده بود. آخرین صحنهٔ برخورد ایمان و بی‌ایمانی قریب‌الوقوع بود و او می‌بایست به پیشواز طوفان برود.

دوران کمال

الف) خیانت و تسلیم
ب) محاکمه در حضور حنّا
پ) گفتگو با پیلاطس
ت) صلیب
ث) تدفین
ج) رستاخیز
۱- شواهد رستاخیز
۲- اثرات رستاخیز

فصل نهم

دوران کمال

(۱:۱۸-۳۱:۲۰)

دوران کمال که پایان عمر عیسی را دربردارد، از این جهت چنین خوانده شده که محتوای آن حدِ کمال تنش بین ایمان و بی‌ایمانی را آشکار می‌سازد. بی‌ایمانی با رد و مصلوب کردن عیسی به عمق رسوایی خود می‌رسد. ایمان با اعمال شاگردان در هنگام رستاخیز و بعد از آن، به اوج پیروزی دست می‌یابد. کار زمینی عیسی با این رویدادها به آخر می‌رسد. مقایسه گفتار عیسی در (۴:۱۷)، «من کاری را که به من سپردی، به کمال رساندم، و این‌گونه تو را بر روی زمین جلال دادم»، با گفتار او بر صلیب، «تمام شد» (۳۰:۱۹)، نشان می‌دهد که او مرگش را خاتمهٔ کار و انجام مأموریت خویش قلمداد می‌کرد. مقایسهٔ اتهامی که کاهنان وارد آوردند «... خود را پسر خدا ساخته است» (۷:۱۹)، با اعتراف توما، «ای خداوند من و ای خدای من» (۲۸:۲۰) به‌ترتیب گویای اوج بی‌ایمانی و ایمان می‌باشند. در این دوران طرح داستان یوحنا به پایان می‌رسد.

در این قسمت، "انجیل چهارم" با اناجیل همانند بیشترین تشابه را داراست. گرچه چند مورد اختلاف دیده می‌شود ولی تعداد شباهت‌ها بیشتر است. یوحنا این رویدادها را بر داستان مصلوب شدن اضافه می‌کند: محاکمه در حضور حنانیا (۱۲:۱۸-۲۴)؛ برخی جزئیات در برخورد عیسی با پیلاطس، تحویل مریم مادر عیسی به یوحنا (۲۵:۱۹-۲۷)؛ چهار گفتار آخر عیسی بر صلیب، رفتن پطرس و شاگرد دیگر بر سر قبر (۳:۲۰-۱۰)؛ گفتگو با مریم مجدلیه (۱۱:۲۰-۱۸)؛ اظهارات توما (۲۴:۲۰-۲۹)؛ و ظاهر شدن عیسی به هفت شاگرد در جلیل (۱:۲۱-۲۴). آنچه نویسنده از این قسمت داستان حذف می‌کند عبارتند از: عذاب جتسیمانی؛ پاره شدن پردهٔ هیکل؛ حضور زنان بر سر قبر؛ رفتن به عموآس؛ فرمان بزرگ عیسی؛ و صعود. گرچه نمی‌توان دلیل موجهی برای این اضافات و حذفیات ارائه داد، لیکن شکی نیست که نویسنده دست به گزینش مطالب زده است. احتمال دارد انتخاب مطالب تازه مورد نظر بوده و یا مطالبی انتخاب شده که در ارتباط با موضوع اصلی کتاب یعنی ایمان و بی‌ایمانی باشد.

در انجیل یوحنا در مورد رفتار افراد جزئیات بیشتری به‌چشم می‌خورد تا در اناجیل همانند. کمال ایمان و بی‌ایمانی به‌نظر می‌رسد بیشتر نتیجهٔ پیشرفت روحانی باشد تا سیر تاریخی. انجیل یوحنا داستانی را تعریف می‌کند، سپس آن داستان را به خود خواننده اطلاق می‌دهد.

خیانت و تسلیم (۱۸:۱-۱۱)

جنبهٔ مهم خیانت یهودا، از دیدگاه یوحنا، تسلیم شدن داوطلبانهٔ عیسی است. در باب دهم اشارهٔ تلویحی به این موضوع شده بود: «هیچ‌کس آن را (جان مرا) از من نمی‌گیرد، بلکه من به میل خود آن را می‌دهم.»

تسلیم شدن کاملاً آگاهانه انجام گرفت. آیهٔ ۴ می‌گوید «عیسی، با آنکه می‌دانست چه بر وی خواهد گذشت، پیش رفت.» گرچه در اینجا این جمله مستقیماً به‌معنی بیرون آمدن او جهت روبه‌رو شدن با گروهی بود که برای دستگیری‌اش آمده بودند، ولی در ضمن حالت کلی او را نیز نشان می‌داد. او وقتی به باغ می‌رفت کاملاً از این موضوع اطلاع داشت که یهودا با کاهنان در حال انجام معامله است و به‌زودی به این میعادگاه معروف خواهد آمد.

تسلیم شدن او داوطلبانه بود. بین خروج یهودا از بالاخانه و دستگیری عیسی در باغ، باید حداقل دو ساعت طول کشیده باشد. در عرض این دو ساعت عیسی به‌راحتی می‌توانست از اورشلیم خارج شده، از رود بگذرد و راهی "بیریه" شود و یا خود را در جای امنی پنهان کند تا یهودیان نتوانند او را پیدا کنند. بدین ترتیب یهودا خود در چاهی که کنده بود می‌افتاد چون وقتی کاهنان از یافتن عیسی مأیوس می‌شدند، انتقامشان را از یهودا می‌گرفتند. عیسی می‌توانست با حرکتی خود را از دست خائن برهاند. چرا می‌بایست او عمداً به‌جایی برود که یهودا بدون شک در جستجوی او به آنجا می‌آمد، و آنقدر آنجا بماند که خائن به‌سراغش بیاید؟

از این گذشته، وقتی سرانجام گروهی به سرکردگی یهودا از راه رسید، عیسی با شجاعت گام به‌پیش نهاد و به استقبال آنها رفت. او وقتی فهمید دنبال عیسی ناصری هستند، گفت: "من هستم" (۵و۸). جرأت عیسی مایهٔ ترس دستگیرکنندگانش شد و آنها یکّه خوردند و به زمین افتادند (۶)، ولی او هنوز منتظر بود آنها کارشان را انجام دهند. آنچه در دستگیری او مؤثر بود، قدرت آنها نبود بلکه آمادگی او جهت تسلیم شدن.

تسلیم شدن او نیابتی بود. «به شما گفتم که خودم هستم. پس اگر مرا می‌خواهید، بگذارید اینها بروند. تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که "هیچ‌یک از آنان را که به من بخشیدی، از دست ندادم"» (۸و۹). او خود را به‌جای شاگردان تسلیم کرد تا آنها بتوانند فرار کنند. در این عمل جوهر کفاره نشان داده شده است که چطور عیسی با مرگ خود آزادی آنها را فراهم ساخت.

تسلیم شدن عیسی از روی محبت بود. پطرس از روی غیرت جوانمردانهٔ خویش شمشیرش را کشید و گوش "مالخوس" غلام رئیس کهنه را قطع کرد. احتمالاً دست‌پاچگی پطرس باعث شد چند سانتی‌متر شمشیر او خطا رود و فقط به گوش غلام اصابت کند. ولی عیسی این عمل پطرس را سرزنش کرد و شفا دادن گوش غلام هر چند در خود یوحنا نیامده (لوقا ۵۱:۲۲)، ولی نشان می‌دهد که تمام قضیهٔ تسلیم شدن ناشی از محبت بوده است. محبت او نسبت به پدر در درجهٔ اول اهمیت قرار داشت. «آیا نباید جامی را که پدر به من داده است، بنوشم؟» (۱۱) به‌عبارت دیگر، اگر پدر اجازه داده این رنج و مرگ نصیب من

شـــود، من با خوشحالی آن را می‌پذیرم. از این گذشته، محبت او نسبت به شاگردان نیز عامل مهمی محســـوب می‌شد، زیرا او کوشش می‌نمود از دستگیری و محاکمهٔ آنها جلوگیری کند. محبت او نســـبت به‌دشمنان را می‌توان در شـــفای گوش "مالخوس" و تلافی نکردن خیانت یهودا مشاهده نمود.

در این قســـمت از متن مقایسهٔ پطرس با یهودا اختلاف شخصیت این دو را کاملاً آشکار می‌سازد. یهودا با افراد مسلح برای دستگیری عیسی می‌آید، پطرس اسلحه می‌کشد تا از عیسی دفاع کند. یهودا پنهانی او را دســـتگیر کرد، پطرس آشکارا به حمایت از او پرداخت. یهودا با خونسردی او را تســـلیم کرد، پطرس به دشمنان عیسی حمله برد. در این متن عیسی حرفی به یهودا نزد، ولی پطرس را ســـرزنش کرد. خیانت یهودا از روی عمد و کاملاً حساب‌شـــده بود، شمشیر کشیدن پطرس عجولانه ولی از روی وفاداری‌اش به عیسی بود. بی‌تفاوتی سرد بی‌ایمانی و عمل هیجان‌انگیز ایمانی که هنوز استحکام نیافته، هر دو مخرّب بودند.

به‌این ترتیب، حالات روحی شاگردان آشکار شد. آنها می‌ترسیدند، دست‌پاچه و بی‌ثبات بودند، ولی با این وجود قلباً نســـبت به عیسی وفادار بودند. گرچه ترک عیسی از جانب آنها در اینجا ذکر نشـــده، ولی شاگردان از صحنهٔ داستان محو می‌شوند و فقط بعد از قیام عیسی، مجدداً آشکار می‌گردند. دلیل متواری شـــدن آنها ترسشان بود، و حتی وقتی مجدداً دور هم جمع شـــدند از ترس درها را به‌روی خود بســـتند. (۱۹:۲۰). ایمان خالص این شاگردان را می‌توان در جمع شدنشان مشاهده کرد. هر چند ایمان هنوز کامل نشده بود ولی واقعی بود.

محاکمه در حضور حنا (۱۸:۱۲-۲۷)

محاکمه در حضور حنا در خانهٔ شـــخصی‌اش انجام شد که امکان دارد قیافا در آن شرکت داشته و یا نداشته باشـــد. حنا پدر زن قیافا، بین سالهای ۷ و ۱۴ کاهن اعظم بوده و بعد از او پنج پســـر و دامادش به‌ترتیب به این مقام رسیده‌اند. حنا از قدرت بی‌نظیری برخوردار بود و به‌عنوان کاهن اعظم ارشد اقتدار داشت. در این مورد با او مشورت می‌شد تا نظرش را دربارهٔ ماهیت اتهام بیان کند تا با حضور اعضای شورا در فردای آن روز رسماً محاکمه را بر آن پایه آغاز کنند.

موضوع انتقال از خانهٔ حنا به حضور قیافا به‌وســـیلهٔ محققیـــن مورد بحث و جدل بوده اســـت. اگر اصطلاح "کاهن اعظم" آیهٔ ۱۵ در مورد قیافا به‌کار رفته باشـــد که در آیهٔ ۱۳ از او صحبت شـــده بود، در آن صورت حوادث آیهٔ ۱۴ به‌بعد بـــه محاکمه در حضور قیافا مربوط می‌شـــود و هیچ شرحی از استماع دادرسی در حضور حنا داده نشده است. در آن صورت آیهٔ ۲۴ را که می‌گوید «آنگاه حَنّا او را دست‌بســـته نزد قیافا، کاهن اعظم، فرســـتاد» باید این‌طور ترجمه کرد «حنا او را بسته به‌نزد قیافا، کاهن اعظم، فرستاده بود.» ولی برای چنین ترجمه‌ای باید زمان فعل را عوض کرد. اما اگر تمام این داستان را رویدادی در حضور حنا فرض کنیم، آیهٔ ۲۴ انتقال به‌حضور قیافا را در بر خواهد داشـــت، و در این صورت گزارش متی که انکار

پطرس را با محاکمه در حضور قیافا مرتبط می‌داند، بدون توجیه خواهد ماند.[1] راه دیگری که برای برداشتن این اختلاف پیشنهاد شده، مبنی بر این است که حنا و قیافا در دو اتاق مختلف ولی در یک ساختمان بودند. این محاکمات ارتباط نزدیکی با یکدیگر داشتند و در واقع دو قسمت از یک عمل اصلی به حساب می‌آمدند.

نگرش یوحنا بر این واقعه از دو جنبهٔ اصلی برخوردار بود: بازجویی در حضور کاهن اعظم و انکار پطرس. جزئیات بازجویی در اینجا تشریح نشده، زیرا هدف اصلی نویسنده نشان دادن نظرات عیسی بود که در جواب به سؤالاتی که از او می‌شد آشکار می‌گردید. این بازجویی طبق روال معمول آغاز شد، زیرا در چنین موردی از متهم دربارهٔ پیروان و مکتبش سؤال می‌شد. عیسی بی‌درنگ کاهن اعظم را به شهادت مردم حواله داد. «من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام ... و چیزی در نهان نگفته‌ام ... از آنان بپرس که سخنان مرا شنیده‌اند! ...» (۲۰و۲۱). اگر قضات واقعاً مشتاق بودند حقیقت را بفهمند، چرا شاهدانی را که حرف‌های او را شنیده بودند احضار نمی‌کردند و در عوض می‌خواستند عیسی را به شهادت بر ضد خودش وادارند؟ وقتی در مقابل این پاسخ صریح، مأمور هیکل سیلی به صورت عیسی می‌زند، او از آنها می‌خواهد یکی از دو شق را بپذیرند: «اگر خطا گفتم، بر خطایم شهادت ده؛ امّا اگر راست گفتم، چرا مرا می‌زنی؟» (۲۳). اگر عیسی جرمی مرتکب شده، باید قانوناً ثابت شود؛ اگر نه، حق ندارند او را مجازات کنند. با همین چند کلمه دربارهٔ بازجویی می‌توان مشاهده کرد که محاکمه عیسی منصفانه نبود چونکه پیش از آن بی‌ایمانی او را محکوم کرده بود و صرفاً می‌خواست شهادتی دست و پا کند تا عمل خود را توجیه نماید.

انکار پطرس (۱۵-۱۸، ۲۵-۲۷) با شخصیتی که او از باب سیزدهم به بعد از خود نشان داده بود تضاد داشت. اعتراض پرهیاهوی او مبنی بر عدم انکار عیسی و یورش شجاعانه‌اش به غلام کاهن اعظم به‌منظور دفاع از عیسی، با انکار ناگهانی او نقش بر آب شد. جهت تأیید کلام عیسی در (۳۸:۱۳)، شرح چگونگی انکار پطرس لازم بود. «آیا جانت را در راه من خواهی نهاد؟ آمین، آمین، به تو می‌گویم، پیش از آنکه خروس بانگ زند، سه بار مرا انکار خواهی کرد.» سقوط ناگهانی پطرس گویای ضعف بشری بدون فیض الاهی است.

گفتگو با پیلاطس (۱۸:۲۸-۱۹:۱۶)

در انجیل یوحنا محاکمه در حضور پیلاطس بیش از اناجیل همانند جا اشغال کرده، گرچه برخی مطالب حذف شده است. مطالب حذف شده، عبارتند از: شکایت اولیهٔ او از نزد پیلاطس (لوقا ۲:۲۳)؛ اتهام مکرر کاهنان (متی ۱۲:۲۷، مرقس ۳:۱۵)؛ بازجویی هیرودیس (لوقا ۴:۲۳-۱۲)؛ و ترغیب کاهنان جهت آزادی برابا (متی ۲۰:۲۷، مرقس ۱۱:۱۵). شکایت اول در اینجا مذکور نشده بلکه مفروض گرفته شده، و بازجویی هیرودیس بدین جهت

۱ رجوع کنید به (متی ۵۷:۲۶). احتمالاً شرحی که در اناجیل همانند آمده، تمام رویدادها را یک‌جا در حضور کاهان متمرکز ساخته است. در حالی که یوحنا محاکمه در حضور حنا را به‌طور جداگانه ذکر می‌کند.

به‌وسیلهٔ نویسنده حذف شده چون وی با شخصیت پیلاطس وجه اشتراکی نداشت. منظور یوحنا از تشریح این واقعه نشان دادن تضادهایی است که بین شخصیت عیسی و پیلاطس وجود داشت. در تشریح این ملاقات یوحنا به‌تدریج از جنبهٔ قضایی مسئله می‌کاهد و به آشکار ساختن شخصیت پیلاطس می‌پردازد. در واقع این، محاکمه پیلاطس بود در نزد مسیح تا محاکمه مسیح در حضور پیلاطس.

نخستین مطلبی که دربارهٔ پیلاطس گفته شده، این است که او مایل به شرکت در این محاکمه نبود. حضور او در جلسهٔ محاکمه در اول صبح گویای این واقعیت است که قبلاً او را در جریان گذاشته بودند. احتمالاً شب پیش اعضای شورا به او خبر داده بودند که فردا صبح جنایتکار خطرناکی را برای حکم نهایی نزد او می‌فرستند. فقط پیلاطس به‌عنوان حاکم رومی حق صدور حکم اعدام را داشت زیرا دولت روم شورای یهود را از چنین اختیاری محروم کرده بود. وقتی گروه کاهنان عیسی را دست بسته به کاخ او آوردند، او سرحال نبود.

سؤال پیلاطس، «این مرد را به چه جرمی متهم می‌کنید؟» مرحله‌ای از روال دادگاه بود. قبل از اینکه او بتواند به دادرسی بپردازد لازم بود دادخواست رسمی ارائه شود. جواب سربالا و بی‌سر و ته آنها، «اگر مجرم نبود، به تو تسلیمش نمی‌کردیم»، گویای این واقعیت است که آنها عیسی را برای محاکمه نیاورده بودند بلکه برای گرفتن حکم اعدام. با این پاسخ، آنها به کنایه می‌خواستند بگویند که این به تو مربوط نیست که او چه کرده، ما او را مجرم تشخیص داده‌ایم و همین کافی است. پیلاطس نیز در جواب با لحن آمرانه آنها را سرزنش کرد: «شما خود او را ببرید و بنا بر شریعت خویش محاکمه کنید» (۳۱). او با کنایه و طنز به آنها می‌فهماند که کاری که شروع کرده‌اند باید خودشان هم تمام کنند. چرا باید دولت روم مجری قوانین آنها باشد؟ و اگر آنها نمی‌توانند این کار را بکنند بی‌جهت دستور می‌دهند!

قصد نویسنده این بود که نشان دهد قضیهٔ دادرسی به‌طرف تکمیل پیشگویی عیسی پیش می‌رفت. اگر شورا اجازه می‌داشت عیسی را اعدام کند، این کار را با روش سنگسار کردن انجام می‌داد (لاویان ۲۷:۲۰). اما صلیب روش رومیان بود که درباره‌اش عیسی پیشگویی نموده بود (۱۴:۳، ۳۲:۱۲، ۳۳). اجرای حکم اعدام به‌وسیلهٔ رومیان مرگ عیسی را پرشکوه و جهانی می‌ساخت. در سراسر گفتگوی پیلاطس با عیسی، عدم تمایل او به دخالت در محاکمه عیسی علنی بود. او متهم را از هر جرمی مبرا دانست (۳۸)، سعی کرد از رسم سالیانهٔ عفو یک زندانی بهره جسته، عیسی را آزاد نماید (۳۹)، همچنین کوشش نمود با تنبیه نسبی و به نمایش گذاشتن زخم‌های عیسی کاهنان را راضی سازد که او را نکشند (۵:۱۹)، و حتی برای آزادی او به آراء عمومی متوسل شد (۱۲)، و با طنز گفت «آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟» (۱۵). ولی هیچ‌یک از این شگردها کارگر واقع نشد، چون کاهنان تصمیم نهایی‌شان را گرفته بودند و عاقبت نیز پیلاطس را مجبور ساختند که موافق دلشان رفتار کند.

یکی دیگر از خصوصیات پیلاطس بی‌قراری بود. او حداقل چهار بار از محوطهٔ بیرونی که یهودیان جمع شده بودند (۲۸:۱۸)، به اتاق یا تالار داخلی که از عیسی بازجویی می‌کرد، رفت و باز به محوطهٔ بیرون برگشت:

پیلاطس برای دیدن زندانی و شاکیان بیرون رفت. (۲۹:۱۸)
پیلاطس به‌داخل رفت و با عیسی مشورت کرد. (۳۳:۱۸)
پیلاطس دوباره بیرون رفت تا رأی خود را اعلام کند. (۳۸:۱۸)
پیلاطس دوباره به داخل رفت تا دستور تازیانه زدن عیسی را صادر کند. (۱:۱۹)
پیلاطس مجدداً بیرون رفت تا عیسی را نشان دهد. (۴:۱۹)
پیلاطس به داخل برگشت تا باز از عیسی سؤال کند. (۹:۱۹)
پیلاطس عیسی را باز بیرون آورد تا رأی نهایی را صادر کند. (۱۳:۱۹)

حتی بدون در نظر گرفتن عقیدهٔ نویسنده، از رفتار پیلاطس به‌خوبی پیدا است که در درون او غوغا و کشمکشی بر پا بود. او از بی‌گناه بودن عیسی مطمئن بود. رفتار پیلاطس در این مورد کاملاً با آنچه در تاریخ از او به‌عنوان مردی قاطع و گستاخ یاد شده، متفاوت است.

سومین ویژگی پیلاطس، آمادگی او برای شنیدن سخنان عیسی بود. اولین سؤال او یعنی «آیا تو پادشاه یهودی» (۳۳:۱۸)، از اتهامی که رؤسای کاهنان به او وارد آورده بودند ناشی می‌شد. از نظر آنها این محکم‌ترین اتهامی بود که می‌توانستند به او نسبت دهند زیرا بدین وسیله حاکم رومی را بر آن می‌داشتند که آن را به‌حساب خیانت به مملکت بگذارد. ولی در نظر پیلاطس این بیشتر شبیه شوخی بود. می‌توان پاسخ پیلاطس را چنین ترجمه کرد: «پس تو پادشاه یهود هستی، این‌طور است؟» در لحن او نگرانی نیز وجود داشت و او نمی‌دانست نسبت به این موضوع جدی باشد یا نه. قیافهٔ کسی که در مقابلش ایستاده بود به قیافهٔ شورشیانی نمی‌خورد که ادعای تاج و تخت یهودا را می‌کردند. شاید او فکر می‌کرد کاهنان عمداً خواسته‌اند او را دست بیاندازند. تأکید پیلاطس بر ضمیر دوم شخص نشان می‌دهد که او انتظار نداشت چنین شخصی را در مقابل خود ببیند.

پاسخ دقیق عیسی یعنی «آیا این را تو خودْ می‌گویی، یا دیگران دربارهٔ من به تو گفته‌اند؟» (۳۴)، پیلاطس را تکان داد. متهم هیچ سعی نکرد با سر و صدا نسبت به دستگیری‌اش اعتراض کند، و نه اثری از ترش‌رویی در صورتش نقش بست. او با پیلاطس به‌عنوان انسانی هم‌ردیف خودش صحبت می‌کرد نه یک مافوق، و در مقابل سؤال پیلاطس او را مورد سؤال قرار می‌داد. عیسی با احترام ولی با جدیت از او پرسید که آیا این اتهام از فکر خودش تراوش کرده یا اینکه اطلاعات دست‌دومی است که به او رسیده است.

پیلاطس با انزجار پاسخ گفت: «مگر من یهودی‌ام؟ قوم خودت و سران کاهنان، تو را به من تسلیم کرده‌اند؛ چه کرده‌ای؟» (۳۵) فوراً تنفر او از یهود و بی‌طاقتی‌اش نسبت به سؤال عیسی که انگیزهٔ او را آشکار می‌ساخت، به‌عرصهٔ ظهور آمد. این زندانی مزاحم ولی مرموز باید سر جایش نشانده شود.

به هر حال، عیسی آرام به تشریح این موضوع پرداخت که پادشاهی او از این جهان نیست. اگر چنین بود، خادمان او مطابق رسم جهان برای ابقای آن می‌جنگیدند.

خشم پیلاطس جایش را به کنجکاوی آشفته‌ای داد: «پس تو پادشاهی؟» (۳۷). پیلاطس با امور سلطنتی کاملاً آشنا بود ولی نمی‌توانست عیسی را با هیچ پادشاهی که تا به‌حال دیده بود تطبیق دهد، ولی در ضمن، قادر به رد ادعای عیسی نیز نبود زیرا او با اطمینان عجیبی سخن می‌گفت.

عیسی وقتی اشتیاق پیلاطس را دید، فرصتی به او داد تا با حقیقت آشنا شود. «تو خود می‌گویی که من پادشاهم. من از این‌رو زاده شدم و از این‌رو به جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم. پس هر کس که به حقیقت تعلّق دارد، به ندای من گوش فرامی‌ده» (۳۷). برای یک قاضی که می‌بایست حامی حق و راستی باشد، شنیدن این سخن گران بود. لذا به لحاظ منطق، اگر پیلاطس حامی حق و راستی بود، راستی را در صدای عیسی می‌شنید، و در غیر این صورت، او نشان می‌داد که به راستی تعلق ندارد.

پاسخ پیلاطس، «حقیقت چیست؟» تا به‌حال به گونه‌های مختلف تفسیر شده است. تفاسیری چون نفی بدبینانهٔ امکان شناخت حقیقت، یا شوخی طعنه‌آمیز نسبت به موضوعی غیرعملی به‌عنوان حقیقتی انتزاعی، و یا اشتیاقی واقعی برای دانستن چیزی که تا به‌حال از کسی نشنیده است. به هر تقدیر، احتمالاً او شوخی نمی‌کرد زیرا مسئله بسیار جدی بود. او نسبت به بی‌گناهی عیسی در مقابل اتهامات وارد آمده، متقاعد شده بود و در نتیجه سعی می‌کرد او را آزاد کند. حالت او از حیرت طعنه‌آمیز به احترامی آشفته ولی صمیمی تغییر یافته بود. عیسی با چند کلمه او را با مسئله‌ای اساسی روبه‌رو ساخته بود: نگرش او نسبت به حقیقت. اگر پیلاطس این را درک کرده بود، می‌توانست پاسخ به سؤالش را در دسترس ببیند، حتی اگر او این سؤال را با بدبینی، طعنه، و یا اشتیاق واقعی پرسیده باشد، زیرا عیسی راه و راستی و حیات بود (۶:۱۴). پیلاطس با بزرگ‌ترین فرصت زندگی‌اش روبه‌رو شده بود.

این گفتگو برای پیلاطس و عیسی لحظات حساس تلقی می‌شد. برای پیلاطس از این نظر حساس بود چون بر سر دو راهی آزاد ساختن شخصی بی‌گناه و از دست دادن مقام خود دست وپا می‌زد. با کوشش بیهوده‌ای که پیلاطس در حل این مشکل غامض از طریق سازش به‌عمل آورد و با عمل بعدی او که نوعی عقب‌نشینی معنوی بود، شخصیت واقعی پیلاطس نمایان گشت.

این لحظات برای عیسی نیز حساس بود زیرا روح پیلاطس در مرز نجات قرار داشت. نتیجهٔ کار برای خود عیسی چندان تفاوتی نداشت. او مرگ خود را قبلاً پیشگویی کرده و منتظر آن بود. در ضمن او از رأی نهایی و تأثیر آن بر قاضی خود اطلاع داشت. عیسی صمیمانه پیلاطس را دعوت به قبول حقیقت می‌کرد. پاسخ منفی پیلاطس رنج و زحمات عیسی را که از طرف قوم خود رد شده بود، و خودخواهی سیاسی آن را به‌وجود آورده بود، تشدید می‌کرد.

ابتذال معنوی پیلاطس را می‌توان در زوال حالات او مشاهده کرد. در حالیکه او با ضرورت انتخاب مواجه شده بود، علاقه‌اش نسبت به عیسی رو به ازدیاد نهاده، بسیار جدی فکر می‌کرد. ولی از لحظه‌ای که تن به سازش داد تا هنگامی که تسلیم درخواست مردم شد،

حالت او رو به زوال رفت. نخستین قدم او در این سیر قهقرایی ترس بود. وقتی یهودیان اتهام مذهبی را بر اتهام سیاسی او اضافه کردند، گفتند: «ما را شریعتی است که بنا بر آن او باید بمیرد، زیرا ادعا می‌کند پسر خداست» (۷:۱۹). پیلاطس ترسید. عبارت "پسر خدا" آن‌طور که برای یهودیان مدرک کفر بود برای او نبود، ولی او را به یاد افسانه‌های قدیم می‌انداخت که چطور خدایان نزد انسان‌ها نزول کرده، کارهای اعجازآور انجام می‌دادند. او شاید فکر می‌کرد که این غریبهٔ مرموز چون خدایان اساطیر موجودی نیمه‌الهی بود، همان‌طور که "اینیاس" در اثر معروف "ویرژیل" از یک الهه به‌دنیا آمده بود. بنابراین برای اطمینان خاطر، او یکبار دیگر از عیسی سؤال نمود «تو از کجا آمده‌ای؟» ولی پیلاطس گفتار اولیهٔ عیسی را رد کرده بود. او علاقه‌ای به خود حقیقت نداشت بلکه می‌خواست راهی بیابد تا خود را از این مخمصه نجات دهد. در نتیجه عیسی چیزی برای گفتن نداشت، پس سکوت کرد. برای کسی که عمداً تن به سازش با حقیقت می‌دهد، نه اطمینانی هست نه امیدی.

ترس مقدماتی پیلاطس کم‌کم به وحشتی مهلک تبدیل شده بود. «به من هیچ نمی‌گویی؟ آیا نمی‌دانی قدرت دارم آزادت کنم و قدرت دارم بر صلیبت کِشم؟ (۱۰) طنز بیانات او آشکار است. اگر او قدرت دارد عیسی را آزاد کند و به‌قول خودش بی‌گناه است، پس چرا این کار را نمی‌کند؟ ظاهراً او این قدرت را داشت ولی در عمل، اسیر گناهان خودش و تعهدات سیاسی‌اش بود.

از سخنان عیسی کاملاً پیدا است که او بر خودش مسلط و بالاتر از پیلاطس است. بیانات او حاکی از رحم و سرزنش بود، مانند سخنان کسی که بچه نافرمانی را تنبیه می‌کند تا او را از خودفریبی برهاند. در مقابل ترس و بی‌توجهی پیلاطس عیسی علاقهٔ واقعی به او نشان داد. شاید او زیاد از پادشاهی خدا دور نبود.

آخرین حالت پیلاطس تلخی بود. سؤال، «آیا پادشاهتان را مصلوب کنم؟» نمایشگر تنفر پیلاطس از یهودیان است که او را مجبور کرده بودند تصمیمی را اتخاذ کند که می‌دانست از نظر اخلاقی درست نبود. پیلاطس پیر دوباره به‌صورت مردی مغرور، ظالم و بدبین ظاهر می‌شود. در نوشتهٔ بالای صلیب، غرور و گستاخی قدیمی او به چشم می‌خورد: «آنچه نوشتم، نوشتم» (۲۲).

بدین ترتیب مطالعهٔ احوال پیلاطس نشان می‌دهد که او از مرحلهٔ بی‌قیدی رسمی گذشته، از طریق کنجکاوی به علاقهٔ شدید شخصی رسید و بعد به‌خاطر اینکه جرأت این را نداشت که بر اساس آنچه می‌دانست راست است عمل نماید، تردید، ترس، خودبینی و تلخی را به دل خود راه داد. حضور و صبر عیسی بر او تأثیر گذاشته بود ولی او نمی‌خواست خود را با حقیقتی که بدین وسیله به او ارائه شده بود تطبیق دهد، لذا عیسی را کاملاً از دست داد. داستان پیلاطس تراژدی بی‌ایمانی است.

صلیب (۱۹:۱۷-۳۷)

هیچ‌یک از اناجیل به تنهایی تمام جزئیات مصلوب شدن را تشریح نمی‌کند و هیچ‌یک در تشریح آن با اناجیل دیگر انطباق کامل ندارد. بیشترین تغییرات در سنت معمول و رایج

را می‌توان در یوحنا مشاهده کرد، ولی عناصر متمایز و مشخص این انجیل تصادفی نیست. جنبه‌هایی را که "انجیل چهارم" از آن برخوردار است به‌دقت برای تحقق هدف اصلی آن انتخاب شده بود: ایمان در مقابل بی‌ایمانی. (یوحنا ۳۵:۱۹) واضحاً می‌گوید که این گزارش شاهد عینی به‌این خاطر ارائه می‌شود «تا شما نیز ایمان آورید.» مشکل تحلیل این قسمت ایجاد رابطه است بین رویدادهای ارائه شده و ایمان بالقوهٔ خواننده.

داستان مصلوب شدن عیسی به‌طور طبیعی به شش بخش تقسیم می‌شود، که هر یک عمل واحدی را از صحنهٔ موجود دربرمی‌گیرد.

عمل مصلوب شدن (۱۷و۱۸)
نصب عنوان بر صلیب (۱۹-۲۲)
تقسیم لباس‌ها (۲۳و۲۴)
ترتیب نگهداری از مادر عیسی (۲۵-۲۷)
آخرین فریاد روی صلیب (۲۸-۳۰)
سوراخ کردن پهلوی عیسی (۳۱-۳۷)

عمل مصلوب کردن عیسی فقط با چند کلمه بیان شده است. یوحنا که تنها شاگرد ناظر بر صحنه بود، کمتر از دیگران سخن می‌گوید. در اینجا فقط از عمل، مکان، و این امر که دو نفر دیگر نیز از سرنوشت عیسی برخوردار بودند، سخن رفته است. این موضوع روشنگر این واقعیت است که نویسنده در نظر نداشته زحمات جسمی عیسی را تشریح کند. از این گذشته، در روزگاری که صلیب وسیلهٔ رایج اعدام بود، کسی نیاز به کسب اطلاعات دربارهٔ آن نداشت و تشریح آن نیز برای کسی خوشایند نبود.

عنوان روی صلیب، «عیسی ناصری پادشاه یهود» (۱۹)، دو معنی مهم داشت. معمولاً بر گردن خطاکار نوشته‌ای آویزان می‌شد تا مردم از دلیل اعدامش واقف شوند. ولی در این مورد پیلاطس به‌منظور ریشخند یهودیان این کار را کرد، زیرا او این مرد را که بنا بر درخواست قوم خودش، به مرگ یک جنایت‌کار محکوم کرده بود، پادشاه آنها معرفی می‌نمود. اگر دولت روم با پادشاه آنها چنین رفتار می‌کند و اگر کهانت یهود با چنین رفتاری با او روی موافق نشان می‌دادند، پس بقیهٔ قوم چه ارزشی داشتند؟ به‌همین جهت بود که صدای اعتراض یهودیان بلند شد و می‌خواستند که نوشته به این صورت اصلاح شود که ادعای خود عیسی بود که خود را پادشاه خوانده نه رأی دولت روم! پیلاطس به اعتراض آنها توجهی نکرد و به‌این ترتیب نفرت خود را نسبت به یهودیان نشان داد. او با لجاجت تمام از پاک کردن ننگی که مرگ عیسی بر قوم یهود هموار ساخت ابا نمود.

اهمیت دیگر این نوشته در تعریف طنزآلود از حقیقت بود. گرچه مفهوم پادشاهی آن‌طور که در متی از واژه‌های اصلی است در یوحنا نیست، ولی نویسنده با نقل قول گفتار عیسی به توصیف این پادشاهی می‌پردازد. در گفتگوی با نیقودیموس، عیسی فرمود فقط کسانی می‌توانند وارد پادشاهی شوند که تولد تازهٔ روحانی داشته باشند (۵:۳)، و گفتگو با پیلاطس با

گفتن «از این جهان نیست» نشان داد که ماهیت آن روحانی است (۳۶:۱۸). ادعای سلطنت از جانب عیسی به‌طرز جدیدی تأیید می‌شد و با روش‌های غیرعادی اثبات می‌گردید. او اقتدار شاهانهٔ خود را با مرگ نشان داد، نه با جنگ، و نوشتهٔ روی صلیب بیان موجز این واقعیت است.

تقسیم لباس‌های عیسی (۲۳و۲۴) عمل ظالمانهٔ استثنایی نبود. در هر مورد مصلوب شدن، لباس‌های شخص مصلوب به سربازان مأمور صلیب می‌رسید. اهمیت این عمل در آن بود که سربازان برای گرفتن پیراهن بی‌درز عیسی قرعه انداختند، درست همان‌طور که در (مزمور ۲۲) نبوت شده بود. در این داستان سه بار بر وقوع نبوت تأکید شده، گویا نویسنده در نظر داشته به‌خواننده بفهماند که این وقایع با نبوت‌های عهدعتیق مربوط هستند (۲۴، ۲۸، ۳۶). اناجیل همانند در این مورد که تقسیم لباس‌ها تحقق نبوت بود چیزی نمی‌گویند.

دو پاراگرافی که دربارهٔ مادر عیسی (۲۵-۲۷) و تکمیل کار عیسی (۲۸-۳۰) است، تمام گفتار او بر صلیب می‌باشد که در یوحنا آمده. اینها نمایانگر آخرین فکر و عمل عیسی در این جهان می‌باشند. هر کلمه از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا رابطهٔ خاص عیسی را با کارش نشان می‌دهد.

سخنان او دربارهٔ مادرش، «بانو اینک پسرت! ... اینک مادرت!» نمایشگر انجام وظیفهٔ بشری او است. حتی بر صلیب نیز که موضوع سرنوشت شخصیت و مأموریت او در کار بود، از وظیفهٔ خویش در مورد مادرش غافل نمی‌شد. احتمالاً بی‌ایمانی برادرانش (۵:۷) موجب شده بود بین اعضای خانواده شقاقی روی دهد و بین او و برادرانش جدایی بیافتد. بر اساس نظریه‌ای تأیید نشده، آنها فرزندان یوسف از زن قبلی بودند، که در این صورت برادران ناتنی عیسی می‌شدند و مریم نیز نامادری آنها می‌شد.[۱] احتمالاً چون هیچ‌یک از اعضای خانواده حاضر نبودند سرپرستی مادرش را قبول کنند، لذا نگهداری از او را به‌عهدهٔ شاگرد محبوبش که تنها شاگرد حاضر در صحنه بود گذارد. پذیرش آنی این شاگرد نشانهٔ وفاداری او بود.

"تشنه‌ام" گویای رنج عمیقی است که او به‌عنوان انسان می‌کشید. او تشنگی کُشنده روی صلیب را متحمل شد و نشان داد که داوطلبانه در تمام رنج‌های انسانی شریک است. "سرکه"ای که به او داده شد، شراب ترشیدهٔ بی‌ارزشی بود که سربازان عادی می‌نوشیدند و طعم بسیار تند و خاصیت قابضی داشت. کسی که به تمام انسان‌ها آب حیات می‌بخشید (۱۴:۴، ۳۷:۷و۳۸)، اینک از تشنگی جان می‌داد.

"تمام شد" نشانهٔ تکمیل کار بود. عیسی با علم به اینکه کارش تمام شده، جان داد. این فریاد را نباید به منزلهٔ آخرین نفس شهیدی مغلوب دانست بلکه فریاد پیروزی فاتح. او در دعای خود در (۴:۱۷) فرمود: «من کاری را که به من سپردی، به کمال رساندم، و این‌گونه تو را بر روی زمین جلال دادم».

در اینجا دو توضیح در مورد آیهٔ ۳۰ لازم می‌نماید. واژهٔ "سر خم کرد" را می‌توان چنین ترجمه کرد: «نهاد تا استراحت کند.» این واژه در یوحنا فقط در همین‌جا به‌کار رفته، اما یک‌بار

---

۱ این نظریه متعلق به «اپیفانوس» در قرن چهارم است.

دیگر به‌وسیلهٔ عیسی در (متی ۲۰:۸ و لوقا ۵۸:۹) نیز استعمال شده است، جایی که می‌فرماید: «پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» به‌طوری که یوحنا می‌گوید، «به مُلک خویش آمد، ولی قوم خودش او را نپذیرفتند» (۱۱:۱). تنها جایی که او می‌توانست برای استراحت سرش را پایین بگذارد روی صلیب بود.

واژهٔ دوم در آیهٔ ۳۰ که قابل ملاحظه است، "روح خود را تسلیم نمود" می‌باشد. این واژه عمل داوطلبانهٔ عیسی را نشان می‌داد نه از دست رفتن حیات او را. این واقعیت که عیسی با اختیار تام جانش را می‌نهد (۱۱:۱۰)، کیفیت مرگ او را خیلی روشن توجیه می‌کند.

پایین آوردن بدن عیسی از روی صلیب (۳۱-۳۷)، به درخواست یهودیان انجام گرفت، زیرا آویزان ماندن بدن روی صلیب در ملاءعام باعث شکسته شدن شریعت موسی و نجس شدن عید فصح می‌شد. طبق سنت روم، قبل از برداشتن بدن از روی صلیب ساق‌های اعدام شدگان شکسته می‌شد. این عمل بی‌رحمانه به دو منظور انجام می‌گرفت. یا در اثر درد شدید شخص زودتر می‌میرد، یا اگر هم زنده می‌ماند تا آخر عمر فلج می‌شد و دیگر نمی‌توانست علیه دولت اقدامی بکند. ذکر این نکته مهم بود زیرا دلیلی قاطع بر واقعیت مرگ عیسی ارائه می‌داد. عاملین این کار آنقدر تجربه داشتند که فوری می‌توانستند بگویند شخص مصلوب شده در حالت اغما است یا واقعاً مرده. از آنجا که آنها از شکستن ساق‌های عیسی خودداری کردند، معلوم می‌شود که او را مرده یافته بودند. از این گذشته، سوراخ کردن پهلوی عیسی به‌وسیلهٔ نیزهٔ سرباز رومی که باعث شد خون (خون لخته) و آب (خونابه) جاری شود، نشانهٔ مرگ واقعی عیسی بود، زیرا از بدن شخص زنده فقط خون بیرون می‌آید. اگر عیسی واقعاً نمی‌مرد، رستاخیز او نیز واقعی نمی‌بود، و اگر او روحی می‌بود، مرگ و رستاخیز او هیچ‌کدام معنی و مفهوم نمی‌داشتند.

اگر به‌دقت به گروه‌های مردمی که پای صلیب بودند نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که صلیب وجه تمایزی بود بین ایمان و بی‌ایمانی. بی‌ایمانی به نقطهٔ اوج خود رسیده بود زیرا به مقصود خویش یعنی نابودی عیسی، نائل آمده بود. ایمان به پایین‌ترین حد خود نزول کرده بود زیرا نتوانسته بود جلوی طوفانی که عیسی را در خود فرو برد بگیرد. تشخیص بین این دو بسیار آشکار است. در طرف بی‌ایمانی، رؤسای کاهنان یهود و حکّام آنها، پیلاطس، و سربازان دور صلیب قرار داشتند؛ و در طرف ایمان، زنان، که شامل مادر عیسی می‌شد، شاگرد محبوب، و احتمالاً نیقودیموس و یوسف رامه‌ای که بعداً در تدفین عیسی ظاهر می‌شوند، به چشم می‌خوردند.

هر گروه نمایندهٔ ایمان یا بی‌ایمانی طبقه‌ای از اجتماع به‌حساب می‌آمد. رؤسای کاهنان و یهودیان از بی‌ایمانی تلخ و کینه مذهبیون رسمی برخوردار بودند که کارهایشان از حسادت، تعصب، خودخواهی و خودبینی ناشی می‌شد. دین آنها دیگر اثر نداشت و به مراسمی خشک تبدیل شده بود که به درد زندگی نمی‌خورد بلکه فلسفه‌ای که می‌باید از آن دفاع کرد. پیلاطس مظهر بی‌ایمانی ناشی از تدبیر سیاسی بود که با هیچ اعتقاد مذهبی خاص یا هر اعتقاد دیگری سر سازگاری نداشت. اگر رابطهٔ او با قیصر مطرح نمی‌شد، شاید با دقت بیشتری به سخنان

عیسی گوش می‌داد، زیرا هیچ کینه‌ای نسبت به او نداشت. احتمالاً اگر هیچ درگیری ایجاد نمی‌شد، او را آزاد می‌کرد. ولی این جرأت را نداشت که علناً با رؤسای کهنه و کاتبان که عملاً بر اورشلیم حکومت می‌کردند به‌مخالفت بپردازد. خلاصه پیلاطس نمونهٔ انسانی است که می‌خواهد ایمان بیاورد به‌شرط اینکه موقعیت و راحتی شخصی خود را از دست ندهد. سربازانی که طاس در کلاه‌خود ریخته بودند تا معلوم کنند چه کسی صاحب غنایم صلیب خواهد شد، نمونهٔ بی‌عاطفگی و لاقیدی بی‌ایمانی هستند. عیسی در نظر پیلاطس ارزش بیشتری داشت تا در نظر آنان. این سربازان عیسی را چون یکی از افرادی می‌دیدند که هر روز به‌دستشان به صلیب کشیده می‌شد و حتی بی‌ارزش‌تر از آنها می‌نمود. رنج و مرگ او هیچ اثری روی آنها نمی‌گذاشت. بدین ترتیب چهرهٔ کریه بی‌ایمانی به‌صورت کینه، خودخواهی و لاقیدی بر روی صلیب نمایان‌تر از همیشه دیده می‌شود. صلیب باعث شد بی‌ایمانی آن‌طور که واقعاً هست، بدون پوششی که به آن احترام و ادب کاذبانه می‌دهد، برملاء شود.

ایمان نیز در صلیب جلوه‌گر شد. زنان پای صلیب عیسی ایستادند تا وفاداری خویش را هرچند بی‌نتیجه، نشان دهند. مریم مادر عیسی برای نخستین بار بعد از عروسی قانای جلیل در صحنه ظاهر می‌شود، با همان ایمانی که در آن زمان داشت وقتی گفت «هر چه به شما گوید بکنید» (۵:۲). مریم حتی وقتی نمی‌توانست حرف‌های عیسی را درک کند مطمئن بود که او می‌داند چه‌کار می‌کند. از مریم کلوپا تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست. مریم مجدلیه یکی از زنانی بود که همراه عیسی سفر می‌کردند و کسی بود که به او کمک مالی می‌نمود. بر اساس گزارش (لوقا ۲:۸و۳) عیسی او را از دیوزدگی آزاد ساخته بود. برخلاف آنچه رایج شده، هیچ دلیلی بر بدنامی او در دست نیست. این زنان ویژگی اصلی ایمان را که عبارت بود از وفاداری، قدردانی، و محبت، نشان می‌دادند. شاگرد بی‌نام نیز که بر سینهٔ عیسی تکیه می‌زد و تا لحظهٔ محاکمه او را دنبال کرده بود، با این گروه ایستاده بود. ایمان او به‌وسیلهٔ اعتماد عیسی بر وی تقدیر شد؛ در اینکه مادرش را به‌دست او سپرد. در این مورد عیسی برخلاف رویهٔ قبلی خود که در (یوحنا ۲۴:۲) آمده، رفتار کرد: «امّا عیسی را بر ایمانشان اعتماد نبود، زیرا همه را می‌شناخت.»

تدفین (۱۹:۳۸-۴۲)

گرچه به‌جا است که موضوع تدفین را به‌طور مجزا مورد بررسی قرار دهیم، لیکن به سبب ارتباطی که از طریق ایمان، به‌شرحی که در بالا رفت، با مصلوب شدن عیسی دارد، باید در ارتباط با آن بررسی شود. یوسف رامه‌ای و نیقودیموس از اشراف‌زادگان یهود و احتمالاً جزو اعضای شورا و متمول بودند. درخواست جسد عیسی از جانب آنها نشان‌دهندهٔ حمایت آشکارشان از آرمان عیسی بود. به‌نظر تحقیرآمیز می‌آید که به‌جای دفاع علنی از عیسی، حالا برای تدفین او حنوط آورده‌اند، ولی نیقودیموس کسی بود که علناً در مقابل شورای فریسیان از عیسی جانب‌داری کرد (۷:۵۰-۵۲). هر چند نیقودیموس و یوسف رامه‌ای جزو شاگردان

مخفی عیسی بودند، ولی صداقت ایمانشان به‌وسیلهٔ وفاداری علنی آنها به اثبات رسید، هر چند که همراه با تأخیر بود. ایشان به خود جرأت دادند که به پیلاطس سرسخت نزدیک شوند و از او درخواست جسد عیسی را بنمایند. پیلاطس نیز با درخواست آنها موافقت کرد شاید با این فکر که حالا که بحران تمام شده، لطفی در حق آنها بکند.

عمل تدفین برای بحث یوحنا حائز اهمیت است، زیرا دلیل دیگری بود بر مرگ واقعی عیسی. بعید بنظر می‌رسد که وقتی این دو مرد جسد عیسی را حمل می‌کردند متوجه نشده باشند که او مرده و یا زنده است. از این گذشته، اگر آنها از مرگ او مطمئن نبودند هرگز جسد او را به قبر نمی‌سپردند.

روش تدفین طبق رسم یهود تشریح شده است. یهودیان مانند مصریان جسد را مومیایی نمی‌کردند. مصریان اندام‌های نرم بدن را خارج نموده، ماهیچه‌ها را با مواد گندزدا خشک می‌کردند ولی یهودیان بدن را می‌شستند(اعمال ۳۷:۹) و آن را با پارچه‌ای نازک که لای آن را حنوط (مواد خوش‌بو) قرار می‌دادند (متی ۵۹:۲۷، لوقا ۵۳:۲۳)، از سر شانه تا پاها باندپیچی می‌کردند، و بعد پارچه‌ای دور سر می‌بستند. کلمهٔ "پیچیدند" (۴۰:۱۹) که به‌وسیلهٔ یوحنا به‌کار رفته، به‌معنی محکم بستن است و با توجه به تدفین ایلعازر در (۴۴:۱۱) این موضوع روشن می‌شود. مقبره به یوسف رامه‌ای تعلق داشت (متی ۶۰:۲۷)، که برای خانوادهٔ خودش ساخته بود. چون شب فرا می‌رسید و روز عید آغاز می‌گردید، یوسف و نیقودیموس این قبر را برای تدفین اختصاص دادند. نزدیک بودن قبر به محل صلیب کمک می‌کرد تا از انتقال طولانی بدن جلوگیری شود و چون قبر متعلق به یوسف بود می‌شد اطمینان حاصل کرد که بدن عیسی با احترام و مصون از گزند دیگران در امان خواهد ماند. احتمالاً آنها در نظر داشتند بعد از گذشت سبت سر قبر بیایند و تدفین بدن را کامل کنند، زیرا مقدار حنوطی که خریده بودند بیش از آن بود که بتوانند با عجله در این فرصت کم همهٔ آن را به مصرف رسانند. به هر تقدیر، آنها بدن عیسی را با ملاحظه و حراست در قبر نهادند و با سنگی که به در قبر غلطانیدند آن را محکم بستند.

رستاخیز (۲۰:۱-۲۹)

باب بیستم یوحنا نقطهٔ اوج کتاب است. اگر رستاخیزی در کار نبود، تراژدی بی‌ایمانی که به صلیب منتهی شده بود تا ابد بی‌جواب می‌ماند، زیرا شرّ بر نیکی غالب می‌آمد و مرگ جانبازانه و نیابتی عیسی، هر چند قهرمانانه، هیچ فایده‌ای نمی‌داشت. اگر عیسی قیام نمی‌کرد، ایمان به خدای نیک چیزی نامعقول می‌نمود و مفهوم دنیای معنوی و اخلاقی بی‌معنی می‌شد و شک و بدبینی تنها فلسفهٔ ضروری انسان به‌حساب می‌آمد.

شرح رستاخیز به قلم یوحنا به چند دلیل حائز اهمیت است. اول، به‌طور مختصر و مفید نکات ضروری رویداد را شرح می‌دهد. دوم، از جنبهٔ تاریخی برخوردار است زیرا مفاهیم روحانی را با رویدادهای زمان و فضا ربط می‌دهد که دلالت بر واقعیتی مافوق طبیعت می‌کند

بدون اینکه از داستان‌های تخیلی و افسانه‌های اغراق‌آمیز بهره جوید. سوم، جنبهٔ شخصی دارد و چگونگی رستاخیز را با توجه به تأثیری که بر زندگی شاگردان نزدیک عیسی داشته، بیان می‌کند. و بالاخره، شـــرحی است که به بقیه مطالب انجیل وابسته اســـت زیرا اثرات گوناگون ایمان را جمع‌بندی نموده، خود ایمان را به عالی‌ترین جلوه‌اش می‌رساند. در اینجا به‌جای تشریح مطالب به ســـبکی که تا به‌حال انجام گرفته، به ارائهٔ تحلیل تصنعی بسنده می‌شود. با نگاهی به نمودار می‌شود محتوای این باب را با رئوس مطالبی که از آن اخذ شده، ملاحظه کرد.

یوحنا ۲۰- رستاخیز

۱- بدر نخستین روز هفته، سحرگاهان
هنگامی که هوا هنوز تاریک بود،
مریم مَجْدَلیّه به مقبره آمد
و دید که سنگ از برابر آن برداشته شده است.
۲- پس دوان دوان ... رفت
نزد شمعون پطرس
و آن شاگرد دیگر که عیسی دوست می‌داشت
به ایشان گفت: سرورمان را از مقبره برده‌اند
و نمی‌دانیم کجا گذارده‌اند.
۳- پس پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون آمده،
به‌سوی مقبره روان شدند.
۴- و هر دو با هم می‌دویدند
اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده،
نخست به قبر رسید.
۵- و ... دید که پارچه‌های کفن در آنجا هست،
خم شده، (نگریست) امّا درون مقبره نرفت.
۶- بعد شمعون پطرس نیز از پی او آمد
درون مقبره رفته، دید که پارچه‌های کفن در آنجا هست،
۷- امّا دستمالی که گرد سر عیسی بسته بودند
نه در کنار پارچه‌های کفن، بلکه جداگانه تا شده ...
۸- پس آن شاگرد دیگر
که نخست به مقبره رسیده بود
به درون آمد و دید و ایمان آورد.
۹- زیرا هنوز کتب مقدّس را درک نکرده بودند.
که او باید از مردگان برخیزد.
۱۰- آنگاه آن دو شاگرد به خانهٔ خود بازگشتند.

بخش یک: کشف مدارک رستاخیز

الف) قبر خالی

۱- رسیدن مریم

۲- کشف قبر خالی

۳- بازگشت فوری به اورشلیم

۴- گزارش به شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر

۵- نتیجه‌گیری: «خداوند را از قبر برده‌اند»

ب) کفن و دستمال سر

۱- واکنش پطرس و آن شاگرد دیگر

۲- دویدن به‌طرف قبر

۳- رسیدن به سر قبر

(الف)- کفن را "دید"

(ب)- بیرون ماند

۴- رسیدن پطرس

(الف)- داخل شدن به قبر

(ب)- کفن را "دید"

۵- داخل شدن آن شاگرد دیگر

(الف) "درک کرد"

(ب) ایمان آورد

(تبصرهٔ بی‌اطلاعی از کتاب)

۶- رفتن شاگردان

۱۱- اما مریم ... ایستاده بود

نزدیک قبر، می‌گریست.

او گریان

خم شد تا به درون مقبره بنگرد.

۱۲- آنگاه دو فرشته را دید که جامه‌های سفید بر تن داشتند

یکی در جای سر

و دیگری در جای پاهای او، آنجا که پیکر عیسی نهاده شده بود.

۱۳- آنها بدو گفتند،

ای زن، چرا گریانی؟

او پاسخ داد،

سرورم را برده‌اند

و نمی‌دانم کجا گذاشته‌اند.

۱۴- چون این را گفت
برگشت و عیسی را آنجا ایستاده دید
امّا نشناخت
۱۵- عیسی به او گفت
ای زن، چرا گریانی؟
که را می‌جویی؟
مریم به گمان اینکه باغبان است
گفت
سرورم، اگر تو او را برداشته‌ای
به من بگو کجا گذاشته‌ای
تا بروم و او را برگیرم.
۱۶- عیسی صدا زد: «مریم!»
مریم روی به‌جانب او گرداند،
و به زبان عبرانیان گفت:
«رَبّونی!» (یعنی استاد)

بخش دو: ظهور کلمهٔ زنده

الف) حالت مریم
۱- ماتم- "می‌گریست"
۲- تحقیق- "خم شده"
۳- مشاهده- "دو فرشته ... دید"
(الف) ظاهر فرشتگان
(ب) جای نشستن فرشتگان
۴- نومیدی (در پاسخ مریم)
(الف) سؤال
(ب) جواب
(۱) محرومیت
(۲) دل‌شکستگی
۵- ناکامی
(الف) قصد رفتن
(ب) عدم شناخت عیسی
(پ) سؤال
(ت) جواب

(۱) گمان غلط هویّت
(۲) دل‌بستگی

۱۷- عیسی به او گفت
بر من میاویز،
زیرا هنوز نزد پدر صعود نکرده‌ام.
بلکه نزد برادرانم برو
و به آنها بگو که
زد پدر خود و ... صعود می‌کنم
و پدر شما
و خدای خود
و خدای شما
۱۸- مریم مَجْدَلیّه رفت
و شاگردان را خبر داد که
«خداوند را دیده‌ام!»
و آنچه به او گفته بود، بدیشان بازگفت.
۱۹- وشامگاه همان روز، که نخستین روز هفته بود،
آنگاه که شاگردان گرد هم بودند و
درها قفل بود
از ترس یهودیان
عیسی آمد
در میانشان ایستاد
و گفت: «سلام بر شما!»
۲۰- چون این را گفت
دست‌ها و پهلوی خود را
به ایشان نشان داد
وشاگردان با دیدن خداوند
شاد شدند.

ب) مکاشفهٔ عیسی
۱- تحیّت با نام
۲- تشخیص با عنوان
۳- پرستش (استنتاج از لحن عیسی)
۴- فرمان عیسی
۵- تسلی (هنوز ... بالا نرفته‌ام)
۶- مأموریت

پ) تغییر مریم
۱- عمل مثبت
۲- شهادت
الف) آنچه دیده بود
ب) آنچه شنیده بود

بخش سه: تسکین افسردگی شاگردان

الف) جلسهٔ سرّی شاگردان
۱- زمان: شام
۲- جوّ: ترس
ب) رسیدن عیسی نزد شاگردان
۱- حضور او: واقعی
۲- پیام او: سلام (سلامتی)
۳- برهان هویّت او: زخم‌ها
پ) حالت شاگردان: شادی

۲۱- عیسی باز به آنان گفت: «سلام بر شما!
همان‌گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.»
۲۲- و چون این را گفت
دمید و فرمود:
۲۳- «روح‌القدس را بیابید.
اگر گناهان کسی را ببخشایید
بر آنها بخشیده خواهد شد؛
و اگر گناهان ...، نابخشوده خواهد ماند.»
۲۴- هنگامی که عیسی آمد، توما، با ایشان نبود.
یکی از آن دوازده بود
که دوقلو نیز خوانده می‌شد
۲۵- پس شاگردان دیگر به او گفتند
«خداوند را دیده‌ایم!» امّا او به ایشان گفت:
«تا خودْ نشان میخها را در دستهایش نبینم
و انگشت خود را در جای میخ‌ها نگذارم
و دست خویش را ... ننهم، ایمان نخواهم آورد.»
۲۶- پس از هشت روز
شاگردان عیسی باز در خانه بودند و توما با آنها بود.
در آن حال که درها قفل بود، عیسی آمد

و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!»

۲۷- آنگاه به توما گفت:
«انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین،
و دست خود را پیش آور و در سوراخ پهلویم بگذار
و بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش.»

۲۸- توما به او گفت:
«خداوند من و خدای من!»

۲۹- عیسی گفت: «آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟
خوشا به حال آنان که نادیده، ایمان آورند.»

ت) مأموریت به شاگردان
۱- هدیه: سلامتی
۲- فرمان: ادامهٔ خدمت او
۳- عطیه: روح‌القدس
۴- اقتدار: آمرزیدن

بخش چهار: برطرف شدن شک

الف) یاغیگری شک
۱- تجربهٔ ناکافی
۲- شهادت کافی
۳- تقاضای دلیل عینی
ب) ابطال شک
۱- برهان قدرت رستاخیز
۲- واقعیت حضور جسمی
۳- تجدید تحیّت شخصی
۴- پاسخی به تقاضای توما
۵- توبیخ حالت توما
پ) ترک شک
۱- اعتراف ایمان توما
۲- ارزیابی ایمان به‌وسیلهٔ عیسی
(الف) ایمان با دیدن خوب است

(ب) ایمان بدون دیدن بهتر

در متن بالا دو موضوع هست که نیاز به بررسی بیشتر از آنچه در رئوس مطالب آمده، دارد.

شواهد رستاخیز

لازم است رویداد مهمی چون رستاخیز مسیح به‌وسیلهٔ شواهد کافی تأیید شود. گرچه واقعیت آن را باید با ایمان پذیرفت، زیرا بی‌ایمانی هرگز به‌خواست خود نگرش خویش را تغییر نخواهد داد، ولی وقایع چندی در این داستان هست که به‌طور متقاعدکننده‌ای بازگشت عیسی به جهان را از طریق نیروی مافوق طبیعت استدلال می‌کند.

نخستین مدرک در این مورد این امر مسلم است که در مقبره باز بود. در فلسطین، معمولاً قبرهای داخل غار به‌وسیلهٔ سنگ گردی بسته می‌شدند. وزن این سنگ‌ها هر یک به چندین تُن می‌رسید. این سنگ داخل شیاری در زمین قرار می‌گرفت و وقتی می‌خواستند در قبر را ببندند، سنگ را رها می‌کردند و سنگ روی این شیار می‌غلطید و درست در مقابل در قبر قرار می‌گرفت. برای بستن در احتیاج به نیروی زیادی نبود، ولی برای باز کردن آن نیاز به نیروی چندین مرد بود. لذا کنار رفتن سنگ از جلوی در می‌بایست به‌وسیلهٔ نیرویی عظیم و به‌منظور خاصی انجام گرفته باشد.

چه کسی سنگ را جا به‌جا کرده بود؟ زنان که نخستین کسانی بودند که به سر قبر آمدند انتظار نداشتند آن را غلطانیده ببینند، و خودشان هم چنین قدرتی نداشتند که بتوانند آن را از جایش تکان دهند. اگر شاگردان به‌منظور بردن جسد عیسی دست به چنین کاری زده باشند، باید این کار را بدون اطلاع زنان و پطرس و آن شاگرد دیگر انجام داده باشند. به‌طوری که می‌دانیم پطرس و آن شاگرد دیگر وقتی شنیدند که در قبر باز است، به‌طرف قبر دویدند. اگر آنها از باز بودن قبر قبلاً اطلاع داشتند، این زحمت را به خود نمی‌دادند. از دشمنان عیسی نیز بعید بود دست به چنین کاری بزنند، زیرا آنها دلشان می‌خواست جسد عیسی در همان قبر باقی بماند. گرچه یوحنا دقیقاً نمی‌گوید در قبر چگونه باز شد، اما این تأثیر را در ذهن خواننده می‌گذارد که این کار با دخالت خدا انجام گرفته است.

مدرک دوم، کفن و دستمال سر بود. وقتی شاگرد بی‌نام به سر قبر رسید و به محوطهٔ تاریک آن چشم دوخت احتمالاً نتوانست به وضوح داخل را ببیند، زیرا در آن وقت روز هنوز خورشید بالا نیامده بود و او با چشمانی که هنوز به تاریکی عادت نکرده بود از شکاف تنگ قبر داخل را نگاه می‌کرد. ولی سفیدی کفن در سیاهی داخل قبر به چشم او خورد، لذا نوشته شده که او آن را "دید". شاید او فکر می‌کرد اگر کفن سر جایش هست، جسد عیسی نیز باید داخل آن باشد. عملاً محال بود که بدن را از داخل کفنی که دور آن پیچیده شده بود خارج کنند بدون اینکه ترکیب کفن به‌هم بخورد. هر دزدِ ماهری جسد را با کفن از قبر می‌دزدید. لذا این شاگرد فکر کرد حتماً زنان اشتباه کرده‌اند و از دیدن درِ باز قبر به این نتیجه رسیده‌اند که بدن مفقود شده، در حالی‌که جسد همان جا است.

رشتهٔ تفکرات این شاگرد بی‌نام با سر رسیدن پطرس که الان وارد قبر شده بود پاره شد. ظاهراً اظهارات پطرس نبود که رفیقش را وادار کرد داخل قبر شود، بلکه سکوت او. وقتی او وارد شد، پطرس را دید که به کفن زُل زده است. نه فقط کفن هنوز در قبر بود بلکه حالت

مارپیچی آن نیز دست‌نخورده بود، و بطور خاص دستمال سر هنوز به‌شکل گرد به‌چشم می‌خورد گویی که سر عیسی هنوز در آن قرار داشت. شاگرد دیگر ناگهان "دید" به اهمیت واقعه پی برد- «و ایمان آورد» (۸). قبر به این منظور باز نشده بود که عیسی از آن خارج شود، بلکه تا شاگردان بتوانند وارد شوند. او که در اثر قدرت قیام عوض شده بود، از داخل کفن عبور نموده، پروانه‌وار از غلاف قبر به‌طرف بلندی‌های جلال پرواز کرده بود.

ظهور شخصی عیسی که در چند مورد صورت گرفت، شاهد مستقیم و علنی رستاخیز او بود. این موارد ظهور را نمی‌توان خیالات واهی انگاشت زیرا شاگردان نه انتظار داشتند و نه ایمان که او زنده خواهد شد. همچنین نمی‌توان گفت که شاگردان به آن وجود خارجی دادند، زیرا از ترسشان پشت درهای بسته جمع می‌شدند و غیر از خودشان کسی دیگر را به آنجا راه نمی‌دادند. در هر مورد ظهور که نویسنده ذکر می‌کند واقعیت جسمی عیسی تأکید شده است. مریم او را دید، لمس کرد و صدایش را شنید؛ شاگردان او را شناختند؛ و توما که طالب مدرکی ملموس از جانب دوستانش بود، متقاعد شد. اگر گفته شود که تمام نوشتهٔ انجیل غیرواقعی است باید پرسید چه انگیزه‌ای باعث شده چنین داستانی نوشته شود و چه چیز باعث شد شاگردان اولیه نسبت به رستاخیز عیسی متقاعد گردند. هیچ شکی باقی نیست که مسیحیان قرن اول، از جمله نویسنده این انجیل، به بازگشت عیسی از مرگ اعتقاد داشتند. ساده‌ترین راه‌حل این مسئله آن است که رستاخیز عیسی را به‌عنوان امری واقع بپذیریم.

اثرات رستاخیز

گرچه برای مقصود یوحنا برهان واقعیت رستاخیز لازم بود تا بتواند در شنوندگانش ایمان ایجاد کند، ولی به‌همان اندازه ضروری بود که اثرات آن را بر کسانی که شاهد واقعه بودند شرح دهد. نگارش صرف واقعه، هر قدر نیز که عالی و عجیب باشد، ارزشی ندارد مگر اینکه پذیرش واقعیت آن، تأثیری بر زندگی اشخاص داشته باشد. در این باب از پنج گروه یا فرد سخن به‌میان آمده: مریم مجدلیه که می‌توان او را نمایندهٔ زنان دانست؛ پطرس؛ شاگرد بی‌نام که بدون شک خود یوحنا بود؛ ده یا یازده شاگرد در یک گروه؛ و توما.

مریم مظهر سرسپردگی ناکام می‌باشد. محبت او نسبت به عیسی به‌ویژه توسط یوحنا تأکید شده است. از ظواهر امر چنین پیداست که او رهبری زنان را به‌عهده داشت وقتی که در روز اول هفته به سر قبر می‌رفتند تا بدن عیسی را تدهین کنند. اینکه آنها فکر نکرده بودند چطور می‌توانند در قبر را کنار زنند خود گویای این واقعیت است که آنقدر شیفتهٔ عیسی بودند که چنین مشکل مهمی را از یاد برده بودند. تعجب مریم از دیدن در باز قبر و تعجیل او در مطلع ساختن پطرس و یوحنا و بی‌قراری او بر سر قبر، همگی حاکی از عواطف لطیف او است. وقتی عیسی مرد، زندگی، معنی‌اش را برای او از دست داد. رستاخیز عیسی اشک‌های بی‌مورد او را به عملی مفید تبدیل کرد. این زن سوگوار با اطاعت از دستور عیسی مبنی بر ابلاغ خبر رستاخیز به شاگردان، به مبشری فعال مبدل شد.

در این متن جای زیادی به پطرس داده نشده، ولی همین چند کلمه‌ای که در مورد او گفته شده از اهمیت خاصی برخوردار است. او به‌طرف قبر دوید، و اشتباه نیست که بگوییم اگر او علاقهٔ وافری به عیسی نداشت، این‌طور به سر قبر نمی‌دوید. آخرین بار که دربارهٔ او مطلبی دیدیم در مورد انکارش بود. هر چند بر اساس اناجیل همنظر، او فوری از کردهٔ خود پشیمان شده، توبه کرد (متی ۷۵:۲۶)، ولی دیگر فرصتی برای پطرس نبود که از عیسی عذرخواهی کند و پشیمانی خود را نشان دهد، مرگ عیسی به عقیدهٔ او هر نوع فرصت تجدید عهد با عیسی را از میان برده بود. پطرس زیر بار گناه نابخشوده قرار داشت. رستاخیز عیسی، اطمینان آمرزش و تجدید دوستی و مصاحبت را برای او به ارمغان آورد.

یوحنا، آن شاگردی که در شام آخر بر سینهٔ عیسی تکیه می‌زد، و کسی که او را بهترین دوست خود می‌دانست، بعد از مصلوب شدن عیسی تنها و بی‌کس مانده بود. هر چند که او مثل پطرس از عذاب ندامت رنج نمی‌برد لیکن خلاء ژرفی در زندگی احساس می‌کرد. او همراه پطرس بر سر قبر دوید چون مشتاق بود ببیند چه بر سر بدن عیسی آمده است. شاید او با این امید ضعیف به سر قبر آمد که بلکه شانس یاری کند و عیسی بار دیگر خود را نشان دهد. تشخیص و درک او قوی‌تر از پطرس بود، زیرا «دید و ایمان آورد» (۸:۲۰). بعداً وقتی عیسی نزد آنان بازگشت، دوستی دیرینهٔ او با وی تجدید شد.

شاگردان به‌عنوان یک گروه متشکل، از فشار روحی و ترس رنج می‌بردند. آنها اول از همه از رؤسای یهود می‌ترسیدند که عیسی را کشته بودند و هر آن امکان داشت همان رفتار را با آنان نیز بکنند. آنها از اورشلیم بیرون نرفته بودند، شاید به این دلیل که فکر می‌کردند که اگر بدون سر و صدا در شهر باقی بمانند کمتر توجه مردم را جلب می‌کنند تا ناگهان از انظار محو شوند. در ضمن پشت درهای بسته جمع می‌شدند تا کسی از حضور آنان مطلع نشود. رستاخیز، ترس آنان را به جرأت تبدیل کرد به‌طوری که در روز پنطیکاست و بعد از آن «رسولان با نیرویی عظیم به رستاخیز خداوندْ عیسی شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود» (اعمال ۳۳:۴).

توما برهان زنده‌ای است از قدرت مسیح بر شک مخرب. به‌طوری که از بیانات قبلی او مشاهده شد (۶:۱۱، ۵:۱۴)، او ذاتاً بدبین بود و شک او از بدبینی ناشی می‌شد تا از عدم اطمینانش به عیسی. به‌هر حال، او می‌دانست که عیسی مرده است و لابد به خود می‌گفت: «همین‌طور که پیش‌بینی می‌کردم بدبخت شدیم.» عیسی همان آزمایشی را که توما می‌خواست برای او انجام داد. این واقعیت که او بدون اینکه حضور داشته باشد از گفته توما اطلاع کامل داشت، نشانهٔ دانش مافوق طبیعی او است و تمایل عیسی برای پذیرفتن توما با همان طرز فکری که داشت، نشانهٔ شفقت و هم‌دردی عجیب او می‌باشد. بعید به‌نظر می‌رسد که توما عملاً بدن عیسی را آزمایش کرده باشد. وقتی او عیسی را پرستش کرد، تمام بی‌ایمانی او رخت بربست. برای یک یهودی، سلام کردن به کسی با کلمات "خداوند من و خدای من!" (۲۸) معنایی جز این ندارد که او را به‌عنوان خدا می‌شناسد. رستاخیز باعث شده بود که شک و یأس به پرستش اطمینان‌بخش تبدیل شود.

و بدین ترتیب ایمان به مسیح قیام کرده، زن سوگوار را به مبشر؛ شخص توبه‌کار را به واعظ؛ دوست داغ‌دیده را به رسول محبت؛ شاگرد ترسو و منزوی را به پیش‌تاز بی‌باکِ جنبشی جدید؛ و یک شکاک را به شاهدی امین تبدیل کرده بود. با اعتراف توما انجیل یوحنا به قلّهٔ ایمان می‌رسد: ایمان وقتی به جایی می‌رسد که عیسی ناصری را خداوند و خدای خویش می‌شناسد، به بالاترین نقطهٔ ممکن رسیده است.

داستان اصلی انجیل یوحنا با آیات ۳۰ و ۳۱ که قبلاً به‌عنوان کلید کتاب بررسی شد، به پایان می‌رسد، در حالی که سخنان عیسی به توما در گوش خواننده طنین‌افکن است:

«بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش.»[1]

دوران خاتمه

[1] یوحنا ۲۷:۲۰ب - ترجمهٔ اصلی.

دوران خاتمه

دوران خاتمه

الف) ظهور عیسی
ب) دعوت عیسی
پ) انگیزش و شغل جدید
ت) آخرین انتظار

فصل دهم

دوران خاتمه

(۲۵-۱:۲۱)

باب بیست و یکم یوحنا به‌وسیلهٔ کلید این کتاب از بقیهٔ انجیل جدا می‌گردد، و از برخی لحاظ به‌نظر می‌رسد بعداً به متن اضافه شده باشد زیرا چنانکه دیدیم متن قبلی خواننده را به‌سوی بیانیهٔ کامل و غایی ایمان هدایت کرد. به هر تقدیر، "خاتمه" بدون هیچ تردیدی از اصالت نگارش برخوردار است و جزو لاینکف داستان اصلی انجیل محسوب می‌شود. احتمالاً یوحنا آن را دیرتر از قسمت اول کتاب نوشته است، ولی هیچ مدرکی در دست نیست که ثابت کند زمانی انجیل یوحنا بدون این قسمت در دست مردم بوده و یا این قسمت به‌وسیلهٔ نویسندهٔ دیگری به قسمت اول اضافه شده است. "خاتمه" انجیل یوحنا کاملاً با شیوهٔ نگارش یوحنا مطابق است و مثل همیشه با بازگو کردن واقعهٔ تاریخی، اصلی را بیان و تأکید می‌کند.

هدف "خاتمه" این است که نشان دهد چگونه ایمانی که شاگردان به آن رسیده بودند باید به‌کار برده شود. شهادت خداوند قیام کرده به پیروانش تکمیل شده بود، و آنان آماده بودند مسئولیت‌های شاگردان را پذیرا شوند. در نتیجه، آخرین فصل انجیل یوحنا دری را به‌سوی آینده باز می‌کند و نشان می‌دهد چگونه ایمان در زندگی روزمره تحقق می‌یابد.

ظهور عیسی (۸-۱:۲۱)

"خاتمه" به‌طور کلی بر محور ظهور عیسی به شاگردان در کنار دریاچهٔ جلیل می‌چرخد. گروهی که در کنار دریاچه بودند تعدادشان به هفت می‌رسید، و احتمالاً باید آنها را هستهٔ مرکزی گروه شاگردان که به عیسی وفادار مانده‌اند تلقی کرد. اسامی پنج تن از آنان داده شده، ولی از هویت دو نفر دیگر اطلاعی در دست نیست. اگر این دو را اندریاس و فیلیپس بدانیم که قبلاً نیز در این انجیل ذکرشان به‌میان آمده، در آن‌صورت تطابق نزدیکی بین این گروه و گروهی که نخستین شاگردان عیسی را تشکیل می‌دادند، ایجاد می‌شود. شمعون، نتنائیل، اندریاس و فیلیپس نخستین پیروان عیسی بودند، و اگر آن شاگرد بی‌نام (۴۰:۱) یوحنا بوده باشد، می‌توان حدس زد که یعقوب نیز بعد از مدت کوتاهی به جرگهٔ آنان درآمده است. توما از شاگردان نخستین نبود ولی در اینجا اسم او برده شده است. اگر هم نتوانیم این گروه را کاملاً با گروه اول یکی بدانیم، دست‌کم آنان همان کسانی بودند که در تمام تجربیات هفتهٔ آخر عمر عیسی حضور داشته و حالا با هم به جلیل آمده‌اند.

آخرین هفته در اورشلیم برای آنان هفته‌ای پر دردسر و شلوغی بوده است. آنها در عرض چند روز بیش از طاقت روحانی‌شان از عیسی تعالیم دریافت کرده بودند؛ امید آنان به سلطنت دنیوی از میان رفته بود؛ یکی از دوستانشان عیسی را به دست رؤسای کهنه تسلیم کرده بود؛ و همهٔ آنها عیسی را در راه صلیب تنها گذاشته بودند. در عرض دو یا سه ساعت موقعیت آنها به‌عنوان شاگردان استاد عالی‌مقام و سرشناس به گروه چریکی فراری یک شورشگر تبدیل شده بود. بعد از همهٔ اینها، حالا با رستاخیزی روبه‌رو بودند که طی آن تجلیات عیسی و شواهد مطمئن ثابت می‌کرد که او واقعاً زنده شده است.

شاگردان با این خاطرات که در ذهن آنها تازه بود به جلیل کناره‌گیری کردند. آنها در اورشلیم احساس غربت می‌کردند و حوادث یکی پس از دیگری آنها را از نفس انداخته بود. آنها شاید از خود می‌پرسیدند این حوادث واقعیت داشته یا در خواب و خیال بوده‌اند. ولی جلیل خانهٔ آنها بود و غربتی احساس نمی‌شد. اماکن و محل تجمع افراد، قایق‌های ماهیگیری که آهسته روی دریاچهٔ جلیل تلوتلو می‌خوردند، بوی ماهی، و نیاز مبرم کسب و امرار معاش آنان را به جلیل کشانده بود. ایشان نمی‌توانستند با امیدهای بر باد رفتهٔ خود زندگی کنند و یا دست روی دست گذاشته، منتظر بنشینند تا اتفاقی بیفتد. پطرس که سخنگوی گروه بود گفت: «می‌روم تا صید ماهی کنم» (۳)، و بقیه نیز به‌دنبال او راه افتادند. کار عملی بهترین چارهٔ یأس و بی‌تکلیفی آنان بود.

هیچ دلیلی ندارد که عمل شمعون را گناه تلقی کنیم، ولی به‌هر حال کار خطرناکی بود. عیسی این شاگردان را برای کار دیگری غیر از ماهیگیری تربیت کرده بود. با توجه به فشار فکری که آنها داشته‌اند، کارشان زیاد قابل سرزنش نیست زیرا بدین وسیله تشنجات خود را با مشغولیت کار روزانه فراموش می‌کردند. ولی این امکان نیز وجود داشت که با تمرکز روی زندگی کاری خویش آن زندگی را که عیسی درباره‌اش سخن گفته بود از یاد ببرند، لذا آنها نیاز به یادآوری داشتند.

بنابراین ظهور عیسی در واقع دعوتی بود برای واقعیتی تازه. همان‌طور که او قبلاً وقتی آنها را دعوت به شاگردی کرد مقدار زیادی ماهی به ایشان داد، (لوقا ۵:۱-۱۱) حالا نیز طی همان شرایط، معجزهٔ مزبور را تکرار می‌کرد. صبح زود، پس از تلاشی بی‌نتیجه در شب، از طرف ساحل صدایی آنان را مخاطب قرار داد: «ای فرزندان، چیزی برای خوردن ندارید؟» (۵) لحن سؤال طوری بود که نشان می‌داد صاحب صدا از بی‌نتیجه بودن کار آنان مطلع است و در ضمن به کارشان علاقمند می‌باشد. احتمالاً فکر کردند او مشتری است، و از شهرهای مجاور آمده تا صید آنها را ببیند، لذا جواب دادند «نه!» باز همان صدا گفت: «تور را به جانب راست قایق بیندازید که خواهید یافت» (۶). چنین شیوه‌ای در فنّ ماهیگیری رایج نبود، ولی شاگردان ناکام هر کاری را امتحان می‌کردند. وقتی تور را به دریا انداختند، به‌قدری ماهی جمع شد که قادر به کشیدن آن به داخل قایق نبودند. یوحنا فوری فهمید چه می‌گذرد. همان احساسی که با دیدن کفن و دستمال سر به او دست داده بود، الان نیز وجود او را به‌ارتعاش درمی‌آورد. پس گفت: «خداوند است.» این بار ظهور عیسی دیگر در اطراف اورشلیم غریب اتفاق نمی‌افتاد تا تحت

شرایط غیر عادی آنجا آنها نتوانند بفهمند خوابند یا بیدار. خداوند قیام کرده قدرت خود را در جلیل که موطن ایشان بود و در حالی که آنها مشغول کارشان بودند ظاهر می‌ساخت. هیچ شکی در مورد صدا، ماهی‌ها، و حضور او نبود. واقعیت رستاخیز با تجربهٔ روزانهٔ آنها تطبیق می‌کرد.

دعوت عیسی (۲۱:۹-۱۴)

دعوت عیسی به خوراک در واقع تجدید دوستی بود که در اثر مرگ وی به‌حال تعویق درآمده بود. اگر چنانچه تا حالا در مواردی که ظاهر شده بود نسبت به حواس خود یا هویت عیسی شک داشتند، حالا دیگر تردیدی برایشان باقی نمانده بود «زیرا می‌دانستند که خداوند است» (۱۳). آنها بدون شک بارها به این شیوه در کنار دریاچه خوراک خورده بودند. بازگشت عیسی به نزد شاگردان ادامهٔ زندگی آنها را با وی، نوید می‌داد، و خوردن او با ایشان، به اعتقاد شاگردان مبنی بر اینکه او واقعاً وجود خارجی دارد استحکام می‌بخشید. این واقعه می‌بایست بر پطرس تأثیر ویژه‌ای بخشیده باشد چون بعداً در موعظهٔ خویش بدان اشاره نمود (اعمال ۱۰:۴۱). دعوت عیسی به این منظور بود که نشان دهد بعد از رستاخیز نیز تماس شخصی با او امکان‌پذیر است.

انگیزش و شغل جدید (۲۱:۱۵-۱۷)

گرچه قبل از این هم عیسی به‌طور خصوصی با پطرس دیدار کرده (مرقس ۱۶:۷، لوقا ۲۴:۳۴، اول قرنتیان ۱۵:۵) و احتمالاً پیوند دوستی‌شان تجدید شده بود، ولی این بار عیسی در جمع، موقعیت او را احیا کرد و نیز انگیزهٔ تازه‌ای برای خدمت به او بخشید. اشتیاق پطرس برای دیدن عیسی از تعجیل او در ترک قایق پس از شنیدن صدای یوحنا که گفت «خداوند است» (۷)، خود گواهی است به سرسپردگی او، ولی عیسی می‌خواست او صریحاً وقف‌شدگی خود را اظهار بدارد.

سؤال «آیا مرا محبت می‌نمایی؟» که سه بار تکرار شد، عمق وجود و انگیزه‌های پطرس را لمس کرد. تغییرات فعل یونانی در این جمله توجه تمام مفسرین را به خود جلب کرده است. عیسی دو بار از پطرس پرسید: «پطرس، آیا مرا دوست داری؟» فعلی که در این جمله آمده (agapao) یعنی همان کلمهٔ محبت است که در (یوحنا ۳:۱۶) در مورد خدا به‌کار رفته است. وقتی پطرس جواب این سؤال را می‌داد، فعل (phileo) را به‌کار برد که به معنی دوستی و علاقه است. در سؤال سوم خود، عیسی کلمه‌ای را که پطرس استفاده کرد به‌کار گرفت که نشان می‌داد او به صداقت اعتراف پطرس شک کرده است. با این توضیح آیهٔ ۱۷ روشن می‌شود که می‌گوید «پطرُس از اینکه عیسی سه بار از او پرسید، "آیا مرا دوست می‌داری؟" آزرده شد.» پطرس از این نظر آزرده نبود که عیسی سه بار همان سؤال را تکرار کرد، بلکه ناراحتی او به‌خاطر این بود که بار سوم عیسی صمیمیت او را مورد سؤال قرار داد.

برخی از مفسرین استدلال فوق را نمی‌پذیرند چون فرقی بین این دو کلمه قائل نیستند. این کار آنها به دو دلیل است. اولاً گفتگوی بین عیسی و پطرس به احتمال زیاد به زبان آرامی انجام گرفته هر چند ثبت آن به یونانی بوده است. در آرامی چنین دوگانگی معنی، وجود ندارد زیرا فقط یک کلمه برای محبت هست، و در ترجمهٔ سریانی (آرامی) انجیل، در مقابل این دو واژهٔ یونانی، از یک کلمه استفاده شده است.

ثانیاً، این دو واژهٔ یونانی، در انجیل یوحنا بارها به‌جای یکدیگر به‌کار رفته است. هر دو حاکی از محبت خدا نسبت به انسان می‌باشند: (agapao) در (۲۳:۱۴، ۲۳:۱۷)، و (phileo) در (۲۷:۱۶). از هر دو این کلمات برای نشان دادن محبت "پدر" نسبت به "پسر" استفاده شده: (agapao) در (۳۵:۳، ۲۳:۱۷ و ۲۴ و ۲۶)، و (phileo) در (۲۰:۵). در ضمن این واژه‌ها محبت عیسی نسبت به انسان‌ها را نیز دربردارند: (agapao) در (۵:۱۱)، و (Phileo) در (۳:۱۱). این دو مورد اخیر قابل توجه‌اند زیرا هر دو برای ایلعازر به‌کار رفته و در نتیجه نمی‌توان فرقی بین این دو واژه قائل شد. و بالاخره، هر دو آنها برای نشان دادن محبت انسان‌ها نسبت به عیسی به‌کار رفته‌اند: (agapao) در (۱۵:۱۴، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۸) و (phileo) در (۲۷:۱۶).

و اما به ایراد اول می‌توان چنین پاسخ داد که زبان یونانی انعطاف بیشتری از زبان آرامی دارد، و استعمال یک واژهٔ واحد در زبان آرامی برای درجات و انواع محبت، نشانهٔ فقر این زبان است نه مغشوش بودن زبان یونانی. در جواب ایراد دوم باید گفت که کاربرد متقابل دو واژه به‌طور مترادف به این دلیل نیست که آنها به‌طور مطلق معادلند، بلکه نشان می‌دهد که در بسیاری موارد تقریباً معنی معادل پیدا می‌کنند. این کاملاً درست است که (agapao) واژهٔ مهم‌تر و سنگین‌تری است، در حالی که (phileo) اساساً معنی صمیمیت و گرمی عاطفی دارد. ولی هر دو واژه با (erao) تفاوت ژرف دارند. (erao) هرگز در عهدجدید نیامده و فقط مفهوم عشق و شهوت جسمانی دارد.

به هر تقدیر، عیسی می‌خواست انگیزهٔ باطنی پطرس از خدمت به او کاملاً روشن شود. علاقه به موفقیت، مقام، دست‌آورد، پاداش شخصی و حتی انگیزهٔ پاک نسبی برای دستگیری از مردم نیازمند کافی نبود. تنها محبت کامل به مسیح است که می‌تواند او و هم‌قطارانش را در اموری که در پیش داشتند با موفقیت به جلو برد. در صداقت عکس‌العمل پطرس هیچ شکی نبود. او دیگر یاد گرفته بود که به‌خودش اعتماد نکند، بلکه به خضوع و خشوع آماده اطاعت باشد.

کار جدیدی که عیسی می‌خواست به پطرس پیشنهاد کند در پاسخ سه‌گانهٔ او به ابراز محبت پطرس نهفته بود.

«از بره‌های من مراقبت کن» (۱۵)
«گوسفندان مرا شبانی کن» (۱۶)
«از گوسفندان من مراقبت کن» (۱۷)

عیسی پطرس را به‌خاطر بازگشت به شغل ماهیگیری سرزنش نکرد، ولی می‌خواست به او بفهماند که ماهیگیری نباید کار اصلی زندگی او باشد. این دستورات با خطابه عیسی در

باب دهم ارتباط دارد که در آن عیسی از گوسفندانی سخن می‌راند که به قیمت جان خویش آنها را نجات داده بود (۱۵:۱۰)، گوسفندانی که درِ امنیت و ارضاء را به روی‌شان گشوده بود (۱۷:۱۰)، "گوسفندان دیگری" که جزو این گله بودند و می‌بایست از اقوام دیگر می‌آمدند. او از پطرس، و به‌وسیلهٔ او از دیگران نیز می‌خواست مسئولیتی را که به آنها محول می‌کرد تقبل کنند.

معنی دو فعلی که در این سه دستور به‌کار رفته، «مراقبت کن» (۱۵و۱۷) و «شبانی کن» کمی با هم فرق دارد. "مراقبت کردن" به‌معنی غذا دادن و یا به چراگاه بردن است. "شبانی کردن" شامل تمام توجهاتی است که یک شبان از گوسفندانش به‌عمل می‌آورد.

کلماتی که برای گوسفندان به‌کار رفته نیز متفاوت است. اولی (۱۵) بره (arnion) است، دومی (۱۶) و سومی (۱۷) *گوسفند* به‌معنی عام (probatia) است. تمام ایمانداران با این دو کلمه نشان داده شده‌اند، چه بره‌ای کوچک باشند و چه گوسفندان بالغ. بازتاب این تعلیم را می‌توان در (اول پطرس ۲:۵-۴) ملاحظه نمود:

> «گلهٔ خدا را که به‌دست شما سپرده شده است شبانی و نظارت کنید، امّا نه به‌اجبار بلکه با میل و رغبت، آن‌گونه که خدا می‌خواهد؛ و نه برای منافع نامشروع بلکه با عشق و علاقه. نه آنکه بر کسانی که به‌دست شما سپرده شده‌اند سروری کنید، بلکه برای گله نمونه باشید، تا چون رئیس شبانان ظهور کند، تاج جلالِ غیرفانی را دریافت کنید.»

سخنان خود پطرس تفسیر دستور عیسی به او را تکمیل می‌کند.

آخرین انتظار (۲۱:۱۸-۲۳)

وقتی عیسی کار جدید پطرس را به او محول می‌کرد، آیندهٔ او را نیز پیشگویی کرد. «امّا چون پیر شوی دستهایت را خواهی گشود و دیگری کمر تو را بربسته، به جایی که نمی‌خواهی خواهد برد» (۱۸). نویسنده توضیح می‌دهد که عیسی با این جمله نوع مرگ پطرس را پیشگویی کرد، و این بدان معنی است که خوانندگان انجیل یوحنا از سرنوشت پطرس مطلع بودند.

پطرس با رفتار برانگیخته‌ای که از خصوصیات او بود، دربارهٔ نویسندهٔ انجیل سؤال نمود: «ای خداوند و او چه شود؟» (۲۱) عیسی گفت: «اگر بخواهم تا بازگشت من باقی بماند، تو را چه؟» (۲۲) این پاسخ نشان می‌داد که مرحلهٔ بعدی در برنامهٔ او بازگشت ثانوی‌اش می‌باشد. جملهٔ شرطی «اگر بخواهم تا بازگشت من باقی بماند»، حاکی از این بود که احتمالاً زمان بازگشت او طولانی‌تر از عمر شاگردانش خواهد بود. کار صلیب انجام شده و تاج در انتظار بود. بازگشت او پاداشی مشخص و مطمئن را به‌همراه خواهد داشت و تکمیل مشیت خداوندی را اعلام خواهد نمود.

با توجه به چنین هدفی عیسی آخرین دعوت ایمان را از شاگردان به‌عمل آورد: «تو از پی من بیا!» (۲۲). از ضمیر دوم شخص مفرد می‌توان به ماهیت خصوصی آن پی برد. این دعوتی عمومی نبود بلکه احضار انفرادی به پیروی. طبیعتاً این سؤال پیش می‌آید که عیسی که این افراد را دعوت به پیروی از خود می‌نمود، مگر خودش کجا می‌رفت؟ کاملاً آشکار است که او به‌سوی پادشاهی می‌رفت که درباره‌اش با پیلاطس سخن رانده بود (۳۶:۱۸). و او از شاگردان می‌خواست در این راه به او ملحق شوند. فرمان او مستلزم عمل بود نه نظر. توضیح دربارهٔ اینکه عیسی نگفت شاگرد محبوب نمی‌میرد، به این علت ضمیمه شد تا از این شایعهٔ بی‌اساسی که رایج شده بود، جلوگیری شود چون حتی در زمان نگارش اناجیل، روایات بی‌اساس و جعلی همه جا پخش می‌شدند. این اقدام آگاهانه جهت تمییز بین حقیقت و شایعهٔ اغراق‌آمیز، دلیل محکمی است بر اصالت متن این انجیل.

بدین ترتیب "انجیل چهارم" با ارائهٔ ایمان فعال به پایان می‌رسد و در حالی‌که خواننده را به درک کامل ایمان و چگونگی رشد آن رهنمون می‌گردد، او را به‌حال خود می‌گذارد تا مانند پطرس ایمانش را به مرحلهٔ اجرا درآورد. و این چنین است که هر فرد ایماندار مسئولیت می‌یابد هدف انجیل یوحنا را تحقق بخشد.

بخش سوم

تحلیل موضوعی انجیل

فصل یازدهم

بررسی موضوعی

تکرار زیاد برخی از موضوعات و عبارات در انجیل چهارم به این نشانه است که نویسنده در نظر داشته آنها را تأکید کند. برخی از این تکرارها در واژه‌های خاص او مشاهده می‌گردند، مثل *ایمان*، *حیات*، *نور*، *شهادت*، *کار* و *جهان*. برخی دیگر دسته‌ای از رویدادها یا روش‌هایی است که طی آن پیام خود را عرضه می‌دارد، مانند خطابه‌ها، گفتگوها و معجزات. در این فصل از کتاب، سعی نخواهیم کرد تا تمام موضوعات انجیل یوحنا را مورد بررسی قرار دهیم بلکه چند مطلب خاصی که از نظر موضوع اصلی، یعنی ایمان حائز اهمیتند از نظر خواهند گذشت. در برخی موارد که موضوع مورد نظر قبلاً در تحلیل متن مورد بررسی قرار گرفته باشد، به‌جای بحث مفصّل، به ارائهٔ نموداری همراه با تذکر اکتفا خواهد شد.

اصالت نگارش انجیل

هر چند در هیچ‌یک از اناجیل چهارگانه بیانات واضحی در مورد هویت نویسندگانش دیده نمی‌شود، ولی این بدان معنی نیست که آنها گمنام هستند. شکی نیست که برای نخستین خوانندگان، هویت نویسندگان اناجیل مشخص بوده است و اشارات تلویحی که در انجیل چهارم به نویسنده شده، می‌تواند گویای این مطلب باشد. ولی خوانندهٔ قرن بیستم از چنین امتیازی برخوردار نیست و هویت نویسنده برای او مسئله‌ای است که باید درباره‌اش تحقیق کند. زیرا او نمی‌تواند با شاهدان عینی که در زمان نگارش حیات داشته‌اند تماس بگیرد. او تنها می‌تواند به واقعیت‌هایی که از قدیم به او انتقال یافته و به نتایجی که از خود متن اتخاذ می‌شود، توسل جوید. متأسفانه خوانندهٔ این عصر نمی‌تواند همیشه مطمئن باشد که آثار بر جای مانده از "پدران کلیسا" بر شناخت بهتر از آنچه خود او می‌تواند از اسناد موجود اخذ کند، استوار است. احادیث و روایات گذشتگان امکان دارد درست باشد و هرگز نباید آنها را مردود شناخت مگر اینکه دلیلی موجّه در کار باشد، ولی به هر حال اینها ممکن است آگاهانه و یا تصادفاً تحریف شده باشند. در نتیجه، صحت دلایلی نیز که می‌توان از آن اتخاذ کرد به این موضوع بستگی دارد که آیا این روایات دست‌خوش تغییرات شده یا نه. لذا بسیاری از پژوهشگران به شواهد داخل کتاب بیش از مطالب خارجی اهمیت می‌دهند زیرا این شواهد کمتر تحت تأثیر اشخاص قرار می‌گیرند.

با توجه به این اصل و روش تحلیلی خاص این کتاب، شواهد داخلی از اهمیت درجهٔ اول برخوردار خواهد بود.

آخرین آیات انجیل یوحنا (۲۱:۲۴و۲۵)، احتمالاً توسط کاتبی زیر نظر نویسنده و یا از دوستان نزدیک او به آخر کتاب اضافه شده است. از لحن کلام "می‌دانیم" چنین استنباط می‌شود که احتمالاً کشیشان کلیسایی که انجیل یوحنا برای نخستین بار برای آنان قرائت شده، بدین وسیله صحت و اصالت مطالب آن را تأیید نموده‌اند.

البته این امکان نیز هست که فعل "می‌دانیم" در واقع مفرد باشد نه جمع. در دست‌نوشته‌های نخستین اناجیل یونانی، تمام کلمات از حروف بزرگ تشکیل یافته و بین آنها هیچ فاصلهٔ مشخصی وجود نداشت. کلمهٔ (oidamen) که "می‌دانیم" ترجمه شده ممکن است به معنی (oida men) یعنی «من به سهم خودم می‌دانم» باشد. در این صورت این تأییدیه، کار یک نفر خواهد بود که به احتمال زیاد همان مُحرِّری است که با نویسنده معاصر بوده و به نمایندگی نظر کلی کلیسا را بیان داشته است.

به هر تقدیر، تفسیر دقیق این دو آیه هر چه باشد، می‌توان دو نتیجه از آن اخذ کرد: شخص یا اشخاصی که در اینجا با فعل "می‌دانم" یا "می‌دانیم" معرفی شده‌اند، معترف به صداقت نویسنده هستند و او را همان کسی می‌دانند که به "شاگرد محبوب" معروف بود: «و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست است (۲۱:۲۴). ضمیر "این" برمی‌گردد به "آن شاگرد" که عیسی درباره‌اش با پطرس سخن گفت (۲۳) و در دریاچهٔ جلیل هنگام صید ماهی همراه با پطرس و دیگر شاگردان بود. او می‌بایست یکی از آخرین بازماندگان حلقهٔ رسولان بوده باشد زیرا شایع شده بود که «آن شاگرد نخواهد مرد» (۲۳). اگر "آن شاگرد" با خوانندگان آشنا نمی‌بود هرگز چنین شایعه‌ای مورد پیدا نمی‌کرد و نیاز به چنین تذکری هم نمی‌بود. دست‌کم می‌توان اذعان داشت که شهرت نویسنده به گوش خوانندگان رسیده بوده است.

از این آیات به‌طور کلی می‌توان دو مطلب در مورد هویت نویسنده اخذ کرد. او یکی از هفت نفری بوده که دسته‌جمعی به صید ماهی رفته بودند. اسم سه نفر برده شده: شمعون پطرس، توما و نتنائیل. چهار نفر دیگر عبارت بودند از دو پسر زبدی و دو نفر که اسمشان برده نشده است. «آن شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود» باید یکی از این چهار نفر بوده باشد. همچنین در آیهٔ ۲۰ می‌بینیم که او همان شاگردی است که در وقت آخرین شام بر سینهٔ عیسی تکیه زده بود (۲۳:۱۳). او جزو دوازده شاگرد و نیز در بین حلقهٔ نزدیکان خاص عیسی بود.

این دو مطلب مبیّن ویژگی‌های انجیل یوحنا می‌باشد. اگر نویسنده به این حلقهٔ خاص نزدیکان عیسی تعلق داشته، پس می‌توان به‌راحتی فهمید چگونه او مطالبی را شرح می‌دهد که دیگران از آن بی‌خبر بوده‌اند. احتمالاً در مواردی که دیگران غایب بودند، او با عیسی بوده و تعالیمی را شنیده که عیسی برای عموم بیان نکرده است.

نتایج بیشتری نیز می‌توان از این مطالب اخذ نمود. شاگرد محبوب در اصل پیرو یحیای تعمیددهنده بوده است که به‌واسطهٔ توصیهٔ خود یحیی به پیروی از عیسی می‌پردازد (۳۷:۱). احتمالاً او از همراهان عیسی در عروسی قانا بود (۱۱:۲)، و نیز در گفتگوی عیسی با زن

سامری (۸:۴و۲۷)، اطعام پنج هزار نفر (۳:۶)، در عید خیمه‌ها در اورشلیم (۲:۹)، و با عیسی که برای زنده ساختن ایلعازر به بیت‌عنیا می‌رفت (۱۲:۱۱و۱۶) همراه بوده است. از آنجا که او جزو دوازده شاگرد محسوب می‌شده، از شاهدان عینی اغلب رویدادهایی به‌شمار می‌آید که در این انجیل ثبت شده است که بدین وسیله صحت نکات ظریف و جزئی مطالب آن توجیه می‌گردد.

باب سیزدهم انجیل، او را شخصیت مهم داستان معرفی می‌کند. در وقت شام به سینهٔ عیسی تکیه می‌زند (۲۳:۱۳)، و به درخواست پطرس از عیسی سؤال می‌کند که خیانتکار کیست (۲۴:۱۳و۲۵). او به خطابه‌ای که عیسی ایراد می‌کند گوش فرا می‌دهد ولی مانند دیگران در سؤال کردن از او شرکت نمی‌کند. پس از تسلیم شدن عیسی، دنبال او به اورشلیم و به خانهٔ رئیس کهنه می‌رود و به‌علت آشنا بودن اجازه ورود می‌یابد (۱۵:۱۸). او به محاکمه عیسی گوش می‌دهد و پطرس را هم به‌داخل می‌برد. امکان دارد در محاکمهٔ عیسی توسط پیلاطس نیز حضور داشته، هر چند اشاره‌ای خاص به این موضوع نشده است. او مجدداً در صحنهٔ مصلوب شدن عیسی نمایان می‌شود و عیسی مادرش مریم را به او می‌سپارد. او صحنهٔ مزبور را زودتر ترک می‌گوید تا مریم را به خانه‌اش ببرد. در تدفین جسد عیسی حضور نداشت ولی بنا به درخواست زنان، همراه پطرس به سر قبر رفت، و «دید و ایمان آورد» (۸:۲۰).

اگر این شاگرد این‌قدر مهم بود که این آیات بیان می‌کند، جای تعجب است که چرا نام او برده نمی‌شود. او نزد پطرس و دیگران کاملاً شناخته شده بود، به‌طوری که ذکر نامش هیچ نوع تعجب، بی‌اهمیتی و ناآشنایی ایجاد نمی‌کند. تنها دلیل موجه برای حذف نام او می‌تواند این باشد که نویسنده خود او است و نخواسته نامش فاش شود. ولی این سؤال پیش می‌آید که چرا؟

پاسخ‌های گوناگونی می‌توان به این پرسش داد. شاید او از رسم معمول متابعت می‌کرده است. به‌طوری که می‌بینیم اناجیل دیگر منسوب به مردانی است که در کلیسا از وجههٔ خاصی برخوردار بودند، ولی هیچ‌یک نام خود را به‌عنوان نویسنده ذکر نمی‌کند. نویسندهٔ انجیل چهارم نیز احتمالاً این شیوه را در پیش گرفته است.

امکان دارد زمان نگارش جفا آغاز شده بود، زیرا اشارات مبنی بر دشمنی جهان که در خطابهٔ خداحافظی (۱۸:۱۵-۲۰). ارائه شده، احتمالاً بدین جهت مورد تأکید قرار گرفته که نیاز به کاربرد آن در زمان تحریر انجیل یوحنا احساس می‌شده است. پطرس در این موقع به شهادت رسیده بود، همین‌طور سایر رسولان، و تنها بازماندهٔ گروه رسولان که این خاطرات را به رشتهٔ تحریر درآورده است احتمالاً از افشای نام خود خودداری نموده تا آخر عمر را با آرامش سپری کند.

علاوه بر واقعیت‌های پیرامون نویسنده که در بالا بدان اشاره شد، شواهد دیگری نیز وجود دارد که می‌توان در لابلای مطالب و سبک نگارش انجیل آنها را مشاهده کرد. نویسنده تمام نقاط فلسطین را می‌شناخته، و با سالگرد اعیاد یهود و سنت‌های یهودیت زمان عیسی

آشـــنا بوده است. طبعی شـــاعرانه داشته بدون اینکه از منطق و اســـتدلال محروم بوده باشد. گزینش دانســـتنی‌های تاریخی در این انجیل از صافی تجربه مســـیح که از رشـــد و حرارت برخوردار بوده عبور نموده است.

بدین ترتیب، "انجیل چهارم" به‌دست کسی نوشته شده که هم‌دورهٔ عیسی بوده و رابطه‌ای بســـیار نزدیک با او داشـــته و در اکثر بحران‌های زندگی با او بوده است. این شخص اقدام به ثبت مطالبی نمود که تا آن موقع نوشـــته نشـــده بود، و یا دست‌کم مطالبش را به شیوه‌ای تازه و از دیدگاهی متفاوت بیان نمود. هدف اصلی او از نگارش نشـــان دادن پیشرفت ایمان بود. او نمی‌تواند کس دیگری جز یوحنا پســـر زبدی بوده باشد. اینکه او یکی از شاگردان نزدیک عیسی بوده، دوســـتی او با پطرس، فقدان هر گونه اشاره‌ای به پسران زبدی در این انجیل در مقابل اشـــاراتی که در سایر اناجیل شـــده، و احتمال قوی اینکه او باید یکی از افراد داستان "خاتمه" بوده باشـــد، همگی بر این امر شهادت می‌دهند. هیچ کاندیدی، محتمل‌تر از یوحنا، نمی‌تواند آن "شاگردی" باشد که «عیسی او را محبت می‌نمود.»

چند واقعیت دیگر نیز وجود دارد که می‌تواند مؤید این نظر باشـــد. شاگردی که در کتاب اعمال رســـولان با پطرس رابطهٔ نزدیک دارد یوحنا است. بعید به‌نظر می‌رسد که پطرس در فاصله چند روز بین رستاخیز و پنطیکاست هم‌قطار و دوست نزدیکش را عوض کرده باشد. رابطـــهٔ نزدیک این دو، زمانی منطقی‌تـــر می‌نماید که این را بپذیریم کـــه پطرس و یوحنا از بدو خدمت عیســـی تا لحظه‌ای که به‌خاطر تبشـــیر جهان از هم جدا شدند، دوستان نزدیک همیشگی بوده‌اند.

ســـپردن مریم مادر عیسی به شـــاگرد محبوب معقول‌تر جلوه می‌کند هرگاه آن شاگرد را یوحنا بدانیم. بر اســـاس انجیل متی یکی از زنان شـــاهد مصلوب شدن عیسی، مادر پسران زبدی بود (متی ۵۶:۲۷). مقایســـه یوحنا (۲۵:۱۹ و مرقس ۴۰:۱۵) می‌تواند به احتمال قوی مبین این موضوع باشـــد که این زن، سالومه خواهر مادر عیســـی است. به این ترتیب یوحنا پســـر خالهٔ عیسی و خواهر مریم می‌شـــود. به‌عنوان نزدیک‌ترین خویش مذکر که در ضمن ایماندار نیز بوده، طبیعی اســـت که یوحنا مســـئولیت توجه از خالهٔ خـــود را به‌عهده گرفته باشد.

مدرک دیگری نیز در تأیید نظر فوق وجود دارد هر چند به‌تنهایی نمی‌تواند مدرک قاطعی باشد. در (دوم پطرس ۱۶:۱–۱۸) نویسنده می‌گوید:

> «زیرا آنگاه که آمدنِ پرقدرتِ خداوندمان عیســـی مســـیح را به شـــما اعلام می‌کردیم، از پی افســـانه‌هایی که زیرکانه ابداع شده باشند نرفته بودیم، بلکه کبریای او را به چشـــم دیده بودیم. او از خدای پـــدر، جلال و اکرام یافت و سروشی از جلال کبریایی به او در رســـید که، "این است پسر محبوبم که از او خشنودم." ما خود بر آن کوه مقدّس با او بودیم و آن سروش آسمانی را به گوش شنیدیم.»

در متن فوق سه بار از جلال مسیح سخن به‌میان آمده است. نویسنده که از تبدیل هیئت عیسی صحبت می‌کند، تحت تأثیر عمیق شکوه و قدرت مسیح در آن لحظهٔ فراموش نشدنی قرار داشت. یوحنا نیز به‌نظر می‌رسد در (۱۴:۱) به این رویداد اشاره می‌کند: «جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر». اگر "انجیل چهارم" به‌وسیلهٔ پسر زبدی و "دوم پطرس" نیز توسط پطرس نوشته شده باشد، تأکید واژهٔ "جلال" در این متون، از اهمیت خاصی برخوردار می‌شوند، زیرا این مردان تنها افرادی بودند که از ظلم و تعدی هیرودیس جان سالم به‌در برده، توانستند خاطرات آن پدیدهٔ شکوهمند تبدیل هیئت عیسی را برای کلیسا نقل کنند.[1] بدین ترتیب شواهد داخلی انجیل یوحنا این اثر را به یکی از نزدیک‌ترین دوستان عیسی منسوب می‌کند. احادیث ممکن است مصون از خطا نباشد ولی تا به‌حال در مورد موضوع هویت نویسندهٔ انجیل یوحنا فرضیه‌ای قابل قبول‌تر از اعتقاد تاریخی‌ای که آن را اثر خود یوحنا می‌داند تکوین نیافته است.

واژگان

واژگان انجیل چهارم آن‌چنان مشخص است که هر جا نقلی از آن به‌عمل آمده باشد بدون تأمل قابل تشخیص خواهد بود. چند ویژگی بطور خاص آن را "اثر یوحنا" می‌کند.

اولاً این واژگان محدود است. کلماتی که مفاهیم حقایق روحانی مهم را بیان می‌کنند از نظر کمّیت نسبتاً محدودند. از بین هفتاد و پنج اصطلاحی که کاربرد مکرر در یوحنا دارند، کمتر از سی و پنج اصطلاح آنقدر تکرار شده‌اند که از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشند، و اگر فقط ریشهٔ کلمات و نه مشتقات را حساب کنیم و نیز اگر از احتساب برخی لغات هم‌معنی بپرهیزیم، تعداد واژگان از این نیز کمتر خواهد شد. هر یک از این کلمات کاربرد رایجی داشته و از مفاهیم ساده‌ای برخوردار است، ولی در عین حال آن‌چنان معانی عمیقی در آن گنجانیده شده که ترکیب آنها با یکدیگر مقاله‌ای کاملاً متفاوت به‌وجود آورده است.

انجیل یوحنا پر است از تکرار این کلمات. در نتیجه، مفاهیم، تأکید مخصوصی پیدا می‌کنند و تکرار افعال و اسامی دستوری سبک موزونی را ارائه می‌دهند. برعکس پولس که با استدلالی کوتاه از قضیه‌ای به قضیه‌ای دیگر می‌پردازد، یوحنا با موضوع اساسی آغاز می‌کند سپس با مربوط ساختن آن با موضوعات مشابه دیگر، آن را بسط می‌دهد. همچون موسیقی‌دان ماهری که ملودی اصلی را طوری با واریاسیون‌های درهم می‌آمیزد که سمفونی دلخواه را عرضه دارد، یوحنا نیز با واژگان خاص خویش چنین کاری را ارائه می‌دهد. به‌عنوان مثال در بخش مقدمه چنین می‌گوید:

در او حیات بود
و آن حیات، نور آدمیان بود.

[1] هر چند پژوهشگران نقاد اکثراً رسالهٔ دوم پطرس را به خود پطرس نسبت نمی‌دهند بلکه مؤلف را کسی غیر از او می‌دانند. ولی متن قابل بحث ما، بدون توجه به این مسئله، بدون شک در قرون اولیه به پطرس منسوب بوده است.

این نور در تاریکی می‌درخشد،
و تاریکی آن را درنیافته است. (۱:۴و۵)

هر یک از این سه واژه، "حیات"، "نور"، و "تاریکی" را می‌توان به‌طور مجزا در سراسر انجیل پی‌گیری کرد، ولی در آیات فوق این سه واژه در رابطه با یکدیگر آمده تا چگونگی اصل نور و منشاء حیات روحانی در مسیح را مشخص سازد، و تضاد این دو با دنیای تاریک اطراف را که نمی‌تواند بر آنها غلبه کند، نشان می‌دهد.

باز تذکر این نکته لازم است که اصطلاحات رایجی را که یوحنا به‌کار می‌گیرد به‌صورت سمبولیک هستند. "حیات"، "نور"، "تاریکی"، "کار"، "جهان"، و برخی کاربردهای "کلام"، "ایمان"، "جسم"، "ساعت"، همگی تمثیلی هستند یا معنی فنی خاصی دارند. "حیات" (zoe) معمولاً به معنی حیات روحانی است، نه زندگی جسمانی، و تقریباً پنجاه درصد از موارد کاربرد آن با کلمهٔ "جاودانی" (aionios) همراه است. "نور" (phos) تقریباً بطور انحصاری معنی تنویر روحانی دارد که از خود عیسی ساطع می‌شود. "جهان" (kosmos) عبارت است از نظم زندگی انسانی که مخالف اراده و مشیت خدا است، ولی در (۲۹:۱و۱۶:۳) دلالت بر دنیای انسان‌های زنده می‌کند. اگر بخواهیم معنی درست کلمات را بفهمیم باید آنها را بر اساس کاربرد خاص یوحنا معنی کنیم.

با توجه به هدف اصلی انجیل یوحنا، کلمات ویژهٔ این انجیل را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: (۱) اصطلاحات مربوط به ایمان، (۲) اصطلاحات مربوط به تضاد، و (۳) اصطلاحات مربوط به پاسخ و پیشرفت روحانی.

ایمان مفهوم اصلی انجیل یوحنا است. این مفهوم در قالب فعل "ایمان آوردن" (pisteuo) که نود و هشت بار تکرار شده، بیان می‌گردد. جالب است که اسم معادل آن "ایمان" (pistis) حتی یک‌بار نیز در یوحنا نیامده است. این کلمه معنی پیش‌رونده‌ای دارد، که می‌توان از کاربرد آن در متن مربوط آن را تشخیص داد. مثلاً (یوحنا ۱۱:۲) می‌گوید شاگردان عیسی به او ایمان آوردند، در حالی‌که باز در (۸:۲۰) می‌خوانیم که «آن شاگرد دیگر ... دید و ایمان آورد.» اگر او بار اول به عیسی ایمان آورده بود چه لزومی داشت که مجدداً تأکید شود که در هنگام رستاخیز باز ایمان آورد؟ آن ایمانی که در عروسی قانا مشاهده می‌شود، نشان می‌دهد که شاگردان به عیسی به‌عنوان معجزه‌گری واقعی ایمان آوردند و به قدرت او اعتماد کردند. ایمان به رستاخیز نمایشگر تسلیم بی‌چون و چرا است که با مشاهدهٔ زنده شدن واقعی عیسی به‌وجود آمده بود.

اساس این ایمان بر مفهوم شاهد و شهادت استوار است. "شاهد" (marturia) سیزده بار و فعل "شهادت دادن" (martureo) سی و سه بار در انجیل یوحنا آمده است. این شهادت در رابطه با ادعاهای مسیح است. از هفت شاهد مشخص نام برده شده: مسیح خودش (۳۱:۵و ۱۴:۸)، یحیای تعمیددهنده (۳۳:۵و ۱۹:۱)، کارهای عیسی (۳۶:۵، ۲۵:۱۰)، پدر (۳۷:۵)، کتب (۳۹:۵)، روح (۲۶:۱۵)، و شاگردان (۲۷:۱۵).

به‌هر تقدیر، شهادت هنگامی ارزش و معنی دارد که واقعی باشد. "راستی" (aletheia) بیست و پنج بار در این انجیل به‌کار رفته و صفات هم‌معنی آن، "راست" یا "حقیقی" (elethes) و "واقعی" (alethinos) به‌ترتیب چهارده و نه بار استعمال شده است. قید "آمین آمین" یا حقیقتاً (alethos) و امثال هم ده بار تکرار شده است. همهٔ این اصطلاحات دلالت بر واقعیت و سندیّت می‌کند. پیام مسیح راستی است (۱۴:۱). پرستش باید به‌راستی صورت گیرد (۲۳:۴)، آزادی در حق یا راستی تحقق می‌یابد (۳۲:۸)، و عیسی خود "راستی" است (۶:۱۴). راستی در یوحنا فقط یک کیفیت نیست بلکه واقعیتی که متضمن تمامی یقین است. صفت (alethinos) که در (۹:۱، ۲۳:۴، ۳۲:۶، ۱:۱۵، ۳:۱۷) "حقیقی"، در (۳۷:۴، ۱۶:۸، ۳۵:۱۹) "راستی" و در (۲۸:۷) "حق" ترجمه شده، به معنی واقعی و اصیل است که متضاد واهی و جعلی می‌باشد، نه به‌معنی حقیقتی که متضادش دروغ باشد چون در آن صورت از واژهٔ (alethes) استفاده می‌شد. لذا (یوحنا ۳:۱۷) به معنی "تنها خدای واقعی"، تنها خدایی که واقعاً خدا است، می‌باشد تا به این معنی که او تنها خدای راست و صادق است. در سراسر انجیل یوحنا تمام اصطلاحات مربوط به این واژه در رابطه با واقعیت در مقابل اوهام و خیالات واهی به‌کار رفته است.

طرح روایت انجیل یوحنا بر سه جفت واژه استوار است و این واژه‌های متضاد زیربنای برخورد را در این انجیل تشکیل می‌دهند. جفت اول چنانکه در "مقدمه" دیدیم، "نور" و "تاریکی" می‌باشد. "نور" (phos) معرف مکاشفهٔ نوربخش خدا است که از او ساطع و به او راجع می‌شود. عیسی نور را به‌عنوان لقبی برای خود به‌کار برد هنگامی که ادعا کرد «من نور عالم هستم» (۱۲:۸)، و در سراسر انجیل مفهوم نور به خدمت او وابسته است.

"تاریکی" یا "ظلمت" (skotia) هشت بار در انجیل یوحنا، شش بار در رسالهٔ اول او، و فقط دو بار در بقیهٔ عهدجدید به‌کار رفته است. اهمیت این واژه کیفی است و عموماً معنی مجازی داشته، معرف گیجی یا شرّ می‌باشد. لغت دیگری که از همان ریشه اخذ شده (skotos) و در فارسی باز "تاریکی" یا "ظلمت" آمده، معمولاً به‌معنی "غیرمجازی" و "اصلی" می‌باشد. این لغت فقط یکبار در (۱۹:۳) آمده ولی در بقیهٔ عهدجدید چندین بار به‌کار رفته است.

عبارتی که در "مقدمه" آمده، «نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت»، نخستین اشاره به تضاد موجود بین عدالت خدا و گناه انسان است. به‌وسیلهٔ کاربرد متضاد این اصطلاحات مجازی که نشان‌دهندهٔ تنویر روحانی است از یک طرف و گیجی معنوی از طرف دیگر، تنش اخلاقی یوحنا به‌طور یکنواخت آشکار می‌گردد.

دومین جفت اصطلاحات متضاد که طرح داستان را تحقق می‌بخشد، "جسم" ("یا جسد") (sarx) و "روح" (pneuma) می‌باشد که از دو طریق قابل تمییز از یکدیگرند. عیسی اول با گفتن «آنچه از بشرِ خاکی زاده شود، بشری است؛ امّا آنچه از روح زاده شود، روحانی است» (۶:۳)، بین انسان دیدنی و نادیدنی فرق گذاشت. در موردی دیگر او "روح" و "جسم" ("یا جسد") را به‌کار می‌گیرد تا به‌ترتیب واقعیت داخلی و شکل ظاهری را نشان دهد: «روح است که زنده می‌کند؛ جسم را فایده‌ای نیست. سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات

است» (۶۳:۶). واژهٔ "روح" را عیسی برای توصیف خدا نیز به‌کار می‌برد (۲۴:۴)، و از بیست و چهار موردی که این کلمه در انجیل یوحنا به‌کار رفته، شانزده مورد آن به روح‌القدس اطلاق شده است. در نتیجه، تأکید غایی "روح" بر عنصر مافوق طبیعت در تجربیات زندگی است، در حالی‌که "جسم" یا "جسد" اشاره به جنبهٔ غیر روحانی زندگی انسان می‌کند.

سومین جفت کلمات، ایمان و بی‌ایمانی را از طریق عاطفی "محبت" و "دشمنی" معرفی می‌کند. در (۲۵:۱۲) از این کلمات برای نشان دادن دیدگاه انسان از زندگی و شخصیت خویش استفاده شده، و در (۱۹:۱۵) این واژه‌ها نمایشگر دیدگاه‌های متضاد جهان می‌باشد: محبت نسبت به کسانی که بدان تعلق دارند و دشمنی نسبت به اشخاصی که به جهان متعلق نیستند. در روح محبت که بین مسیح و پدر وجود دارد، راز همبستگی زندگی روحانی مسیحیان نهفته است. (miseo)، "دشمنی"، حاکی از جدایی بین مسیحیان و دنیا می‌باشد. از یازده قسمتی که در آن (miseo) به‌کار رفته، شش بار در رابطه با دشمنی بین جهان و مسیح می‌باشد و در چند مورد دیگر نیز مفهوم نزاع و دشمنی از آن استنباط می‌گردد. اختلاف بین ایمان و بی‌ایمانی کاملاً مشهود است و منجر به تعارض بنیادی و آشتی‌ناپذیر می‌گردد.

سومین گروه اصطلاحات از کلماتی تشکیل یافته که گویای پاسخ و پیشرفت روحانی است. در رأس این کلمات "ایمان" قرار دارد که بطور مفصل مورد بحث قرار گرفته است. دو کلمهٔ دیگر با کلمهٔ "ایمان" مرتبط هستند. اولی "پیروی" (متابعت) (akoloutheo) است که جلوهٔ خارجی ایمان را نشان می‌دهد. کسانی که به صداقت و حقانیت عیسی پی برده بودند، این کار را با سپردن خودشان به او در عمل نشان می‌دادند. او می‌خواست صریحاً چنین پاسخی را بشنود (۴۳:۱، ۱۹:۲۱)، و آن را از کسانی که شاگرد او شدند دریافت کرد (۳۷:۱). در داستان شبان نیکو این واژه برای نشان دادن رابطهٔ طبیعی گوسفند با شبان به‌کار رفته است (۴:۱۰و۵و۲۷). در (۳۶:۱۳و۳۷) عیسی معنی آن را وسیع‌تر می‌گرداند تا شامل سرمنزل غایی نیز بشود. این واژه فقط به‌وسیلهٔ یوحنا به‌کار نرفته بلکه در اناجیل همانند نیز دیده می‌شود.

واژهٔ دیگر در رابطه با ایمان، "قبول کردن" یا "پذیرفتن" (lambano) است که به‌معنی پذیرش فعال و پرخاشگر است تا منفعل. نخستین کاربرد آن در (۱۲:۱) معنی معادل ایمان را دارا است: «امّا به همهٔ کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد.» این کلمه پنج بار در رابطه با قبول شهادت (۱۱:۳و۳۲و۳۳، ۳۴:۵و۴۳)، و سه بار در مورد روح‌القدس به‌کار رفته است (۳۹:۷، ۱۷:۱۴، ۲۲:۲۰). قبول نکردن کلام مسیح با رد کردن خود او مترادف است (۴۸:۱۲)، و به همین ترتیب قبول کردن کلام او به‌منزلهٔ شاگردی است (۸:۱۷).

"قبول کردن" یکی از ساده‌ترین اصطلاحات هر زبانی به‌شمار می‌رود. پیشرفت در زندگی روحانی مستلزم این است که هدیهٔ حقیقت خدا را که توسط "پسرش" به‌عنوان شخصیتی تاریخی و توسط "روحش" به‌عنوان وجودی نافذ ارائه شده، به زندگی خود وفق دهیم.

یکی از بزرگ‌ترین نتایج ایمان، شناخت است. برای بیان این مفهوم دو واژه به‌کار رفته‌اند. (oida) که به‌معنی تلقی امری به‌عنوان اطلاعات ذهنی قابل قبول است. این واژه هشتاد و چهار

بار در متن عهدجدید یونانی (Nestle's Greek New Testment) به‌کار رفته و سه بار هم در متن‌های متفاوت در ۵۶:۸، ۴:۱۴ و ۷:۱۴ آمده است. (ginosko)، که معمولاً "دانستن" و گاهی هم "دیدن" (به‌معنی درک کردن)، یا "فهمیدن" و غیره ترجمه شده، پنجاه و شش بار در همان متن یونانی به‌کار رفته و در ۷:۱۴ نیز آمده است. در برخی آیات اختلاف این دو واژه آنقدر جزئی است که به‌نظر می‌رسد کاملاً هم‌معنی هستند و صرفاً برای تنوع و جلوگیری از تکرار، کلمهٔ دیگر به‌کار گرفته شده است.

به‌هر تقدیر، تفاوت واقعی این دو واژه در آیاتی تجلّی می‌کند که هر دو در آن آیه وجود داشته باشند. در (۲۷:۷)، «لیکن این شخص را می‌دانیم (oidamen) از کجاست اما مسیح چون آید هیچ‌کس نمی‌شناسد (ginoskei) که از کجاست»، فعل اول نشان می‌دهد که مردم می‌دانستند عیسی در کجا متولد شده است، ولی وقتی مسیح بیاید هیچ‌کس نمی‌تواند به منشاء و مبداء او پی ببرد. در (یوحنا ۵۵:۸) نیز همین موضوع مشهود است: «و او را نمی‌شناسید (egnokate) اما من او را می‌شناسم (oida) ...» منظور عیسی این بود که آنها با پدر آشنا نشده بودند، در حالی‌که پدر در شناخت او امری پذیرفته شده بود. سخنان عیسی در (۷:۱۳) «آنچه من می‌کنم الان تو نمی‌دانی (oidas) لکن بعد خواهی فهمید (gnosei)»، پطرس را متهم به عدم درک معنی شستن پاها می‌کند، ولی در ضمن نوید می‌دهد که بعداً معنی این کار را خواهد فهمید. در (۷:۱۴)، «اگر مرا می‌شناختید (egnokeite) پدر مرا نیز می‌شناختید (edeite)»، عیسی در واقع می‌گوید اگر شاگردان او را از راه تجربی شناخته بودند، پدر این‌قدر برای آنها دور به‌نظر نمی‌آمد. پاسخ پطرس به پرسش عیسی در (۱۷:۲۱)، «سرورم، تو از همه چیز آگاهی (oidas)، تو می‌دانی (ginoskeis) که دوستت می‌دارم»، روشن‌ترین مثال برای نشان دادن معنی این دو واژه است. پطرس شناخت کامل هر چیز را به عیسی اطلاق می‌دهد و بعد اضافه می‌کند که او باید از محبت شاگردش نیز کاملاً مطلع باشد. بدین ترتیب نتیجهٔ منطقی که می‌توان اخذ کرد این است که تفاوت بین این دو واژه جزئی است ولی واقعیت دارد.

(ginosko)، یکی از دو واژهٔ یونانی فوق، اغلب با ایمان همراه است. شناخت تدریجی حقیقت، نتیجهٔ منطقی ایمان است، در حالی‌که درک واقعیت‌های مجزّا توسط نقل یا پژوهش حاصل می‌گردد. تنها استثنایی که در آن ایمان با واژهٔ دیگر شناختن به‌کار رفته، اعتراف سامری‌ها است: «دیگر تنها به‌خاطر سخن تو ایمان نمی‌آوریم، زیرا خودْ سخنان او را شنیده‌ایم و می‌دانیم (oidamen) که این مرد براستی نجات‌دهندهٔ عالم است» (۴۲:۴). سامری‌ها شناخت را به‌عنوان علتی برای ایمان آوردن قرار دادند و آن را همچون پیش‌درآمدی قطعی برای حقیقت قلمداد نمودند. ولی در همان باب در مورد آن مرد درباری، ترتیب شناخت و ایمان با ظهور کلمهٔ دیگر (ginosko) تغییر می‌یابد. نویسنده می‌گوید: «آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت ایمان آورده، روانه شد ... آنگاه پدر فهمید (egno) که در همان ساعت عیسی گفته بود "پسر تو زنده است". پس او و تمام اهل خانهٔ او ایمان آوردند» (۵۰:۴و۵۳). یک مرحله از ایمان موجد درک حقیقتی شد که خود، راه را برای رشد بیشتر ایمان هموار ساخت. نمونه‌های دیگر رابطهٔ بین ایمان و شناخت (ginosko) را می‌توان در (۶۹:۶، ۱۷:۷،

۳۱:۸و۳۲، ۱۴:۱۰، ۲۷:۱۰، ۳۸:۱۰و ۸:۱۷) یافت. چند اصطلاح دیگر نیز معنی معادل ایمان را دارند، اینکه کسی «بخواهد ارادهٔ او را انجام دهد» (۱۷:۷). یا «در کلام من بمانید» (۳۱:۸)، "گوسفندان" عیسی بودن (۱۴:۱۰)، "آواز" شبان را "شنیدن" (۲۷:۱۰). در یکی از این نمونه‌ها ترتیب عوض شده و ایمان به‌دنبال شناخت آمده است (۸:۱۷). نتیجه‌ای که از این آیات می‌گیریم آن است که ایمان، شخص مسیحی را به‌طرف قلمرو تازه‌ای از تجربه رهنمون می‌شود که در آن او به درک حقیقت روحانی می‌پردازد. در جدول زیر می‌توانید تمام آیاتی را که در انجیل چهارم حاوی این دو واژه هستند بیابید.

افعال شناختن در انجیل یوحنا

قسمت	شناختن: (حضوری وشهودی – oida)	شناختن (حصولی و پیشرو ginosko)
مقدمه ۱:۱–۱۸	(۰)	۱۰:۱ (۱)
دوران پذیرش ۱۹:۱–۵۴:۴	۲۶:۱و۳۱و۳۳ (۱۴) ۹:۲و۹ ۲:۳و۸و۱۱ ۱۰:۴و۲۲و۲۲و۲۵و۳۲و۴۲	۴۸:۱ (۶) ۲۴:۲و۲۵ ۱۰:۳ ۱:۴و۵۳
دوران مشاجره ۱:۵–۷۱:۶	۱۳:۵، ۳۲ ۶:۶و۴۲و۶۱و۶۴	۶:۵، ۴۲ (۴) ۶: ۱۵، ۶۹
دوران کشمکش ۱:۷–۵۳:۱۱	۱۵:۷و۲۷و۲۸و۲۸و۲۹ (۳۲) ۱۴:۸و۱۴و۱۹ و۱۹و۱۹و۳۷و۵۵و۵۵و۵۵و۵۶* ۱۲:۹و۲۰و۲۱و۲۱و۲۴و۲۵و۲۵و۲۹و۲۹و۳۰و۳۱ ۵و۴:۱۰ ۲۲:۱۱و۲۴و۴۲و۴۹	۱۷:۷و۲۶و۲۷و۴۹و۵۱ (۱۹) ۲۷:۸و۲۸و۳۲و۴۳و۵۲و۵۵ ۶:۱۰و۱۴و۱۴و۱۵و۱۵و۲۷و۳۸و۳۸
دوران بحران ۵۴:۱۱–۳۶:۱۲الف	۳۵:۱۲ (۱)	۵۷:۱۱ (۳) ۹:۱۲و۱۶
دوران گفتگو ۳۶:۱۲ب–۲۶:۱۷	۵۰:۱۲ ۱:۱۳و۳و۷و۱۱و۱۷و۱۸ (۱۶) ۴:۱۴و۴*و۵و۵و۷* ۱۵:۱۵و۲۱ ۱۸:۱۶و۳۰و۳۰	۷:۱۳و۱۲و۲۸و۳۵ .....(۲۱) ۷:۱۴و۷و۷و۹*و۱۷و۱۷و۲۰و۳۱ ۱۸:۱۵ ۳:۱۶و۱۹ ۳:۱۷و۷و۸و۲۳و۲۵و۲۵و۲۵
دوران کمال ۱:۱۸–۳۱:۲۰	۲:۱۸و۴و۲۱ (۱۰) ۱۰:۱۹و۲۸و۳۵ ۲:۲۰و۹و۱۳و۱۴	۴:۱۹ (۱)
خاتمه ۱:۲۱–۲۵	۴:۲۱و۱۲و۱۵و۱۶و۱۷و۲۴ (۶)	۱۷:۲۱ (۱)
	جمع ۸۵	جمع ۵۶

* در مورد معنی واژه شناختن در این آیات اختلاف‌نظر هست.

آیات

در انجیل یوحنا آیات یا معجزات در رابطه با کلید کتاب مورد بررسی قرار گرفت. جدول ضمیمه کمک می‌کند تا خواننده در یک‌جا رابطهٔ آنها را با ترکیب انجیل مشاهده کند. دو نشانهٔ اول به دوران پذیرش تعلق دارد. در هر دوی این آیات، ایمان نتیجهٔ مستقیم کار عیسی است. سه نشانهٔ بعدی در دوران مشاجره ظاهر می‌شوند، و هر یک تأثیر خاصی بر خدمت عیسی دارند. در شفای مرد کنار حوض، فقط یک فرد دیده می‌شود؛ در اطعام پنج هزار نفر، بزرگ‌ترین گروهی را می‌بینیم که در انجیل شاهد عینی معجزه‌ای بوده است؛ و راه رفتن روی آب، برهانی خصوصی بود برای شاگردان. دو معجزهٔ آخر، ایمان و بی‌ایمانی را به واضح‌ترین شکل در تمام انجیل یوحنا به عرصهٔ ظهور رساند.

هر چند یوحنا بر این امر تأکید می‌کند که این هفت آیت از میان نشانه‌های بسیار زیادی که او دیده برگزیده شده است، ولی هرگز در بیان اهمیت آنها مبالغه نمی‌کند. او هرگز عیسی را معجزه‌گری معرفی نمی‌کند که از قدرتش برای مقاصد تبلیغاتی استفاده کند، بلکه یوحنا این کارهای خارق‌العاده را بیان می‌کند تا ماهیت تعالیم و ادعاهای عیسی را آشکار سازد. معجزات سبب می‌شوند توجه خواننده از خود معجزات به‌طرف معجزه‌گر معطوف گردد.

حقیقت معجزات به‌طور لاینفک به شخصیت مسیح وابسته است. در هیچ‌یک از این معجزات نفع شخصی در کار نبود و عیسی نیز تأکید زیادی بر آنها نگذاشت. هر وقت نیاز به شفا بود، او به‌راحتی آب خوردن، شفا می‌داد. ویژگی‌های شخصیت او متکی بر ارائهٔ قدرت مافوق طبیعت نبود، بلکه این آیات تجلی منطقی و طبیعی الوهیت در عمل می‌باشد و به پیام اصلی یوحنا که تجسم بود صحه می‌گذارد.

آیات در انجیل یوحنا

	آیه	آیت	ایمان	بی‌ایمانی
پذیرش	(۱) ۲:۱-۱۱	تبدیل آب به شراب (کیفیت)	شاگردان ایمان آوردند ۱۱:۲	
	(۲) ۴:۴۶-۵۴	شفای پسر سرهنگ (فاصله)	او ایمان آورد ۵۰:۴. او و تمام اهل خانه‌اش ایمان آوردند ۵۳:۴	
مشاجره	(۳) ۵:۱-۱۸	شفای مرد کنار حوض (زمان)	ایمان در عمل ۹:۵	بی‌ایمانی یهود ۱۸:۵
	(۴) ۶:۱-۱۴	اطعام پنج هزار نفر (کمیت)	پذیرش عیسی به‌عنوان نبی ۱۴:۶	برگشتن بسیاری ۶۶:۶
	(۵) ۶:۱۶-۲۱	راه رفتن روی آب (طبیعت)	تمایل به آوردن او به کشتی ۲۱:۶	
کشمکش	(۶) ۹:۱-۴۱	شفای کور مادرزاد (مصیبت)	ایمان پیشرونده ۹:۱۱و۱۷و۳۳و۳۸	بی‌ایمانی فریسیان ۹:۱۶و۲۴و۲۹و ۴۰و۴۱
	(۷) ۱۱:۱-۴۴	زنده ساختن ایلعازر (مرگ)	مرتا ۱۱:۲۷، یهودیان ۱۱:۴۵، ۱۲:۱۱	توطئهٔ فریسیان ۱۱:۵۳

سمبول‌ها

انجیل یوحنا عرفانی‌ترین انجیل‌ها تلقی شـــده و نقادان آن اغلب اظهار داشـــته‌اند که این انجیل بیشتر کتابی شعری است تا تاریخی. سمبول‌های زیادی که در این انجیل دیده می‌شود، به‌طور مبالغه‌آمیزی ارائه نشده بلکه توسط خود مسیح به‌کار گرفته شده تا جنبه‌های گوناگون خدمت خویش را جلوه‌گر سازد. این سمبول‌ها عبارتند از: نور، تاریکی، حیات، آب، نان، در، شـــبان، تاک. تمام این چیزها از خصوصیتی عمومی برخوردارند و در تمام دنیا مردم آنها را می‌شناسند. از آنجا که عیسی تمام اینها را به‌جز تاریکی، به خود اختصاص داد، این سمبول‌ها به تمثیل‌های شخصی شده‌ای مبدل گردید.

جدول مربوطه یکی از این ســـمبول‌ها را به‌طور نمونـــه در رابطه با محل آیات و ترکیب انجیل یوحنا نشان می‌دهد.

سمبول	دوران	آیه	مطلب
نور	مقدمه	۴:۱	نور انسان‌ها
		۵:۱	روشنایی‌بخش تاریکی
		۷:۱	شهادت یحیی بر آن
		۸و۸:۱	تمییز آن از یحیی
		۹:۱	نور حقیقی
	دوران پذیرش	۱۹:۳و۱۹	نفرت مردم از آن
		۲۰:۳و۲۰	اجتناب مردم شریر از آن
		۲۱:۳	مطلوب حق‌جویان
	دوران مشاجره	(۳۵:۵)	برداشت خاصی ندارد
	دوران کشمکش	۱۲:۸	«من نور عالم هستم»
		۱۲:۸	قلمروی پیروان عیسی
		۵:۹	تکرار ۱۲:۸
		۹:۱۱	اشاره به نور مادی
		۱۰:۱۱	نتیجهٔ نور، اطمینان است
	دوران بحران	۳۵:۱۲	تجلی موقتی نور
		۳۵:۱۲	حکم به بهره‌مندی از نور
		۳۶:۱۲و۳۶و۳۶	
	دوران گفتگو	۴۶:۱۲	در اصل تکرار ۵:۹ است
	دوران کمال		
	خاتمه		

گفتگو

در انجیل یوحنا دست‌کم بیست و هفت گفتگو بین عیسی و اشخاص یا گروه‌ها به ثبت رسیده است. برخلاف "شهادت‌ها" و "آیات"، "گفتگوها" منحصر به خدمت عمومی عیسی نیست بلکه در سراسر کتاب به‌طور یکنواخت پخش شده است.

طرح گفتگوها کاملاً هماهنگ است. در هر مورد یک نفر با عیسی تماس می‌گیرد، عیسی با سؤالات و نظراتی که ارائه می‌دهد شخصیت مخاطبش را آشکار می‌کند، و نتیجهٔ گفتگو، ایمان یا بی‌ایمانی است. مطلب گفتگوها به یک اندازه نیست، برخی یک باب را در برگرفته بعضی در یکی دو جمله خلاصه شده است. ولی به‌هر جهت هر مورد این گفتگوها به مجموع رشد ایمان شخصی کمک شایانی می‌کند.

شخصیت اشخاصی که با عیسی به‌گفتگو می‌پردازند بسیار متفاوت و منحصربه‌فرد است. آنها شامل ماهی‌گیر، گدا، مرد درباری، کاهن، معلم، یهودی و سامری می‌شدند. چند نفر از این عده مثل نیقودیموس راغب به یادگیری از عیسی بودند، ولی بسیاری مثل پیلاطس نسبت به دعوت عیسی اعتنایی نمی‌کردند.

شرایطی نیز که طی آن، این گفتگوها درگرفته است، از یکدیگر متمایزند. بحث‌ها هم عمومی بود و هم خصوصی. عیسی در هنگام ظهر با زن سامری سخن گفت؛ با نیقودیموس در شب به صحبت پرداخت؛ با اکثر مردم به‌طور اتفاقی و غیررسمی برخورد می‌کرد، ولی برخی بالاجبار پیش او می‌آمدند. تقریباً هر یک از گفتگوها به نحوی مربوط به یک مشکل خاص بشری می‌شد که یا به‌وسیلهٔ مخاطب عیسی مطرح می‌گردید یا در طی صحبت، عیسی آن را پیش می‌کشید. تصویری که این گفتگوها از عیسی به‌دست می‌دهند به شکلی است که او را طبیب جهانی جان‌های انسانی معرفی می‌کند که می‌تواند پاسخی برای دردهای امروز نیز باشد.

در این گفتگوها، به استثناء چند مورد مثل گفتگوی با مریم (۲:۱-۱۱، با توجه به آیهٔ ۴). و شاگردان (۴:۲۷-۳۸)، نتیجهٔ فوری پذیرش یا رد را ملاحظه می‌کنیم. این گفتگوها میزانی بود که سیر صعودی و نزولی واکنش مردم را نسبت به عیسی نشان می‌داد. بدین ترتیب به‌وسیلهٔ مواردی که به تعالیم او جنبهٔ شخصی می‌بخشید، نوسانات تنش بین ایمان و بی‌ایمانی ترسیم می‌شد و معنی تجسم را به تجربهٔ انسانی مربوط می‌ساخت.

جدول مربوطه گفتگوهای مهم انجیل یوحنا را نشان می‌دهد و محتوا و معنی هر یک را در ارتباط با طرح داستان عرضه می‌دارد.

بخش	شماره	آیات	شخص	موضوع	ایمان	بی‌ایمانی
	۱	۴۲-۳۵:۱	شمعون	معرفی	ایمان آورد	
	۲	۵۱-۴۳:۱	پطرس	معرفی	ایمان آورد	
	۳	۱۱-۱:۲	نتنائیل	نرسیدن		
	۴	۲۲-۱۳:۲	مریم	ساعت		
الف	۵	۱۵:۳-۲۳:۲	یهودیان	نشانه‌ها	ایمان آورد	
	۶	۲۶-۱:۴	نیقودیموس	تولد تازه	(؟)	
	۷	۳۸-۲۷:۴	زن سامری	آب حیات	ایمان آورد	
	۸	۵۴-۴۶:۴	شاگردان	ارادهٔ پدر		
			سرهنگ	مرض پسر	ایمان آورد	
	۹	۱۶-۱:۵	مرد کنار	شفا	ایمان آورد	سئوال فریسیان
	۱۰	۴۷-۱۸:۵	حوض	ادعاها	(؟)	رد کردند
	۱۱	۵۹-۲۲:۶	یهودیان	نان حیات		همهمه
ب	۱۲	۷۰-۶۰:۶	یهودیان	کلام- روح	ایمان نسبی	ترک عدهٔ
			(گروه)		اظهار پطرس	زیادی
			شاگردان			
	۱۳	۱۳-۱:۷	برادران	شرکت در		سرزنش
	۱۴	۲۴-۱۴:۷	یهودیان	عید		تعبیر غلط
	۱۵	۵۹-۱۲:۸	یهودیان	تعلیم		اقدام به
	۱۶	۷:۹و۳۵-۳۸	کور مادرزاد	ادعاها	اعتراف	سنگسار
پ	۱۷	۳۹-۱:۱۰	یهودیان	رابطه با		
	۱۸	۴۵-۱۷:۱۱	مریم و مرتا	عیسی	اعتراف	اقدام به
				شبان		سنگسار
				مرگ ایلعازر		
ت	۱۹	۵۰-۲۰:۱۲	گروه	مرگ	ایمان پنهانی	بی‌ایمانی علنی
	۲۰	۳۳:۱۶-۱:۱۳	شاگردان	خداحافظی	اعلام	
ث	۲۱	۲۶-۱:۱۷	پدر	گزارش کار	وفاداری	
	۲۲	۲۳-۱۹:۱۸	رئیس کهنه	اتهامات		رد
	۲۳	۱۶:۱۹-۲۸:۱۸	پیلاطس	اتهامات		سازش
ج	۲۴	۱۸-۱۱:۲۰	مریم مجدلیه		شادی	
	۲۵	۲۳-۱۹:۲۰	شاگردان		خوشی	

مسیحیان این قرن به اقسام متعدد کتاب‌های تفسیری دسترسی دارند که در قرن نوزدهم در اثر مطالعات دقیق متون کتاب‌مقدس به‌تدریج تهیه شده‌اند. بیشتر این کتاب‌ها مفیدند چون معنی کتاب‌مقدس را روشن می‌سازند. البته برخی نیز اشتباهاتی داشته‌اند که اثرات نامطلوب، از خیال‌پردازی بی‌ضرر تا خطاهای مهلک، در خواننده به‌وجود آورده‌اند. مسیحیان این عصر وارثان تمام اعصار هستند و در جهت مطالعهٔ آثار متکلمین و مفسرین گذشته از کمک‌های شایانی برخوردارند.

به هر تقدیر، برخوردار بودن از این نوع کمک‌های نوشتاری چون این کتاب، خواننده را با خطر جدی روبرو می‌سازد: خطر جایگزین ساختن تفسیر متن به‌جای خود متن، مردم کتاب‌های فلان دکتر یا فیلسوف را که دربارهٔ متن کتاب‌مقدس نوشته شده می‌خوانند به‌جای اینکه خود متن را بخوانند و بگذارند خود متن صحبت کند.

با اندک تأملی بر «انجیل چهارم» می‌توان دریافت که زمانی که به رشتهٔ تحریر درآمد چنین مقصودی در کار نبود. نویسندهٔ آن تفسیری بر آن ننوشت تا خوانندگان را در درک آن یاری دهد. او فکر می‌کرد که خود متن گویاست. انجیل یوحنا به‌صورت یک تبلیغ بشارتی مستقیم نوشته شد، و مقصود اصلی آن برانگیختن ایمان بود، نه مشوش کردن ذهن خواننده. این انجیل طوری نوشته شد که بدون کمک خارجی بتواند پیام خودش را به‌وضوح ارائه دهد.

البته این واقعیت را نیز نباید نادیده انگاشت که مسیحیانی که برای اولین‌بار انجیل را خواندند یا به قرائت آن گوش دادند، مثل ما نیاز به ترجمه نداشتند. آنها احتیاج نداشتند بعد از خواندن چند خط مکث کنند و بپرسند معنی اصلی آن «در یونانی» چیست، چون خودشان آن را به یونانی می‌خواندند. ولی خوانندگان امروزی این امتیاز را ندارند، چون مفاهیم یک زبان هرگز به‌طور کامل قابل ترجمه به زبان دیگر نیست، پس به‌ناچار باید به تفسیر و توجیه پرداخت تا معنی اصلی آنها همانطور که در یونانی بوده برای خواننده غیر یونانی روشن شود. بدون شک ترجمه‌های مختلف کتاب‌مقدس می‌توانند در این مورد مفید باشند. ولی به‌هرحال چه مسیحیان قرون اول و چه مسیحیان این قرن تا حد لازم توانایی درک ماهیت انجیل یوحنا را دارند که بتوانند از تعالیم آن بهره برند و مقصود روحانی آن را دریابند.

برای کسب اطلاعات بیشتر و یا تهیهٔ این کتاب لطفاً از وب‌سایت زیر دیدن کنید، و یا از طریق ای‌میل زیر با ما تماس بگیرید:

www.elam.com/shop
www.kalameh.com

ISBN 978-1-904992-78-3

Elam Publications